



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



آر علی مرتضیٰ

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

ترجمہ

العقائد

عبدالحسین امینی

جلد ۱۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه الغدير

نویسنده:

علامه امینی (ره)

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
ترجمه الغدير - جلد ۱۸	۸
مشخصات کتاب	۸
شعراء غدیر در قرن ۰۹	۹
غدیریه حافظ برسی	۹
نکوهش گزافه گوئی در برتر خوانی ها	۹
گزاف گوئی در برتری عثمان	۹
ایام محاصره عثمان	۹
درباره مدت محاصره	۱۱
نامه هایی که عثمان در دوره محاصره نوشته است	۱۲
اشاره	۱۲
نامه عثمان به اهالی شام	۱۳
نامه اش به اهالی بصره	۱۳
نامه اش به مردم استانها و شهرستانها	۱۴
نامه اش به اهالی مکه و حجگزاران سال سی و پنجم هجری	۱۴
نگاهی به نامه های عثمان	۱۶
جنگ بر در خانه عثمان	۲۰
کشته شدن عثمان	۲۴
کفن و دفن عثمان	۲۸
روایات تاریخی جعلی و دروغین	۳۶
روایتی مشروح	۵۷
تاملی تحقیقی در روایات مجعول و ساختگی	۵۹
نگاهی به پاره ای از تالیفات	۶۳

۶۳	 اشاره
۶۶	 شورش بزرگ
۷۰	 کتاب عثمان بن عفان
۷۱	 انصاف در حق عثمان
۷۶	 تاملی در کتابهای دیگر
۷۷	 وصیت پیامبر والای اسلام به عثمان
۷۸	 اشاره
۸۴	 تاملی در این روایات
۸۶	 بررسی تمجید و تعریفها که برای عثمان ساخته‌اند
۸۶	 اشاره
۸۹	 در فضیلت شرم و حیا
۹۳	 نگاه دیگری به روایات حياء عثمان
۹۵	 فتاوی در پوشانیدن ران
۹۶	 نسبت های ناروا به پیامبر اکرم در صحیحین
۹۷	 باز نگاهی به روایات صحیح بخاری و مسلم
۹۹	 نگاهی به مناقب عثمان
۱۰۲	 یک قاعده اساسی در جعل فضائل
۱۰۴	 نگاهی به مناقب عثمان
۱۰۴	 اشاره
۱۵۸	 اصحاب پیامبر که در جنگ صفین با علی بودند
۱۶۳	 ایستادگی طلحه و زبیر در جنگ جمل
۱۷۰	 زنجیره ستایشها و فضائل ساختگی عثمان را با این یک ختم می کنیم
۱۷۱	 پایان گفتار
۱۷۲	 مبالغه و زیاده روی در فضائل حکام سه گانه: ابوبکر، عمر، عثمان

۱۷۲ اشاره

۱۷۴ رای امیرالمؤمنین در خلافت خلفا

۱۷۵ نگاهی به مناقب خلفاء ثلاثه

۱۸۷ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ترجمه الغدير - جلد ۱۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان قراردادى : الغدير فى الكتاب و السنه و الادب .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : الغدير / عبدالحسین امینی ترجمه محمدتقی واحدی؛ زیر نظر علی رضا میرزامحمد.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲].

مشخصات نشر : تهران : بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۱۱ ج

شابک : دوره : ۹۶۴-۳۰۹-۳۶۶-۲ ؛ ج. ۱ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۳۷-۴ ؛ ج. ۲ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۶۸-۴ ؛ ج. ۳ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۴۶ ؛ ج. ۴ :

۹۶۴۳۰۹۳۶۵۴ ؛ ج. ۵ : ۹۶۴۳۰۹۷۳۹۰ ؛ ج. ۶ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۷ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۸ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۹ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۱۰ :

۹۶۴۳۰۹۷۶۹۲ ؛ ج. ۱۱ : X-۷۲۰-۳۰۹-۹۶۴

وضعیت فهرست نویسی : فایا(چاپ دوم/ برون سپاری)

یادداشت : هر جلد کتاب مترجم خاص خود را دارد. مترجم جلد دوم محمدتقی واحدی، علی شیخ الاسلامی، جلد سوم جمال

موسوی، جلد چهارم محمدباقر بهبودی، جلد پنجم زین العابدین قربانی، جلد ششم محمد شریف رازی، جلد هفتم و هشتم اکبر

ثبوت، جلد نهم و دهم جلال الدین فارسی، جلد یازدهم جلیل تجلیل است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳ و ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۲، ۳، ۶، ۷، ۸ و ۱۰ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۸، ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۶) (فیفا).

یادداشت : ج. ۹، ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه الغدير.

عنوان روی جلد : ترجمه الغدير.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق — اثبات خلافت

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده : واحدی محمد تقی مترجم

شناسه افزوده : میرزا محمد، علیرضا، ۱۳۲۵-

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴/الف ۸ غ ۴۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۱۹۶۷۲

شعراء غدير در قرن ۹۰**غديره حافظ برسی****نگوش گزافه گویی در برتر خوانی ها****گزاف گویی در برتری عثمان****ایام محاصره عثمان**

تمام آنچه در آن کشمکشها رخ داده و همه آنچه در اثنای گفتگو و مباحثات بر زبان رفته از شعار گرفته تا سوال و جواب، حکایت از صلاح و تقوی و راستروی آن مردم میکند و بر این دلالت دارد که آنها -مخالفان عثمان و سیاست و رویه اش - فقط بخاطر خدا و برای این که دیده اند به قوانین و تعالیمش عمل نمیشود برآشفته و خشمگین گشته اند، و هیچ تقاضا و دعوتی جز این نداشته اند که به حکم الهی عمل و رفتار شود، و تنها بر این هدف قیام کرده اند که کژیهای پدید آمده در حکومت و نظام جامعه و روابط عمومی را بزدایند و به راستی آئین باز آرند، موضع مخالفی را که در برابر حکومت عثمان اتخاذ کرده اند هرگز باین غرض نبود، که به استناداری یا حکومت برسند یا پولی به چنگ آورند، بهمین سبب هر گاه میدیده اند عثمان دست از بدعتهایش بر گرفته به تقاضاهای حقه آنان میگردید خشنود گشته از او رضایت مینموده اند، و چون مشاهده کرده اند که از خلافکاری و انحرافاتش دست نمیکشد و بر ادامه آنها لجاجت بخرج میدهد و پیمانهای را که دائر بر بازگشت به قرآن و سنت می بندد پی در پی زیر پا میگذارد و یقین کرده اند که از گناه دست بردار نیست وظیفه خویش دیده اند که مخالفت با او و رویه اش را ادامه دهند و نهی از منکرو امر بمعروف را در عالی ترین و مهم ترین شکل آن بطور وسیع و در مقیاس جامعه همچنان پیشه خویش گردانند و درزدودن منکرات عمومی و سیاسی که اساس دولت و ملت را به

[صفحه ۶]

تباهی و انحراف آلوده بکوشند و چندان در این طریق حق کوشیده اند تا آن سرانجام رخ داده است.

آن جماعت هر گاه قصد و نیتی جز این میداشتند و خواستار چیزی جز این میبودند هرگز امیرالمومنین علی (ع) بخشی از آنان را که اهل مصر بودند چنان ستایش نمیکرد و مورد تمجید قرار نمیداد و در نامه اش به مردم مصر اشاره بدیشان نمیگفت: "به مردمی که برای خدا و آنگاه که در زمین (یا کشور) اش مورد نافرمانی قرار گرفت و حقش ندیده و پایمال گشت برآشفتمند،" ... و نیز در فرهنگ اصحاب پیامبر (ص) و کتبی که در شرح حالشان بنگارش آمده آنهمه مدح و ثنا در حقشان صورت نمیگرفت آنهم پس از موضعگیری خصمانه و تندی که در برابر عثمان داشته اند و شرکت مجدانه در سرنگونی و قتلش. حتی اگر از کسی کارهائی بسیار کوچکتر و سهلتر از آنچه از انقلابیون و مخالفان عثمان در حق او سر زده در حق یک فرد عادی از مسلمانان سر بزنند جنایتی بخشایش ناپذیر شمرده میشود و گناهی ناموجه وعذر ناپذیر، و مرتکب آن به سیاهچال خواری و بیقدری و محکومیت فرو میافتد و

هیچ احترام و قدری برایش نمی‌ماند و هیچکس او را به چیزی نمی‌شمارد، ولی می‌بینیم در مورد کسانی که علیه عثمان شوریده اند چنین نشده بلکه عزت و قدر و شکوهشان را حفظ کرده اند.

دومین مطلبی که از این روایات تاریخی استنباط می‌گردد این است که عثمان جرم‌هایی مرتکب شده بود و مسلمانان آنها را مورد انتقاد و نکوهش قرار داده نهی از منکر می‌کرده اند و او خودش اعتراف به ارتکاب آنها کرده و این که جرم و خلاف قانون اسلام و گناه است. بهمین ملاحظه توبه هم مینموده و قول میداده که از جرائم و تخلفات دست بکشد، و چیزی نمی‌گذشته که توبه اش را میشکسته و دوباره خلافکاریش را از سر می‌گرفته است. نمیدانم در کدامیک از دو حال راست میگفته و طبق اراده و قصدش عمل می‌کرده است؟ آیا در آنحال که اقرار به ارتکاب خلافکاری و بدعت مینموده و اظهار توبه می‌کرده است یا آنگاه که مروان او را بازیچه ساخته و امید داشته اند تا به منبر بالا رفته بگوید: اینجماعت از مصریان، خبرهائی از امام و زمامدارشان به آنها رسیده

[صفحه ۷]

بود ولی وقتی فهمیدند نادرست و بی اساس بوده به دیارشان بازگشتند؟

سومین مطلبی که به دست می‌آید این است که او پیمانها و تعهدنامه های موکد و ضمانتدار بسته دایر بر این که دست از رویه خلاف اسلامش برداشته و آنچه را مورد انتقاد و نهی قرار داده اند ترک نماید، و این تعهدات در فرمانهائی که به استانهای مختلف نوشته و بدست شورشیان سپرده بدست آمده است، و این هنگامی و در شرائطی بوده که استانها و شهرهای کشور چنانکه امیرالمومنین علی (ع) فرموده برآشفته اند، و سپس این تعهدات و پیمان نامه ها را نقض کرده و عملاً زیر پا نهاده است، پیمانهای را که اجرایش را از طرف او و در برابر مردم و مخالفان و شخصیهائی چون مولا علی بن ابیطالب (ع) و محمد بن مسلمه صحابی عظیم الشان تضمین کرده اند و جمعی بسیار از اصحاب پیامبر (ص) بعنوان شاهد امضایش نموده اند. بنابراین، عثمان با نقض پیمانهای که در این خصوص بسته نشان داده است که ایفای به عهد و پیمان و انجام التزامات و تعهدات را واجب نمیدانسته و تضمین و کفالت را حرمت نمیداشته و برای شخصیهائی که در برابر مردم ضامن او میشده اند تا از آتش خشم و کفر خلق برهانندش و مجالی برای بازگشت به قانون اسلام برایش فراهم آورند احترام و مقامی قائل نبوده است و نقض عهد را گناه و جرم و حرام نمیشمرده است، و شاید برای همه این جنایات و رسوائیها بهانه و توجیه و تاویلی ساخته بوده است. در هر صورت، شک نیست که مسلمانان و در طلیعه آنان اصحاب "عادل و راسترو" آن بهانه و توجیهات و تاویلات را به چیزی نشمرده و اعتنائی بان ننموده اند و به کار خود در باز آوردن حال حاکم و حکومت و جامعه به سامان اسلام آنقدر استمرار بخشیده اند تا به مقصود حقشان رسیده اند.

مطلب چهارم این که در عهدنامه ای که در محاصره اول نوشته ملتزم گشته که به قرآن و سنت عمل کند و دست از آنچه تا آنوقت مرتکب گشته بردارد و با این کار به مخالفت و معارضه کسانی که از بدعتها و خلافکاریهای ناراحت و خشمگین بوده اند خاتمه دهد. همین التزام با مضمونی که در عهد نامه دارد میرساند که وی پیش از آن

[صفحه ۸]

در حکومت و اداره از قرآن و سنت منحرف بوده است. و در پستی هر حاکم همین بس که در کارش از قرآن و سنت منحرف و بر کنار گشته باشد.

پنجم این که مطرود پسر مطرود، یا چنانکه پیامبر راسترو و پاک فرموده: قورباغه پسر قورباغه، و ملعون ملعون زاده، مروان بن حکم

آنقدر در روحیه عثمان نفوذ داشته و وی چندان تحت تاثیر آن بوده که مروان بقول مولا- امیرالمومنین (ع) دین و عقل عثمان را ربوده و دزدیده و او را بصورت شترمه‌ار گشته ای درآورده و به هر سوی که خواسته کشانده است، و منجمله بارها به نقض عهد واداشته و به زیر پا نهادن تعهدات موکد و تضمین دار، و با این عمل او را به پرتگاه گمراهی و گناه در انداخته است.

از عثمان شگفت باید بود که چطور گوش هوش به وسوسه چنین موجود پلیدی سپرده و عنان خویش به دست مروانی داده که میدانسته ذره ای از دین و ایمان بهره ندارد و نه از راستگوئی و امانت، و باز میدانسته که همه بدبختی ها را او و دار و دسته اش بر سر او درآورده اند و کارش را به آنجا کشانده اند، و یقین داشته که او را به چاه مشکلات و بحران در انداخته و بیرونش نمی‌آورند، اینها همه را میدانسته و در عین حالی که خود را در چنگال حوادث و بحران گرفتار میدیده و اجلش را نزدیک، باز گوش و اختیارش را از چنگ مروان بیرون نکشیده تا آنچه باید بر سرش بیاید بر سرش آمده است.

شگفت تر این که عثمان با همه بی ارادگی و تاثیر پذیریش بهیچوجه تحت تاثیر نصیحتها و راهنمائی های حکیمانه مولا- امیر المومنین (ع) و عده کثیری از اصحاب راسترو و پاکدامن - که با تمام قدرتشان در هدایت و ارشادش میکوشیده اند - قرار نگرفته و استدالات محکم و راهنمائیهای مشفقانه آنان را نشنیده گرفته است، با این که میدانسته آنان دلسوز او هستند و در ارشادش پا از وظیفه امر بمعروف و نهی از منکر فرا نمینهند و جز خیر و صلاح او و امت نمیخواهند و او را بکاری دعوت میکنند که متضمن نجات او و سعادت امت اسلامی است.

[صفحه ۹]

درباره مدت محاصره

نکته ای که در میان روایات تاریخی جلب نظر میکند اختلافی است که در مدت محاصره بنظر میرسد، این اختلاف در ظاهر معنی روایات تاریخی است، و با دقت لازم دانسته میشود که هر یک به جنبه ای از حقیقت اشاره دارند، و میتوان میانشان وفق داده و زمان حقیقی محاصره را بطور تقریب دریافت.

واقعی مینویسد: او را ۴۹ روز در محاصره داشتند. زیر میگوید: او را دو ماه و بیست روز در محاصره داشتند. یا بروایتی دیگر: او را چهل شب در محاصره داشتند. ابن کثیر مینویسد: محاصره بیش از یکماه طول کشید، و گفته اند بیش از چهل و چند روز. شعبی میگوید: مدت محاصره ۲۲ شب بوده است. بموجب یکی از روایات طبری مدت محاصره ۴۰ شب بوده و از وقتی که (انقلابیون استانها) به مدینه آمده اند تا کشته شدن عثمان ۷۰ شب بوده است. در بعضی روایات آمده که عثمان را ۲۰ روز پس از ماجرای جهجاه (که قبلاً نقل شد) به محاصره درآورده اند. و از اینگونه روایات. ممکن است هر یک از این روایات به قسمتی از مدت دو محاصره یا مدت یکی از آن دو اشاره داشته باشد یا مبدا محاصره را وقتی گرفته باشد که انقلابیون به مدینه رسیده و در اطراف خانه عثمان اردو زده و جمع شده اند یا آغاز محاصره را هنگامی گرفته باشد که او را در فشار گذاشته و عرصه را بر او تنگ نموده اند یا آنگاه که از ورود آب به خانه اش جلو گرفته اند یا آن زمان که از آمد و شد مردم به خانه اش جلوگیری کرده اند، یا مبدا محاصره را وقتی شمرده اند که مخالفان استانها به مدینه آمده اند یا زمانی که مردم مدینه به گرد خانه عثمان بایشان پیوسته اند. بدینسان میتوان آن روایات را با هم جمع کرده وفق داده و ترتیب زمانی حوادث مهمی را که با اجتماع مردم علیه عثمان و قتل وی ملازمه داشته بدست آورد.

نامه هایی که عثمان در دوره محاصره نوشته است

اشاره

طبری مینویسد: " علت این که مردم مصر بعد از روانه شدن بسوی دیارشان

[صفحه ۱۰]

به مدینه و بطرف عثمان باز گشتند این بود که به نوکر عثمان برخوردند که بر شتری از آن او سوار بود و نامه‌ای برای استاندار مصر همراه داشت باین مضمون که عده ای از آنان را بکشد و جمعی را به دار آویزد. وقتی پیش عثمان آمدند پرسیدند: این نوکر تو است؟ گفت: بله، نوکر من است، امابی اطلاع من براه افتاده است. پرسیدند: شتر تو است؟ گفت: آنرا بی اجازه ام برگرفته است. گفتند: مهر تو است؟ گفت: آنرا بیای نامه زده اند.

عبد الرحمن بن عدیس هنگامی که مصریان به مدینه برگشتند چنین سرده است: از بلیس (شهری در ده فرسخی قاهره از سوی شام) و آبادیهای مصر توده های انبوهی از مردم روی آورده اند و همه خواستار و در پی این هستند که حق خدا را (و حقی را که بموجب قانون خدا دارند) از ولید بگیرند.

و از عثمان و از سعید خدایما را در حالی باز گردان که حق خویش گرفته و به مقصود رسیده باشیم.

عثمان چون دید که چه بر سرش آمده و چگونه مردم از هر سو بر او شوریده و همدستان گشته اند به معاویه بن ابی سفیان که در شام بود چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از سپاس و ستایش پروردگار... مردم مدینه کافر گشته اند و سر از فرمانم پیچیده و پیمان بیعت را گسسته اند. بنابراین هر که از جنگجویان شامی که نزد تو هست بر هر ستوری که یافت میشود به سوی من روانه ساز. وقتی نامه به دست معاویه رسید آنرا نگاهداشت و مایل نبود با اصحاب پیامبر خدا (ص) - که میدانست علیه عثمان همدستانند مخالفت نماید. عثمان چون دید معاویه تاخیر میکند به یزید بن اسد بن کرز و به مردم شام نامه فرستاده آنها را به یاری خویش برانگیخت و حق خویش را بیادشان داد و از خلفا یاد کرد و از دستوراتی

[صفحه ۱۱]

که خدا درباره اطاعت از فرمانروایان و خیرخواهی آنان بوده است، و به آنها وعده داده که اطرافیان خود را فقط از آنها و نه از دیگر اقوام و بلاد انتخاب خواهد کرد و سربازان را نیز از ایشان بخواهد گزید، همچنین خوییهای را که بر آنها کرده بود شرح داد و در آخر نوشت که اگر کمک میکنید خیلی عجله نمائید زیرا که مخالفانم سخت گرفته اند و درانجام کار خویش عجله دارند.

چون نامه عثمان در اجتماع آنان برخوانده گشت یزید بن اسد بن کرز بجلی برخاسته پس از سپاس و ستایش خداوند از عثمان یاد کرد و حقی را که بر گردن آنان داشت مهم و عظیم شمرد و آنان را به یاری او برانگیخت و گفت برای حمایتش بطرف مدینه روانه شوند. عده کثیری از نظر و دستورش پیروی نموده همراهش به یاری عثمان شتافتند. اما وقتی به "وادی القری" (در راه شام به

مدینه و از توابع مدینه) رسیدند خبر رسید که عثمان - رضی الله عنه - کشته شده است، پس برگشتند ". بلاذری از قول شعبی مینویسد: "عثمان به معاویه نوشت که برایم کمک بفرست. معاویه چهار هزار نفر را با یزید بن اسد بن کریر بجلی به کمکش فرستاد. مردم خبر قتل عثمان را به او آوردند، ناچار از میان راه برگشت، و گفت: اگر به مدینه میرسیم و عثمان زنده میبود هیچ آدم بالغی را زنده نمیگذاشتم، زیرا کسی که از دفاع خودداری نماید در طراز قاتل است.

نامه عثمان به اهالی شام

ابن قتیبه مینویسد: "به اهالی شام عموماً و به معاویه و اهالی دمشق مخصوصاً نامه ای بدین مضمون نگاشت: پس از سپاس و ستایش پروردگار... من در میان مردمی هستم که در میانشان دیر پائیده‌ام، و برای کشتن شتاب میورزند، و مرا مخیر کرده اند بین این که مرا برستوری بنشانند (و تبعید کنند) یا خلعت (خلافت) را که خدا بر تنم آراسته از پیکر خویش فرو اندازم یا بخاطر آنها که بخطا کشته ام قصاص شوم در حالیکه هر که متصدی حکومت باشد گاه بدرستی عمل میکند و گاه حکمی بخطا از او سر میزند. بنابراین

[صفحه ۱۲]

بدادم برسید، بدادم برسید. ج من فرمانروائی ندارید. پس عجله کنید، و عجله کن ای معاویه و خودت را برسان و بدادم برس و میدانم که بدادم نخواهی رسید "

نامه اش به اهالی بصره

به عبد الله بن عامر مینویسد: اهالی بصره را نزد من روانه ساز... (عین نامه ای که به اهالی شام نوشته است). عبد الله بن عامر مردم را جمع کرده نامه عثمان را بر خواند. سخنورانی از اهالی بصره برخاسته او را بکمک عثمان فرا خواندند و برانگیختند، از آنجمله مجاشع بن مسعود سلمی که نخستین سخنران بود و در آنوقت رئیس قبیله قیس در بصره بود. همچنین قیس بن هیثم سلمی به نطق ایستاده مردم را تشویق کرد که به کمک عثمان بشتابند. پس مردم بشتاب برای حمایت عثمان و حرکت به سوی مدینه برخاستند. عبد الله عامر، بر ایشان مجاشع بن مسعود را فرمانده ساخت و او آنان را ببرد تا به ریزه رسید، و در آنجا و هنگامی که طلحه آنان به " صرار " از توابع مدینه رسیده بود خبر قتل عثمان به ایشان رسید.

بلاذری مینویسد: "عثمان بن عبد الله بن عامر بن کریر، و معاویه بن ابی سفیان نامه نوشته بانها اطلاع داده که جماعتی تجاوز کار از اهالی عراق و مصر و مدینه بدور خانه اش گرد آمده اند و ادعا میکنند که به هیچ چیز راضی نمیشوند مگر قتلش یا این که جامه ای را که خدا بر تنش آراسته فرو اندازد. و بانها دستور داد بکمکش بشتابند و مردانی مدد کار و دلیر و خردمند را به یاری او بفرستند شاید خدا بمددشان بلادی بدخواهان را از او بگردانند. قاصدی که پیش عبد الله بن عامر فرستاد جبر بن مطعم بود و آن که نزد معاویه فرستاد مسور بن مخرمه زهری. عبد الله بن عامر، مجاشع بن مسعود سلمی را با پانصد مرد جنگی به یاری عثمان فرستاد و بهر یک از آنها پانصد درهم پول داد. از کسانی که در جمله آن پانصد نفر بودند زفر بن حارث بود در راس یکصد نفر. معاویه هزار سوار جنگی زیر فرمان حبیب بن مسلمه فهری به یاری عثمان فرستاد، و حبیب طلحه نیروی خود را تحت فرمان یزید بن اسد بجلی - جد خالد بن عبد الله بن یزید قسری - پیشاپیش روانه ساخت. خبر به مصریان و دیگر کسانی که در محاصره عثمان

[صفحه ۱۳]

شرکت داشتند رسید که عثمان بن عبد الله بن عامر و معاویه چه نوشته است. در نتیجه بر عثمان سخت تر گرفته عرصه را بر او تنگ آوردند و در کشتنش شتاب بخرج دادند."

نامه اش به مردم استانها و شهرستانها

طبری و دیگر مورخان مینویسند: "عثمان در نامه هایش به اهالی شهرستانها از آنها استمداد کرد و نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از سپاس و ستایش پروردگار... خدای عز و جل محمد را براستی و با آئین راستین بمثابه بشارت دهده و بر حذر دارنده فرستاد تا پیام و اوامر خدا را به خلق رسانید و در حالی در گذشت که رسالتش را پایان رسانده بود و از خویشتن کتاب خدا را بر جای نهاده که در آن حلال و حرام و اموری که مقدر گشته بیان شده است اموری که بندگان (خدا) خوش میدارند و ناخوش. آنگاه ابوبکر - رضی الله عنه - جانشین گشت و عمر رضی الله عنه. بعد من بدون اینکه اطلاع داشته یا تقاضا کرده باشم بعضویت شورا تعیین گشتم و این در حضور امت و در برابرش بود. سپس باتفاق آرای اعضای شورا و در حضور همه شان و در برابر مردم بدون این که تقاضا کنم یا دوستی و محبتی در آن تاثیر داشته باشد به خلافت برداشته شدم. مردم را بروشی اداره کردم که مورد قبولشان بود و آنرا منکر نمیشمردند. و در حکومت، تابع (قوانین و اصول اسلام یا اصحاب) بودم نه آن که دیگران را به تبعیت خویش در آورم، پیرو احکام اسلامی بودم نه بدعت گذار. راه جوی بودم نه اینکه خود را بزور چنان بنمایم. تا آنگاه که کارها بانجام رسید و بدخواهی و بدکاری در متصفاش به جنبش درآمد بدون این که جرمی مرتکب شده یا خلافی نموده باشم کینه ها و خواسته های ناروا متوجه من گشت البته باستثنای امضای آن نامه که مرا متهم به نوشتنش میکنند. اینها بدنبال مقصودی دیگرند و بظاهر چیز دیگری را عنوان میسازند و هیچ دلیل و مستمسکی هم ندارند. کارهایی را انتقاد میکنند که خودشان قبلا بان رضایت داده اند و کارهایی دیگر را که

[صفحه ۱۴]

بشهادت مردم مدینه جز بهمان گونه که من عمل میکنم مصلحت نیست که عمل شود. من در برابر این انتقادات سالهاست صبر و شکیبائی نموده ام و همینطور تماشا میکنم و می شنوم و عکس العملی نشان نمیدهم. بر اثر آن، گستاخی شان زیاده تر شده و عصیان آنها در برابر خدا به جایی رسیده که بر من - که در پناه و همسایگی پیامبر خدا (ص) هستم و در حریم و منطقه امان و در سرزمین هجرت - یورش آورده اند. بدینسان آنها قبائل مشرک و جنگجویی را میمانند که در جنگ معروف احزاب به ما یورش آوردند یا آنها را که در احد به ما حمله ور گشتند، و تنها فرقشان با آنها اظهارت زبانی ایشان است. بنابراین هر کس میتواند خودش را به من برساند بسرعت به من بیوندد.

وقتی نامه به مردم شهرستانها رسید باهر وسیله و ستوری که در اختیار داشتند برای یاری عثمان بسوی او شتافتند. معاویه، حبیب بن مسلمة فهری را بسیج کرد و عبد الله بن سعد، معاویه بن خدیج را و از اهالی کوفه قعقاع بن عمرو رهسپار گشت "...

نامه اش به اهالی مکه و حجزاران سال سی و پنجم هجری

ابن قتیه مینویسد: عثمان نامه ای نوشته توسط نافع بن طریف برای اهالی مکه و کسانی که در اجتماع حج حضور داشتند فرستاد و

در آن استمداد نمود. نافع روز عرفه به مکه رسید و در حالی که عبد الله بن عباس - که از طرف عثمان آنسال به سرپرستی حاجیان منصوب گشته بود - مشغول نطق برای مردم بود. پس نافع برخاسته نامه را بدین شرح برای آنان خواند:

بسم الله الرحمن الرحيم

از بنده خدا عثمان امیر المومنین به مسلمانانی که در مراسم حج حضور یافته اند: پس از سپاس و ستایش پروردگار... من در حالی این نامه را برای شما مینویسم که در محاصره ام و از آب چاه قصر (خلافت) استفاده میکنم و غذا از ترس این که ذخیره غذائیم تمام شده خود و همراهانم از گرسنگی بمیریم باندازه کافی نمی خورم، و در حالی که مرا به توبه نمی خوانند تا پذیرفته و توبه کنم، و نه دلیل و استدلال مرا

[صفحه ۱۵]

حاضرند بشنوند تا زبان به استدلال گشایم. بنابراین هر کسی را که نامه ام را دریافت میدارد به خدا قسم میدهم که بیاید بدام برسد و حق مرا بگیرد و نگذارد به من ظلم و کار باطل و ناروا روا دارند. آنگاه عبد الله بن عباس که نطقش را برای قرائت نامه عثمان قطع کرده بود، به نطقش ادامه داد و هیچ اشاره ای به نامه عثمان و استمدادش ننمود."

این نامه ای است از عثمان به کسانی که در مراسم حج سال ۳۵ هجری حضور داشته اند، و میتوان باور داشت که نامه او است. نامه دیگری خطاب به حاجیان وجود دارد منسوب به عثمان که متضمن آیات حکمت آمیز و پند و اندرزهای خیرخواهانه است و آثار پارسائی و خداترسی و پایبندی به دین از مضمونش می درخشد و مینماید که نویسنده اش سخت دلبسته پیروی از قرآن و سنت و اجرای آن است و قدم جای قدم دو خلیفه پیشین میگذازد. مفاد این نامه با روایات و رویه عثمان سازگاری ندارد و نماید به این که او نوشته باشد. این نامه را طبری در تاریخش ثبت کرد و دکتر طه حسین از معانی مترقی و جملات دلپسند و ترتیب جالب و مطالب گرانقدرش خوشش آمده تا در ضمیمه کتاب "الفتنه الکبری" آورده است و دیگر نیندیشیده و توجه ننموده است که سند تاریخی این نامه منسوب به عثمان روایتی است از قول ابن ابی سبره قرشی عامری مدنی، و تنها کسی که از این نامه عثمان خبر داده همین شخص است و او جاعل و دروغسازی تر دست و پیشینه دار است که در جلد پنجم "الغدير" در ردیف جاعلان و روایتسازان از او یاد کردیم و او را معرفی نمودیم. واقعی درباره او میگوید: زیاد روایت میکند و سخنش حجت نیست، صالح بن احمد از قول پدرش میگوید: او روایت جعل میکرد. عبد الله بن احمد از قول پدرش میگوید: او چیزی نیست، روایت جعل میکرد و دروغ میساخته است. ابن معین میگوید: روایاتش ارزشی ندارد، و روایاتش سست است. ابن الدینی میگوید: در حدیث ضعیف (و کم اعتماد) بوده است. و هم او دیگر بار میگوید: زشت روایت بوده است. جوزجانی میگوید: روایاتش

[صفحه ۱۶]

را سست و غیر قابل اعتماد شمرده اند. بخاری میگوید: ضعیف (و کم اعتماد) است. و دیگر بار میگوید: زشت روایت است. نسائی میگوید: روایاتش متروک و غیر قابل اعتنا است. ابن عدی میگوید: همه آنچه روایت کرده درست بخاطر سپرده نشده است و او در شمار کسانی است که حدیث و روایت جعل میکنند. ابن حبان میگوید: از کسانی است که روایات جعلی را از قول افراد معتمد و موثق نقل میکنند، و نمیتوان به روایاتش استدلال و استناد کرد. حاکم نیشابوری میگوید: او روایات جعلی و ساختگی را به اشخاص

موفق نسبت میدهد

نگاهی به نامه های عثمان

این نامه هاجیزهائی در بر دارد که برای برانگیختن عواطف مسلمانان و عکس العمل آنان علیه نویسنده اش کفایت میکند، و اگر کسی هیچ سوء سابقه ای نداشته و فقط همین چیزها را نوشته باشد مسلمانان علیه او خواهند شورید و تا او را به کیفر مناسب و مسلم نرسانند از پا نخواهند نشست. از نوشته هایش یکی این حرف است درباره مهاجران و انصار - که مردم مدینه را تشکیل میدادند ":

مردم مدینه کافر گشته اند و سر از فرمانم پیچیده و پیمان بیعت را گسسته اند."

و این حرفش درباره ایشان:

"آنها قبائل مشرک و جنگجویی را میمانند که در جنگ معروف احزاب به ما یورش آوردند یا آنها را که در احد به ما حمله ور گشتند."

مقصودش مهاجران و انصار است اصحاب پیامبر اکرم (ص) که همه اهل سنت متفقند بر این که آنان اشخاصی عادل و راسترو بوده اند، و چندان در این نظر اصرار ورزیده و فرارفته اند که بیش از آن امکان ندارد، و تا امروز به هر سخنی که از اصحاب پیامبر (ص) رسیده باشد استناد و استشهاد و استدلال میکنند و هر سخن و عمل ایشان را در مسائل و احکام دینی حجت می شمارند و در آن طراز و پایه میدانند که سنت

[صفحه ۱۷]

پیامبر خدا (ص) هست. این اعتماد و اتکا از آنجهت است که به ایمان ایشان باور داشته و از عدالت و راستروی آنان کاملاً مطمئن هستند و معتقدند که هر قدمی برداشته اند در پرتو هدایتی بوده است که از روش مسلم پیامبر گرامی تاییده است و درست در همان راه پیامبر (ص) رفته اند و هر چه انجام داده اند باستناد گفتار و کردار آن حضرت بوده است. حال آیا برای کسی که چنین ایمان و عقیده ای درباره اصحاب پیامبر (ص) دارد ناگوارتر و گران تر از این چیزی هست که به آنان چنین دشنامی بدهند و چنین تهمتی بزنند و بگویند آنان مثل قبائل مشرک و جنگجویی هستند که به اسلام و پیامبرش حمله آوردند، و آنان کافر گشته اند؟ آیا چیزی هست که بیش از این حرمت و شکوه آنان را بیالاید و برای ایشان اهانت آورتر از این باشد؟ کسانی که چنین عقیده ای درباره اصحاب پیامبر (ص) دارند اگر از این حرفها و ناسزاهای عثمان بخشم نیایند و بر او نیاشویند باید گفت عاطفه و احساس دینی ندارند و از حماسه اسلامی بی بهره اند و ذره ای شهامت اصولی و غیرت و حس دفاع از حق و حقیقت در وجودشان نیست و از خیلی ارزندگی ها و ارزنده ها تهیدست و بی نصیبند. بهمین سبب بود که اصحاب پیامبر (ص) وقتی از این نامه ها عثمان اطلاع یافتند بر مخالفت و ضدیت خویش افزودند و عرصه را بر او تنگ ساختند.

وانگهی در نامه اش شکایت از این دارد که مهاجران و انصار - که همان مردم مدینه اند - سر از فرمانش پیچیده اند. در حالیکه میدانیم مسلمانان فقط موظفند گذشته از خدا و پیامبر، از امامی فرمان برند که به قرآن و سنت رفتار میکند. و کسانی که بر عثمان شوریده و همداستان شده بودند و همه اصحاب اتفاق نظر داشتند در این که عثمان مطابق قرآن و سنت عمل نمیکند و از آنها منحرف گشته است. در اینصورت موظف به چه فرمانبردارییی بوده اند؟ و شکایت از کدام نافرمانبرداری دارد.

همچنین دم از نقض بیعتشان میزند. در حالیکه بیعت پیمانی دو جانبه است و هر جانب بموجب آن تعهداتی دارد که اگر از ایفای

آن خودداری نماید نمیتواند از طرف دیگر تقاضای ایفای تعهداتش را کند. اما وقتی عثمان تعهداتش را زیر پا گذاشته و از

[صفحه ۱۸]

عمل بموجب قرآن و سنت و روش دو خلیفه پیشین سرباز زده و منحرف گشته و با این کار عملاً پیمان بیعتش را گسسته است چگونه از مسلمانان میخواهد پیمان بیعتش را حرمت داشته و به تعهد خویش دائر بر فرمانبرداری از او پایبند بمانند؟ همه مخالفت و کوششهای مسلمانان و اصحاب این بوده که چرا او از قرآن و سنت منحرف گشته و آنها را در عمل زیر پا نهاده یعنی نقض بیعت کرده است. آنوقت عثمان پس از اینهمه سر و صدا و فعالیت وسیع سرتاسری کشور دم از این میزند که مسلمانان و نه او نقض بیعت کرده اند.

بدنبال این ادعای بی اساس و ناروا به بسیج لشکر و احضار واحدهای نظامی استانها بر می خیزد تا اصحاب پیامبر (ص) و توده های مسلمانان غیرتمند را به خاک و خون بکشد. مسلمانان چون وضع را بدینگونه یافتند و دیدند که در معرض کشتار و غارت و آزارند به چاره جوئی کمر بستند و پیش از این که بتواند جنایاتی را که در سر می پروراند عملی سازد کارش را ساختند. اصحاب چرا نباید از تهمتهای ناروا و زشتی که در نامه هایش به ایشان زده است برآشوبند؟ در حالیکه آنان مردانی هستند که به یاری اسلام و پیامبر و پیروانش برخاستند و مهاجران بیکس را پناه دادند و در نبرد با کفار بد اندیش و بدخواه فداکاری و جانبازی را به قهرمانی و فراتر از قهرمانی رساندند تا پرچم پر افتخار اسلام برافراشته ماند و برافراشته تر گشت. با اینوصف در نامه های عثمان و بقلمش به قبائل جنگجو و مشرک و مهاجمان " خندق " و " واحد " تشبیه و تمثیل میشوند، و این تشبیهی سخت نکوهیده و زشت و عجیب است نکته دیگری که جالب توجه میباشد تذبذب و دو روئی عثمان در کار توبه و بازگشت به رویه اصیل اسلامی است، توبه ای که بالای منبر و در مسجد پیامبر (ص) و در برابر اصحاب و اجتماع عظیم مردم مدینه بزبان آورد و بعد در پیمان نامه ای ثبت کرد که جمعی از معارف کشور و در راس آنان مولا- امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) بر آن شهادت داده و گواه آن شدند و این اظهار توبه ها را - چنانکه قبلاً شرح داده ایم - به شهرستانها و استانهای کشور فرستاد و به اطلاع اهالی آن سامان رسانید. در تمام

[صفحه ۱۹]

این اظهار توبه ها اعتراف میکند که خطا کرده و از قرآن و سنت انحراف جسته و قول میدهد که به رویه اسلامی و عمل به قرآن و سنت باز آید، و باز چیزی نگذشته توبه خویش می شکند و خلافاکاریهای سابق را ادامه میدهد و هیچ از انتصابات نکوهیده و ناروایی که قول داده بود اصلاح کند یا اوضاع و احوال ناگوار و نامشروع را تغییر نمیدهد و دست به ترکیب آن نمیزند. به خطا و انحراف خویش اقرار مینماید و عهد می بندد که از آن دست بشوید و به راه راست طراز اداره اسلامی گراید ولی بزودی توبه می شکند و تعهدات مکتوب خویش را پایمال میکند. چرا چنین میکند؟ باین گمان که اگر به استانداران و همدستان خود که لشکرها زیر فرمان دارند دستور دهد بیدرنگ واحدهای نظامی بسیاری را به مدینه سرازیر خواهند کرد تا بوسیله آنها مخالفان و همانها را که در برابرشان توبه کرده و تعهد سپرده از دم تیغ بگذارند. بهمین منظور در دستورات کتبی خویش به استانداران و مردم بلاد هیچ سخن از انحرافاتش نمیگوید و وجود آن را انکار مینماید، مثلاً در نامه اش به اهالی مکه میگوید: مرا به توبه دعوت نمیکند تا توبه نمایم و نه دلیل و استدلال را حاضرند گوش کنند تا استدلال نمایم و حجت آورم.

از جانب اهالی مدینه به او باید گفت: تو را ای خلیفه مگر به توبه دعوت نکردند و مگر در برابر همه بارها توبه نمودی؟ توبه

کردی، ولی دیدند بر سر پیمان و قرارت نیستی و پی در پی توبه می شکنی و هر دم بوقلمون وار رنگ عوض میکنی، و دیدند که از انحرافات و بدعت‌های دست بردار نیستی و می خواهی آنقدر این دست آن دست کنی و معطل نمائی تا لشکرهایت در رسند و خون خلق را بریزند و شهر و دیار اسلام را ویران کنند و می خواهی مدینه پیامبر (ص) و اهالی آن را که یاران پیامبرند و مجاهد و انصاری به تسلط نظامی دژخیمانی چون یزید بن کربسپاری که میگوید: اگر بمدینه میرسیدم و عثمان زنده میبود هیچ آدم بالغی را زنده نمیگذاشتم...

آن جماعت، نیت سوء ترا و بدخواهی ترا نسبت به خویش دریافتند و میدانستند که مروان - چنانکه مولای متقیان فرموده ترا از راه راست دین بدر برده و

[صفحه ۲۰]

از تو جز بدین صورت راضی نگشته که دین و عقلت را از تو بگیرد و میدانستند که تو آلت دست مروان و باند تبهکار اموی هستی و شتری را میمانی که بهر جا بخواهند میکشند و می رانند. پس برای دفاع از خویشتن واز دین و جامعه اسلامی و پیش از این که فرصت پیدا کنی قصد سوء خود را عملی نمائی دست بکار شدند و آنچه خدامقدر ساخته بود بانجام رسید.

در اینجا بحث دیگری هم با عثمان داریم. از او می پرسیم: چه می پنداری و چه منظوری داری از این که مکرر میگوئی جامعه خلافت را که خدا بر تنم آراسته از تن بیرون نخواهم کرد و فرو نخواهم گذاشت؟ و این حرف را در گفتگوها و نطقها و نامه هایت باین طرف و آنطرف تکرار میکنی و پیوسته نشخوارش مینمائی گوئی فرمول حکیمانه ای یافته باشی که دین و دنیایت را آباد مینماید تا مثل وردی بزبان داری و می ترسی فراموشش کنی. تو فکر نکرده ای که ممکن است به حساب این حرف مثل همه حرفها و کارهایت برسند و تو را به محاکمه بنشانند و مورد بازپرسی و مواخذه قرار دهند و قرار محکومیت را بامضا رسانند. تو و دار و دسته ات و طرفدارانت در برابر این سوال چه جوابی دارید بدهید که چه وقت خدا این جامه - قبای خلافت - را بر تنت آراسته و راست گردانیده است؟ حال آنکه میدانیم کسی که آن را بر تو پوشاند مرده است و پیش از مردن بمخالفت با تو برخاست و تو را شایسته آن خلعت ندانست و خواست آنرا بر تنت بدراند و تو بهمین خاطر بر او پرخاش نمود و او را "منافق" شمردی، و او تو را از عدالت و شاید از چیزهای دیگر خارج شمرد و با همین نظر وصیت کرد که تو بر او نماز نگذاری و به امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) گفت: تو شمشیرت را بردار و من هم شمشیرم را بر میگیرم زیرا عثمان بر خلاف تعهداتش عمل کرده است، و مردم را علیه تو می شوراند و میگفت: پیش از این که به سلطنت ادامه دهد کارش را بسازید. و قسم خورد که هرگز

[صفحه ۲۱]

با تو حرف نزنند، و تو در بیماریش وقتی بدیدنش رفتی روی از تو بدیوار گردانید و هیچ با تو نگفت، و تا واپسین دم زندگی با تو قهر و در حال متارکه بود و سایر اعضای شورا رویه او را با تو داشتند و همه مخالفت تو گشتند.

وانگهی اگر پیرو ابوبکر و عمر باشیم و کار آندو را ملاک و میزان قرار دهیم باید تصورمان این باشد که تعیین خلیفه برای خداوند واجب نیست بلکه خدا تعیین خلیفه را به امت وا گذاشته تا هر که را خواست انتخاب نماید، البته با چنین تصویری تعالیم و فرمایش الهی را ندیده گرفته ایم آنجا که میفرماید: پروردگارت آنچه را بخواهد می آفریند و انتخاب مینماید و آنان در این موارد اختیار و حق انتخاب ندارند. برای هیچ مرد وزن مومنی در مواردی که خدا و پیامبرش فرمانی صادر میکنند حق اختیار و انتخاب نیست. و نیز

دستورات و نظریات پیامبر اکرم را - که بسیاری از آنها در مجلدات سابق آورده شد نشنیده گرفته ایم. در اینصورت تو ای عثمان شاید می پنداری آنچه عده ای انتخاب و اختیار کرده اند مورد تایید و تصدیق خداوند متعال قرار گرفته است؟ مگر خدای حکیم و قادر نمیتوانست خود تکلیف مسلمانان را روشن نموده و امام و جانشینی برای پیامبر (ص) تعیین نماید، یا به آراء بلهوسانه و مختلف و متناقض مردم احتیاج داشت تا بر آنها صحه بگذارد؟ تو باین اعتبار انتصاب خویش را به حکومت به "خلعت الهی" تشبیه نموده و به خدا نسبت میدهی که می پنداری خدا بر کار دار و دسته ای که تو را به حکومت برداشت صحه گذاشته است، و خود از تعیین خلیفه عاجز بوده است؟ و این پنداری زشت و نابخردانه است. بالاخره از بیچارگی و بی جوابی خواهی گفت: جامه ای را که خدا بر تنم آراسته بدر نخواهم کرد

بهر حال، ما را در برابر این جامه و قبائی که مدعی است بر تنش آراسته و آن که رشته و بافته است و کارگاهی که در آن بافته شده به حیرت و شگفتی انداخته است.

[صفحه ۲۲]

می بینیم نخستین حاکمی که پس از پیامبر اکرم (ص) پیدا شده "جامه خلافت" را با انتخابات غیر قانونی و ناقص و توأم با زور و خشونت بر تن میکند با انتخاباتی که مایه بدبختیهای بسیار و مستمر گشته و روی تاریخ را سیاه کرده است، و در حالی بر تن کرده که بفرمایش مولای متقیان - یقین داشته در میان امت کسی هست که رابطه اش با خلافت بسان رابطه ای است که محور آسیا با آسیا دارد و دارای مقام شامخی است که هیچکس پرواز و وصول به اوج بلندش را نمیارد و سرچشمه آسمانی یی است مایه و منبع هر خیر و برکت و هدایتی، و بهنگام مرگش آن خلعت را به پسر خطاب پاس داده است، و این شگفت کاری است که هنوز زنده است خلافت پس از خود را برای دیگری تشکیل میدهد، و باین ترتیب دومی "خلعت خلافت" را بموجب وصیت حاکم قبلی بر تن میکند و در حالی که بفرمایش مولای متقیان یقین دارد در میان امت کسی هست که شایسته تر و برتر از اوست و بر تن تو ای عثمان این قبا را عبد الرحمن بن عوف پوشاند در حالی که به علی (ع) میگفت: بیعت کن و گرنه گردنت را میزنم. و در آنوقت فقط او شمشیر داشت و نه هیچکس دیگر، و بر اثر آن صحنه، علی (ع) خشمناک بیرون رفت و اعضای شورا او را تعقیب کرده تهدید نمودند که بیعت کن و اگر بیعت نکنی علیه تو جهاد (و جنگ) خواهیم کرد، پس کدامیک از این "جامه های خلافت" بافته الهی است و میتوان گفت هر که بر تن کرده به خلعت الهی آراسته گشته است؟

این بحث، بحثهای طولانی و پیوسته ای را بدنبال دارد که به موضوعات گوناگون می کشد و به مساله حکومت امویان و دیگران. و شاید احتیاج نباشد که آنها را بمیان آوریم و شرح دهیم که چگونه بر مسند حکومت چنگ انداختند و آنرا غصب نمودند. آری، خلافتی که میتوان خلعت الهی نامیدش آن است که خدا تعیین و عطا فرموده باشد و پیامبر اکرم (ص) آن تعیین را ابلاغ نموده و باطلاع عموم رسانده باشد و همان است که پیامبر عظیم الشان در نخستین روز نشر رسالتش به اطلاع خلق رسانید

[صفحه ۲۳]

و فرمود: فرمانروائی از آن خداوند است که بهر کس خواست تعلق میدهد. آن حکومت الهی است که از طریق نص و فرمایش خدا و پیامبر (ص) برقرار میگردد و صاحب و متصدی آن هرگز خود را از آن خلع نمیکند و آن وظیفه خطیر را فرو نمیگذارد و نه موجبی برای عزل وی پدید میاید. آن همان حکومتی است که در ردیف ولایت خدا و پیامبرش قرار گرفته است در آن آیه شریفه

مبارکه میفرماید: ولی شما فقط خدا است و پیامبرش و کسانی که ایمان آوردند... و همان که خدا با تحققش دین را به کمال و نعمت (یا نعمت عظمای دینش) را به اتمام رسانده است. این خلعت آرائی کجا و آن انتخابات کذائی کجا!

سلطه سیاسی بی که با انتخابات بدست میاید یا با صحنه سازیهای سیاسی یا غلبه و تسلط غصب و ایجاد میشود و در صورتی که منشأ مردمی داشته باشد و باراده مردم تشکیل و منحل گردد اختیاراتی است محدود و مربوط به حفظ مرزهای کشور، تشکیل و اداره محاکم و حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی، اجرای کیفر در مورد مثلاً قاتل و سارق، و اینگونه امور اجرائی و اداری، چنانکه در جلد هفتم بشرح آمد، متصدی چنین مقامی هرگز عهده دار وظائف پیشوای اعتقادی و اخلاقی نبوده و نقش تهذیبی و تربیتی ندارد و متصدی تبلیغ احکام و تعالی روان و تهذیب اخلاق مردم و پرورش نسل برومند و آزاده و حق طلب یا تعلیم و تربیت ملکات فاضله و کمک به تکامل انسانی نیست. عهده دار و موظف به اینها نیست چون از عهده آن بر نمیاید و صلاحیت تصدی و استعداد آن را ندارد. بهمین جهت، کسانی که با رای مردم یا با دسته بندی و زد و بند سیاسی و حيله و زور به سلطه سیاسی رسیده اند فقط توانسته اند عهده دار وظائف اداری و اجرائی شوند و همگی از صلاحیت اعتقادی و اخلاقی محروم و بی نصیب بوده اند، و این حقیقت در مورد همه حکامی که بدون نص و حکم الهی به حکومت دست یافته اند مشهود و ثابت است.

[صفحه ۲۴]

جنگ بر در خانه عثمان

ابن سعد از قول ابی حفصه - آزاد شده مروان بن حکم - مینویسد: "روز جنگ بر در خانه عثمان، مروان بن حکم پیش آمده سرود رزمی خوانده میگفت: چه کسی به مبارزه من میاید؟ عروه بن شمیم بن بیاع لثی به نبردش آمده شمشیری بر پس گردنش زد تا بروی در غلتید. عبید بن رفاعه بن رافع با کاردی پیش آمد تا سر او را ببرد. مادر مروان که او را شیر داده بود یعنی فاطمه از قبیله ثقیف که مادر بزرگ ابراهیم بن عربی فرماندار یمامه است - دویده به او گفت: اگر میخواستی او را بکشی کشتی، دیگر به گوشتش چکار داری که میخواهی او را تکه تکه کنی؟ عبید بن رفاعه از او خجالت کشید و مروان را بهمان حال رها کرد."

از زبان عیاش بن عباس مینویسد: "شخصی که آنروز حضور داشته بمن میگفت: ابن بیاع را دیدم که به نبرد مروان بن حکم میرفت و دو طرف قبایش را که زیر آن زره پوشیده بود بالا-زده بود، و دیدم که ضربه ای به پس گردن مروان نواخت بطوریکه قسمت بالای گردنش قطع شد و بروی در غلتید. خواستند او را سر ببرند. گفته شد: گوشتش را پاره پاره میکنید؟ رهایش کردند."

بلاذری از قول خالد بن حرب مینویسد: "روز قتل عثمان، بنی امیه به "ام حبیبه" پناه بردند. او خانواده عاص و خانواده ابی العاص و خانواده اسید رادر کندو و دیگران را در جائی دیگر پنهان کرد. روزی معاویه به عمرو بن سعید که با تبختر و گردنفرای راه میرفت نگریسته گفت: پدر و مادرم فدای "ام حبیبه"، چقدر این خانواده را خوب میشناخت وقتی تو را در کندو مخفی کرد مردم بطرف (خانه) عثمان رو آورده از خانه بنی حزم انصاری به خانه او درآمدند. در برابرشان سه تن از قریش بدفاع برخاستند: عبد الله بن وهب، عبد الله بن

[صفحه ۲۵]

عوف بن سباق، و عبد الله بن عبد الرحمن بن عوام. عبد الله بن عبد الرحمن بن عوام می‌گفت: بندگان خدا قرآن میان ما و شما حاکم و داور است (یا باشد). عبد الرحمن بن عبد الله جمحی در حالیکه این سرودرزمی را می‌خواند بر او حمله برد:

امروز با شمشیر بران باقیمانده کفار

و قبائل مشرک و جنگجویی را که بر مسلمانان حمله ورد شدند می‌زنم با چنان ضربه هائی که انسان بی تردید و مصمم میزند
آیا تو ما را به قرآن دعوت میکنی؟
تو که قبلاً آنرا بکناری انداخته بودی؟

بر او حمله برد و او را کشت. گروهی از مردم بر عبد الله بن وهب و عبد الله بن عوف بن سباق تاخته آنها را در کنار خانه عثمان کشتند.

مالک اشتر آمد تا به عثمان رسید، و دید هیچکس پیش عثمان نیست. از برابر عثمان برگشت. مسلم بن کریب - از قبیله همدان - به او گفت: مالک اشتر تو ما را دعوت به کشتن این شخص می‌کردی تا دعوت را پذیرفتیم، و اینک تا به او نگرستی رو از او برگردانیدی مالک به او گفت: ترا بجان پدرت ول کن مگر نمی بینی بی مدافع و بی وسیله است؟ داشت میرفت بدنبال کارش که ناگاه نائل - برده آزاد شده عثمان - گفت: اجلش رسیده این بخدا مالک اشتر است که کشور را بتمامی علیه امیرالمومنین (عثمان) شورانده است. خدا بکشد مرا اگر او را نکشم این را بگفت و در پی مالک اشتر حمله آورد. عمرو بن عبید حارثی. از قبیله همدان - داد زد که اشتر بیا یارو پشت سر تو است مالک اشتر روبرو گرداند، نائل را دید و او را با شمشیر زد تا دست چپش قطع شد، و به عمرو بن عبید گفت که نائل زخمی را بدنبال کند و او نیز وی را تعقیب کرد و کشت.

مروان بن حکم درباره جنگ در اطراف خانه عثمان چنین سروده است:

[صفحه ۲۶]

روز آن جنگ به جماعتم نگفتم: مدتی دفاع کنید

و نه گفتم زندگی را بر مرگ ترجیح دهید.

بلکه به آن جماعت گفتم: بجنگید

با شمشیرتان و نگذارید دست کسی به آن پیرمرد برسد

(ابو مخنف میگوید: مروان و جمعی با او مهای جنگ گشتند. عثمان آنانرا منع کرد، ولی نپذیرفتند و به کسانی که به خانه عثمان درآمده بودند حمله بردند و آنها را بیرون کردند. عثمان را از خانه بنی حزم زید انصاری سنگباران کردند و در آنحال داد میزدند: ما نیستیم که تو را سنگباران می کنیم، این خدا است که تو را با سنگ میزند در جوابشان گفت: اگر خدا مرا با سنگ میزد به من میخورد مغیره بن اخنس با شمشیر و رجزخواندن حمله کرد. رفاعه بن رافع در حالیکه سرود رزمی می‌خواند به حمله اوجواب داد و با شمشیر بر سر او زد، او را کشت، گفته اند: یکی از افراد عادی مردم او را کشته است.

مروان بن حکم در حالیکه سرود جنگی می‌خواند به مردم حمله آورد و به چپ و راست شمشیر میزد. حجاج بن غزیه به او حمله کرده با شمشیر بر گردنش نواخت ولی شمشیرش نبرید و مروان بر وی در غلتید. فاطمه انصاری دختر شریک - که مادر ابراهیم بن عربی کنانی که عبد الملک بن مروان او را به فرمانداری یمامه گماشت و دایه مروان بود - ببالین مروان آمده دستور داد او را به خانه ای که در آن بستری وجود داشت بردند. عامر بن بکیر کنانی که از مجاهدان بدر است به سعید بن عاص حمله برده با شمشیر بر سرش کوفت و نائله دختر فرافصه ببالینش آمده او را به خانه ای درآورد و درب آنرا بیست ".

طبری از قول ابی حفصه - آزاده شده مروان بن حکم - مینویسد: "هنگامی که عثمان - رضی الله عنه - به محاصره افتاد بنی امیه بیاری او مهای جنگ شدند، و مروان به خانه عثمان درآمد و من همراهش بودم. بخدا من بودم که آتش جنگ را

[صفحه ۲۷]

میان مردم روشن کردم. از بالای خانه مردی از قبیله اسلم را به تیر زد و کشتم و او نیاراسلمی بود. بر اثر آن جنگ در گرفت. آنگاه از فراز خانه پائین آمدم و مردم بر در خانه زد و خورد بودند. بعد به عثمان پیغام دادند که قاتلش را تسلیم ما کن، گفت: بخدا قاتل او را نمیشناسم. پس همان شب که شب جمعه بود چون آتش بر ما تافتند، و چون بامداد گشت متوجه ما شدند و اولین کسی که رو آورد کنانه بن عتاب بود و بدستش مشعلی بر پشت بام خانه ما که از خانه خانواده "حزم" به او راه داده بودند. بدنبال او مشعلها که با نفت میسخت سرازیر شد. ساعتی با آنها بر سر این که به چوب دست نیابند و نتوانند درهای چوبین را آتش بزنند جنگیدیم. بالاخره آتش در قسمتهای چوبین افتاد. در این هنگام شنیدم که عثمان به یارانش میگفت: پس از آتش گرفتن چیزی باقی نمانده است، و اینک چوبها آتش گرفته و آتش به درها گرفته. بنابراین هر که تاکنون موظف به اطاعت از من بود این وظیفه را از دوشش برداشتم و باید به خانه خویش برود و به مروان گفت: بنشین و بیرون نرو. اما مروان نافرمانی کرد و گفت: بخدا نمیگذارم کشته شوی و به تو دست پیدا کنند. و من صدایش را میشنیدم. آنگاه مروان به طرف مردم رفت. باو گفتم: تو را تنها نمیگذارم. و همراهش رفتم و بدفاع از او کمر بستم. ما گروهی اندک بودیم. مروان سرود جنگی میخواند.

ابوبکر بن حارث میگوید: پنداری همین الان است که به عبد الرحمن بن عدیس بلوی مینگرم که پشت خود را به مسجد پیامبر اکرم (ص) تکیه داده بود و عثمان در آنوقت در محاصره بود و مروان بمیدان آمده همبرد می طلبید. عبد الرحمن بن عدیس به شخصی که پسر عروه بود گفت برخیز و به نبرد این مرد برو. نوجوانی بلند بالا- برخاسته بطرف مروان رفت و دامن زره خویش را بالا- زده ساق پایش را به مروان نمود تا بقصد ضربه زدن به آن حرکتی کرد و در همان لحظه پسر عروه ضربه ای به گردن مروان وارد ساخت. پنداری همین حالا است که دیدم چرخ زدن و در غلتید و

[صفحه ۲۸]

عبید بن رفاعه زرقی بسوی او آمد تا او را سر ببرد... (تا آخر ماجرا همانطور که از ابن سعد نقل شد ").
از قول حسین بن عیسی بنقل از پدرش مینویسد: "چون سه روز از عید قربان سپری گشت دور خانه عثمان - رضی الله عنه - را گرفتند، و او هیچ نپذیرفت جز این که بر حکومت بماند و بر رویه اش، و به لشکریان و نزدیکانش پیام داد تا گرد آمدند بعد، یکی از اصحاب پیامبر (ص) بنام نیار بن عیاض که پیری سالخورده بود برخاسته عثمان را صدا زد. عثمان از فراز خانه اش نمایان گشت و او را به خدا سوگند داد که آنان را دور سازد. در حالیکه نیار بن عیاض داشت جواب عثمان را میداد یکی از یاران عثمان او را به تیر زد و کشت، و پنداشتند کسی که تیر انداخته کثیر بن صلت کندی بوده است. پس به عثمان گفتند: قاتل نیار بن عیاض را به ما تسلیم کن تا او را بکفر قتلی که کرده بکشیم. گفت: حاضر نیستم مردی را که بمن در حالیکه میخواهید مرا بکشید یاری کرده بکشتن دهم. چون وضع را چنین دیدند به در خانه اش هجوم برده آنرا آتش زدند. مروان بن حکم از خانه عثمان با گروهی به آنان حمله کرد و سعید بن عاص با گروهی دیگر حمله آورد و مغیره بن احنس ثقفی با گروهی دیگر. و جنگ شدیدی در گرفت. آنچه باعث تسریع و تشدید جنگ گشت این بود که بایشان خبر رسید نیروئی از اهالی بصره بیاری عثمان آمده و به "صرار" از

توابع مدینه که یکشب راه با آن فاصله دارد رسیده و اهالی شام نیز بسوی مدینه رهسپار گشته اند. پس با آنان نبردی سخت بر در خانه کردند. مغیره بن احنس ثقفی در حالی که سرود جنگی میخواند به مردم حمله آورد و از این طرف عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی در حالیکه سرود رزمی میخواند بر او تاخت و او را کشت. رفاعه بن رافع انصاری به مروان حکم حمله برده با یک ضربه او را در غلتاند و چون می پنداشت او را کشته است دست از او کشید. عبد الله بن زبیر چندین زخم برداشت. جماعت مدافعان عثمان درهمشکستند و به کاخ پناه برده بر در آن سنگر گرفتند و در آنجا جنگی سخت کردند. در نبردی که بر در خانه صورت گرفت

[صفحه ۲۹]

زیاد بن نعیم فهری با عده ای از یاران عثمان کشته شد. مردم همچنان می جنگیدند تا عمرو بن حزم انصاری درب خانه اش را که پهلوی خانه عثمان بن عفان بود باز کرده مردم را صدا زد. مردم از خانه او به خانه عثمان رفته در آنجا با مدافعان جنگیدند تا آنها را شکست داده در خانه را باز گذاشتند تا بگریزند و آنها گریزان بیرون رفته در خیابانهای مدینه پراکنده شدند و عثمان با تنی چند از خانواده و یارانش تنها ماند و همراهش کشته شدند و عثمان رضی الله عنه کشته شد."

خالد بن عقبه بن ابی معیط - برادر ولید بن عقبه - در آن جنگ پا بفرار گذاشت بهمین مناسبت عبدالرحمن بن سیحان در یک دو بیتی او را سرزنش کرده و خالد در بیتی او را بخاطر رو گرداندن از همان جنگ ملامت نموده است.

ابو عمر مینویسد: "مغیره بن احنس در جنگ بر در خانه عثمان با عثمان رضی الله عنه کشته شد. درباره او در آن جنگ روایات و اخبار زیادی رسیده است، از جمله این که وقتی درب خانه عثمان را آتش زدند به عثمان گفت: بخدا نمیگذارم مردم درباره ما بگویند که ترا بیدفاع و خوار گذاشتیم. این بگفت و شمشیر بدست و سرود خوان به نبرد شتافت و به مردم حمله برد. مردی ضربه ای به ساق پایش زده آنرا قطع کرده و بعد کشتنش. یکی از قبیله بنی زهره به طلحه گفت: مغیره بن احنس کشته شد. گفت: سرور همیمانان قریش کشته شده است."

ابن کثیر مینویسد: "از مشاهیری که جزو یاران عثمان بوده و کشته شدند زیاد بن نعیم فهری است و مغیره بن احنس بن شریق، و نیار بن عبد الله اسلمی، با عده ای در اثنای نبرد."

[صفحه ۳۰]

این روایات تاریخی را از آنجهت آوردیم و ضمیمه روایات تاریخی سابق کردیم که حکایت از این میکرد که همراه عثمان و مدافعش کسی نبوده جز امویان و نوکران و بردگان آزاد شده آنها و تنی چند از قماش آنها. و اینها در برابر توده انبوه مهاجران و انصار از عثمان حمایت میکردند، و چند نفری به کشتن رفته اند و دسته ای در کندوی خانه "ام حبیب" مخفی شده و چند نفر باقیمانده به کوچه های مدینه گریخته اند تا جز خود و خانواده اش کسی نمانده تا نوبت کشته شدنش رسیده است. این مطالب را بخاطر نگهدارید تا در بحث و بررسی از یک سلسله روایت تاریخی جعلی و دروغین مورد استفاده قرار گیرد.

نکته قابل توجه

در یکی از این روایات تاریخی - و دقیقاً در آخری - می بینیم که نیار بن عبد الله اسلمی از جمله یاران عثمان شمرده شده است و این را ابن کثیر و امثالش بدانسبب مرتکب گشته اند که شماره مدافعان خلیفه را زیاد جلوه دهند. در حالیکه میدانیم وی مرد بزرگ و سالخورده ای بوده که برای ارشاد و نصیحت عثمان بپا خاسته و نوکر مروان او را به تیر زده و کشته و جنگ معروف در اطراف

خانه عثمان با همین تجاوز و تعرض مسلحانه آغاز گشته است، زیرا مردم قاتل او را از عثمان خواسته اند تا قانون کیفر اسلام را درباره اش بمورد اجرا گذارند، و چون از انجام تقاضای حق آنان سرپیچی نموده خشمگین گشته و او را بعنوان حامی قاتل و جانی مورد حمله قرار داده اند.

کشته شدن عثمان

طبری و دیگر مورخان از قول یوسف بن عبد الله بن سلام مینویسد: "عثمان در حالیکه محاصره بود و مردم خانه اش را از هر سو در بر گرفته بودند در برابر مردم ظاهر شد و چنین گفت: شما را به خدای عز و جل سوگند میدهم که مگر نمیدانید هنگام درگذشت امیرالمومنین عمر بن خطاب - رضی الله عنه - از خدا بدعا خواستید که برایتان

[صفحه ۳۱]

خیر پیش آورد و کاری کند که باتفاق آرا بهترین شخص انتخاب شود؟ یا میخواهید بگوئید خدا دعای آنها را اجابت ننموده، و با این سخن به خدای منزّه اهانت روا دارید؟ در حالیکه میدانید در آن هنگام از میان بشر فقط شما اهل دین خدا بودید و هنوز وحدت آراء و اتحاد سیاسی خود را از دست نداده بودید. یا میخواهید بگوئید: خدا دینش را بی اهمیت شمرده مورد بی اعتنائی قرار داد و التفاتی باین ننموده که چه کسی عهده دار دینش میشود؟ در حالیکه دین (اسلام) در آن هنگام وسیله پرستش خدای یگانه بود و هنوز پیروانش دسته دسته نشده بودند تا یکدیگر را واگذارند و مورد بیمهری قرار دهند. یا میگوئید: تعیین من بصورت مشورتی صورت نگرفته است؟ و خود را بناروا برتری داده اید (و به مقام حکومت نشانده اید) و خدا امتی را که در برابرش سر بنافرمانی بردارده خود او وامیگذارد، و چون در تعیین زمامدار مشورت نشده و از آنچه مایه ناخشنودی خداست پرهیز نگشته چنین شده است. یا میگوئید خدا نمیدانست عاقبت کار و حکومت چه خواهد شد؟ باین ترتیب که در قسمتی از (دوره) حکومت درستکار و مورد خشنودی دینداران بودم ولی بعدا کارهایی در حکومت از من سرزده که خدا را به خشم میآورد و شما را نیز به خشم میآورد. و از کارهای اخیر روزی که خدا مرا برگزید و خلعت افتخار آمیز (خلافت) پوشانید خبر نداشت. شما را بخداوند قسم میدهم آیا سوابق خوب مرا و کارهای نیکوئی را که قبلا-انجام داده ام بیاد ندارید، آن وظائفی که در برابر خدا داشتم و وظیفه جهاد با دشمنانش را انجام داده ام و خدا بر انجامش گواهی داد؟ وظیفه همه کسانی که پس از من بیایند این است که به افتخار آن انجام وظائف اعتراف داشته باشند.

دست نگهدارید، و مرا نکشید. زیرا فقط سه گونه شخص را میتوان کشت: ۱- مردی که با داشتن همسر مرتکب زنا شود ۲- پس از مسلمانی کافر شود ۳- کسی را بدون این که قاتل باشد بقتل رساند. بنابراین اگر شما مرا بکشید شمشیر را بر گردن خویش نهاده اید و خدا آن شمشیر را تا به قیامت از میان بر نخواهد داشت. مرا نکشید، چون اگر مرا بکشید پس از من هرگز بحال جماعت نماز نخواهید گذاشت و پس از

[صفحه ۳۲]

من هرگز مال غنیمتی میان شما تقسیم نخواهد شد و هیچگاه خدا اختلاف را از میان شما نخواهد زدود.

در جوابش چنین گفتند: درباره این که گفتی مردم بعد از عمر - رضی الله عنه - از خدای عز و جل خواستند در مورد کسی که زمامدارشان میشود خیر پیش آورد و پس از خیرخواهی از خدا تو را عهده دار زمامداری کردند. باید بگوئیم: خدا هر چه پیش آورده خیر بوده است باین معنی که خدای منزّه حکومت تو را بلا و وسیله آزمایشی ساخته تا بدان وسیله بندگانش را بیازماید. درباره پیشگامی و سابقه ات با پیامبر خدا (ص) سخن گفتی. حقیقت این است که تو (در ایمان به اسلام) پیشگام بودی و خوش سابقه و صلاحتی تصدی خلافت را نیز داشتی اما بعدا تغییر (عقیده و رویه) دادی و بدعتهایی که میدانی از تو سر زد. در خصوص این که گفتی اگر تو را بکشیم چه بلاهایی بر سرمان خواهد آمد، باید بگوئیم درست نیست که از ترس آشوبی که سال آینده پیش خواهد آمد اکنون از اجرای قانون اسلام خودداری کنیم. در پاسخ این حرفت که جز قتل سه گونه شخص جایز نیست، باید بگوئیم ما در قرآن می بینیم کشتن غیر از این سه گونه اشخاص هم جایز شمرده شده است و آن کشتن کسی است که در جهان برای فاسد کردن تلاش میکند، و کشتن کسی که به تجاوز مسلحانه مبادرت جسته و بعد در ادامه تجاوزش به جنگ می پردازد، و کشتن کسی که در راه دریافت حقی ایجاد مانع میکند و در این ممانعت گردنفرای نموده و کار را به جنگ میرساند. و مسلم است که تو به تجاوز مسلحانه مبادرت کرده ای و مانع دریافت و تحقق حقی گشته ای و در برابر تحقق آن ایستاده و گردنفرای نموده ای، نمیگذاری قصاص آنان که عمدا به ایشان ظلم کرده ای (بعنوان اجرای قانون و اجرای قانون کیفری) از تو گرفته شود، و به حکومت کردن بر ما چسبیده ای، و در حکومت و تقسیم درآمد عمومی از قانون اسلام منحرف گشته و ستم روا داشته ای. اگر ادعا داری بر سر اینها در برابرمان گردنفرای نمیکنی و کسانی که به حمایت برخاسته اند و نمیگذارند دست ما به تو برسد بی اجازه ات بجنگ برخاسته اند در حقیقت چنین است که آنان از این دفاع میکنند که تو به حکومت

[صفحه ۳۳]

چسبیده ای، بنابراین هر گاه تو از حکومت استعفا دهی آنها از جنگ برای حمایت دست خواهند کشید ".
 بلاذری و دیگر مورخان مینویسند: " وقتی به مصریان و دیگر کسانی که در محاصره عثمان شرکت جسته بودند اطلاع رسید که او به عبد الله بن عامر و معاویه چه نوشته است کار را بر او سخت تر گرفتند و محاصره اش را تنگ تر ساختند و به این که کارش را با کشتنش خاتمه دهند راغب تر گشتند. در محاصره، طلحه بر مردم چیرگی سیاسی یافته بود، و بانها دستور داد نگذارند کسی نزد عثمان برود یا از خانه اش خارج شود یا آب به او برسد " ام حبیبه " دختر ابوسفیان با مشک کوچکی آب در هنگام شدت محاصره آمد، نگذاشتند وارد خانه عثمان شود، گفت: او قیم خانواده ماو عهده دار سرپرستی یتیمان ما است و من می خواهم در این باره با او مذاکره کنم. در نتیجه، به او اجازه ورود دادند، و او آن مشک کوچک آب را به عثمان رسانید.

حیبر بن مطعم میگوید: عثمان بطوری در محاصره قرار گرفت که به آبی جز حوضچه خانه اش نمیتوانست دسترسی داشته باشد. بهمین جهت نزد علی (ع) رفتم و گفتم: آیا باین راضی هستی که خویشاوند تو چنان محاصره شود که بخدا نمیتواند جز از حوضچه خانه اش استفاده کند؟ گفت: پناه بر خدا آیا او را باین حال درآورده اند؟ گفتم: آری. پس بسراغ مشکهای آب رفته آنها را به عثمان رسانده او را سیراب کرد.

چون جنگ در گرفت و در آن نبرد، زیاد بن نعیم فهری با عده ای از یاران عثمان کشته شدند، مردم همچنان به زد و خورد ادامه دادند تا عمرو بن حزم انصاری درب خانه اش را که در همسایگی عثمان بود بگشود و مردم را صدا زد، و مردم از خانه او بر مدافعان عثمان تاختند و در داخل خانه با آنها جنگیدند تا شکست یافتند، و درب خانه را بروی آنها باز گذاشتند تا بگریزند و گریزان به خیابانهای مدینه ریختند و عثمان با تنی چند از خانواده و یارانش تنها ماند و با او کشته شدند و عثمان رضی الله عنه کشته

شد."

ابن سعد و طبری از قول عبد الرحمن بن محمد مینویسند: "محمد بن ابی بکر

[صفحه ۳۴]

از خانه عمرو بن حزم از دیوار خانه عثمان به درون رفت و کنانه بن بشر بن عتاب و سودان بن حمران و عمرو بن حنق او را همراهی میکردند. عثمان را نزد همسرش نائله یافتند که داشت قرآن میخواند و سوره بقره را. محمد بن ابی بکر پیشاپیش رفته ریش عثمان را گرفته به او گفت: خدا ترا ای نعل رسوا و ذلیل کرد عثمان گفت: من نعل نیستم بلکه بنده خدا (یا خداپرست) و امیرالمومنین محمد (بن ابی بکر) گفت: معاویه و فلان و فلان بدرد تو نخوردند. عثمان گفت: عمو جان ریشم را ول کن. پدرت هرگز این را که تو گرفته ای نمیگرفت. محمد (بن ابی بکر) گفت: آخر نمی خواهم بیش از گرفتن ریش با تو خشونت بخرج دهم. عثمان گفت: از خدا بر ضد تو و برای نجات از دست تو کمک میخواهم. آنگاه محمد بن ابی بکر با پیکانی که در دست داشت بر پیشانی او زد.

"

بلاذری مطلب را باین عبارت آورده است: "عثمان قرآن را برداشته به آغوش فشرد و گفت: بندگان خدا هر حقی را که در این برای شما ثبت است بشما خواهم داد و از آنچه مورد نارضائی شماست دست خواهم کشید، خدایا تو شاهد باش. محمد بن ابی بکر گفت: حالا قبول میکنی، در حالیکه قبلا سرپیچی (از حکم خدا و پیشنهادات حق ما) میکردی و از تبهکاران بودی. آنگاه پیکانی را که در دست داشت به استخوان نرمه پشت گوش عثمان فرو برد و تکانی داد ولی نبرید. در این حال عثمان گفت: بندگان خدا مرا نکشید که پشیمان خواهید شد و به اختلاف و کشمکش گرفتار خواهید شد."

ابن کثیر باین صورت نوشته است: "محمد بن ابی بکر در یک گروه سیزده نفره آمده ریش عثمان را بچنگ گرفته و بالا کشید تا صدای بهم خوردن دندانهایش شنیده شد، و گفت: معاویه بدردت نخورد عبد الله بن عامر بدردت نخورد، و نامه هایت برای فائده ای نکرد."

بموجب نوشته ابن عساکر "محمد بن ابی بکر گفت: چه دینی داری نعل؟ گفت: دین اسلام، و نعل هم نیستم بلکه امیرمومنانم. گفت رویه قرآنی را تغییر

[صفحه ۳۵]

داده ای. عثمان گفت: قرآن بین من و شما حاکم باشد. آنگاه محمد بن ابی بکر پیش رفته ریش او را بچنگ گرفته و گفت: از ما روز قیامت نخواهند پذیرفت این را که بگوئیم: پروردگار ما از سروران و بزرگانمان اطاعت نمودیم و در نتیجه آنها ما را از راه راست بدر بردند و او را کشان کشان از خانه تا در منزل کشید، و عثمان در همانحال میگفت: عمو جان پدرت هرگز ریشم را نمیگرفت."

ابن سعد و طبری مینویسند: "کنانه بن بشر پیکانی را که در دست داشت بالا برده بزیر گوش عثمان فرو برد و فشرد تا به حلقش درآمد و بعد شمشیرش را برآورد و بر او زد تا کشته شد.

بموجب روایت ابن ابی عون: کنانه بن بشر تجیی با میله آهنین بر پیشانی و جلو سر عثمان کوفت تا در غلتید. ولید بن عقبه با دیگری در این باره چنین سروده است: (

آن تجیبی گریزی فرا برد و

بر سر و پیشانی او فرود آورد

و چون در غلتید سودان بن حمران مرادی او را بشمشیر زده کشت. عمرو بن حمق بروی عثمان پریده بر سینه اش نشست و در حالیکه رمقی در بدن داشت نه ضربه بر او زد، و گفته: سه ضربه آن را بخاطر خدا زدم و شش ضربه دیگر را بخاطر کینه ای که از او در دل داشتم."

عمیر بن ضابی آمده یکی از دنده هایش را شکست. ابن حجر در "اصابه" مینویسد: "وقتی عثمان کشته شد عمیر بن ضابی بر او پریده دو تا از دنده هایش را شکست". مسعودی میگوید: "از جمله حمله کنندگان عمیر بن ضابی بر جمعی است که شکم عثمان را با شمشیر درید". روایت دیگری هم آورده که بعدا نقل میکنیم.

طبری و ابن عبد و ابن کثیر مینویسند: "سه ضربه بر سرش وارد آوردند و سه ضربه بر سینه اش، و ضربه ای بر جلو چشم و بالای بینی اش وارد ساختند که استخوان را شکافت و هنوز رمقی داشت او را زخمگین ساختند، میخواستند سرش را

[صفحه ۳۶]

ببرند نائله و دختر شبیه بن ربیع - دو همسرش - خود را بروی او انداختند، پس ابن عدیس گفت: ولش کنید بدستور او رهایش کردند، و آن دو زند لگد مال شدند". ابن کثیر مینویسد: "بموجب یکی از روایات تاریخی غافقی بن حرب بعد از محمد بن ابی بکر پیش آمده با پاره آهنی بر دهان عثمان کوفت".

بلاذری از قول "وثاب" که در آن معرکه با عثمان بوده و دو زخم هم برداشته است مینویسد: "عثمان مرا فرستاد تا نزد مالک بن اشتر رفته او را دعوت کردم پیش عثمان بیاید. عثمان به او گفت: مردم از جان من چه میخواهند؟ جواب داد: پیشنهاد میکنند استعفا داده حکومتشان را بخودشان واگذاری، یا بگذاری قصاص احکام ناروایی را که صادر کرده ای از تو بگیرند، و در غیر اینصورت تو را خواهند کشت. گفت: استعفا بده که نیستم و حاضر نمیشوم خلعتی را که خدا بر تنم آراسته بیورم. در مورد قصاص گرفتن از خود نیز باید بگویم: خودت میدانی که دو همکار سابقم (ابوبکر و عمر) افراد را کیفر میدادند (یعنی گاهی بخطا و بناروا) و بدنم طاقت این را ندارد که از من قصاص شود (و کیفرهای ناروا و خلاف قانونی را که در مورد دیگران انجام داده ام در مورد من اجرا شود)، در مورد کشتنم بخدا قسم اگر مرا بکشید بعد از آن هرگز همدیگر را دوست نخواهید داشت و بطور دسته جمعی و بالاتفاق به جنگ دشمن نخواهید رفت.

وثاب میگوید: من زخمی برداشته بودم و گاه خونریزی میکرد و زمانی خوب میشد. عثمان از من پرسید: آب برای وضو داری گفتم: آری. وضو گفت و بعد قرآن را برگرفته در برابر زشتکاران سپر خویش ساخت. در اثنائی که وی در آنحال بود مردکی سر رسید مثل گرگ و نگاهی انداخت و سپس برگشت. گفتیم عاملی آنان را برگرداند و دور داشت. بعد محمد بن ابی بکر سر رسیده دو زانو نشست، و ریش عثمان را - که خوش ریش بود - گرفته تکان داد بطوریکه صدای بهم خوردن دندانهایش شنیده شد، و به او گفت: معاویه بدردت نخورد، عبد الله بن عامر بدردت نخورد.

[صفحه ۳۷]

عثمان گفت: عمو جان دست نگهدارد. بخدا قسم پدرت چنین رفتاری با من نمیکرد. آنگاه بکمک همدیگر عثمان را کشتند.

از قول ابن سیرین مینویسد: ابن بدیل با شمشیر بسراغ عثمان آمد و بینشان کینه و دشمنی بود - در حالیکه میگفت: حتما او را خواهم کشت. کنیز عثمان به او گفت: تو کوچکتر از آنی که چنین کاری بتوانی. وی به طاقی که عثمان در آن نشسته بود درآمد و ضربه شمشیری بر او نواخت که نمیدانم بکجایش اصابت کرد."

کفن و دفن عثمان

طبری از زبان ابو بشیر عابدی مینویسد: "عثمان - رضی الله عنه - سه روز افتاده بود و دفنش نکردند. آنگاه حکیم بن حزام قرشی و بعد از وی یکی از قبيله بنی اسد بن عبد العزی وبعد از آندو جبیر بن مطعم درباره دفن عثمان با علی (ع) صحبت کردند و از او تقاضا نمودند به خانواده عثمان اجازه دهد او را دفن کنند علی (ع) به آنها اجازه داد. چون خبر به گوش مردم رسید عده ای در راه با سنگ بکمین نشستند. تنی چند از خانواده اش نعش را برداشتند و میخواستند به طرف باغی در مدینه که "حش کوب" خوانده میشود و یهودیان مرده هاشان را در آن دفن میکردند ببرند.

[صفحه ۳۸]

وقتی نعش را حمل میکردند تابوتش را سنگباران کردند و خواستند آنرا واژگون سازند. خبر به علی (ع) رسید. پیغام داد که دست از آن بدارند. دست از آن برداشتند. پس جنازه را در "حش کوب" دفن کردند. هنگامی که معاویه بن ابی سفیان بر مردم چیره گشت دستور داد آن باغ را ویران ساختند تا آن قطعه زمین به "بقیع" (گورستان معروف مدینه) متصل شد، و دستور داد مردم مردگان خویش را در اطراف گور عثمان دفن کنند تا بتدریج آن گور به آرامگاههای مسلمانان متصل و ملحق گشت."

طبری از قول ابی کرب - که خزانه دار عثمان بوده است - مینویسد: "عثمان - رضی الله عنه - را اوائل شب دفن کردند. جنازه اش را کسی جز مروان بن حکم و سه تن از نوکرانش و دختر پنجمین او مشایعت نکرد. دخترش نوحه سر داد و بصدای بلند گریست. مردم سنگ بر گرفته فریاد زدند: نعثل نعثل و نزدیک بود دختر عثمان سنگباران شود. بعد داد زدند: بطرف باغ بطرف باغ ناچار کنار باغی خارج (گورستان مسلمانان) دفن شد."

از قول عبد الله بن ساعده مینویسد: "عثمان بعد از کشته شدن دو شب بر جای ماند و نمی توانستند دفنش کنند. آنگاه چهار نفر جنازه اش را حمل کردند: حکیم بن حزام، جبیر بن مطعم، نیار بن مکرّم، و ابو جهّم ابن حذیفه. وقتی جنازه را زمین گذاشتند تا بر او نماز (میت) بگذارند چند تن از اصحاب پیامبر (ص) آمده آنان را از نماز گزاردن بر او منع نمودند. از جمله اسلم بن اوس بن بجره ساعدی و ابو حیه مازنی با عده ای، و آنها را از دفن او در بقیع منع کردند. در اینوقت ابو جهّم گفت: او را دفن کنید، خدا و فرشتگانش بر او نماز خوانده و درود فرستاده اند. آنان گفتند: نه بخدا قسم بهیچوجه نمیگذاریم در گورستان مسلمانان دفن شود. ناگزیر او را در "حش کوب" دفن کردند. هنگامی که بنی امیه به سلطنت رسیدند آن بستان را ضمیمه بقیع کردند، و امروز گورستان بنی امیه است."

طبری از قول عبد الله بن موسی مخزومی مینویسد: "چون عثمان - رضی الله عنه - کشته شد خواستند سرش را از تن جدا کنند، نائله و ام البنین خود را بروی او

[صفحه ۳۹]

انداختند و باعث شدند که دست از آن کار بردارند، آن دو زن فریاد کشیده و بر سر و صورت زده و جامه بر تن دریدند، پس ابن عدیس گفت: ولش کنید. جنازه عثمان را بدون این که غسل بدهند بیرون بردند بطرف بقیع، خواستند در محلی که جنازه ها را میگذارند بر او نماز بگزارند انصار مانع شدند. عمیر بن ضابی وقتی که نعش عثمان بر در (یا تابوت) نهاده بود آمده بر آن پرید و یکی از دنده هایش را شکست و گفت: (پدرم) ضابی را زندانی کردی و آنقدر در زندان نگهداشتی تا همانجا مرد "

ابن سعد و طبری از مالک بن ابی عامر نقل میکنند که "من یکی از کسانی بودم که نعش عثمان - رضی الله عنه - را بر دوش گرفتند. او را بروی دری حمل میکردیم و چون شتابان میرفتیم سرش بر در کوفته میشد و صدا میکرد. و خیلی زیاد وحشتناک و ترسان بودیم تا آنکه او را در گورش در "حش کوکب" نهادیم."

بلاذری روایتی از ابو مخنف بدین مضمون ثبت کرده است: "عثمان - رضی الله عنه - روز جمعه کشته شد و همانطور در خانه اش رها شده بود. جبیر بن مطعم، و عبد الرحمن بن ابی بکر، و مسور بن مخرمه زهری، و ابو جهم بن حذیفه عدوی آمدند بر او نماز گزارده کفن و دفنش کنند. در این هنگام عده ای از انصار آمده گفتند: نمیگذاریم بر او نماز بگزارید. ابو جهم به آنها گفت: نمیگذارید بر او نماز بخوانیم؟ فرشتگان بر او نماز خوانده و درود فرستاده اند. حجاج بن غزیه گفت: اگر دروغ بگوئی خدا ترا بجائی درآورد که او را در میاورد. گفت: باشد، خدا مرا با او برانگیزد. حجاج بن غزیه گفت: در حقیقت خدا ترا با او و شیطان یکجا بر می انگیزد. بخدا اگر تو را نکشیم و پیش او نفرستیم اشتباه کرده و ناتوانی نشان داده ایم. ابو جهم ساکت شد بعد آن جماعت از جنازه عثمان غفلت کرده بکار دیگری سرگرم گشتند، و این چند نفر برگشته بر جنازه نماز خوانده و دفنش کردند، پیشنهادشان جبیر بن مطعم بود. ام البنین دختر عیینه بن حصن همسر عثمان بهنگام حمل جنازه چراغ بدست داشت، و جنازه بر در کوچکی نهاده شده بود و پاهای مرده از آن بیرون بود."

روایت تاریخی را که حاکی از این است که انصار و اصحاب پیامبر (ص) از

[صفحه ۴۰]

اقامه نماز میت بر جنازه عثمان جلوگیری کرده اند ابو عمر در "استیعاب" از قول هشام بن عروه بنقل از پدرش آورده است. میگوید: جماعتی از انصار به حاملین جنازه عثمان برخوردند و با آنها جنگیدند تا جنازه را بزمین انداختند. بعد عمیر بن ضابی لگد بر شکمش زده میگفت: من کافری را ندیده ام که شکمی باین نرمی داشته باشی - و او نسبت به عثمان از همه مردم تندروتر بود - و میگفت: (پدرم) ضابی را به من نشان بده پدرم را زنده کن تا ببیند که عثمان در چه حال است"

ابن قتیه مینویسد: "عمیر بن ضابی آمده پا بر شکمش مالید."

بلاذری مینویسد: "عثمان در حش کوکب - که نخلستانی متعلق به مردی در گذشته و قدیمی بود بنام کوکب - دفن شد. بعد از دفن او مردم نزد علی (ع) آمده با او بیعت کردند. خواستند عثمان را در بقیع دفن کنند عده ای از دفنش در آنجا جلوگیری کردند از جمله آنجماعت اسلم بن جبره ساعدی است، و گفته اند جبله بن عمرو ساعدی بوده است. ابن داب گفته است: مسور بن مخرمه برن جنازه عثمان نماز خوانده است.

مدائنی از وقاصی و او از زهری نقل میکند که از دفن عثمان جلوگیری شد. پس ام حبیبه (همسر پیامبر ص) بر در مسجد ایستاده گفت: بگذارید ما این مرد را دفن کنیم، و گرنه جامه پیامبر خدا (ص) را بیرون میاورم. در نتیجه، اجازه دادند تا او را دفن کنند. و از قول ابی زناد آورده است که نائله همسر عثمان شبی که او را دفن کردند با چراغی همراه جنازه بیرون آمد و گریبان دریده

فریاد میزد: آه بر عثمان آه بر امیر المومنین جبیر بن مطعم به او گفت: چراغ را خاموش کن مگر نمی بینی چه کسانی روبروی در ایستاده اند؟ پس چراغ را خاموش کرد. به بقیع رسیدند. جبیر بر جنازه نماز خواند و حکیم بن حزام و ابو جهم و نیار بن مکرم و نائله و ام البنین - دو همسر عثمان - از پی او نماز گزار شدند. نیار و ابو جهم و جبیر بداخل گودال رفتند. چون دفنش

[صفحه ۴۱]

کردن و سرگور را پوشانده هموار ساختند پراکنده شدند ".
 ابو عمر مطلب را باین عبارت آورده است که چون دفنش کردند گورش را پوشانده و پنهان ساختند.
 سمهودی این مطلب را به نقل از این شبه از قول زهری در کتاب خویش ثبت کرده است.
 ابن جوزی و محب طبری و هیشمی از زبان عبد الله بن فروخ مینویسند: " من شاهد بودم که عثمان بن عفان را با لباسش و بدون این که غسلش بدهند دفن کردند ". محب طبری میگوید: این روایت تاریخی را بخاری و بغوی ثبت کرده اند. ابن اثیر در " تاریخ الکامل " و ابن ابی الحدید در " شرح نهج البلاغه " مینویسند که عثمان را غسل نداده اند و در جامه اش کفنش کردند.
 ابو عمر در " استیعاب " از قول مالک مینویسد: " چون عثمان - رضی الله عنه - کشته شد سه روز نعش او در زباله افتاده بود و شب روز سوم دوازده نفر آمدند از جمله حویطب بن عبد العزی، حکیم بن حزام، و عبد الله بن زبیر جنازه را حمل کردند. چون به گورستان رسیدند جماعتی از قبیله بنی مازن داد زدند که بخدا اگر اینجا دفنش کنید فردا مردم را خبر خواهیم کرد. ناچار جنازه را آنجا بردند. جنازه بر دری نهاده بود و سرش بر در چوبی میخورد و تق تق صدا میکرد. بردند تا به " حش کوکب " رسیدند. گوری کردند. عائشه دختر عثمان - رضی الله عنهما - چراغی بدست داشت. وقتی جنازه را بدر آوردند تا دفن کنند عائشه فریاد نوحه برآورد. عبد الله بن زبیر به او گفت: بخدا اگر ساکت نشوی بر صورت و چشمت خواهیم زد. پس خاموش شد، و عثمان دفن شد ".
 این مطلب را محب طبری بنقل از قلعی در کتاب " ریاض النضره " آورده و

[صفحه ۴۲]

نیز از قول خجندی نوشته که جنازه سه روز در " حش کوکب " افتاده بود و بر آن نماز نمی خواندند.
 صفدی از قول مالک مینویسد: " نعش عثمان سه روز در زباله افتاده بود ".
 یعقوبی مینویسد: " سه روز دفن نشده ماند. در دفنش حکیم و جبیر و حویطب و عمرو بن عثمان - پسر عثمان - حضور یافتند و شبانه در محلی معروف به " حش کوکب " دفن شد. همین چهار نفر بر او نماز خواندند. آورده اند که بر او نماز گزارده نشد. و گفته اند یکی از این چهار نفر بر او نماز خواند، و بدون نماز دفن شد ".
 ابن قتیبه مینویسد: " گفته اند که عبد الرحمن بن ازهر گفته است: من بهیچوجه در کار عثمان نه بنفع او و نه علیه او شرکت نکرده بودم. شبی در کنار خانه ام نشسته بودم - و یکشب از کشتن عثمان میگذشت - که دیدم منذر بن زبیر آمده بمن میگوید: برادرم (عبد الله بن زبیر) از تو میخواهد پیش او بروی - نزد از رفتم. بمن گفت: ما تصمیم گرفته ایم عثمان را دفن کنیم. آیا از تو کاری بر میاید؟ گفتم: بخدا بهیچوجه در کار او دخالت نکرده ام و تصمیم دارم دخالت نکنم. و از نزدش بیرون آمدم بعد او را دنبال کردم، دیدم با چند نفر از جمله جبیر بن مطعم، ابو جهم، مسور، و عبد الرحمن بن ابی بکر جنازه عثمان را که بر دری نهاده بود حمل کردند و سرش بر آن در خورده تق تق صدا میکرد. بردند و آنرا در محلی که مخصوص گذاشتن جنازه ها است گذاشتند. در اینوقت

عده ای از انصار پیش آنها آمده گفتند: بخدا نمیگذاریم بر او نماز بخوانید. ابو جهم گفت: نمیگذارید بر او نماز بگذاریم؟ خدای تعالی و فرشتگانش بر او نماز گزارده اند. یکی از انصار به او گفت: اگر دروغ بگوئی خدا ترا بهمانجائی درآورد که او را در خواهد آورد. ابو جهم گفت: خدا مرا با او بر انگیزد. گفت: خدا ترا با شیاطین بر خواهد انگیزد. بخدا قسم اگر ترا رها کنیم از ناتوانی ما است. آنجماعت به ابو جهم گفتند: ساکت شو و دست بدار. او هم دم فرو بست. پس جنازه را برداشته شتابان بردند، پنداری همین الان است که صدای خوردن سرش را بر در چوبین می شنوم،

[صفحه ۴۳]

بردند تا رسیدند به دورترین نقطه بقیع و آنجا بر زمین گذاشتند. در این هنگام جبله بن عمرو ساعدی - که از انصار است - در رسیده گفت: نه بخدا نمیشود او را در بقیع رسولخدا دفن کنید و نیز نمیگذاریم بر او نماز بخوانید. ابو جهم گفت: یا الله راه بیفتیم، اگر ما بر او نماز نخواندیم خدا بر او نماز خوانده است. پس بیرون رفتند و عائشه دختر عثمان با آنها بود و چراغی را که در چیزی پنهان کرده بود همراه داشت، تا رسیدند به حش کوکب، گودالی برایش کردند و سپس برخاسته بر او نماز گزاردند و امام جماعتشان جبیر بن مطعم بود. بعد او را در گود قبرش نهادند. وقتی دخترش بگور نهادن پدر را دید بانگ بگریه برداشت. ابن زبیره او گفت: بخدا اگر ساکت نشوی بر صورت و چشمتم خواهم زد. پس او را دفن کردند، و سنگ لحد بر گورش نهادند و همینطور خاک بر آن ریختند."

یاقوت حموی مینویسد: "عثمان چون کشته شد نعش او را در "حش کوکب" انداختند و بعدا در کنار آن دفن کردند". ابن کثیر قسمتی از آنچه را که از بلاذری نقل کردیم نوشته است و سپس میگوید: "آنگاه نعش دو برده عثمان را که در خانه عثمان کشته شده بودند و "صبیح" و "نجیح" - رضی الله عنهما - نام داشتند برده در کنار عثمان در حش کوکب دفن کردند. همچنین گفته اند: خوارج (قیام کنندگان علیه حکومت قانونی) نتوانستند (یا نگذاشتند) آندو را دفن کنند، و پای آن دو را گرفته کشیدند و بیرون شهر انداختند تا سگها آنها را خوردند.

معاویه در دوره حکومتش به گور عثمان خیلی توجه کرد و دیواری را که میان آن و بقیع بود برداشت و به مردم دستور داد مردگان خویش را در اطراف قبر عثمان دفن کنند."

حلبی در "سیره النبی" بنقل از ابن ماجشون از مالک مینویسد: "جسد عثمان پس از کشته شدنش سه روز در زباله افتاده بود. و گفته اند: پس از قتلش سه روز درب خانه اش را بسته بودند و هیچکس نمیتوانست او را دفن کنند... (تا آخر روایتی که

[صفحه ۴۴]

قبلا- از مالک نقل کردیم). وقتی هم او را دفن کردند از ترس اینکه جسدش را از گور بیرون بیاورند روی گور را هموار و پنهان ساختند. دو برده ای را که با عثمان کشته شده بودند از پایشان کشیده و بر تپه ها انداختند تا سگها آنها را خورند."

ابن ابی الحدید و ابن اثیر و دمیری مینویسند: "جسد عثمان سه روز دفن نشده و نماز نخوانده افتاده بود. گفته اند نعش او را غسل نداده و کفن نکرده اند. و گفته اند: جبیر بن مطعم بر جنازه اش نماز خواند، و شبانه دفن شده است."

سمهودی در "وفاء الوفاء" از عثمان بن محمد اخنسی از "ام حکیمه" نقل میکند که "من با چهار نفری که عثمان بن عفان را دفن کردند بودم یعنی با جبیر، حکیم، ابو جهیم، و نیار اسلمی. جنازه را بر دری نهاده حمل کردند و صدای خوردن سرش را بر در

میشنیدم که میگفت: تپ، تپ. جنازه را بردند تارسیدند به حش کوب، و در آنجا بخاک سپردند و بعد دیوار را بر روی آن خراب کردند و آنجا بر او نماز گزاردند."

احمد شوقی یک شاعر معروف معاصر در شعری بهمین معانی اشاره کرده است.

در اینجا با صفحه ای از تاریخ روبرویم که ما را در برابر مساله پیچیده ای قرار میدهد و یکی ازدو مطلب و نظر دشوار را بر ما تحمیل میکند بطوریکه جز اختیار یکی از آندوچاره ای نداریم و هر یک را برگزینیم بر ما دشوار و گران میاید. در این صفحه تاریخ که برای ما میگوید چه بر سر عثمان آوردند از سختگیری و محاصره و کشتن آنهم بآنصورت خشن و تند و سپس جلوگیری از کفن کردن و غسل دادن و نماز میت

[صفحه ۴۵]

خواندن، و دفنش، و دفنش در گورستان مسلمانان و آن سخنان تند که بر او گفتند و اهانت و تحقیری که با سنگباران جنازه و شکستن دنده اش روا داشتند. اینها با فاسق بودن جمع اصحاب پیامبر (ص) را ثابت میکند یا انحراف عثمان را از راه راست دین. زیرا اصحاب رسول خدا (ص) بنوعی در آنچه بر عثمان و بر نعلش او رفته است شرکت و مسوولیت داشته اند. بعضی در این کارها مباشرت و شرکت عملی داشته اند و برخی او را در برابر این کارها بیدفاع و خوار گذاشته اند، یا به انجام آن کارها تحریک و ترغیب کرده، یا اظهار خشنودی نموده، یا آنرا تشویق کرده و آفرین خوانده اند. و در همانحال آیات قرآن و احکام الهی در مورد اینگونه کارها در گوششان طنین انداز بوده است، این آیت که "انسانی را که خدا کشتنش را جز بموجب قانون الهی حرام شمرده نکشید" و این که "هر انسانی را بدون اینکه کسی را کشته باشد یا در جهان تباهگری کرده باشد بکشد چنان است که مردم همگی را کشته باشد" و این فرمایش الهی "که هر که عمدا مومنی را بکشد سزایش دوزخ است و جاودانه در آن خواهد بود و خشم خدا و لعنتش بر او خواهد بود و خدا برای او عذابی سهمگین مهیا کرده است". و بسیار حدیث از پیامبر گرامی در این زمینه هست و همه معروف و در برابر و بیادشان در این که دفن و غسل و کفن کردن مردگان مسلمانان و نماز میت خواندن بر ایشان واجب است و مرده مومن همان حرمت و احترام را دارد که زنده اش.

بنابراین، اصحاب پیامبر اکرم (ص) اگر دانسته و عمدا از این آیات و احادیث تخلف کرده باشند باید بگوئیم همگی فاسق و زشتکار بوده اند اگر نگوئیم با قیام علیه حاکم و پیشوائی که اطاعتش واجب بوده است از دین بیرون رفته اند.

هر گاه چنین نظری را درباره جمع اصحاب پیامبر (ص) نخواهیم بپذیریم باید همه آنچه را از ایشان در خصوص عثمان خلیفه وقت سرزده است بر این حمل کنیم که وی از راه راست دین بدر شده است، و اصحاب رسول خدا متفق بوده اند بر این که عثمان نمیتوانسته از مصادیق آن آیات مبارکه و احادیث شریفه باشد و آن اوامر و نواهی که در مورد مومنان و مسلمانان آمده شامل وی نمیکشته است.

[صفحه ۴۶]

لکن هیچیک از این دو نظریه و رای را نمیتوان باسانی پذیرفت و بان تن در داد، نه آن نظریه را درباره جمع انبوه مهاجران و انصار و همه اصحاب، و نه این نظریه را درباره عثمان زیرا اصحاب بعقیده آنجماعت همگی عادل و راستروند و بایشان اعتماد و اتکا میشود و به گفتار و نقل و کردارشان استناد شرعی و فقهی میکنند و به ایمان آنان یقین دارند و میگویند مصاحبت با پیامبر (ص)

آلایشه‌اشان را بزوده و نفوسشان را پاک و منزّه گردانیده است، و نیز میدانیم در میان انبوه مخالفان عثمان - که کار را به قتل او رساندند و بان رفتار درباره جنازه اش - باقیمانده گروه ده نفره ای که بعقیده آنجماعت مژده بهشت یافته اند وجود داشته اند از جمله طلحه و زبیر، حتی شخص طلحه در آن کشمکشها از همه تندروتر و سختگیرتر بوده و برخوردهای او با عثمان کاملاً ثابت و مشهور است. همچنین در میان آن شخصیتهای برجسته و ممتاز و پر فضیلتی چون عمار یاسر و مالک اشتر و عبد الله بن بدیل بوده اند و در حضورشان امام مسلمانان و مولای متقیان امیر مومنان علی علیه السلام آن که در آن هنگام همه شایسته خلافت میدانسته اند و در برابرش سر تعظیم و اطاعت فرود آورده بودند. آیا ممکن است امام با اینحال در برابر آن کارهای سهمگین که نسبت به عثمان و حاکم وقت روا شمرده میشده ساکت مانده، و به ممانعت و نهی و اعتراض بر نخیزد؟ در حالیکه میدانیم او از همه خلق به نوامیس شریعت و احکام اسلامی داناتر بوده و به راه راست دین واردتر، و یقین میدانسته که چنین کارها در مورد مسلمانان گناهی بزرگ و خطرناک است. شک نیست که سکوت امام (ع) در برابر آنهمه کارها در حق عثمان معنی خاصی داشته است همان که سکوت و تشویق و شرکت و همداستانی همه مهاجران و انصار و بالاخره جماعت پر شمار اصحاب پیامبر اکرم (ص) داشته است. شاید امام (ع) در آن بحران و تنگنای دهشتناک موضع بیطرفی اختیار کرده و اختیار بیطرفی را در برابر آنچه جریان داشته‌جایز و روا میدانسته است؟ من نمیدانم

بآسانی نمیتوان گفت که بیشتر اصحاب از آن حوادث و جریانات بی اطلاع بوده اند یا تصور نمیکرده اند که کار بانجاها بکشد یا از آن جریانات ناراضی بوده اند،

[صفحه ۴۷]

زیرا آن حوادث بهیچوجه ناگهانی نبوده که بتوان ادعا کرد در برابر کار انجام شده قرار گرفته اند یا فرصت اقدام و مخالفت و ممانعت از ایشان سلب شده یا باطلاعاتشان نرسیده است چون گفتگو و فعالیت سیاسی و تبلیغاتی بیش از دو ماه بطور انجامیده است و در طول این مدت اجتماع کنندگان هیچ تقاضائی از خلیفه جز این نداشته اند که دست از ارتکاب بدعتها و خلافکاریهایش بردارد و اگر نمیخواهد دست بردارد از خلافت استعفا بدهد و او را تهدید میکرده اند که اگر یکی از این دو تقاضا و پیشنهاد تسلیم نشود او را حتما خواهند کشت. و بانگ این تقاضاها و شعارها در فضای کشور از شرق تا غرب و از شمال تا جنوبش طنین افکن گشته است. همه میشنیده و میدیده اند که عثمان یکبار توبه مینماید و میگوید حاضر نیست از حکومت استعفا بدهد و مخالفانش را تهدید میکند که اگر او را بکشند عواقب سوئی خواهد داشت. هر گاه اصحاب چنین رایی درباره عثمان نمیداشتند می توانستند بزور یا با پند و ارشاد مردم را پراکنده سازند و نگذارند کار به قتلش بیانجامد. لکن بر خلاف آنچه بایشان نسبت میدهند از هیچیک از اصحاب روایتی نرسیده که آن را ثابت نماید یا به ذهن آورد. از طرف دیگر روایات تاریخی بسیاری آوردیم درباره نظریه و عقیده اصحاب نسبت به عثمان که اگر نگوئیم ثابت میکند همگی در مخالفت باوی و محکومت کردن رویه و کارهایش و خشنودی از آنچه بر وی رفته همداستان و دیسه هم بوده اند حداقل ایی فرضیه نادرست را که آنها نظر خوشی با او داشته اند تخطئه میکند. حتی هیچکس نقل نکرده که یکی از اصحاب وقتی صدای قاتل عثمان را شنید که سه روز در کوچه های مدینه گشته و بانگ بلند داد میزد "من قاتلم نعثل" اعتراض کرده باشد.

از طرفی احتمال دوم را نیز باسانی نمیتوان پذیرفت و صحیح شمرد و سوء ظن و سوء رای درباره عثمان را باین حد رسانید، گرچه اصحاب پیامبر (ص) آنرا پذیرفته و چنان رای و عقیده ای درباره وی داشته و اظهار و اثبات کرده اند. البته شک نیست که شاهد و ناظر چیزها و حقائق را می بیند و میداند که غایب و آیندگان یا نمی بینند

[صفحه ۴۸]

یا باسانی در نمی یابند. اصحاب که شاهدو ناظر عثمان و کارها و رویه اش بوده‌اند چنانکه گذشت اظهار عقیده صریح و محکم کرده اند:

عائشه همسر محترم پیامبر اکرم (ص) میگوید: نعل را بکشید، خدا او را بکشد، او قطعاً کافر شده است.

و به ابن عباس میگوید: مبدا مردم را از این دیکتاتور (ی که از حکم خدا سرپیچی و نافرمانی کرده است) دور سازی.

عبد الرحمن بن عوف به امام علی بن ابیطالب (ع) میگوید: اگر میخواهی شمشیرت را بردار و من هم شمشیرم را بر میدارم، زیرا او (یعنی عثمان) تعهداتی را که در برابر من (بهنگام بیعت) کرده‌زیر پا نهاده است.

و میگوید: پیش از اینکه به سلطنت ادامه دهد کارش را بسازید (یعنی او را بکشید).

و به عثمان میگوید: با خدا عهد می بندم که هرگز با تو حرف نزدم.

طلحه به مجمع بن جاریه - هنگامی که گفت: بخدا فکر میکنم شما او را خواهید کشت - گفت: اگر کشته شود نه فرشته مقرب است و نه پیامبر مرسل.

و دیدیم که طلحه در نبردی که در اطراف خانه عثمان در گرفت از همه مردم در کشتن او بیشتر اصرار و جدیت داشت، و بالاخره بقصاص شرکت در قتل عثمان کشته شد.

زبیر میگوید: او (یعنی عثمان) را بکشید چون دینتان را تغییر داده است.

و میگوید: عثمان فردا (ی قیامت) لاشه ای افتاده بر صراط خواهد بود.

عمار یاسر - در اثنای جنگ صفین - میگوید: خداپرستان همراه من (برای جنگ) بسوی جماعتی بشتابید که ادعا میکنند بخونخواهی کسی برخاسته اند که بر خویشان ستم روا داشته و بر بندگان خدا بموجب چیزی غیر از آنچه در قرآن است حکومت کرده است.

و میگوید: هیچ دریغی در درون خویش دلسوزتر از این نمیابم که چرا گور عثمان را نشکافته و نعشش را به آتش نسوختیم.

[صفحه ۴۹]

و میگوید: (عثمان) خواست دینمان را تغییر دهد، بهمین سبب او را کشتیم.

و میگوید: بخدا او کسی بود که بر خویشان ستم روا میداشت و بموجب چیزی غیر از الهامات الهی حکومت میکرد، و نه بیش از این.

و میگوید: او را فقط مردان صالح و درستکاری کشتند که تجاوز کاری را محکوم شمرده به نیکی و نیکوکاری امر مینمودند.

حجر بن عدی و بارانش میگویند: او (یعنی عثمان) اولین کسی است که در حکومت از قانون اسلام منحرف و ستمکار گشت و بموجب چیزی غیر از قانون اسلام عمل کرد.

عبد الرحمن عزری میگوید: او (یعنی عثمان) اولین کسی است که راههای ستمگری را بگشود و راههای قانون اسلام را بر بست.

هاشم مرقال میگوید: او (یعنی عثمان) را اصحاب محمد (ص) و استادان قرآن هنگامی که بدعت‌هایی مرتکب گشت و با حکم قرآن مخالفت ورزید کشتند و اصحاب محمد (ص) همان اصحاب دین و دیندارانند و از هر کس به بررسی و اظهار نظر در امور

مسلمانان سزاوارتر و شایسته ترند.

عمرو عاص میگوید: مرا عمرو عاص میگویند، اگر دست به آشوبی بزنم آنها را با تمام خواهم رساند، چون به تحریک علیه او برخاستم حتی چوپانی را که با گله اش در سر کوهستان بود تحریک کردم.
و به عثمان میگوید: در اداره این امت کارهای ناروایی مرتکب گشتی و امت به تبعیت از تو مرتکب آنها گشت، و آنان را منحرف گردانیدی تا توسط تو منحرف گشتند، یا به راه راست (اسلام) آی و یا کناره گیری کن.
و میگوید: مرا عمرو عاص میگویند او را در حالیکه در "وادی السباع" بودم به کشتن دادم.
سعد بن ابی وقاص میگوید: او با شمشیری کشته شد که عائشه برآورد و طلحه تیزش کرد و علی بن ابیطالب به زهر آلودش، و زبیر دم نزد و با دست اشاره کرد، و ما

[صفحه ۵۰]

دست بازداشتیم در حالیکه اگر میخواستیم می توانستیم از او دفاع کرده بلا بگردانیم...
جهجهاه غفاری میگوید: برخیز نعل از این منبر بیا پائین تا عبا بر تنت پوشانده بند بر تو نهیم و تو را بر ستوری نشانده ببریم بیندازیم به کوهستان دماوند.
مالک اشتر در نامه ای به او مینویسد:... به خلیفه ببلا در افتاده خطاکاری که از سنت پیامبرش منحرف گشته و حکم قرآن را پشت سر افکنده است.
عمرو بن زراره میگوید: عثمان با اینکه حق (و قانون اسلام) را میشناخت آنها را ترک کرد...
حجاج بن غزیه انصاری میگوید: بخدا اگر نيمروز (از ظهر تا عصر) از عمر عثمان بیشتر باقی نمانده باشد باز هم او را میکشیم تا با کشتنش به خدا تقرب جوئیم.
قیس بن سعد انصاری میگوید: نخستین کسانی که به این کار (قتل عثمان) برخاستند عشیره من بودند و ایشان مقتدا و سرمشقند.
جبله بن عمرو انصاری میگوید: نعل بخدا ترا حتما خواهم کشت و بر ستوری زخمگین بار کرده بر کوه آتشفشان (دماوند) خواهم برد.

و چون از او میخواهند که دست از عثمان بردارد میگوید: بخدا نمیگذارم طوری شود که فردا (ی قیامت) در برابر خدا بگویم: ما از سروران و بزرگانمان اطاعت کردیم تا ما را از راه دین بدر بردند.
محمد بن ابی بکر از او می پرسد: تو چه دینی داری نعل رویه قرآنی را تغییر داده ای.
و به او میگوید: حالا دیگر؟ در حالیکه قبلا از دستورات و احکام الهی تخطی و سرپیچی نمودی و از تباهگران بودی.
اصحاب پیامبر (ص) در جوابش که میگوید: مرا نکشید، زیرا فقط سه گونه شخص را میتوان کشت، میگویند: ما در قرآن می بینیم کشتن غیر از این سه گونه اشخاص هم جایز شمرده است و آن کشتن کسی است که در جهان برای فاسد کردن تلاش

[صفحه ۵۱]

میکند و کشتن کسی که به تجاوز مسلحانه مبادرت جسته و بعد در ادامه تجاوزش به جنگ می پردازد و کشتن کسی که در راه دریافت حقی ایجاد مانع کند و در این ممانعت گردنفرای نموده و کار را به جنگ میرساند. آنچه مسلم است تو به تجاوز مسلحانه

مبادرت کرده ای و مانع دریافت و تحقق حقی گشته ای و در برابر تحقق آن ایستاده و گردنفرای نمودی...

عبد الله بن ابی سفیان بن حارث در شعری میگوید:

او را به شاهنشاه ایران تشبیه نمودم و واقعا همانند اوست

طرز اداره و عقیده و مالیاتگیری شبیه شاهنشاه است

از اینگونه سخنان درباره عثمان بسیار گفته اند. برخی محکم و با دلالتی قطعی است، و پاره ای نیمه روشن و چند جنبه ای است و بیکدیگر میمانند.

در برابر معارضه و مقابله ای که میان اصحاب پیامبر و جمعیت کثیری از معاریف و مشاهیر جامعه از یکسو و عثمان از سوی دیگر رخ داده است نمیتوان جز یکی از دو اظهار نظر مختلف را پذیرفت و در حقیقت دو راه بیشتر نداریم که بایستی یکی را بر حسب فطرت سلیم خویش اختیار نماییم: یکی این که یکتا را که در منجلا ب خلافکاری های پیاپی و بدعتها میلولیده تخطئه نماییم، و دیگر این که جمعی هزاران نفره را گمراه بشماریم، جمعی را که تشکیل میشوند از پیشوایان و دانشمندان و حکیمان و مردان صالح و راستروی که بعقیده ما در حق بعضی از آنان احادیث و نظریات صریحی ارائه گشته حاکی از فضائل و صلاح و مکارمشان، و بعقیده اهل سنت همه آنان صالح و راستروند و گفته و کرده شان حجت است. هر گاه پای اجتهاد و مجتهد بودن به میان آید - چنانکه در اینگونه مواقع بمیان میاورند - برای هر دو طرف قضیه بمیان خواهد بود نه فقط برای عثمان، و نمیتوان گفت عثمان مجتهد بوده و خطا کرده است یا گفت آنجماعت انبوه مجتهد بوده اند ولی متأسفانه در اجتهاد خویش و استنباط نظر و حکم شرعی دچار اشتباه گشته اند. در اینصورت اگر گفته شود عثمان که یکتا بطرف معارضه و اختلاف را تشکیل میداده در اجتهاد و استنباط حکم شرعی موفق و بر صواب بوده و

[صفحه ۵۲]

آن جماعت بیشمار در اینکار متفقا بخطا رفته اند سخنی بگزاف و گستاخانه گفته شده است. و در قضاوت در اختلاف و معارضه اصحاب پیامبر (ص) با عثمان بایستی عادلانه و بانصاف بود " و هر گاه میانشان داوری کردن باید با انصاف داوری کنی، زیرا خدا بانصاف روان (و دادگران) را دوست میدارد "

روایات تاریخی جعلی و دروغین

درباره محاصره و جنگ خانه عثمان، و توجیه کارها و تبرئه اش

۱. - طبری در تاریخش مینویسد: "از جمله آنچه سری بنقل از شعیب از سیف از عطیه از یزید فقعسی برایم نوشته این است که عبد الله بن سبا یهودی پی از اهالی صنعا (یمن) بود و مادرش از سیاهان، و در زمان عثمان مسلمان گشت. آنگاه شروع کرد به گشتن در کشورهای مسلمانان بقصد گمراه کردن آنان. از حجاز شروع کرد و رفت به بصره و بعد به کوفه و بعد به شام، اما در شام هیچکس را نتوانست گمراه سازد و از آنجا بیرونش کردند تا ناچار رفت به مصر و در میان مصریان مقیم گشت. از جمله تبلیغاتش در میان آنها این بود: من از کسی تعجب میکنم که معتقد به بازگشت عیسی به جهان است و در عین حال باور ندارد که محمد به جهان رجعت کرده باز میگردد، در حالیکه بیقین میدانم خدای عز و جل میفرماید: "بیشک آنکه قرآن را بر تو خواند و مقرر گردانید حتما تو را به بازگشتگاه بر میگرداند ". پس بازگشت محمد محقق تر از بازگشت عیسی است. مصریان این عقیده را از او آموختند

و پذیرفتند، و او عقیده به رجعت (محمد ص) را برای آنان جعل کرد تا درباره آن به بحث و سخن سرگرم گشتند. سپس این سخن را برای آنان ساز کرد که هزار پیامبر وجود داشته است و هر پیامبر وصی بی داشته و علی (ع) وصی محمد (ص) بوده است. بعد گفت: محمد خاتم انبیاء است و علی خاتم اوصیاء. آنگاه گفت: چه کسی ستمکارتر از آن است که وصیت پیامبر خدا (ص) را عمل نکرد و بر وصی پیامبر خدا (ص) تعدی نموده حکومت بر امت

[صفحه ۵۳]

را بدست گرفت. سپس برای آنان چنین گفت: عثمان حکومت را بناحق (و بر خلاف قانون اسلام) بدست گرفت و اینک وصی پیامبر خدا (ص) موجود است. بنابراین برای استقرار حکومتش بپا خیزید و جنبش کنید و از انتقاد و حمله به فرماندهانتان شروع کنید و تظاهر به امر بمعروف و نهی از منکر نمائید تا مردم بسوی شما جلب شوند و آنان را به برقراری حکومت وصی پیامبر (ص) دعوت کنید. پس مبلغان خویش بهر سو پراکند و با کسانی که آمادگی شورشگری در شهرستانها را داشتند بنای مکاتبه را گذاشت، و آنان نیز با او مکاتبه مینمودند و درپنهان دیگران را به عقیده او می خواندند و تظاهر به امر بمعروف و نهی از منکر میکردند، و نامه های جعلی به استانها و شهرستانها می فرستادند متضمن معایب حکام و بدگوئی از آنها، و رفقایشان همینگونه مکاتبه با ایشان داشتند. این جماعت ها در هر شهر به اهالی شهرهای دیگر اخبار جعلی میفرستادند و هر یک در میان مردم شهرشان آنچه را از شهرهای دیگر رسیده بود می خواندند، تا نوبت این کار به مدینه رسید. سراسر کشور را از انتشارات و تبلیغات خویش پر کردند. آنها قصدی جز آنچه بظاهر مینمودند داشتند و در پنهان چیزهایی جز آنچه اظهار میکردند میگفتند، در نتیجه، اهالی هر شهر و استان با خود میگفتند ما از آنچه مردم آن استان بان دچار و گرفتارند در امانیم. در آئین مردم مدینه وضعی استثنائی داشتند زیرا خبرهایی که در آنجا پخش میشد از همه شهرستانها و استانها رسیده بود و آنان با خود میگفتند ما از آنچه همه مردم بان دچار و گرفتارند در امانیم. محمد و طلحه از این جا نقل میکنند و میگویند:

بر اثر آن (خبرها و شایعات) پیش عثمان آمده از او پرسیدند: ای امیر المومنین آیا برای تو نیز درباره مردم همان خبرها و نامه ها که به ما میرسد میاید؟ گفت: نه، بخدا جز خبر خوش و خیر نمیاید. گفتند: برای ما آمده است. و آنچه بایشان رسیده بود شرح دادند. گفت: شما شرکای من (در حکومت و اداره عمومی) هستید و ناظران

[صفحه ۵۴]

مومنین. بنابراین نظر و پیشنهاد بدهید. گفتند: پیشنهاد میکنیم تنی چند از اشخاص طرف اعتمادت را بشهرستانها بفرست تا اخبار و گزارشاتی درباره آنجا بیاورند. در نتیجه، محمد بن مسلمه را خوانده او را به کوفه فرستاد، و اسامه بن زید را به بصره، و عمار یاسر را به مصر، و عبد الله بن عمر را به شام، و عده ای دیگر را به جاهای دیگر. همه پیش از این که عمار یاسر باز آید برگشتند و گفتند: مردم هیچ منکر و ناروائی ندیدیم و نه مشاهیر مسلمانان چیزی را منکر و ناروا شمردند و نه توده مسلمانان، و همه گفتند: حکومت، حکومت مسلمانان است منتهی فرمانروایان آنان (از طرف و بوکالت ایشان) به دادگستری در میان ایشان وانجام کارهای عمومی آنان می پردازند. مردم دیدند عمار در برگشتن تاخیر کرد و این تاخیر چندان در نظرشان بسیار آمد که پنداشتند ترور شده است. تا آن که با وصول نامه ای از عبد الله بن سعد بن ابی سرح (استاندار مصر) یکه خوردند که اطلاع میداد عمار را جماعتی در مصر بخود جلب کرده و هم خویش را به انجمن با وی بسته اند، و از جمله ایشان عبد الله بن سوداء (عبد الله بن سبا) خالد بن ملجم،

سودان بن عمران، و کنانه بن بشر است."

امینی گوید: اگر براستی عبد الله بن سبا کار فتنه انگیزی و تشیت مسلمانان را بدین پایه رسانده بود و فرمانروایان جامعه و اداره کنندگان آن از وجود و از خرابکاریش اطلاع یافته اند و گزارش کارش به خلیفه وقت رسیده است چرا تحت تعقیب قرار نگرفته و دستگیر نشده و بجرم و جنایات خطرناک مجازات نگشته و کتک نخورده و مورد اهانت قرار نگرفته و به زندان نیفتاده است؟ چرا اعدامش نکرده اند تا ملت را از تبهکاری و فتنه انگیزیش برهانند؟ چرا آنچه عثمان بر سر مردان صالح و پاکدامنی که امر بمعروف و نهی از منکر میکردند آورد در مورد چنین تبهکار فتنه انگیزی انجام نداد در حالیکه این حکم قرآن کریم در گوشها طنین انداز بود که "مجازات کسی که با خدا و پیامبرش می جنگند و در جهان (یا کشور اسلامی) به تباهگری می پردازند فقط این است که کشته یا بدار آویخته شوند یا دست و پایشان از چپ و راست بریده شود یا تبعید شوند، این

[صفحه ۵۵]

ننگی است برای آنها در دنیا، و در آخرت عذابی سهمگین برای آنها خواهد بود."

پس چرا خلیفه با کشتن او ریشه آن آشوبهارا بر نکند؟ آیا خشونت و شدت عمل و مجازاتش را منحصر کرده بود به بهترین و پاکترین شخصیت‌های امت محمد (ص) و بر این اساس بود که آنهمه سختگیری و پرخاشگری و تعدی را که بشرح آوردیم درحقشان روا داشت؟

گرفتیم که عبد الله بن سبا بوده که مردم شهرستانهای مختلف را به مخالفت و مبارزه با عثمان برانگیخته است، آیا او آن خبرها و شایعات را بدون اینکه یا رویه و کارهای عثمان و عمالش مطابقت و رابطه داشته باشد ساخته و جعل کرده است؟ و بر اثر آن ملت و برجسته ترین چهره های مهاجر و انصاری علیه وضع و حالتی که وجود نداشته برخاسته و ضدیت نموده اند؟ یا نه، آنچه او میگفته و شایع میکرد درست همان جرائم و گناهان و خلافاکاریها بوده که عثمان و استانداران و عمالش مرتکب شده اند، و بر اثر آن ملت برای زدودن آن وضع و رویه ناروا قیام کرده و قیامش جنبشی دینی بوده بانگیزه وظیفه ای که هر مسلمان برای تطبیق جامعه و رویه اداره و نظام حکومت با مبادی و مقررات اسلام دارد، و بهمین سبب همه مسلمانان بان نهضت پیوسته اند، گرچه آن یهودی زاده برای منظورهاى خاصى خود را در جریان نهضت جا زده باشد" و میدانیم بسا نهضت اصولی و پاک بوده که اینگونه عناصر ناباب خود را بدرونش جا زده اند و این پدید طبیعی هیچ از قدر و اهمیت و پیراستگی آن نهضت نکاسته است.

باز اگر آنچه عبد الله بن سبا به ایشان گفته و تلقین کرده نسبت های ناروا و دروغین بوده است چرا - وقتی هیئت های اعزامی مردم شهرستانها به مدینه آمدند - مردم مدینه و مهاجران و انصار که شاهد گفتار و کار و رویه عثمان بودند به آنها نگفتند این مرد از آن اتهامات مبرا است و شایعاتی که در اطرافش پراکنده اند بی اساس است؟ وانگهی چرا با آنان همدست و همدستان گشتند، و بالاتر از اینها در نهضت ضد حاکم

[صفحه ۵۶]

پشتاز و مقتدا شدند، و چرا پیش از آمدن آنها و قبل از این که آنان به مخالفت برخیزند مخالفت و معارضه داشتند؟ ما در این مطلب با دکتر طه حسین همراهیم که میگوید: "بگمان قوی این عبد الله بن سبا - اگر همه روایاتی که درباره او هست بلحاظ سند صحیح و درست باشد - سخنهائی را که گفته و تبلیغاتی را که کرده آنگاه بوده است که آشوب در گیر گشته و اختلاف

داخلی شدت گرفته است. بنابراین او فتنه بر نیانگیخته بلکه از آن بهره برداری کرده است. همچنین ظن قوی می‌رود که دشمنان شیعه در دوره حکومت امویان و عباسیان در امر این عبد الله بن سبا مبالغه کرده اند تا از طرفی در بدعتها و خلافکاریهائی که به عثمان و استاندارانش نسبت داده شده تردید نمایند و از طرف دیگر بر علی (ع) و شیعه اش جنایت روا دارند، بهمین جهت بعضی کارهای شیعه را به گردن یهودی یی می‌اندازند که برای این که به مسلمانان لطمه بزند اظهار مسلمانی کرده است. چه بسیار است جنایاتی که دشمنان شیعه بر شیعه روا داشته اند و چه بسیار است نسبتهای جنایت آمیزی که شیعه در قضیه عثمان و در قضایای دیگر به دشمنانش داده است.

بنابراین، باید در برابر تمام این روایات (که درباره عبد الله بن سبا ساخته شده) وضعی احتیاطگرانه و خود پاینده و اندیشمندانه بگیریم و مسلمانان را در صدر اسلام برتر و بزرگوارتر از این بدانیم که مردی بتواند دین و سیاست و عقل و اراده شان را بازی بگیرد که از صنعاء آمده و پدرش یهودی و مادرش سیاهپوست بوده باشد و خودش یهودی و بقصد این که مسلمانان را بفریزد و بانان ضربه بزند و نه از روی خدا ترسی یا دلبستگی تظاهر به اسلام کرده است، سپس در فرصتهای مناسبی که در پی آن بوده مسلمانان را علیه خلیفه شان تحریک کرده تا او را کشته اند و آنان را سپس یا پیش از آن متشتت کرده و بصورت احزاب و دسته های مختلف درآورده است.

اینها اموری است که با عقل جور در نیامد و نه در برابر نقد و سنجش استواری می‌آورد و روا نیست تاریخ را بر اساس آنها بنیاد نهاد. حقیقت مسلم و آشکاری که نمیتوان در آن شک و تردید نمود این است که شرایط حیات اسلامی در آن هنگام چنان بود که

[صفحه ۵۷]

سبب میشد میان مردم اختلاف نظر بوجود آید و تمایلات و اغراض دگرگونه شود و مذاهب سیاسی متباینی پدید آید. مردمی که به تعالیم قرآن و سنت پیامبر (ص) و روش صحابی او (ابوبکر و عمر) پایبند بودند میدیدند کارهایی صورت می‌گیرد که منکر و ناروا و نو پیدا است و می‌خواستند با آنها مثل عمر با قاطعیت و شدت مقابله شود تا روحیه و عقاید توده ها از آثار سوء آنان در امان ماند. جوانان تازه بدوران رسیده نقریش و دیگر قبائل عرب با این کارها و حوادث با روحیه دیگری برخورد میکردند با روحه ای جدید و آمیخته به طمع و بلند پروازی و انحصارگری و آرزوهای دور و دراز، و تلاش و خواهشی که حد و اندازه نمیشناخت. بدینسان در راه برآوردن مطامع و خواهشها و رسیدن به هدفهای خویش بنای رقابت و همچشمی و کشمکش را گذاشتند نه فقط بر سر مناصب و مقامات حکومتی بلکه بر سر هر چیز. حوادث و جریانات جدید جوانان و پیران را به همانجا راند که رانده شدند. سرزمینهای پهناوری که بتصرف مسلمانان درآمده بود و عوائد سرشاری که از این سرزمینها بصورت مالیک ارضی و غیر ارضی بدست می‌آمد لازم آورد که در اداره این سرزمینها و استفاده از درآمدهای سرشار و هنگفت آن رقابت و کشمکش درگیرد، و در این چه شگفتی هست؟ یا در این چه تعجبی است که کشورها و سرزمینهای فتح نشده را بنگرند و امکانات و فرصت و شرایط را مناسب لشکرکشی و فتح بینند و از پی فتح آن برقابت و پیشدستی برخیزند؟ یا چرا اگر در پی دنیا و دنیا دوستند در راه کسب افتخار و غنائم و عوائد بر هم پیشدستی نمایند و اگر در طلب آخرتند در همین راه از هم سبقت نجویند؟ و آنگاه اگر در اداره این کشورهای پهناور و عوائد هنگفت و در سیاست کشور داری با هم اختلاف پیدا کردند چه عجب؟ و در صورتی که آنعه از جوانان قریش که طمعکار و بلند پرواز بودند به راههای همواری تاختند که به افتخار و شکوه و قدرت سیاسی و ثروت میرساند شگفت نخواهد بود و نه این که جوانان انصاری یا سایر قبائل عرب در این راه به رقابت با ایشان پردازند یا اگر دیدند خلیفه نمیگذارد در این رقابت و مسابقه شرکت جویند یا قریش را امکان میدهد و مزیت مینهد و مهمترین مناصب سیاسی و موقعیت های

را به آنان منحصر میگرداند و باز بهترین و مهمترین آنها را از میان قریش به بنی امیه اختصاص میدهد دل از کینه و خشم مالا مال نسازند و بر نخروشند.

آنچه مسلم است و بیشک این است که عثمان استانداری کوفه را پس از عزل سعد بن ابی وقاص به ولید و سعید سپرده و حکومت بر بصره را بعد از عزل ابو موسی (اشعری) به عبد الله بن عامر داده و سراسر شام را به حاکمیت معاویه درآورده و پس از آنکه شام به چندین ولایت تقسیم میشد، که هر یک به شخصی سپرده بوده و قریش و دیگر قبائل در اداره آنها شرکت داشته اند دست معاویه را در اداره آن و دخل و تصرفات حاکمانه در آن باز گذاشته است و مصر را پس از عزل عمرو عاص بتصرف عبد الله بن ابی سرح درآورده است، ضمناً همه این استانداران با عثمان خویشاوند بوده اند، یکی برادر ناتنی او بوده و دیگری برادر شیریش و سومی دائی یش و آندیکر با او در شاخه امیه بن عبد شمس - از شاخه های قبیله قریش - همنسب و همپیوند بوده است.

همه اینها اموری است که کسی نمیتواند انکار نماید یا تردید کند. ضمناً هیچ اطلاعی در دست نیست حاکی از این که عبد الله بن سبا عثمان را فریفته و واداشته باشد تا آن اشخاص را از مناصب استانداری و فرماندهی کشوری و لشکری بر کنار نموده و اینها را بجای آنها بدان مقامات بگمارد. باز مسلم است که مردم در همه اعصار و قرون بر پادشاهان و امپراطوران و امرا و فرماندهان این را عیب میگرفته اند که مقامات حکومتی را به انحصار خویشاوندانشان درآورند و در واگذاری مشاغل دولتی میان افراد تبعیض قائل شوند، و مسلمانان نخستین ملتی نبوده اند که این انحصار و تبعیض را بر حاکمش عیب گرفته و او را باین خاطر بباد حمله و انتقاد و نکوهش گرفته است. ایشان اموری را ناپسند شمرده و اموری را پسندیده و مطلوب دانسته اند که ملتها همگی در قرون پیشین و در طول تاریخ ناپسند یا پسندیده شمرده اند."

بعلاوه این که در روایت تاریخی مجعول و دروغین آمده که عمار یاسر از طرف عثمان به مصر فرستاده شد و دیگران به سایر استانها از مطالبی است که قابل پذیرفتن

نیست و بهیچوجه صحت ندارد و در هیچ روایت تاریخی دیگر نیامده است. تنها همین روایت حاکی از آن است، همین روایت جعلی ساختگی دروغین که راویانش یا زندیق و از دین بیرونند یا دروغگو و جاهل و نادان. از بررسی تمام روایاتی که در قضیه عثمان وجود دارد روشن میشود که عمار یاسر و محمد بن مسلمه در طول دوره حکومت عثمان از مدینه قدم بیرون نگذاشته اند، و عمار از نخستین روز حکومت عثمان با او مخالفت بوده و در صف اول انقلابیون و مخالفان قرار داشته است و عثمان با وی چندان دشمنی داشته که یکبار پس از وفات ابوذر در تبعید گاهش ربذه خواسته وی را بهمانجا تبعید کند ولی مهاجران و انصار مانع او گشته اند - چنانکه نوشته شد - و بارها مورد اهانت و شکنجه و کتک قرار گرفت، و عثمان از ابتدای کار میدانست که عمار مخالف حکومت و طرز کار و رویه او است، با این وصف چگونه ممکن است و معقول که عمار را طرف مشورت خود قرار دهد و در مساله خطیر موج مخالفت عمومی از او نظر بخواهد و باو ماموریت بدهد گزارش اوضاع استان مصر و مخالفت و اعتراضات مردم آنسامان را برایش بیاورد تا در آنجا چنانکه روایت جعلی میگوید عبد الله بن سبا او را جلب نماید و با خود در مخالفت با عثمان

همداستان سازد؟ این مطلبی است که از هیچ محقق و تاریخ خوانده ای پنهان نیست، چنانکه دکتر طه حسین بدیهی بودن آنرا گوشزد مینماید و میگوید: "تقریباً یقین دارم که عمار هرگز به مصر فرستاده نشده است و با ایندو جوانمرد (یعنی محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه) در اقدام به تحریک مردم شرکت ننموده است، و این داستانی است که هواخواهان عثمان همانان که در پی توجیه و تبرئه او هستند اختراع کرده اند تا رفتاری را که عثمان با عمار داشته و بعداً خواهیم دید توجیه نمایند" ۲ "۰

- طبری مینویسد: "سری از قول شعیب ازسیف از محمد و طلحه و عطیه برای من نوشته است که عثمان به مردم شهرستانها چنین نوشت:

پس از سپاس و ستایش پروردگار... من استانداران را موظف ساخته ام که

[صفحه ۶۰]

هر ساله در موسم حج نزد من بیایند، و از ابتدای حکومت امت را به امر بمعروف و نهی از منکر واداشتم. بهمین جهت هر کس علیه من یا یکی از استانداران شکایت و دادخواهی کند بیدرنک حق او را ادا خواهم کرد. هر حقی که من یا خانواده ام بر عهده مردم داشته باشیم باختیار ایشان واگذاشته است تا بدخواه خود ادا نمایند. اهالی مدینه به من شکایت آورده اند که عده ای مورد اهانت و دشنام قرار گرفته و جمعی کتک خورده اند، هان ای کسانی که در پنهان کتک خورده اید یا مخفیانه دشنام شنیده اید هر یک از شما که ادعائی در این زمینه دارد باید در موسم و اجتماع حج امسال نزد من بیاید و حق خود را از هر که هست بستاند از من یا از استاندارانم، یا از حق خویش نیکوکارانه درگذرد زیرا خدا به بخشاینده پاداش میدهد.

چون فرمان کتبی عثمان در شهرستانها خوانده شد مردم گریستند و عثمان را دعا کردند و گفتند: امت آبستن آشوب است.

عثمان بدنبال استاندارانش فرستاد عبد الله بن عامر و معاویه و عبد الله بن سعد (بن ابی سرح) آمدند. سعید (بن عاص) و عمرو (عاص) را در جلسه مشورتی که از آنها تشکیل داده بود شرکت داد. آنگاه به آنان رو کرده گفت: وای بر شما این چه شکایتهاست و چه شایعات؟ بخدا من از این می ترسم که آنچه علیه شما گفته میشود صحت داشته باشد و این برای من ایجاد مشکلات میکند. گفتند: مگر هیئتائی را نفرستادی (به شهرستانها)؟ و مگر درباره مردم خبر و گزارش نیاوردند؟ و مگر وقتی برگشتند نگفتند که هیچکس با آنها شکایتی در میان نگذاشته است؟ نه، بخدا راست نگفته اند و نه کار درستی کرده اند، و این چیزها که میگویند اصل و اساسی ندارد و شایعاتی بیش نیست که نه میتوان آنرا جدی گرفت و نه میتوان گزارش کرد و مطرح ساخت.

عثمان گفت: نظر و پیشنهاد بدهید که چه باید کرد؟ سعید بن عاص گفت: این کار یک شایعه سازی پنهانی است که در جلسات سری میسازند و به افراد بی اطلاع القا میکنند تا پخش شود و در جلسات و انجمنها مورد بحث و نشر قرار گیرد. عثمان پرسید: چاره اش چیست؟ گفت: چاره اش این است که کسانی را که شایعات را

[صفحه ۶۱]

بر زبان دارند تعقیب کرده آنگاه کسانی را که منشا شایعات بوده اند پیدا نمائی و اعدام کنی.

عبد الله بن سعد گفت: از مردم پس از آنکه حقوقشان را دادی و ادا نمودی وظائفی را که بعهد دارند بخواه، و این بهتر از آن است که آنان را بدون مواخذه درباره انجام وظائفشان بگذاری و رها کنی.

معاویه گفت: مرا به استانداری گماشتی و من عده ای را به مشاغل دولتی گماشته ام که از آنان جز خبر خوش و رضایت آمیز

نمیرسد؟ و این دو نفر هم به اوضاع منطقه خویش وارد ترند. عثمان پرسید چه باید کرد؟ گفت: خوش رفتاری و حسن اداره. عثمان از عمرو عاص نظر خواست. و او گفت: بعقیده من توبه آنها نرمش نشان داده ای و به آنها نرسیده ای و بیش از آنچه عمر با آنها نرمی مینمود نرمی نموده ای. بنابراین بایستی روش دو همکارت (یعنی ابوبکر و عمر) را پیش بگیری، یعنی در مورد خشونت، خشونت بخرج دهی و در جای نرمش نرمی نمائی. شدت و خشونت را بایستی در مورد کسانی بکاربری که بدخواه مردمند و می خواهند شر بپا کنند و نرمش را در مورد کسانی که خیرخواه و دلسوز مردمند، ولی تو با همه آنها به نرمی رفتار میکنی.

در این هنگام عثمان بنطق برخاسته پس از سپاس و ستایش گفت: پیشنهادات و راهنمایی های شما را شنیدم. هر کاری یک راهی دارد که بانطریق انجام میشود. این کاری که از وقوع آن برای امت بیمناکیم بوقوع خواهد پیوست و راهی که آن را چاره میکند و ممانع زیانرسانی آن میشود نرمش و مدارا است البته جز در اجرای قوانین الهی (یا قوانین کیفری اسلام) که هیچیک از آنها را نمیتوان ناقص و نادرست شمرد. بنابراین تنها چیزی که میتواند جلو آنرا بگیرد نرمخوئی است و این رویه را بخدا قسم ادامه خواهم داد و هیچکس نمیتواند علیه من دلیلی اقامه کند، و خدا میداند که من از هیچ کار خیری در حق مردم و خویشان کوتاهی ننموده ام. بخدا سوگند چرخ آشوب و فتنه به گردش در خواهد آمد. بنابراین خوشا بحال عثمان اگر بمیرد و آتش فتنه را در نگیرد. با مردم نرمخوئی و مدارا نمائید و حقوقی را که دارند بایشان بدهید و ادا کنید و برای

[صفحه ۶۲]

ایشان آموزش بخواهید و از آنان در گذرید. و هر گاه حقوق الهی خلق را پرداختید و ادا نمودید دیگر در مورد آن سازشکاری و چرب زبانی ننمائید.

چون عثمان رهسپار گشت معاویه و عبد الله بن سعد عازم مدینه شدند، و عبدالله بن عامر بازگشت و سعید همراهش، و چون عثمان براه افتاد شخصی چنین سرود: همه میدانند که بعد از او (یعنی عثمان) علی امیرالمومنین خواهد شد.

و زبیر جانشینی مایه رضایت خواهد بود.

و طلحه پشتیبان خلافت و عهده دار و متصدی خواهد گشت.

در این هنگام کعب که در پی عثمان روان بود اشاره به معاویه گفت: بعد از عثمان آن قاطر سوار به فرمانروائی خواهد رسید ". - طبری روایت دیگری یا همان سند - که میتواند سند شعبی نامیدش - یعنی سری از قول "شعیب" از زبان سیف... آورده است که میگوید:

"معاویه در آن صبحگاهی که با عثمان خداحافظی کرده رهسپار گشت به او گفت: ای امیرالمومنین بیا پیش از این که شماره کسانی که بر تو هجوم میاورند چندان شود که در برابرشان تاب نیاوری همراه من بشام برویم، زیرا اهالی شام هنوز مطیع حکومت تواند. عثمان گفت: من همسایگی و اقامت در کنار پیامبر خدا (ص) با هیچ چیز عوض نمیکم گرچه در این اقامت و اصرار بر آن به کشتن روم. معاویه گفت: پس بگذار سپاهی از آنان بخدمت تو بفرستم تا در کنار اهالی مدینه بمانند برای روز مبادا. عثمان گفت: من با آوردن سپاه به اقامتگاه مقیمان مزار رسول خدا (ص) و اعطای خواربار و مواجب از حساب عمومی به سپاه باعث تنگی معیشت مردمی شوم که در منطقه هجرت و یاری پیامبر خدا (ص) زندگی میکنند؟

معاویه گفت: بخدا ای امیرالمومنین تو حتما مورد حمله نظامی قرار گرفته بناگهان بقتل خواهی رسید. گفت: خدا مرا بس است و او بهترین وکیل و

پاسدار است. معاویه گفت: کجائی آی جلاد کجاست آن قصاب "...

- طبری روایتی دیگر با همان سند "شعیبی" ثبت کرده است، میگوید ":

در شوال سال ۳۵ هجری اهالی مصر بصورت چهار ستون و بر هر ستون فرماندهی، رهسپار گشتند که از ششصد یا یکهزار نفر تخمین زده اند. بر آن چهار ستون این اشخاص فرماندهی داشتند: عبد الرحمن بن عدیس بلوی، کنانه بن بشیر لیثی، سودان بن حمران سکونی، و قتیبه بن... سکونی. فرمانده کلشان غافقی بن حرب عکی بود. آنها جرات نکردند به مردم بگویند به جنگ میروند، بهمین جهت بعنوان حج و کاروانی بدانسان که به حج میروند روانه شدند و ابن السوداء (پسر زن سیاهپوست) همراه آنان بود. اهالی کوفه نیز در چهار ستون روانه شدند و بر آنان این اشخاص فرماندهی داشتند: زید بن صوحان عبدی، مالک اشتر نخعی، زیاد بن نضره حارثی، عبد الله بن اصم - یکی از قبیله بنی عامر بن صعصعه - تعدادشان بشماره اهالی مصر بود و بر همه آنان عمرو بن اصم فرماندهی میکرد. اهالی بصره در چهار ستون روانه شدند و اینها فرماندهانشان بودند: حکیم بن جبله عبدی، ذریح بن عباد عبدی، بشر بن شریح بن ضبیعه قیس، ابن المحرش بن عبد عمرو حنفی. و تعدادشان مثل اهالی مصر بود و فرمانده کلشان حرقوص بن زهیر سعدی. بعلاوه در میان راه عده ای به آنان پیوستند. اهالی مصر دوستدار علی بودند و اهالی بصره هواخواه طلحه، و اهالی کوفه طرفدار زبیر. آنها در حالی از شهر خویش برافزادند که بر قیام همداستان بودند و بر سر حاکم آینده اختلاف نظر داشتند و هر دسته ای می پنداشت که پیروزی با او خواهد بود و او و نه دیگران به حکومت خواهد رسید. آمدند تا رسیدند به سه منزلی مدینه، آنگاه عده ای از بصریان آمده در "ذو خشب" اردو زدند و جمعی از کوفیان آمده "در اعوص" اردو زدند و عده ای از مصریان در آنجا بایشان پیوستند و بقیه مصریان در "ذو مروه" ماندند. زیاد بن نضر و عبد الله بن اصم نزد مصریان و بصریان آمده گفتند: عجله ننمائید و ما را به شتاب و اندازید تا بنمایندگی شما به مدینه رویم، زیرا به ما اطلاع رسیده

که اهالی مدینه برای جنگ ما اجتماع نظامی کرده اند، بخدا هر گاه اهالی مدینه بیرون آیند که آنچه را ما میدانیم دانسته باشند از ما ترسیده و جنگیدن با ما را روا شمرده باشند حتما وقتی آنچه را ما میدانیم بدانند (و برازهای سیاسی ما پی ببرند) با ما تندتر خواهند گشت و نقشه مان بر آب خواهد گشت. پس آن دو نفر به مدینه آمده باهمسران پیامبر (ص) و علی و طلحه و زبیر ملاقات کرده گفتند: ما آمده ایم فقط برای زیارت خانه خدا و این که از حاکم بخواهیم بعضی از استانداران را بر کنار سازد، ما فقط برای این دو کار آمده ایم. و از آنها خواستند اجازه بدهند مردمی که از شهرستانها آمدند به مدینه در آیند. لکن همگی رد کردند و از آن منع نمودند و گفتند کارتان بی نتیجه است. آن دو نزد جماعت خویش برگشتند. پس عده ای از مصریان نزد علی آمدند و جمعی از بصریان نزد طلحه و گروهی از کوفیان پیش زبیر، و قبل از این که راه بیفتند هر دسته با خود میگفتند دیگران باید با کسی که ما بریاست میخواستیم برگزینیم بیعت کنند و گرنه با آنها حيله و دشمنی بکار خواهیم برد و پراکنده شان خواهیم ساخت و آنقدر در این راه جد و جهد بخرج میدهم تا موفق شوم. گروه مصری آمدند نزد علی که در یک اردوی نظامی در "احجار الزيت" - در داخل مدینه - بود و حله ای بر اندام پیچیده بود و عمامه ای از پارچه سرخ رنگ یمنی برداشت و پیراهن نپوشیده بود و شمشیر آویخته بود، و در آنوقت حسن را نزد عثمان فرستاده بود تا در انجمنی که نزد وی بود شرکت داشته باشد، و حسن (بن علی) نزد عثمان نشسته بود و علی در "احجار الزيت" بود. گروه مصری به او سلام کرده و سخن خویش بیان داشتند. وی بر سرشان

فریاد زد و آنان را طرد کرده گفت: مردان صالح و راسترو میدانند که سپاه " ذو مروه " و سپاه " ذو خشب " را محمد (ص) لعنت فرستاده است. برگردید محروم باشید از همدمی خدا گفتند:

[صفحه ۶۵]

بچشم و باین ترتیب از خدمتش دور گشتند. گروه بصری آمدند پیش طلحه که در میان انجمنی دیگر آنطرف اجتماع علی قرار داشت و در آن هنگام دو پسرش را نزد عثمان فرستاده بود. گروه بصری به او سلام کرده سخن خویش باز گفتند. طلحه بر سرشان داد کشید و طردشان کرده گفت: مومنان آگاهند که سپاه " ذو مروه " در " ذو خشب " و " اعوص " را محمد (ص) لعنت فرستاده است. گروه کوفی پیش زبیر آمدند که در انجمن دیگری بود و پسرش عبد الله را نزد عثمان فرستاده بود. سلام کرده مطالب خویش را بیان نمودند بر سرشان داد کشید و طردشان کرد و گفت: مسلمانان آگاهند که سپاه " ذو مروه " و " ذو خشب " و " اعوص " را محمد (ص) لعنت فرستاده است.

آنجماعت از مدینه بیرون رفتند و چنان جلوه دادند که به دیار خویش باز میگردند. بهمین جهت از " ذو خشب " و " اعوص " کردند و به اردوگاههای نظامی خویش که در سه منزلی مدینه قرار داشت - منتقل شدند تا همین که مردم مدینه متفرق گردند به مدینه بتازند. مردم مدینه چون دیدند که آنها از مدینه خارج گشتند پراکندند. اما آن جماعت همین که به اردوگاههای نظامی خویش رسیدند باز پس گشتند و مردم مدینه را غافلگیر کردند. مردم مدینه وقتی بخود آمدند که بانگ تکبیر آن جماعت از مدینه و اطرافشان برخاست. در این هنگام به جایی که قبلا مردم مدینه تجمع نظامی کرده بودند تمرکز یافتند و خانه عثمان را بمحاصره درآوردند و اعلام داشتند که هر کس دست از حمله باز بدارد در امان است. عثمان چند روزی برای نماز جماعت بیرون آمد، و چون آنان از سخن گفتن هیچکس جلوگیری نمیکردند مردم آمده با آنها سخن میگفتند، و از جمله علی آمده گفت: چطور شد بعد از رفتن برگشتید و تغییر عقیده دادید؟ گفتند: از یک پیک دولتی نامه ای گرفتیم حاوی دستور قتلمان. طلحه نزد آنها آمد و بصریان

[صفحه ۶۶]

همان حرف را در جوابش به او زدند: زبیر آمد، کوفیان و بصریان به او گفتند: ما به یاری دوستانمان برخاسته ایم و از کشته شدن آنان و این که صدمه ای بناحق به آنان زده شود بطور دسته جمعی جلوگیری میکنیم. پنداشتی آنها تباری و همداستانی کرده بودند. بهمین جهت علی به آنان گفت: شما اهالی کوفه و شما اهالی بصره از کجا فهمیدید که مصریان بر چه دست یافته اند که پس از طی چند منزل راهتان را کج کرده بطرف ما آمدید؟ بخدا این کاری است که توطئه آن را در مدینه چیده اید. گفتند: هر جور میخواهید حساب کنید. ما احتیاجی نداریم که این مرد از حکومتان کناره گیری کند - و او در آن هنگام امامت نمازشان را داشت و آنها پشت سرش نمازی خواندند... و هیچکس را از سخن گفتن باز نمیداشتند، ولی گروههایی در مدینه بودند که نمیگذاشتند مردم انجمن کنند "...

امینی گوید این روایت تاریخی میگوید: واحدهائی که از مصر و بصره و کوفه رهسپار مدینه شده بودند توسط فرماندهان سپاهی که در " احجار الزیت " در مدینه آماده شده بود و تحت فرمان علی علیه السلام و طلحه و زبیر قرار داشت برگردانده شده است، و این سه نفر بر سرشان فریاد کشیده آنها را طرد و رد کرده و دربار آنها که در میانشان جمعی از مجاهدان بدر و اصحاب عادل و

راسترو پیامبر (ص) وجود داشته اند حدیثی از رسول خدا (ص) بر خوانده اند که در آن مورد لعنت قرار گرفته اند، و آن واحدهای مسلح که از استانها آمده بودند نتوانستند به مدینه در آیند. این است آنچه روایت مذکور حکایت مینماید. در حالیکه دیدیم مورخان متفقا میگویند آنان به مدینه در آمده اند و خانه عثمان را محاصره کرده اند و این نخستین محاصره خانه عثمان بوده است که تقریباً چهل روز بطول انجامیده و مردم مدینه در این محاصره شرکت جسته اند. در جریان همین محاصره بود که عثمان مجبور میشود بدنبال امیرالمومنین علی علیه السلام بفرستد و او میان آنان واسطه میشود و کار به توبه عثمان بر سر منبر میکشد و توبه نامه و تعهد نامه ای که به شهرستانها ارسال میدارد. باین ترتیب توده های انقلابی و ناراضی پس از این که علی (ع) و محمد بن مسلمه انجام تعهدات عثمان را در برابر مردم تضمین

[صفحه ۶۷]

میکنند و ضامن او میشوند از مدینه بطرف شهر و دیارشان بیرون میروند. بعد که می بینند تعهداتش را زیر پا میگذارد و به پیمان خویش وفا نمیکند و علاوه بر آن به فرمان کتبی وی به استاندار مصر دست پیدا میکنند دائر بر کشتن شخصیتهای برجسته مصری مخالف، از نیمه راه به مدینه بر میگردند. باین ترتیب محاصره دوم بوقوع می پیوندد محاصره ای که به کشته شدن عثمان می انجامد. هر گاه به گزارشها و روایات تاریخی یی که گذشت توجه شود و حادثی که در اثنای دو محاصره رخ داده و کارهای طلحه و زبیر در اثنا و قبل و بعد آن دقت بعمل آید در این جای هیچ شک و تردیدی باقی نماند که این دو نفر هرگز چنانکه روایت تاریخی دروغین و ساختگی "شعیبی" میگوید به دفاع از عثمان لب نگشوده اند و چنان کاری که آن حکایت مینماید از ایشان سر نزده است. میدانیم طلحه بموجب روایات تاریخی بسیار و متواتر و ثابت از همه مردم نسبت به عثمان سختگیرتر و تندروتر بوده است و هم او است که نگذاشته آب به او برسانند و او را در "بقیع" - که آرامگاه مسلمانان است - بخاک بسپارند، و خود بعدها بکرات از موضع خویش در برابر عثمان و آنچه بر سر او آورده سخن گفته و اعتراف نموده است. با اینهمه راویان دروغساز و تحریفگری که در سند اینگونه روایات تاریخی زنجیر وار صف کشیده اند خواسته اند اینطور جلوه دهند که این شخصیتهای معروف و اصحاب نامدار با عثمان مخالف و معارضه ای نداشته اند بلکه مدافع او بوده اند و یا دشمنان و مخالفانش سر ناسازگاری داشته اند، و باین منظور چنین روایاتی جعل کرده اند.

- طبری همچنین با سندی همانگونه - یعنی "شعیبی" - روایت دیگری میاورد باین مضمون:

"آخرین نطقی که عثمان - رضی الله عنه - در میان جماعت مردم (یا در نماز جمعه) ایراد کرد این بود که خدای عز و جل دنیا را فقط باین خاطر به شما داده که بوسیله آن و در آن (ثواب و خوشبختی) آخرت را بجوئید و آن را به شما نداده که بان تکیه زنید و بر آن اعتماد نمائید. دنیا از بین میرود و آخرت باقی میماند. بنابراین دنیای فناپذیر شما را به غرور و سرکشی نکشاند و از زندگی جاودان آخرت باز ندارد و بخود

[صفحه ۶۸]

سرگرم نگرداند تا آنچه را پایدار و جاویدان است بر آنچه ناپایدار و فناپذیر است ترجیح دهید. زیرا (زندگی) دنیا قطع خواهد شد و دگرگونی و تحول به جهت خدا صورت خواهد گرفت. از خدای پر عظمت و شکوه بترسید و پرهیزگاری نمائید زیرا خدا ترسی و پرهیزگاری سپری است که انسان را از خشم و کيفرش ایمن میدارد و وسیله ای است که به آستانش نزدیک مینماید. از خدا بترسید

و دین و رویه درستتان را تغییر ندهید، و وحدتتان را حفظ کرده بصورت احزاب و دسته های مختلف در نیائید، و نعمت خدا را که بر شما ارزانی داشته بیاد آورید آنگاه که دشمن بودید پس دلها تان را بهم الفت و انس داد تا بر اثر نعمت و احسانش برادر گشتید. میگویند: عثمان چون در آن مجلس مطالب خویش پایان برد و به مقصود رسید و مسلمانان برفع او تصمیم گرفتند که مقاومت ورزیده و از حاکمیت الهی (عثمان) دفاع نمایند به آنان گفت: برخیزید و بر در خانه ام بپاسداری بایستید و کسانی که نمیگذارند پیش من بیایند به شما خواهند پیوست. و بدنال طلحه و زبیر و علی و جمعی دیگر فرستاد که بیایند. آنگاه جمع شدند، و او از فراز خانه خطاب به آنان گفت: مردم بنشینید. همگی نشستند، از جنگجویی که از خارج آمده بود گرفته تا صلح جوی اهل مدینه. آنگاه گفت: مردم مدینه من با شما خدا حافظی میکنم و از خدا مسئلت مینمایم که پس از من حکومت خوبی نصیب شما گرداند. بخدا من نمیگذارم از امروز بعد کسی بملاقات من بیاید و آنچه را از من میخواهد بدست نیاورد، و اینها را پشت در خانه ام گماشته ام و بهیچیک از آنها اجازه نمیدهم که علیه شما در امور دینی و دنیوی شما دخالتی نمایند تا بامید و بتوفیق خدا آنچه را خودم دوست میدارم و میخواهم در مورد شما بانجام رسانم. و به مردم مدینه دستور داد از آنجا بروند، و بآنها قسم داد که بروند. در نتیجه، همه رفتند جز حسن (بن علی) و محمد و عبد الله بن زبیر و امثالشان که بدستور پدرانشان بر در خانه عثمان به نگهبانی ایستادند. و جمعیت کثیری از مردم بر آنها هجوم آوردند، و عثمان خانه نشین گشت."

[صفحه ۶۹]

- طبری با سند " شعبی " روایت دیگری میاورد باین مضمون:

میگویند: محاصره چهل شب بطول انجامید و از ورود مردم شهرستانها تا مرگ عثمان هفتاد شب بود. چون از ابتدای محاصره هیجده روز (یا شب) بگذشت سواری چند از افراد برجسته در رسیده به آنان خبر داده که سپاهیانی از هر گوشه کشور آماده گشته اند که به مدینه بیایند (دفاع عثمان)، حبیب (بن سلمه فهری) از شام و معاویه از مصر، و قعقاع از کوفه، و مجاشع از بصره. در این هنگام از تماس مردم با عثمان جلوگیری کرده و از ورود هر چیز حتی آب به خانه او ممانعت بعمل آوردند، و علی گاهی هر چه میخواست برای او می برد. و در پی بهانه بودند و هیچ بهانه ای بدست نیاوردند، تا در خانه عثمان مقداری سنگ یافتند برای پرتاب تا بگویند مورد حمله و جنگ قرار گرفته ایم، و آن شب هنگام بود. پس عثمان خطاب به آنها فریاد زد که از خدا نمی ترسید؟ آیا نمیدانید که غیر از من کسان دیگری در خانه هستند؟ گفتند: نه بخدا ما سنگ پرتاب نکردیم پرسید: پس که پرتاب کرد؟ گفتند: خدا. گفت: دروغگوها خدا اگر سنگ پرتاب کرده بود اصابت میکرد و بخطا نمیرفت، و شما سنگ بخطا پرتاب میکنید. عثمان متوجه خانواده حزم شد که همسایه اش بودند و توسط پسر عمرو بن حزم (انصاری) به علی پیغام داد که اینها آب را برویم بسته اند، اگر میتوانید مقداری آب برسانید، برسانید. و به طلحه و زبیر و به عائشه - رضی الله عنها - و همسران پیامبر (ص) هم پیغام داد - اما اولین کسانی که بکمکش اقدام کردند علی بود و ام حبیبه. علی آخرهای شب آمده به مردم گفت: این کارهایی که شما میکنید نه به کاری میماند که باید با مومنان کرد و نه به کاری که باید نسبت به کافران روا داشت. آب و نان را بروی این مرد نبندید، زیرا اگر رومیان و ایرانیان (کافر) باسارت در آیند بانان آب و خوراک داده میشود. ضمناً این مرد به شما هیچ حمله ای نکرده است، بنابراین بچه دلیل و با استناد به چه محاصره و قتلش را جایز میشمارید؟ گفتند: نه بخدا و بجان خودمان نمیشود. نمیگذاریم چیزی بخورد یا بیاشامد. علی عمامه اش را بداخل خانه عثمان انداخت بدین پیام که برای انجام فرمانت

[صفحه ۷۰]

آماده ام. و سپس به خانه برگشت. ام حبیبه سوار بر قاطر آمده مشک کوچکی همراه داشت. گفتند ام المومنین ام حبیبه آمده است. بر چهره ستورش زده او را طرد کردند. گفت: این مرد (یعنی عثمان) متولی میراث بنی امیه و قیم اطفال یتیم ایشان است، می خواهم با او ملاقات کرده ترتیبی بدهم که اموال یتیمان و بیوه زنان از بین نرود. گفتند: دروغ میگوید و به او حمله آوردند و با شمشیر طناب ستورش را قطع کردند تا بر مید و او را در غلتاند، لکن مردم او را گرفته و نگذاشتند بزمین بخورد، و او را که به ستور آویخته بود و نزدیک بود کشته شود نجات داده به خانه اش رساندند. عائشه بقصد حج و گریزان ساز و برگ سفر بر بست و از برادرش (محمد بن ابی بکر) خواست با او همراه شود، پذیرفت. و عائشه گفت: بخدا اگر میتوانستم از کار اینها جلوگیری کنم حتما این کار را میکردم. حنظله کاتب پیش محمد بن ابی بکر آمده گفت: محمدم المومنین (عائشه) از تو میخواهد با او همراهی کنی نمیپذیری و عربهای بیابانی گرگ صفت ترا به کارهای ناروامی خوانند و می پذیری و همراهیشان مینمائی؟ گفت: این کارها به تو نیامده پرخاش کرد که کار حکومت اگر به تسلط و چیرگی انجامد و روش غلبه مسلحانه برای تصدی خلافت متداول گردد قبيله بنی عبد مناف بر تو و قبيله ات چیرگی خواهد یافت. و در حالیکه این ابیات را می خواند راه خویش گرفت:

(از کشمکشهایی که مردم در آن فرو رفته اند در شکفتم

در پی آنند که خلافت را از بین ببرند)

(در حالیکه اگر خلافت از بین برود مایه خیر از میانشان خواهد رفت

و بر اثر آن به ذلت و بیچارگی در خواهند افتاد)

(و مثل یهود و نصاری خواهند گشت

و در گمراهی و انحراف از راه راست دین همسان خواهند بود)

و به کوفه رفت و مقیم گشت. عائشه در حالیکه بر مصریان سخت خشمگین بود براه افتاد. مروان بن حکم پیش او آمده گفت: ام المومنین اگر در مدینه میماندی این مرد (یعنی عثمان) را بیشتر ملاحظه میکردند. گفت: میخواهی که با من همان

[صفحه ۷۱]

رفتاری شود که با ام حبیبه شد و هیچکس نباشد که از من دفاع کند؟ نه بخدا نه اعتنائی میکنم و نه میدانم سرانجام این جماعت چه خواهد شد. خبر آنچه برای علی و ام حبیبه اتفاق افتاده بود به طلحه و زبیر رسید و بر اثر آن خانه نشین شدند عثمان را همچنان خانواده "حزم" آب میرساندند. عثمان از فراز خانه رو به مردم کرده گفت: آی عبد الله بن عباس او را فراخواندند، و عثمان به او گفت: برو، سرپرستی کاروان حج را به تو میسپارم. و او از کسانی بود که بر در خانه عثمان به پاسداری ایشان بودند. عبد الله بن عباس در جواب او گفت: بخدا ای امیرالمومنین، من بیشتر علاقمند باین هستم که علیه این جماعت جهاد کنم تا حج بروم. عثمان او را قسم داد که حتما به حج برود. آنسال وی سرپرستی کاروان حج را داشت و امیرالحاج بود. عثمان سفارشنامه ای برای زبیر فرستاد و او آن را گرفته برفت. درباره زبیر اختلاف است که آیا بهنگام کشته شدن عثمان وی در مدینه حضور داشته یا پیش از آن از شهر خارج گشته است. عثمان گفت: هموطنان ضدیت شما با من شما را بحدی از تبهکاران نکشاند که بر سرتان آن بیاید که بر سر قوم نوح آمد... (تا آخر آیه خواند). خدایا نگذار این قبائل جنگجو و مشرک به مرادشان برسند همانگونه که سابقا چنین کردی."

امینی گوید: این روایت تاریخی را هواخواهان عثمان، همانها که نامشان در سلسله سند آن ثبت است جعل کرده اند تا حقائق تاریخی مسلمی را که در روایت متواتر و صحیح تاریخی آمده ببوشانند یا ایجاد تردید و تشکیک در آنها نمایند، روایات متعددی

که میگویند عائشه و طلحه و زبیر و دیگران کوششهای فراوان در مبارزه با عثمان بخرج داده اند و نسبت به او از همه مخالفان سخت گیرتر بوده اند و درسرنگون کردنش موثرتر. جاعلان این روایت که دروغسازانی با سابقه و گستاخند در برابر آن روایات تاریخی - که نقل کردیم و مورخان مشهور ثبت کرده و در صحتش همداستان گشته اند - کاری از پیش نبرده اند و نقشه شان نقش بر آب گشته است. زیرا در گفتن این روایت تنها مانده اند و تیر غرضشان به صخره استوار روایات تاریخی درست و متواتر و هماهنگ

[صفحه ۷۲]

خورده است. چه کسی ممکن است پس از مطالعه تاریخ درست و شنیدن بانگ عائشه که "نعثل را بکشید، خدا او را بکشد، زیرا او کافر گشته است" و سخنان بسیار دیگر که در این جلد گذشت به حرف دروغسازان اعتنائی نماید؟ هر که در تاریخ اسلام مطالعه داشته باشد میداند که طلحه چقدر فعالیت شدید علیه عثمان داشته و در کشتنش بسیار همت نموده است و روز جنگ خانه عثمان روی خود پوشانده و تیراندازی میکرد است و قبلا او بوده که آب را بروی وی بسته و مردم را از بام خانه ابن حزم انصاری بالا برده و از دیوار به خانه عثمان در آورده است و باز او بوده که نگذاشته در گورستان مسلمانان دفنش کنند و بر سر راه جنازه اش جمعی را به کمین نشانده تا سنگبارانش کنند، و همان کسی است که مروان بن حکم او را کشت و به ابان بن عثمان گفت در عوض تو یکی از قاتلان پدرت را بقتل رساندم، و همان است که امیرالمومنین مولای متقیان (ع) درباره او و رفیقش گفت: طلحه و زبیر ساده ترین کارشان در حق عثمان اعمال خشونت بود و ملایم ترین حرفشان دشنام و تند گوئی.

طلحه اگر چنان بود که دروغسازان و جاعلان روایت ادعا میکنند این فریاد عثمان چه معنی دارد که "خدایا خودت چاره طلحه را بساز، زیرا اینهارا به حمله بر من واداشته و برانگیخته است" یا این حرفش که "وای از دست طلحه که آنهمه سیم و زر به او بخشیدم و او دیگران را به ریختن خونم تحریک میکند. خدایا نگذار که از کارش بهره بردارد و نتیجه بگیرد و بگذار عواقب تجاوز مسلحانه اش گریبانگیرش شود؟".

هنوز این گفته زبیر در گوش خلق طنین انداز است که "او را بکشید، زیرا دینتان را دگرگون کرده است" و "بدم" نیاید که عثمان گرچه کار از کشتن فرزندم شروع شود به کشتن رود. عثمان فردای رستاخیز لاشه ای بر صراط خواهد بود" و این گفته اش به عثمان که "در مسجد رسول خدا (ص) گروهی هستند که از ستمهایی که از تو میروند ممانعت میکنند و تو را مواخذه کرده میخواهند بر راه اجرای قانون اسلام بدارند..."

هنوز حرف سعد بن ابی وقاص در صفحات تاریخ ثبت است "که او را شمشیری کشت که عائشه بر آورد و طلحه تیز کرد و علی به زهر آلود". پرسیدند زبیر چه

[صفحه ۷۳]

میکرد؟ گفت "با دست اشاره کرد و به زبان هیچ نگفت". و سخنان دیگری که در این جلد گذشت.

ابن عباس اگر چنان بود که این دروغسازان ساخته اند چرا به نامه عثمان و التماس و استمدادش توجهی نکرد، به پیامی که برای حاجیان فرستاده بود و در حالی به او رسید که بر جایگاه خطا به قرار داشت و برای حاجیان که سرپرستی رسمی آنان را داشت نطق میکرد، و پس از قرائت پیام عثمان نطقش را از همانجا که قطع کرده بود ادامه داد بدون آنکه کمترین اشاره ای به پیامش بکند یا به استمدادش، و گذاشت کار عثمان به آنجا بکشد؟ و چرا وقتی امیرالمومنین (ع) خواست او را بعنوان استاندارش به شام بفرستد از

بهبان جوئی و انتقام معاویه هراسید که مبادا او رابه هر بهانه عدم یاری عثمان و شرکت در قتلش رساند "؟.

- طبری روایت "شعیبی" دیگری باین مضمون آورده است:

"میگویند: چون از حج بازگشت خبر آورد که حاجیان بقصد مصریان و هواداران‌شان حرکت کرده اند و تصمیم دارند (ثواب) سرکوبی مصریان را به حج خویش بیفزایند. وقتی این خبر با خبر بسیج و حرکت مردم شهرستانها به ایشان (یعنی مخالفان انقلابی که در مدینه اجتماع و خانه عثمان را محاصره کرده اند) رسید شیطان در دلشان وسوسه کرد تا با خود گفتند: ما را از آنچه بدان گرفتار شده ایم هیچ چیز نجات نمیدهد جز کشتن این شخص (یعنی عثمان) تا مردم باین حادثه سرگرم شوند و از ما دست بدارند. و چنان شد که برای نجات خویش جز به کشتن عثمان به هیچ چیز امید نداشتند. پس به در خانه عثمان حمله آوردند. لکن حسن (بن علی) و عبد الله بن زبیر و محمد بن طلحه و مروان بن حکم و سعید بن عاص و دیگر صحابی زادگانی که با آنان بودند به جلوگیری پرداختند و با آنها درگیر شدند. در این هنگام عثمان بانگ برآورد که خدایرا خدایرا وظیفه دفاع و یاریم را از عهده شما برداشتم اما آنان نپذیرفتند. پس در خانه را بگشود و در حالیکه شمشیر و سپری بدست داشت بیرون آمد تا آنان را براند. وقتی

[صفحه ۷۴]

چشمشان به او افتاد اهالی بصره روی برتافتند و آنجماعت بر آنها تاختن گرفتند و برانندشان تا عقب نشستند، و کار بر هر دو طرف سخت گشت. عثمان اصحاب را قسم داد که به خانه درآیند، اما آنان حاضر نشدند که دست بردارند. بعد وارد خانه شدند و در بخانه بروی مصریان بسته شد. مغیره بن اخنيس بن شریق آنسال جزو حاجیان بود، بعد با عده ای که همراهش بودند شتاب نمود تا پیش از کشته شدن عثمان به مدینه رسید و در درگیری حضور داشت. آنروز او هم وارد خانه شد و پشت در خانه سنگر گرفت. و گفت: ما که امروز می توانیم از تو تا پای جان دفاع کنیم اگر دفاع نکنیم جواب خدا را چه بدهیم. عثمان در آن ایام رو به قرآن نهاده بود و در حالیکه قرآن در کنارش نهاده بود نماز میگزارد، و چون خسته میشد نشسته قرآن میخواند - و مسلمانان خواندن قرآن را نوعی عبادت میدانستند - و کسانی که از او دفاع میکردند بین او و درب خانه حایل بودند. چون مصریان دیدند هیچکس از دسترسی آنان به در خانه جلوگیری نمیکند و ضمناً وارد خانه هم نمیتوانند شد آتشی آورده در خانه و سایه بانی را که متصل بان بود آتش زدند تا شعله ور گشت و سایه بان بر در فرود آمد و بر کسانی که در خانه بودند در گرفت - و عثمان در نماز بود - تا آمده راه بر ایشان بستند و نخستین کسی که رجز خوان به نبرد پیش آمد مغیره بن اخنيس بود. حسن بن علی در حالیکه این سرود رزمی را میخواند به نبرد بیرون آمد:

(نه دینشان دین من است و نه من از ایشانم

تا آنکه که سرفرازانه از دنیا درگذرم)

محمد بن طلحه و سعید بن عاص نیز در حالیکه سرود رزمی میخواندند به نبرد آمدند. آخرین کسی که از خانه بیرون آمد عبد الله بن زبیر بود. عثمان او را همراه سفارشنامه و مطالبی نزد پدرش فرستاد و در آن به وی دستور داد نزد کسانی که در خانه بودند رفته بگوید روانه خانه خویش شوند. بهمین جهت عبد الله بن زبیر آخر از همه بیرون آمد، و هنوز ادعا دارد که آن سفارشنامه را از عثمان دریافت کرده و چنین ماموریتی یافته و برای مردم از آخرین حوادث و لحظات مرگ عثمان داستان میکند."

[صفحه ۷۵]

- روایت دیگری با سند "شعیبی" آورده است باین مضمون:

"میگویند: وقتی درب خانه را آتش زدند عثمان نماز میگذاشت و شروع به خواندن این سوره کرده بود: طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى... و او قرآن را تند و بشتاب میخواند. اعتنائی به صداهائی که می شنید نکرد و نه در خواندن سوره دچار اشتباه و لکنت زبان و تردید گشت و پیش از این که (مهاجمان) به او برسند نماز را پایان برد. آنگاه آمده به کنار قرآن نشست و شروع بخواندن این آیه کرد...": کسانی که چون مردم بایشان گفتند علیه شما اجتماع و بسیج شده است بنابراین از آنها بترسید، بر ایمانشان بیفزود و گفتند خدا ما را بس است و بهترین عهده دار و پشتیبان است". مغیره بن اخنس که با دیگران در کنار خانه بود سرود رزمی خواند. ابو هریره در این وقت - که از مردم فقط همین گروه کوچک از خانه دفاع میکردند - به آنان پیوست و گفت من سرمشق و مقتدای شما هستم. و گفت: امروز روز جنگ است و روز مبارکی است. و بانگ برداشت که آی هموطنان چرا مرا که شما را رستگاری می خوانم به سوی آتش دوزخ می خوانید؟

مروان در آنوقت پیشاپیش همه به نبرد آمد و هموارد خواست. مردی از قبیله بنی لیث بنام "نباع" به نبرد وی آمد. ضربه ای زد و بدل کردند. مروان بر پائین پای حریفش ضربه ای زد و او ضربه اش را بر بیخ گردن مروان فرود آورد و در غلتاندش تابه روی افتاد. همزمان دو طرف درگیر گشتند. مصریان گفتند: شما علیه ما در میان امت اسلامی دلیلی شرعی نخواهید داشت زیرا ما پس از اعلام خطر و اقامه برهان به جنگ با شما برخاستیم. مغیره بن اخنس هموارد خواست. مردی به نبردش رفت تا به کشمکش و رزم پرداختند... مردم گفتند: مغیره بن اخنس کشته شد. قاتلش گفت: انا لله... عبد الرحمن بن عدیس از او پرسید: ترا چه شده است؟ گفت: در شبهه رویائی دیدم که به من میگویند قاتل مغیره بن اخنس را به آتش دوزخ مژده بده حالا من گرفتار قتلش شده ام. قبات کنانی، نیار بن عبد الله اسلمی را کشت.

[صفحه ۷۶]

مردم از خانه های همسایه عثمان به خانه اش درآمده آنرا تسخیر کردند در حالیکه پاسداران درب خانه از ورودشان خبر نشدند. قبائل بسراغ فرزندانشان آمدند و آنان را از آنجهت که فرمانده شان (یعنی عثمان) مغلوب شده بود با خود از مهلکه بیرون بردند. (انقلابیون) داوطلبینی از میان خود برای کشتن عثمان خواستند. مردی داوطلب شد، به اطاق عثمان درآمده به او گفت: از خلاف استعفا بده در امان خواهی بود. گفت: وای بر تو بخدا نه در دوره جاهلیت زندگیم جامه بناروائی از زنی برگرفته ام و نه در دوره اسلامی، و نه از هنگامی که با رسول خدا (ص) بیعت کرده ام ترانه عاشقانه بر زبان آورده یا برای هوسبازی خیالبافی کرده ام و دست به بیعتی آلوده ام. کسی هم نیستم که خلعتی را که خدا بر او پوشانده و آراسته از تن فرو گذارد. من بهمین وضع باقی و ثابت میمانم تا خدا کسانی را که شایسته سعادتند به عزت رساند و اهل تیره روزی را به خواری افکند. آنمرد از نزد عثمان بیرون آمد. از او پرسیدند: چه کردی؟ گفت: بخدا درمانده ایم، از طرفی برای نجات از چنگ مردم چاره ای جز این نداریم که او را بکشیم، و از طرف دیگر کشتنش جایز نیست.

آنگاه مردی از قبیله بنی لیث را به اطاق عثمان درآوردند. عثمان از او پرسید: از کدام قبیله ای؟ گفت: از قبیله لیث گفت: تو قاتل من نخواهی بود. پرسید: چطور؟ گفت: مگر تو نبودی که پیامبر (ص) درباره تو با چند نفر دیگر که با تو بودند دعا کرد و گفت: از فلان جنگ و فلان روز پرهیزید؟ گفت: آری. گفت: بنابراین تو هرگز از دست نخواهی رفت. آنمرد از آنجا رفت و از جماعت مخالفان نیز کناره جست. سپس مردی از قبیله قریش را به اطاق او فرستادند. به عثمان گفت: من قاتل توام. گفت: نه، تو مرا نخواهی کشت. پرسید: چطور؟ گفت: رسول خدا فلان روز در حق تو دعا کرد و از خدا برایت آمرزش خواست، بهمین جهت تو هرگز دست

به خون ناحق نمی‌آئی. آنمرد استغفار کرده بیرون آمد و از آنجماعت کناره جست. عبد الله بن سلام آمده بر در خانه عثمان ایستاد و بنا کرد به پرهیز دادن مردم از کشتن وی، و گفت: هموطنان کاری نکنید که شمشیر خدا برویتان آخته شود. زیرا بخدا قسم اگر آن شمشیر

[صفحه ۷۷]

را از نیام بیرون آورید به نیام در نخواهد آمد. وای بر شما قدرت حاکمه شما امروز به تازیانه متکی است، اگر او را بکشید متکی به شمشیر خواهد گشت. شهرتان رافرشتگان خدا در آغوش گرفته اند. بخدا قسم هر گاه او را بکشید آنها شهرتان را ترک خواهند گفت. در جوابش گفتند: یهودی زاده تو را چه باین کارها پس روی از آنان برتایید.

گفته‌اند: آخرین کسی که به اطاق عثمان در آمد و نزد جمعیت (مخالفان و محاصره کنندگان) برگشت محمد بن ابی بکر بود. عثمان به او گفت: وای بر تو آیا بر خدا خشم میگیری؟ مگر در حق تو ظلمی مرتکب گشته‌ام و جز این بوده که قانون خدا را در مورد تو اجرا کرده‌ام؟ محمد پسر ابوبکر روی بر تافته برفت.

میگویند: وقتی محمد بن ابی بکر بیرون آمد و دانستند که روحیه اش در همشکسته، قتیبه و سودان بن حمران - که هر دو از یک قبیله بودند - و غافقی پیا خاستند، و غافقی با پاره آهنی که در دست داشت ضربه ای بر عثمان وارد کرد و قرآن را با پا زد تا دور خورد و در برابر عثمان قرار گرفت و خونی که از زخم عثمان جاری شده بود بر آن ریخت. سودان بن حمران آمد تا ضربه ای بر عثمان وارد سازد نائله دختر فرافصه (همسر عثمان) خود را بر روی عثمان انداخت و دست خویش را سپر او ساخت، و بر اثر آن انگشتانش قطع شد، و برگشت که برود، سودان دستی بر پائین کمر همسر عثمان زده گفت: پیره زنی است. و با ضربه ای عثمان را کشت. نوکران عثمان همراه جماعتی که به خانه حمله آورد آمدند به کمک عثمان - و عثمان از بردگانش هر که را بدستورش راه خویش گرفته بود آزار ساخته - و چون دیدند سودان ضربه ای بر عثمان وارد ساخت یکی از آنان بر او حمله برده گردنش را شمشیر زده و او را کشت. قتیبه بر آن برده حمله کرد، و کشتنش. و هر چه را که در خانه بود بیاد غارت گرفتند و هر که را در آن بود بیرون کردند و در حالیکه سه نعش در آن وجود داشت درش را بستند. وقتی به سرای رفتند برده دیگری از نوکران عثمان به قتیبه حمله کرده او را کشت. مهاجمان در سرای گشتند و هر چه یافتند برداشتند حتی جامه و زینت زنان را، و مردی بنام کلثوم بن

[صفحه ۷۸]

نجیب جامه زیرین نائله (همسر عثمان) را بر کند و بر بود، و نائله فریاد و فغان برداشت یکی از نوکران عثمان که چشمش به صحنه افتاد آن مرد را کشت، و در حالی جا نداد که داد میزد: مواظب همراهیان خودتان باشید

در سرای فریاد بلند شد که بدوید بطرف خزانه و انبار دولتی و نگذارید کسی جلوتر از شما بر آن دست اندازد. ماموران خزانه عمومی - که در آن جز دو جوال نبود صدای آنها را شنیدند و گفتند: اینها در پی مال دینايند، و بگریختند. جمعیت به خزانه رسید و آنرا غارت کرد، و مردم در آن موج میزدند. از آنها هر که اهل مدینه بود متاثر و گریان روی بر میتافت و هر که از شهرستانها بود شادمانی مینمود. آنجماعت پشیمان گشتند. زیر قبالا از مدینه بیرون رفته و در راه مکه اقامت کرده بود تا شاهد قتل عثمان نباشد. وقتی خبر کشته شدن عثمان را برایش آوردند گفت: انا لله و انا الیه راجعون، خدا عثمان را بیامرزد و دادش را بستاند. به او گفتند: آن جماعت پشیمان شده اند. گفت: نقشه کشیدند و توطئه چیدند، و طوری شد که به مقصود نرسیدند... (تا آخر آیه) خبر کشته

شدن عثمان به طلحه رسید، گفت: خدا عثمان را بپامرزد و داد او و اسلام را بستاند. به او گفتند: آن جماعت پشیمان گشته اند. گفت: مرگ بر آنها و این آیه را خواند: نه می توانند سفارش و توصیه ای بکار برند و نه میتوانند نزد خویشان و قبیله شان باز گردند. علی (ع) آمد. به او گفتند: عثمان کشته شد. گفت: خدا عثمان را بپامرزد و جانشین خوبی برای ما بوجود آورد. گفتند: آن جماعت پشیمان گشته اند. این آیت را خواندن گرفت: مثل شیطان که به انسان گفت کافر شو... (تا آخر آیه) بدنبال سعد (بن ابی وقاص) رفتند معلوم شد در باغ خویش است و گفته است نمی خواهم شاهد قتل عثمان باشم. وقتی خبر به او رسید گفت: به شهر گریختیم و نزدیک گشتیم، و این آیه را خواند: کسانی که کارو

[صفحه ۷۹]

تلاششان در زندگی دنیا بیادرفت در حالیکه می پنداشتند کار خوب و استواری انجام میدهند... و گفت: خدایا پشیمانشان کن و بعد بچنگال کيفرت گرفتار ساز."

- روایت تاریخی دیگری با همانگونه سند - یعنی با سند "شعیبی" آورده - است بدین مضمون:

"مغیره بن شعبه به علی گفت: این مرد (یعنی عثمان) کشته خواهد شد، و اگر تو در مدینه باشی و کشته شود تو را بان جرم خواهند گرفت و متهم خواهند ساخت، بنابراین برو به فلان منطقه، زیرا اگر نیروی و کشته شود گرچه در غاری در یمن باشی مردم تو را پیدا خواهند کرد. ولی او نپذیرفت. و عثمان بیست و دو روز محاصره گشت، بعد درب خانه اش را آتش زدند در حالیکه خلقی بسیار در خانه بودند از جمله عبد الله بن زبیر و مروان. اینها به عثمان گفتند: به ما اجازه (ی جنگ) بده. گفت: پیامبر خدا (ص) به من سفارشی کرده است و من در اجرای سفارشش پایداری خواهم کرد. این جماعت درب خانه را آتش میزدند بمنظوری خطرناک و مهم تر از آتش زدن درب خانه. بهمین جهت من جدا منع میکنم که کسی جنگجویی نماید یا بجنگد. و مردم همگی از خانه او بیرون رفتند. و عثمان قرآنی خواست تا قرائت کند. و حسن (بن علی) نزد او بود. عثمان به او گفت: پدرت اکنون مشغول کاری مهم و عظیم است. بنابراین تو را قسم میدهم که بیرون بروی. به "ابو کرب" - از قبیله همدان - و مرد دیگری که از انصار بود دستور داد بر در خزانه عمومی - که در آن جز دو جوال کاغذ نبود - به نگهبانی بایستند. پس از حملاتی که عبد الله بن زبیر و مروان به مهاجمان کردند آتش خاموش گشت. محمد بن ابی بکر، عبد الله بن زبیر و مروان را تهدید کرد، بهمین جهت هنگامی که به اطاق عثمان وارد شد آندو گریختند. محمد بن ابی بکر ریش عثمان را گرفته بود. عثمان به او گفت: ریشم را ول کن، پدرت هرگز ریشم را نمیگرفت. او هم ریشش را ول کرد. دیگران سر رسیدند. یکی با نوک غلاف شمشیرش بر او میکوفت و دیگری بالگد. بالاخره یکی نوک پیکانی را که در دست داشت به پشت

[صفحه ۸۰]

گوشش فرو کرد و خون از آن بر قرآن ریخت، و در آنحال از کشتنش بیمناک بودند و در تشویش و تردید. او سالخورده بود، بیهوش گشت، و دیگران هم وارد اطاق گشتند. چون دیدند بیهوش افتاده پایش را کشیدند. نائله (همسر عثمان) و دخترانش فریاد و فغان برآوردند. آن تجیبی با شمشیر آخته آمد تا شکمش را بدرد، نائله خود را سپر او ساخت و دستش را شمشیر برید، اما وی شمشیر را بر سینه عثمان فشرد و فرو کرد. بدینسان عثمان - رضی الله عنه - پیش از غروب آفتاب کشته شد. یکی فریاد میزد که هر کس خونس هدر باشد بردن مالش روا خواهد بود پس همه چیز را غارت کردند، و بعد به سراغ خزانه دولتی رفتند. آن دو نگهبان

کلیدها را انداخته جان خویش بدر برده و میگفتند: فرار کنیم اینها بدنبال ابن بودند."

- روایت دیگری با سند "شعیبی" ثبت کرده است باین عبارت:

"هنگامی که بدعتها و حوادث در مدینه پدیدار گشت عده ای برای جهاد (خارجی) و نزدیک شدن به قبائل عرب از مدینه به شهرستانها رهسپار شدند، بعضی به بصره رفتند و جمعی به کوفه و گروهی به شام. پس آنده از فرزندان مهاجرانی که به شهرستانها رفته بودند بنای حمله به آنگونه کارهایی که علیه مردم مدینه میشد وا گذاشتند جز آنها که در شام بودند. سپس همگی باستثنای مهاجر زادگانی که در شام بودند به مدینه بازگشتند. وضع آنها به عثمان گزارش شد، در نتیجه میان مردم به نطق ایستاده گفت:

مردم مدینه شما ریشه و اساس اسلامید. مردم بر اثر فاسد شدن شما به فساد میگرایند و با صالح شدن شما به صلاح خواهند گرائید. خدایرا خدایرا در صورتی که از هر یک از شما اطلاعی به من برسد دایر بر این که کار ناروایی مرتکب گشته حتما او را تبعید خواهم کرد. هان مبادا بینم کسی بر ایشان پیشدستی کرده سخنی بزبان آورده یا تقاضائی مطرح سازد. زیرا پیش از شما کسانی بودند که اعضای بدنشان را بشکنجه قطع میکردند و هیچ از حق و وظیفه خویش چیزی بزبان نمیآوردند.

[صفحه ۸۱]

عثمان این سیاست را پیش گرفت که هر کس از آنها (یعنی مهاجر زادگان) را که مرتکب شرارتی میشد یا اسلحه میکشید - از چوبدستی گرفته تا شمشیر - یا بیدرننگ تبعید میکرد. در نتیجه، پدرانشان از این کار بر آشفتند، حتی به عثمان گزارش رسید که آنها میگویند: در تبعید کردن بدعت گذاشته است، فقط پیامبر خدا (ص) حکم بن ابی العاص را تبعید کرده است. پس گفت: حکم (بن ابی العاص) اهل مکه بود و پیامبر خدا (ص) او را از اینجا به طائف تبعید کرد، و بعد او را به شهرش باز گرداند. بنابراین رسول خدا (ص) او را بخاطر گناهی که کرده بود تبعید کرد و از راه عفو و گذشت به دیارش باز گردانید همچنین جانشین پیامبر (ص) کسانی را تبعید کرد و عمر - رضی الله عنه - نیز پس از آن خلیفه تبعید کرد. قسم بخدا من از ره عفو با شما رفتار میکنم. حوادثی در شرف رخ دادن است که مایل نیستم برای ما و شما رخ دهد و من با احتیاط و دقت از وقوعش جلوگیری میکنم، بنابراین شما هم دقت کنید و از وقوعش پیشگیری کنید."

امینی گوید: اینها یک سلسله دروغ و مطالب بی اساس ساخته مغرضان است که ابوجعفر طبری با یک سند در تاریخش ثبت کرده است سندی که سستی و نادرستی آنرا ثابت کردیم و باز نمودیم و شرح حال رجال آن سند را در جلد هشتم بتفصیل آوردیم و ثابت کردیم از چه قماشند. اکنون نوشته های محب طبری را میآوریم که پاره اول آن در همین جلد از نظر تان گذشت. و آن روایتی است از قول سعید بن مسیب که راویان وحدیثدانان و مورخان در نقلش همداستانند و برخی زائده ای ساخته و بدان پیوسته اند و محب طبری به پیروی ایشان آن روایت تاریخی را با همین زائده مجعول به ثبت رسانده است. اینک آن روایت:

... "چون به علی اطلاع رسید که میخواهند عثمان را بکشند گفت: ما مروان را از عثمان میخواستیم نه این که بخواهیم او را بکشیم. و به حسن و حسین دستور داد که با شمشیر بر در خانه عثمان پیاسداری ایستند و نگذارند کسی به اودست اندازی کند.

[صفحه ۸۲]

زبیر نیز پسرش را فرستاد و طلحه پسرش را وعده ای از اصحاب پیامبر (ص) فرزندانشان را فرستادند تا مردم را از ورود خصمانه به

خانه عثمان باز دارند و از او بخواهند مروان را بیرون کند. مردم چون این وضع را دیدند شروع کردند به تیرانداختن به در خانه عثمان تا حسن بن علی زخم برداشت و مروان که در خانه بود تیر خورد همچنین محمد بن طلحه، و قنبر برده آزاد شده علی سرش شکست. آنگاه یکی از محاصره کنندگان از این ترسید که بنی هاشم بخاطر حسن و حسین بخشم آیندو کشمکش دامنه پیدا کند، بهمین جهت دست دو نفر را گرفته بانان گفت: اگر بنی هاشم بیایند و خون بر صورت حسن ببینند صفوف مردم را شکافته محاصره را بر هم خواهند زد و شما را ناکام خواهند گذاشت. بهتر است نقبی به خانه عثمان بزنیم و او را بی آنکه کسی متوجه شود بقتل رسانیم. پس از خانه یکی از انصار راهی به خانه عثمان بردند بی آنکه کسی او همراهیانش متوجه شود، زیرا همه آنان پشت بام بودند و در اطاق کسی جز همسرش نبود. بدینسان او را کشتند و از همانجا که آمده بودند گریختند. همسرش فریاد کشید اما صدایش در هیاهوی بیرون خانه محو شد. پس به بام رفته مردم را خبر کرد که امیرالمومنین کشته شده است. حسن و حسین و کسانی که همراهشان بودند به اطاق عثمان آمدند و دیدند کشته شده است، بدورش جمع شده گریستند، و مردم آمدند دیدند عثمان کشته شده است. خبر به علی و طلحه و زبیر و سعد (بن ابی وقاص) و آنان که در مدینه بودند رسید و در حالیکه هوش از سرشان پریده بود بیرون شدند تا به اطاق عثمان درآمده او را کشته یافتند، و برگشتند. علی بن دو فرزندش اعتراض کرد که چطور شما که بر در خانه بودید گذاشتید امیر المومنین (عثمان) کشته شود؟ دست برده بر چهره حسن زد و بر سینه حسین، و محمد بن طلحه را دشنام داد و عبد الله بن زبیر را لعنت کرد. و در حالیکه خشمگین بود براه افتاد تا طلحه را دید. طلحه به او گفت: مگر چه شده ابوالحسن که حسن و حسین را میزنی؟ علی که معتقد بود طلحه در قتل عثمان دست داشته است به او گفت: اینهمه اصحاب پیامبر خدا (ص) از مجاهدان بدر اینجا بودند و تودلائل قاطع شرعی در حضورشان علیه عثمان اقامه نکردی گفت: اگر مروان را تسلیم ما کرده بود کشته

[صفحه ۸۳]

نمیشد. علی گفت: اگر مروان را تحویل شما داده بود او را پیش از محاکمه میکشید، علی به خانه رفت، و مردم همگی بحضورش رفتند تا با او بیعت کنند ۰ به آنان گفت: این کار به شما نمیرسد. و در حقیقت وظیفه (و حق) مجاهدان بدر است و هر که ایشان پسندند خلیفه خواهد بود. پس همه مجاهدان بدر بدون استثنا گفتند که ما هیچکس را از تو شایسته تر نمی بینیم. علی چون وضع را چنین دید به مسجد رفته به منبر برآمد، و نخستین کسی که از منبر بالا رفته با او بیعت کرد طلحه بود و زبیر و سعد (بن ابی وقاص) و اصحاب محمد (ص). مروان را احضار کرد اما او گریخت. عده ای از اولاد مروان و خانواده ابی معیط احضار شدند اما گریختند.

"

مسعودی این روایت تاریخی را باین عبارت آورده است: "علی چون مطلع شد که آنان در پی قتل عثمانند حسن و حسین ومستخدامانش را بحال مسلح به پاسداری وحمايت عثمان به درب خانه اش فرستاد و دستور داد نگذارند دست کسی به او برسد. زبیر نیز پسرش عبد الله را فرستاد و طلحه فرزندش محمد را و بیشتر صحابی زادگان از طرف پدرشان به پیروی از آنان که نام بردیم دستور یافتند از خانه عثمان در برابر مهاجمان پاسداری نمایند. آنگاه اینان مورد تیراندازی قرار گرفتند و طرفین درگیر شدند. حسن (بن علی) مجروح گشت و قنبر سرش شکست و محمد بن طلحه زخم برداشت. مردم ترسیدند بنی هاشم و بنی امیه به انتقام برخیزند. بهمین جهت آنجماعت را گذاشتند تا سرگرم جنگ بر در خانه باشند و خود رفته از دیوار خانه یکی از انصار بدرون خانه عثمان وارد شدند. از جمله کسانی که خود را به عثمان رساندند محمد بن ابی بکر بود و دو تن دیگر. و در حالی که عثمان رسیدند که همسرش با وی بود و خویشاوندان و نوکرانش سرگرم جنگ و کشمکش. محمد بن ابی بکر ریش عثمان را گرفت. عثمان گفت:

محمد بخدا اگر پدرت ترا باین حال میدید سخت ناراحت میگشت. محمد بر اثر این سخن دست برداشت و از خانه بیرون رفت. دو تن دیگر وارد اطاق شدند و او را

[صفحه ۸۴]

کشتند در حالیکه قرآن در برابر داشت و میخواند. همسرش بانگ به شیون برداشت که امیر المومنین کشته شد. آنگاه حسن و حسین و امویانی که همراهشان بودند سررسیده او را کشته یافتند و جان سپرده، و گریستند. این خبر به علی رسید و طلحه و زبیر و سعد (بن ابی وقاص) و دیگر مهاجران و انصار. جماعت (انقلابیون محاصره کننده) روی برتافتند. علی سرگشته و غمناک به خانه عثمان آمده به دو فرزندش گفت: چگونه در حالیکه بر در خانه پیاسداری بودید گذاشتید امیر المومنین کشته شود؟ و بر صورت حسن زد و بر حسین، و محمد بن طلحه را دشنام داد و عبد الله بن زبیر را لعنت کرد. بهمین جهت طلحه به او گفت: نزن ابو الحسن و نه دشنام بده و نه لعنت بفرست، زیرا عثمان اگر مروان را تحویل داده بود کشته نمیشد. مروان و دیگر امویان گریختند، و تحت تعقیب قرار گرفتند تا بکشندشان، اما نیافتندشان. علی از نائله دختر فرافصه - همسر عثمان - پرسید: تو که با او بودی که او را کشت؟ گفت: دو تن وارد اطاقش شدند. و جریان محمد بن ابی بکر را تعریف کرد. محمد بن ابی بکر سخن نائله را تکذیب نکرد ولی توضیح داد که من بقصد کشتنش وارد اطاقش شدم اما وقتی آن حرفها را به من زد از اطاق بیرون آمدم و از این که هر دو نفر پس از من وارد اطاقش شده باشند اطلاعی ندارم، بخدا قسم من در کشتنش دست نداشته‌ام و در حالی کشته شد که من بیخبر بودم".

"ابن جوزی" از قول عبد الله بن عمر چنین روایت میکند: "علی روز جنگ خانه عثمان در حالیکه مسلح بود و حسن بن علی همراهش بسراغ عثمان - رضی الله عنه - رفت و در خانه را بیست و به حسن گفت: برو پیش امیر المومنین (یعنی عثمان) و سلام را به او برسان و بگو من برای یاریت آمده‌ام، هر دستور داری صادر کن. حسن پیش عثمان رفته بعد از برگشت به پدرش گفت: امیر المومنین به شما سلام میرساند و میگوید: من احتیاجی به جنگ و خونریزی نمی‌بینم. علی عمامه سیاهش را برداشته به آستانه در پرتاب کرده بصدای بلند میگفت: این کار را کردم تا بدانند که به او خیانت نکردم و

[صفحه ۸۵]

خدا نقشه بدخواهانه خائنان را بشکست منتهی میکند".

از قول شداد بن اوس - ساکن شام که در دوره معاویه در آنجا در گذشته است - روایت میکنند که "وقتی در روز جنگ خانه عثمان - رضی الله عنه - محاصره تنگ گشت و کار سخت شد دیدم علی از خانه اش بیرون آمده در حالیکه عمامه رسول خدا را بر سر بسته و شمشیرش را حمایل کرده و دو فرزندش حسن و حسین و عبد الله بن عمر - رضی الله عنهم - را پیش انداخته است و جمعی از مهاجران و انصار همراه او هستند. آنگاه به مردم حمله کرده صفوف آنان را شکافتند و به خانه عثمان درآمدند. علی گفت: سلام بر تو ای امیر المومنین پیامبر خدا (ص) تا بوسیله گروندگان روی برتافتگان رانکوبید به حکومت نرسید. و من معتقدم این جماعت حتما تو را خواهند کشت، بنابراین به ما اجازه بده تا با آنان بجنگیم. عثمان گفت: همه کسانی را که در برابر خدای عز و جل خود را موظف می‌بینند و برای من حقی بر گردن خویش احساس مینمایند قسم میدهم که نگذارند بخاطر من قطره ای خون بریزد و نیز نباید خون خویش را بخاطر من بریزد. علی رضی الله عنه سخن خویش را تکرار کرد و همان جواب را از

عثمان شنید. در این هنگام علی را دیدم که از در خانه عثمان بیرون میرفت در حالیکه این سخن را بلب داشت: خدایا تو میدانی که سعی خودمان را کردیم. و به مسجد درآمده آماده نماز گشت. به او پیشنهاد کردند امامت نماز مردم را عهده دار شود، گفت: در حالیکه امام (یعنی عثمان) در محاصره است امام جماعت شما نخواهم شد بلکه نماز فرادی میخوانم. نماز فرادی خوانده به خانه خویش رفت. بعدپسرش خود را به او رساند که پدرم بخدا خانه عثمان را تسخیر کردند. گفت: انا لله و انا الیه راجعون. بخدا او را خواهند کشت. از او پرسیدند: عثمان در کجا خواهد بود و در چه مقامی؟ گفت: در بهشت و همدمی خدا. پرسیدند: قاتلانش در کجا و چه مقامی خواهند بود؟ گفت: بخدا در آتش. و این سخن را بسیار تکرار کرد."

از قول محمد بن طلحه بنقل از کنانه - آزاد شده صفیه - روایت کرده اند که

[صفحه ۸۶]

"من شاهد کشته شدن عثمان بودم، و در حالی از خانه اش بیرون آمدم که چهار جوان قرشی را در حالیکه خون آلوده بودند و در دفاع از عثمان شرکت داشتند پیشاپیشم به بیرون حمل میکردند و عبارت بودند از حسن بن علی و عبد الله بن زبیر و محمد بن حاطب و مروان. (محمد بن طلحه) میگوید از او (یعنی کنانه) پرسیدم آیا درباره محمد بن ابی بکر اطلاعی داری که چه کرد؟ گفت: پناه بر خدا به اطاق عثمان وارد شد و عثمان به او گفت: عمو جان تو قاتل من نیستی. و سخنهائی با او گفت که بر اثر آن از اطاق بیرون رفت."

در سند این روایت تاریخی نام "کنانه" هست که "ازدی" وی را در شمار راویان ضعیف آورده است و میگوید سند روایتی که او بیاورد استوار نخواهد بود. و ترمذی میگوید: سندش قابل اعتنا نیست. و نیز گوید: سندش شناخته نیست."

"بخاری" در تاریخش روایتی از قول کنانه - آزاد شده صفیه - آورده است که میگوید: "من عنان قاطری را که صفیه بر آن سوار بود بدست داشتم و میردمش تا از عثمان دفاع کند. مالک اشتر او را دید و بر صورت قاطر زده آنرا رمانید، و بر اثر آن صفیه گفت: مرا برگردانید تا این سگ آبروی مرا نبرد. من جزو کسانی بودم که حسن (بن علی) را پس از مجروح شدن حمل میکردند، و قاتل عثمان را دیدم و او از اهالی مصر بود و نامش جبله.

سعید مقبری از ابو هریره نقل میکند که من با عثمان در خانه اش در محاصره بودم. یکی از ما را به تیر زدند. به امیرالمومنین (عثمان) گفتم: اکنون زد و خورد نیکو و جایز است زیرا یکتا از ما را کشته اند. گفت: تو را ای ابو هریره ملزم میسازم که شمشیرت را بیکسو افکنی زیرا مقصودشان جان من است و امروز با جان خویش از مومنان دفاع خواهم کرد. ابو هریره میگوید: من شمشیرم را به کناری انداختم و نمیدانم الان کجاست."

[صفحه ۸۷]

از میان رجال سند این روایت افسانه وار جز سعید المقبری کسی را نشناختم و او سعید بن ابی سعید ابو سعد مدنی است. مقبری منسوب به مقبره ای است در مدینه، زیرا وی مجاور آن مقبره بوده است. یعقوب بن شبیه و واقدی و ابن حنان میگویند: وی چهار سال پیش از مرگش تغییر حال داده و فرتوت گشته و حواسش پرت شده است. متن این روایت بهترین شاهد اختلال حواس وی است. چه مسلم است نخستین کسی که در آن واقعه تیراندازی کرد یکی از رفقای عثمان بوده که نیار بن عارض اسلمی را - که پیری سالخورده بوده است - به تیر زده و کشته است. این مطلب را قبلا آوردیم و دیدیم که ابو حفصه - آزاد شده مروان - بوده که

جنگ را آغاز کرده و نیار اسلمی را به تیر زده است. ضمنا ابو هریره را میشناسید و میدانید تا چه اندازه در نقل و حفظ ودیعه های گرانهای دین و دانش امین و درستکار است و راستگویش تا چه حد است، و در صورتی که او را نمیشناسید لازم است به کتاب " ابو هریره " اثر گرانقدر سرورمان حضرت شرف الدین عاملی مراجعه کنید. شاید علت این که ابو هریره از پیوستن به صفوف مجاهدانی که زیر پرچم امام امیرالمومنین علی علیه السلام به نبردهای خونین در راه اسلام برخاستند خودداری کرده و به یاری آن حضرت برنخواست این بوده که نمیدانسته شمشیرش کجاست

از قول اشعب بن حنین - آزاد شده عثمان - نیز این سخن را روایت کرده اند که " من با عثمان و در خانه اش بودم. وقتی به محاصره افتاد بردگانش شمشیر کشیدند. عثمان به آنان گفت: هر که شمشیرش را به نیام درآرد آزاد خواهد بود. تا این سخن را شنیدم پیش از دیگران شمشیرم را غلاف کردم، و در نتیجه آزاد گشتم ".

ذهبی مینویسد: این روایت باطل و بی اساس است، زیرا صحابی بودن اشعب را لازم میآورد، در صورتیکه چنین نیست و او صحابی نبوده است ".

[صفحه ۸۸]

روایتی مشروح

از ابو امامه باهلی روایت میکنند که میگوید " ما با عثمان بودیم آنهنگام که وی در خانه اش بمحاصره بود. گفت: به چه دلیل میخواهند مرا بکشند؟ در صورتیکه از پیامبر خدا (ص) شنیده ام که میفرمود: کشتن مسلمان جز در سه صورت روا نیست: مردی که پس از مسلمان شدن کافر شود یا پس از ازدواج زنا کند یا کسی را بناحق و بدون این که بخواهد بکیفر قتل برساند بکشد. بخدا قسم من از آنگاه که خدایم هدایت فرموده دینی بجای دینم بر نگزیده ام و نه در جاهلیت یا در دوره اسلامی زندگیم زنا کرده ام و نه کسی را بناحق کشته ام. بنابراین مرا به چه مجوزی میخواهند بکشند؟ چون تشنگی او بشدت رسید از فراز خانه رو به مردم کرد که آیا علی در میان شما است گفتند: نه. پرسید: سعد در میان شما است؟ گفتند: نه. پس از لحظه ای سکوت گفت: آیا میشود یکی از شما به علی اطلاع دهد که به ما آب برساند؟ خبر به علی رسید. سه مشک پر آب برایش فرستاد، و در جریان رساندن آن عده ای از بنی هاشم و بنی امیه زخم برداشتند. چون به علی خبر رسید که عثمان در محاصره قرار گرفته و میخواهند او را بکشند برخاسته در حالیکه عمامه رسول خدا (ص) بر سر نهاده شمشیرش را حمایل کرده بود از خانه بیرون آمد و پسرش حسن و عبد الله بن عمر را جلو انداخته همراه عده ای از اصحاب و مهاجران و انصار - رضی الله عنهم - رهسپار خانه عثمان گشت و در حالیکه محصور بود نزد او رفت. علی - کرم الله وجهه - به عثمان گفت: سلام بر تو ای امیرالمومنین تو پیشوای توده ای، و اینک این حوادث و گرفتاریها برایت پیش آمده است. من سه پیشنهاد برایت دارم باید که یکی را برگزینی. یکی این که از خانه بیرون آمده با آنان بجنگی و ما ترا همراهی خواهیم کرد و تو بر حق خواهی بود و آنان بر باطل. دیگر این که درب دیگری جز دری که آنرا تحت نظر گرفته اند بگشائی و سواره خود را به مکه برسانی زیرا اگر تو در مکه باشی آنها خون ترا در آنجا نخواهند ریخت. سوم این که خود را به شام برسانی زیرا آنها اهل شامند و معاویه همراه ایشان است. عثمان

[صفحه ۸۹]

گفت: درباره رفتن به مکه، من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که میگفت مردی از قریش در مکه کافر (یا مدفون) خواهد شد که نیمی از عذاب جهانیان دامنگیر او خواهد بود. بنابراین نمیگذارم که من آن مرد باشم. اما این که به شام بروم، من از هجرتگاه و همجواری مزار پیامبر خدا (ص) دور نخواهم گشت. علی گفت: پس بگذار با آنها بجنگیم و آنها را از دور تو پراکنده سازیم گفت: نمیخواهم اولین کسی باشم که اجازه جنگیدن با امت محمد (ص) را صادر کرده باشد.

در این هنگام علی از آنجا بیرون آمد و در حالیکه رهسپار خانه خویش میشد به حسن و حسین دستور داد: با شمشیر بر در خانه عثمان پیاسداری بایستید و نگذارید دست کمی به او برسد. زیر هم پسرش را فرستاد و طلحه پسرش را و عده ای از اصحاب محمد (ص) فرزندانشان را فرستادند تا مردم (محاصره کننده و انقلابی) را از دستیابی به عثمان باز دارند و از او بخواهند که مروان را از خانه اش بیرون فرستاده تحویل دهد. محمد بن ابی بکر چون آن وضع را مشاهده کرد و دید مردم عثمان را مورد تیراندازی قرار داده اند تا جائی که حسن (بن علی) و دیگران بر در خانه اش خون آلود گشته اند و ترسید بنی هاشم بخاطر حسن (بن علی) به خشم آیند و بر آشوبند و مردم را از اطراف خانه عثمان پراکنده سازند دست دو تن از مصریان را گرفته از خانه همسایه عثمان راه به خانه او برد، زیرا همه مدافعان وی بر پشت بام اطاقها بودند و هیچکس در حیاط همراه عثمان نبود جز همسرش. پس از دیوار نقبی زده محمد بن ابی بکر وارد اطاق عثمان شد و دید قرآن میخواند. ریش او را گرفت. عثمان به او گفت: بخدا اگر پدرت تراب این حال میدید سخت ناراحت میشد. او هم ریشش را ول کرد. دو نفر وارد اطاق شده او را کشتند و از راهی که آمده بودند گریختند. آورده اند که عمرو بن حمق روی سینه عثمان نشسته و او را زده تا کشته است، و عمیر بن ضابی با لگد بر شکمش کوفته و دو دنده اش را شکسته است، و همسرش فریاد کشیده ولی صدایش در همه و غوغای مردم در اطراف خانه محو گشته و ناشنیده مانده، و آنگاه به بالای خانه رفته و داد کشیده که امیرالمومنین کشته شد. پس مردم وارد شده و او را کشته یافته و دیده اند خون

[صفحه ۹۰]

بر قرآنش ریخته بر این آیت که خدا بدادخواهی تو به حسابشان خواهد رسید و او شنوای دانا است. خبر به علی و طلحه و زبیر و سعد (بن ابی وقاص) و کسانی که در مدینه بودند رسید، و در حالیکه هوششان از آن خبر پریده بود رهسپار گشتند تا به اطاق عثمان درآمده دیدند کشته شده است. پس از آنجا بیرون آمدند و علی به دو فرزندش گفت: چگونه در حالیکه بر در خانه اش پاس میدادید امیرالمومنین کشته شد؟ و دست برده بر صورت حسن زد و بر سینه حسین، و محمد بن طلحه و عبد الله بن زبیر را دشنام داد، و خشمناک به خانه برگشت، و مردم شتابان به خانه اش آمدند که با تو بیعت میکنیم، دست پیش آر که چاره ای نیست جز این که امیری داشته باشیم. علی گفت: من شرم دارم با جماعتی که عثمان را کشته اند بیعت کنم، و از خدای تعالی شرم دارم که پیش از دفن عثمان با من بیعت شود. در نتیجه از او کناره گرفتند، بعد برگشته تقاضا کردند حاضر به بیعت شود. گفت: خدایا من از این کار متاثر و متاسفم. و افزود: این کار به شما نمیرسد، و فقط از اختیارات مجاهدان بدر است و هر که مجاهدان بدر پسندند خلیفه خواهد بود. در این هنگام همه بدریان بدون استثنا بخدمت علی آمده گفتند: جز تو هیچکس را شایسته تر برای خلافت نمی بینیم. دست خود را پیش آر تا با تو بیعت کنیم. و با او بیعت کردند. پس مروان و فرزندانش گریختند. علی آمده از همسر عثمان پرسید چه کسی عثمان را کشت؟ جوابداد: نمیدانم، محمد بن ابی بکر وارد اطاقش شد و دو مرد دیگر که نمیشناسمشان. آنگاه محمد (بن ابی بکر) را احضار کرده از او درباره توضیحات همسر عثمان پرسید. گفت: او بخدا دروغ نگفته است و من بقصد کشتن عثمان وارد اطاقش شدم، اما وقتی نام پدرم را بمیان آورد دست از او برداشته برخاستم در حالیکه به خدای

تعالی توبه برده بودم، بخدا قسم من نه او را کشتم و نه گرفتمش. همسر عثمان گفت: راست میگوید ولی او آن دو مرد را وارد اطاق عثمان کرد."

[صفحه ۹۱]

تأملی تحقیقی در روایات مجعول و ساختگی

این روایات دروغین و بی اساس را در برابر و بر ضد تاریخ درست و مورد اتفاقی ساخته اند که با صدها روایت متین، مستحکم و پیوسته گشته است. اینها با روایات تاریخی بی که قبلاً ثبت کردیم تناقض دارد با روایات متواتر و بیشماری که متضمن آراء و نظریات اصحاب بزرگ و عالقدر و نامدار پیامبر اکرم (ص) است و از گفتگوها و برخوردهایشان با عثمان حکایت میکند و در میان ایشان باقیمانده شورای شش نفره و تنی چند از "عشره مبشره" - "آن ده نفری که میگویند مژده بهشت یافته اند - و جمعی از مجاهدان بدر قرار دارند، و شماره روایاتی که حاوی آراء و اظهار نظر ایشان درباره عثمان است به یکصد و پنجاه میرسد و همه را در این جلد آوردیم.

این روایات دروغین و ساختگی را بسیار روایات تاریخی متین تکذیب و رد مینماید، آنهمه که پیشتر بشرح آوردیم و یکایک باز خواندیم. روایتی که سخن و اظهار نظر مهاجران و انصار را در بر دارد که میگوید ایشان قاتل عثمانند و قاتل عثمان هم ایشانند، و نیز آن روایت که از نامه اهالی مدینه به اصحاب ساکن مرزها داستان دارد و میگویند که عثمان دین محمد (ص) را به تباهی کشانده بنابراین بشتابید و بیایید و دین محمد (ص) را برقرار گردانید، و آن روایت که نامه مردم مدینه به عثمان را باز میخواند که در آن وی را به توبه میخوانند و با قید سوگند به او اخطار مینمایند که دست از او نخواهند کشید و اگر تعهداتی را که در برابر خدا نسبت به آنان دارد بانجام نرساند او را خواهند کشت، همچنین روایات دیگری که به برخی از آنها اشاره میکنیم:

نامه مهاجران به مصر که بیایید و خلافت پیامبر خدا را پیش از این که از صاحبانش بربایند بسامان آورید، بجای کتاب خدا (قرآن) چیز دیگری برگزیده اند (بعنوان دستور العمل حکومت و اداره) و سنت پیامبرش را تغییر داده اند...

روایت حاکی از نخستین محاصره خانه عثمان.

[صفحه ۹۲]

نامه مصریان به عثمان دأثر بر این اخطار که تا وقتی توبه صریحی ننمائی یا گمراهی آشکاری از توسر نزنند شمشیرمان را از دشمنان فرو نخواهم گذاشت...

روایت حاکی از تعهد عثمان در سال ۳۵ هجری دأثر بر این که طبق قرآن و سنت عمل کند.

روایت حاکی از توبه های پیاپی عثمان.

روایتی که جریان دومین محاصره خانه عثمان را داستان میکند.

نامه عثمان به معاویه باین مضمون که مردم مدینه کافر گشته اند و سر از فرمانش پیچیده اند...

نامه عثمان به اهالی شام عموماً باین مضمون که من در میان مردمی هستم که در میانشان دیر پائیده‌ام، و برای کشتنم شتاب

میورزند، و مرا مخیر کرده اند بین این که مرا برستوری بنشانند (و تبعید کنند) یا خلعت (خلافت) را که خدا بر تنم آراسته از پیکر خویش فرو اندازم...
نامه اش به اهالی بصره.

نامه اش به مردم استانها و شهرستانها که آنها را دعوت میکند به جهاد علیه مردم مدینه و پیوستن به او برای کمکش.
نامه اش به اهالی مکه و حاجیان که آنها را قسم میدهد بمحض شنیدن و دیدن نامه اش به کمکش بشتابند...
روایتی حاوی جریانات و نبردی که روز تسخیر خانه اش رخ داده، و روایتی که از کشتگان آنروز حکایت دارد.
روایاتی که از کشته شدن عثمان داستان میکند و از کفن و دفنش در "حش کوکب" در دیر "سلف" که گورستان یهودیان بوده است.

حقائق مسلمی درباره حالات و شخصیت کسانی بدست ما هست که در روایات مجعول ادعا میشود فرزندانشان را برای دفاع از عثمان به در خانه اش فرستاده و پاسداری گماشته اند. این حقائق که تواتر و صحت روایات متعدد تاریخی به ثبوت رسانیده

[صفحه ۹۳]

مفاد روایات ساختگی را به باد میدهد و غرض ورزی هواخواهان عثمان را بر ملا میسازد. ثابت مینماید که آن اشخاص نه فقط فرزندانشان را برای پاسداری وی نفرستاده اند بلکه همواره در صف مخالف وی قرار داشته و یکدم از مجاهدت در راه تصحیح رویه ناپسندش و باز آوردن اسلوب حکومت و اداره بر موازین قرآن - سنت نیاسوده اند تا کشته شده است و باز هم دست از دشمنی نکشیده اند تا به بدترین وضع به خاک سپرده شده. در آن روایات دروغین گفته میشود که امیر المومنین علی بن ابیطالب آمده آمادگی خویش را برای جنگ دفاعی به عثمان اعلام داشت، و از اینگونه مطالب... در حالیکه تاریخ ثابت میکند که در روز کشته شدن عثمان در مدینه حضور نداشته تا چه رسد باین که اندک زمانی پیش از کشته شدنش بدیدنش آمده یا اجازه دفاع از او خواسته باشد و پس از کشته شدن به خانه عثمان آمده یا بر او گریسته و بر صورت حسن و سینه حسین زده باشد و دیگر پاسداران خانه را دشنام گفته و درباره طرز کشته شدنش گفتگو کرده باشد. هیشمی در "مجمع الزوائد" بهنگام رد کردن یک حدیث میگوید: "ظاهرا این روایت ضعیف است، زیرا علی در موقع محاصره شدن عثمان در مدینه نبوده و در کشته شدنش حضور نداشته است."

این مسلم است که عثمان از او خواسته به مزرعه اش "در ینبع" برود تا باین وسیله از تظاهرات پر شور خلق برای بیعت با وی کاسته باشد، و این تبعید چند بار صورت گرفته، و در یکبار به ابن عباس میگوید: "به او (یعنی علی علیه السلام) بگو به مزرعه اش در ینبع برود تا نه من از دست او غم بخور و نه او بخاطرم اندوهگین شود". ابن عباس پیغام را به علی (ع) میدهد و او میفرماید: "ابن عباس مقصود عثمان این است که مرا شتر آبکشی سازد که می رود و میاید، بمن دستور داد که برو بیرون، بعد فرستاد که بیا، بعد حالا فرستاده که برو بیرون."

علی (ع) همان کسی است که در پرتو روایات تاریخی نظریه اش را درباره عثمان دیدیم. دوباره آن روایات و آن نظریه را بخاطر آورد تا یقین کنید که هرگز

[صفحه ۹۴]

با شنیدن خبر مرگ عثمان سرگشته و غمناک نگشته و نه هوش از سرش پریده است. و این تهمت را هیچکس باو نمیزند مگر کسی که غرور گناه عقل و رایش را تباه گردانیده و شیطان به اختلال مشاعر مبتلاش کرده باشد یا در دلش تار هواخواهی خانواده اموی تنیده و بر خردش پرده هوسناکی و خیره رایی کشیده باشد تا نداند که چه می اندیشد و چه میگوید.

اما طلحه - که آن روایات دروغین چنان علاقه و دفاعی از عثمان به وی نسبت میدهد - هر چه میخواهد از دشمنی و مبارزه وی با عثمان بگوئید، زیرا وی چنانکه روایت صحیح ثابت مینماید با عثمان از همه خلق تندتر و سختگیرتر بوده است و در دوره هر دو محاصره و در جنگ بر در خانه عثمان و در جریان تشییع و کفن و دفن اقدامات خصمانه سهمگین کرده است - که همه را بشرح آوردیم. هر گاه در خصوص موضع خصمانه وی در برابر عثمان کمترین تردیدی باشد باید قضاوت مولای متقیان را در حق وی بیاد آورد که میفرماید: "بخدا فقط باین خاطر شتابان به خونخواهی عثمان برخاسته که میترسد او را به خونخواهی عثمان تحت تعقیب قرار دهند چون در معرض اتهام قتل وی قرار داشته و از مردم هیچکس باندازه او در پی قتل او نبوده است. بهمین جهت خواسته دیگران را به غلط اندازد تا حقیقت امر را بپوشاند و دیگران را دچار شک و تردید نماید." و میفرماید: "خدا طلحه را بزوال آورد که عثمان آنقدر پول به او بخشید و او چنان کرد با وی." و دیگر سخنانی که گذشت.

درباره طلحه از خود عثمان باید پرسید تا آن سخنها را درباره وی که نوشتیم بگوید و موضع او را در برابر خویش مشخص سازد. و از مروان بن حکم باید پرسید که چرا او را کشته است؟ و معنی این سخن که هنگام کشتن طلحه به ابان پسر عثمان گفت چیست که من بجای تو یکی از قاتلان پدرت را کشتم و بکیفر رساندم؟ و درباره اش از سعد بن ابی وقاص و محمد بن طلحه و دیگران - که سخن و نظرشان را باستناد روایات تاریخی آوردیم - باید پرسید.

[صفحه ۹۵]

درباره زبیر اگر از مولا-امیرالمومنین پیرسیم به بهترین معرف دست یافته ایم، از او می پرسد: "تو که عثمان را کشته ای مرا به خونخواهی او مواخذه میکنی؟ خدا امروز بر هر یک از ما دو نفر که نسبت به عثمان سختگیرتر بوده ایم حادثه ناگواری پیش آورد." و در حق او و طلحه میفرماید: "آنها حق را مطالبه میکنند که خود پایمال کرده اند و به انتقام خونی کمر بسته اند که خود بر زمین ریخته اند. بنابراین اگر من در ریختن آن خون با آنها شرکت داشته ام آنها نیز سهمی از کیفر می برند و در صورتیکه بدون شرکت من ریخته اند حق کیفر دیدن بعهده خود ایشان نه دیگری است..." سخن ابن عباس را نیز شنیدیم که میگفت: "طلحه و زبیر دو نفری هستند که کار را بر او سخت گرفته و بان سرنوشت دچارش ساختند." و سخن عمار یاسر را در نطقی که میگفت: "طلحه و زبیر نخستین کسانی بودند که بنای حمله به عثمان را گذاشتند و آخرین کسانی که دستور (حمله و قتل او را) صادر کردند." و سخن سعید بن عاص را به مروان که "اینها که همراه تواند قاتل عثمانند، ایندو مرد: طلحه و زبیر، عثمان را کشتند و قصد داشتند خود به حکومت برسند، اما چون شکست خورده و به مقصود نرسیدند با خود اندیشیدند که خون را با خون می شوئیم و گناه را با گناه می زدائیم".

اما سعد بن ابی وقاص همان کسی است که دیدیم میگوید: "ما دست از یاری عثمان باز داشتیم در حالیکه اگر می خواستیم او را از آن سرنوشت نجات داده بودیم، ولی عثمان (رویه اسلامی حکومت و اداره را) تغییر داده و دگرگون گشت و کار خوب کرد و کار بد. بنابراین ما اگر درست عمل کردیم که خوب کردیم و در صورتیکه بد کرده ایم از خدا آمرزش می طلبیم".

سایر اصحاب را که جاعلان این روایات تاریخی ادعا کرده اند فرزندانشان را بیاری عثمان فرستاده اند باید به اصحاب و شخصیتهای فوق الذکر افزود، که اجماع و اتفاق نظرشان را در مخالفت و مبارزه با عثمان بیان کردیم و گفتیم جز سه تن از آنها در مخالفت با

وی همدستان بوده اند. با این وصف آیا معقول است که خود تا این اندازه

[صفحه ۹۶]

با عثمان دشمنی داشته باشند و در عین حال فرزندان خود را برای جنگ و دفاع از او بفرستند؟ این براستی دروغ و ساختگی و بهتان است

وانگهی آیا معقول و باور کردنی است که این جماعت آمادگی خود را برای دفاع او اعلان بدارند و اصرار هم بورزند و برای جنگ و در پاسداری جان‌ش حضور یابند ولی دو نفر آنها را غافلگیر کرده او را بکشند و بگریزند و هیچکس هم متوجه آنها نشود تا "نائله" به آنها اطلاع دهد و بگوید آنها را نمیشناسم در حالیکه در کنار مقتول بوده و آنها را دیده باشد و باخود او تندی نموده و سخن گفته باشند؟

جعل کننده این روایت آیا نفهمیده که بهنگام جعل و ساختن دروغ دچار چه تناقضی گشته و دو نقیض را جمع آورده است آنگاه که خواسته شماره مخالفان عثمان را تقلیل دهد و بهمین منظور اصحاب و فرزندان‌شان را از جمع آنان حذف کرده است و دگر بار چون خواسته مولای متقیان را مخالف کشتن عثمان و کشتن گانش جلوه دهد از قول آن حضرت به انبوه مهاجران و انصار و سیل خلقی که برای بیعتش مشتاقانه سرازیر گشته اند چنین ساخته که فرمود: "بخدا من شرم دارم با جماعتی که عثمان را کشته اند بیعت کنم..." و این میرساند که بیعت کنندگان همان قاتلان عثمان بوده‌اند و کسانی که بنحوی در کشته شدنش دست و سهم داشته‌اند و ایشان کسی جز مهاجران و انصار و اصحاب پیشاهنگ پیامبر (ص) نبوده است و همانها که در صفین وقتی معاویه از امام خواست قاتلان عثمان را معرفی و تسلیم نماید، و او دستور فرمود پیش آیند بیش از ده هزار پیش آمده فریاد کشیدند که قاتل عثمان ما هستیم، و پیشاپیش آنان عمار یاسر بود و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و مجاهدان بدر. آیا حرفی که برای امام ساخته نسخه دیگری از آن دو مرد مجهولی نیست که میگوید گریخته‌اند و هیچکس آنها را نشناخته است؟ یا آن دو نفر جزء جماعت کثیری از مردم بوده‌اند که با اصحاب پیامبر (ص) اختلاف نظر و عقیده داشته‌اند؟ یا مگر جز بیمار گونه کسی جرات زدن چنین حرفی را دارد؟

کسی که چنین دروغی جعل کرده آیا هیچ فکر کرده که اگر دروغش را باور

[صفحه ۹۷]

کردند چگونه میتواند کارهای اصحاب راسترو وعادلی را که با جان و فرزندان‌شان از عثمان دفاع نموده و با مخالفانش ستیز کرده‌اند توجیه نماید، مثلاً این کارشان که جنازه عثمان - خلیفه ای را که مدافعش بودند - را در حالیکه در مزبله افتاده بود سه روز به حال خود رها ساختند و گذاشتند تا نعش او را به "حش کوب" بیندازند به دیر "سلع" گورستان یهودیان، و جنازه اش را سنگباران کنند و با خواری و خفت تشیع شود و دنده هایش را بشکنند و در جامه اش و بدون غسل و کفن به خاک بسپارند و در تشیعش جز چهار نفر شرکت ننمایند و نتوانند بر آن نماز میت بخوانند؟ آیا چنین رفتاری با زنده و مرده عثمان در نظر اصحاب عادل و راسترو روا بوده است؟ در نظر اصحابی که بزعم جعل کننده روایت عثمان را خلیفه مسلمین میدانسته‌اند و کشته‌اش را ستمکار و متجاوز؟ و اگر چنین نظری به او داشته‌اند چرا سکوت کرده و لب از لب نجبانده‌اند و احکام اسلام را در حق وی اجرا نکرده‌اند؟ یا چنین گناہانی را مرتکب گشته‌و در ارتکابش تعمد و گستاخی نموده‌اند؟ پناه بر خدا از گفتن چنین حرفی چگونه کسی جرات

میکند چنین نسبتی به آنها بدهد؟ حقیقت این است که جعل کننده این روایت برای تبرئه عثمان تاریخ را تحریف کرده و هیچ نیندیشیده که در این توطئه بر ضد واقعیت دچار چه گمراهیها و گمراهگریها میشود و بسیاری از احکام اسلامی را ندیده میگیرد و مقدسات را نبوده میانگارد وساحت پاک بسیاری از اصحاب پیامبر اکرم (ص) را به بهتان میالاید و هیچ حرمت و کرامت و ارزشی را پاس نمیدارد.

از دروغهای شاخه‌داری که در این روایت ساختگی بچشم میخورد قرار دادن سعد بن ابی وقاص در ردیف نخستین کسانی است که برای بیعت با علی (ع) دست پیش آورده اند. در حالیکه ثابت است که او از کسانی است که تا آخرین لحظه حیات حاضر به بیعت با امام نشده، و این را همه میدانند و راویان تاریخ و مورخان را در صحت این مطلب هیچگونه اختلافی نیست. بعضی جاعلان و تحریفگران حتی برای خودداری او از بیعت توجیهی جعل کرده اند.

[صفحه ۹۸]

از خنده آورترین مطالب جعلی و دروغین مطلبی است که بلاذری آورده است از قول ابن سیرین که "عثمان در حالی کشته شد که در خانه اش هفتصد نفر بودند از جمله حسن (بن علی) و عبد الله بن زبیر، و اگر به آنها اجازه داده بود همه (مخالفتان محاصره گر) را از منطقه مدینه بیرون میراندند".

از حسن بصری هم نقل شده که گفت: "انصار نزد عثمان آمده گفتند: ای امیرالمومنین بگذار خدا را دوبار یاری و نصرت داده باشیم یکبار که پیامبر خدا (ص) را یاری کردیم و این بار که ترا. گفت: من احتیاجی به یاری شما ندارم، برگردید " حسن بصری می افزاید: "بخدا اگر تصمیم میگرفتند از او دفاع کنند با عباى خود قادر بودند از او دفاع و حمایت کنند "

به چه عذر معقول یا مشروعی چنین کرده اند؟ به کدامین عذر و مجوز عقلی و شرعی گذاشته اند خلیفه مسلمانان در خانه اش به قتل برسد؟ چگونه هفتصد صحابی عادل و راسترو نشسته و تماشا کرده اند. و اجازه داده اند او را بکشند یا محمد بن ابی بکر ریشش را بگیرد و بالا بکشد بطوریکه صدای بهم خوردن دندانهایش شنیده شود و از توی اطاق او را به دم در بکشد، و عمیر بن ضابی دنده هایش را بشکند، و پیشانیش را پیکان کنانه بن بشر بشکافد، و سرش را مردی تجیبی با گرز بکوبد، و غافقی با پاره آهنی بر دهانش بزند و ضربه های پیاپی بر او وارد سازند تا به دم مرگ برسد و بخواهند سرش را ببرند تا دو همسرش خود را بروی او بیندازند؟ همه این کارها جلو چشم صدها صحابی عادل و راستروی صورت بگیرد که طرفدار و دوستدار وی بوده اند و دست روی دست گذاشته و منتظر اجازه اش نشسته اند تا امروز و گرنه و هر گاه اجازه داده بود آنها را از منطقه مدینه بیرون میکردند و اگر میخواستند با گوشه قباى خود جاناش را در برابر مهاجمان حفظ مینمودند. این مطلب مسخره کجا با اسلام و قرآن و سنت و عقل و عاطفه و منطق و اجماع و تاریخ درست جور می آید؟

[صفحه ۹۹]

نگاهی به باره ای از تالیفات

روایات بی اساسی که نگاشته شد اساسی را تشکیل می‌دهد که فضل و کمال عثمان را بر آن نهاده اند و وسیله ای که آلايشهای عملی او را توجیه و دگرگونه نمایند و جنایاتی را که مرتکب گشته تاویل کنند و از او دفاع نمایند. ما روایت درستی را که در تاریخ در خصوص عثمان هست به اطلاعاتان رسانیدم و روایات بی اساس و دروغینی را که درباره اش جعل کرده اند بر ملا ساختیم. در جنایت عده ای از مورخان همین بس که روایات متواتر و صحیح و حقائق ثابت تاریخی را ندیده‌انگاشته و بنا را بر نقل و تثبیت و ترویج روایات نوع دوم گذاشته اند. بهمین سبب بنای نوشته و نگاشته شان بر تبهکاری و بر لبه دوزخ نهاده است. هر عثمانی مسلک و اموی مذهبی در کتاب و نوشته اش جز آن یاوه ها و نادرستیها نیاورده است. دست به هر کتابی که این جماعت در تاریخ و حدیث نوشته اند ببرید خواهید دید چنین است، مثلاً- "تاریخ الامم و الملوك" طبری، تمهید باقلانی، الکامل ابن اثیر، ریاض النضره محب طبری، تاریخ ابی الفداء، تاریخ ابن خلدون، البدایه و النهایه ابن کثیر، صواعق ابن حجر، تاریخ الخفاء سیوطی، روضه المناظر ابن شحنه حنفی، تاریخ اخبارالدول تالیف قرمانی، تاریخ الخميس دیار بکری، نزهه المجالس صفوری، و نور الابصار شبلنجی پر از همین روایات جعلی و ساختگی است که بسیاری را بدون ذکر رجال سند و چنانکه پنداری روایات صحیحی است ثبت و نقل کرده اند و با سیاه کردن صفحات کتاب خویش بوسیله چنین روایاتی روی تاریخ را سیاه کرده و پرده تزویر بر چهره حقائق درخشان کشیده اند.

پس از این مورخان و حدیث نویسان جمعی نویسنده آمده اند و بگمان این که در تاریخ و حدیث تحقیق میکنند و بدون جانبگیری و غرض ورزی و پیشداوری به تحلیل علمی قضایا پرداخته اند بر آن نوشته های بی اساس تکیه زده اند، حال آنکه ندانسته و بر خلاف پندار و ادعای بیطرف و بیغرضی به منجلا ب گمراهی و دروغبافی غلتیده اند و آن دسائس تاریخی و روائی را بصورتی زرق و برقدار به ما منتقل ساخته و جماعات

[صفحه ۱۰۰]

عامی و بی تحقیق را فریفته اند، لکن قلم موشکاف محقق پرده تزویرشان دریده و به جمهور حقیقت پژوهان بر نموده که چه توطئه های ننگین بر ضد واقعیات تاریخی صورت گرفته و چه فریبکاریها گشته است تا از جنایات و رسوائیهای پاره ای از حکام و دستیارانشان دفاع شده باشد چنان دفاعی که عمرو عاص بهنگام شکست و غتیلدن به خاک آورد گاه برای حفظ جان خویش کرد. بدینشان فضائلی تعبیه گشته بر اساسی پوسیده و تار و پود بنایش گسیخته. اینک ببائید به تماشای صفحه ای از کتاب "فتوحات الاسلامیه" تالیف مفتی مکّه آقای احمد زینی دحلان که در شرح زندگی خلفای چهارگانه نوشته است، و زیر عنوان "شرحی درباره حسن رفتار و میانه روزی مولایمان عثمان در زندگی دنیا" مینویسد: "عثمان - رضی الله عنه - در زندگی دنیا زاهد و پارسا بود و شیفته آخرت. در اداره خزانه عمومی درستکار و عدالت پیشه بود. و برای خویش هیچ از آن بر نمیگرفت. زیرا توانگر بود و توانگری و بی نیازیش در دوره زندگی پیامبر (ص) و نیز پس از آن معروف است. بسیار بذل و بخشش میکرد آنهم در نهایت بزرگواری و گشاده روئی، و به دور و نزدیک می بخشید و میان خویشاوند و غیر خویشاوند فرق نمیگذاشت. خدا در حق وی این آیات رافرو فرستاده است: کسانی که دارائیشان را در راه خدا انفاق میکنند و بعد از پی انفاق هیچ متنی نهاده یا آزاری نمیرسانند پاداششان نزد پروردگارشان خواهد بود و نه ترسی درباره شان هست و نه باید اندوهگین شوند. آیا کسی که سراسر شب را به دعا و نماز و سجده بسر میارد و از آخرت بیمناک است و رحمت

[صفحه ۱۰۱]

پروردگارش را امید میرد... مردانی که بر سر پیمانشان با خدا براستی ایستادند.

بهنگام نطق پیراهنی خشن و عدنی در بر داشت که هشت درهم بیش نمیاریزد. به مردم از غذای دولتی میداد و خود به خانه رفته سرکه و روغن زیتون می خورد. حسن بصری میگوید: به مسجد درآمد دیدم عثمان بر قبایش تکیه زده است، دو سقا اختلاف حقوقی خویش را به او عرضه داشتند تا داوری نماید. عبد الله بن شداد میگوید: عثمان - رضی الله عنه - را در روز جمعه ای دیدم بهنگامی که امیر مومنان بود، جامه ای که چهار درهم بیش نمیاریزد در بر داشت. از حسن بصری درباره جامه عثمان پرسیدند، گفت: قطری بود و هشت درهم میاریزد. وی - رضی الله عنه - بسیار فروتن بود. حسن بصری میگوید: عثمان را وقتی امیر مومنان بود دیدم در مسجد خوابیده و عبایش را زیر سر گذاشته بود. افراد یکایک آمده نزد او می نشستند، و او در کنارشان و مثل این که یکی از آنان باشد می نشست. خیمه میگوید عثمان را دیدم که در مسجد در میان ملافه ای خفته بود و هیچکس در اطرافش نبود در حالیکه امیر مومنان بود. بموجب روایت دیگری میگوید: عثمان را دیدم که در مسجد به نیمروز خفته و از خواب برخاسته بود و اثر ریگهای کف مسجد بر پهلویش مشهود بود، مردم به او گفتند بستری نرم فراهم آرد. وی خودش آب برای وضویش تهیه میکرد، به او گفتند چرا به یکی از نوکران دستور اینکار را نمیدهی. گفت: نه، شب وقت استراحت آنها است. از اول مسلمانی هر شب جمعه برده ای آزاد میکرد مگر جمعه ای که برایش میسر نمیشد که در عوض جمعه بعدی دو برده آزاد میساخت. علامه ابن حجر در "صواعق" مینویسد:

[صفحه ۱۰۲]

شماره بردگانی که عثمان - رضی الله عنه - آزاد ساخته به دو هزار و چهار صد میرسد. از فروتنی در دوره خلافت گاه پشت سر خود خدمتکارش را سوار میکرد و هیچکس آنرا عیب نمیگرفت. روز را به روزه و شب را بجز پاره اول آن به نماز میگذراند، و در نماز شب قرآن را ختم میکرد، و بسیار اتفاق میافتاد که قرآن را در یک رکعت نمازش ختم میکرد. چون از کنار گورستان میگذشت چندان میگریست که اشک از محاسنش سرازیر میشد. از ده تنی بود که پیامبر (ص) به آنان مژده بهشت داد، و از اصحابی بود که پیامبر (ص) در موقع وفات از آنان خوشنود بود. از پیشگامان اسلام بشمار میرفت، زیرا پس از ابوبکر و علی و زید بن حارثه مسلمان شد. پیامبر (ص) برای او گواهی داد که در زندگانی دنیا زاهد است و در آخرت در بهشت، زیرا صحت این روایت مسلم شده که فرمود: خدا ترا بیامرزد ای عثمان نه تو از دنیا ر بوده ای و نه دنیا ترا در ربوده است. فتوحات در دوره خلافت وی دامنه یافته. آفریقا (ی شمالی)، منطقه ساحلی رود اردن، سواحل روم، استخر و فارس، طبرستان، سیستان و دیگر بلاد به تصرف مسلمانان درآمد. دارائی اصحاب در این دوره فزونی گرفت چندانکه کنیزی را به هموزنش (سیم بازر) خرید و فروش میکردند و اسبی را بیکصد هزار، و یک اصله درخت خرما به هزار (درهم). حسن بصری میگوید: خواربار در زمان عثمان فراوان بود و خیر و درآمد بسیار. مردم در جنگ تبوک دچار قحطی گشتند، غذائی برای آنان خرید که سپاه را بسنده بود. ابو یعلی از جابر نقل میکند که پیامبر (ص) فرمود: عثمان در بهشت است. و فرمود هر پیامبری همدمی در بهشت دارد و همدم من عثمان بن عفان است. بموجب روایت دیگری فرمود: هر پیامبری همدمی در بهشت دارد و همدم من در آن عثمان بن عفان است. و فرمود: به شفاعت عثمان هفتاد هزار نفر که جملگی مستحق دوزخند بدون محاسبه وارد بهشت میشوند. ابو یعلی از انس - رضی الله عنه - نقل میکند که نخستین مهاجری که با خانواده خویش به حبشه هجرت کرد عثمان بن

[صفحه ۱۰۳]

عفان بود. بر اثر آن پیامبر خدا (ص) فرمود: خدا همراهشان بود، عثمان پس از لوفی نخستین کسی است که با خانواده اش در راه خدای تعالی مهاجرت کرده است. پیامبر (ص) هنگامی که دخترش ام کلثوم را بهم سری عثمان در آورد به دخترش فرمود: شوهرت بیش از همه خلق به جدت ابراهیم و پدرت محمد شباهت دارد. و فرمود: با حیاترین فرد اتم عثمان بن عفان است. و فرمود: خدا به من وحی کرد که دو دختر عزیزم یعنی رقیه و ام کلثوم را به همسری عثمان در آورم. و فرمود: عثمان بسیار شرمگین است بطوریکه فرشتگان از او حیا میکنند. و فرمود: عثمان به پدرمان ابراهیم میماند. و فرمود: ام کلثوم را فقط بموجب وحی آسمانی به عقد ازدواج عثمان در آوردم. و به عثمان فرمود: این فرشته وحی است که به من اطلاع داد که خدا ام کلثوم را به همسری تو در آورد با مهریه ای همسنگ مهریه رقیه و به رفتار و همدمی بی چنان که با او داشتی. ترمذی از قول عبد الرحمن بن خباب روایت میکند که من پیامبر (ص) را بهنگامی که مردم را برای تدارک سپاه تنگدستی بر میانگیخت دیدم و شاهد بودم که عثمان بن عفان گفت: ای پیامبر خدا من یکصدشتر را با پالانش تعهد میکنم تا براه خدا مورد استفاده قرار گیرد، رسول خدا (ص) از منبر فرود آمد و میگفت بعد از این عثمان هر چه بکند گناهایش بحساب او نوشته نخواهد شد. از عبد الرحمن بن سمره نقل شده که عثمان هنگامی که پیامبر (ص) سپاه تنگدستی را تدارک میکرد هزار دینار بخدمت او آورده به دامنش ریخت. پیامبر خدا (ص) در حالیکه آن سکه ها را در دست می چرخاند فرمود: هر چه عثمان بعد از این بکند به او ضرری نمیزند. یا بموجب روایت حدیفه آن ده هزار دینار بود. پس پیامبر خدا (ص) در حالیکه آن سکه ها را در دست می چرخاند فرمود: خدا بر تو ای عثمان ببخشد هر چه در پنهان کرده ای و هر چه آشکار و هر چه تا به رستاخیز خواهی کرد. عثمان پس از این هیچ از کرده اش نگرانی به خود راه ندهد. و احدی این روایت را نوشته که خدا بر اثر آن این آیه را در حق عثمان فرو فرستاد: " کسانی که دارائیشان را در راه خدا انفاق میکنند و بعد از پی انفاق هیچ منتی ننهاده آزاری نمیرسانند پاداششان نزد خدا خواهد بود و نه ترسی درباره شان هست و نه باید

[صفحه ۱۰۴]

اندوهگین شوند ". ابو سعید خدری میگوید: شبی از آغاز تا سپیده دمان پیامبر (ص) را مراقبت و نظاره مینمودم و او در حق عثمان بن عفان دعا میکرد و میگفت: " خدایا من از عثمان بن عفان خشنود گشتم پس تو هم از او خشنود باش ". و تا سپیده دمان دست باین دعا به آسمان فرا داشته بود. جابر بن عطیه میگوید پیامبر خدا فرمود: " خدا از تو ای عثمان در گذرد در مورد هر چه انجام داده و انجام نداده ای خواه در پنهان خواه در آشکارا و هر چه پنهان کرده ای و هر چه اظهار، و هر آنچه تا به رستاخیز خواهی کرد "... اینها بافته های کسانی است که در تعبیه فضائل برای عثمان به منجلا ب زیاده روی و زیاده گوئی در غلتیده اند، و ملت را به گمراهی کشانده و حقائق علمی و دینی را پوشانده اند. روشن خواهد شد که محققان توانا و پژوهندگان موشکاف از نادرستی و ساختگی بودن آنها پرده برکشیده و سستی آنها را باز نموده اند، لکن مفتی مکّه " دحلان " بی اعتنا به حکم محققان و روایتشناسان این روایات جعلی را حقیقت و راست شمرده و سند بی بنیادش را معتبر گرفته است. " این است مقدار علمشان، و جز پندارگر نیستند. در پی آنچه ترا بدان علم نیست مگرد زیرا گوش و چشم و دل همگی در مورد آن مسوولند ".

شورش بزرگ

نوشته دکتر طه حسین

پاره ای از کتاب "شورش بزرگ" نوشته دکتر طه حسین را بخوانیم. در ابتدای کتاب میگوید: "این گفتاری است که تصمیم دارم تا میتوانم محض حق و با کمال اخلاص باشد و در جریان آن تا آنجا که امکان کشف حقیقت هست حقیقت و مطالب درست را بیان نمایم و خود را مقید به اظهار منصفانه کنم و پا از جاده انصاف بیرون نگذارم، و

[صفحه ۱۰۵]

به هیچیک از احزاب و گروههای اسلامی علیه حزب و گروههای اسلامی علیه حزب و گروه دیگر نگریم و هیچیک از فرقه هائی را که در قضیه عثمان با هم اختلاف دارند طرفداری ننمایم. بنابراین من نه هواخواه عثمانم و نه شیعه علی، و نه در این قضیه چنان می‌اندیشم که محاصره کنندگان عثمان می‌اندیشیدند و مسوولیت محاصره را بر دوش دارند.

من میدانم که مردم در قضیه عثمان - خدا بیامر - همانگونه که در زمان خود او اختلاف نظر داشته و چند دسته بودند پس از آن و تاکنون چند دسته و مختلفند. یکی عثمانی است و هیچیک از اصحاب پیامبر (ص) را از ابوبکر و عمر گذشته همپای او نمیداند. دیگری شیعی است و از پیامبر (ص) گذشته هیچکس را همشان علی - خدا بیامر - نمیشناسد حتی ابوبکر و عمر را و تقریباً برای ایندو مقام محترمی قائل نیست. و دیگران میان این دو قطب فکری در گردشند و مثلاً در هواخواهی عثمان اندکی میانه روی مینمایند یا در تشیع و طرفداری از علی، بطوریکه مقام اصحاب پیامبر (ص) را منکر نیستند و پیشاهنگی کسانی را که در ایمان به اسلام سبقت گرفتند قدر مینهند بعلاوه هیچیک از آنان را بر دیگری برتری نمی‌بخشند و معتقدند که همگی کوشیده و جدیت علمی مبذول داشته و برای خدا و پیامبرش و مسلمانان دلسوزی و خیرخواهی نموده اند منتهی بعضی بخطا رفته اند و برخی به راه راست، و هر دو دسته پاداش خواهند برد زیرا عمداً راه خطا نرفته اند و دانسته به کار بد دست نزده اند. همه این فرقه ها به نظریات خویش چسبیده اند و از آن دفاع کرده در راهش جانفشانی مینمایند، زیرا درباره این قضیه تفکر دینی دارند و درباره آن از روی ایمان داوری مینمایند و در این اندیشه و اظهار نظر در پی حفظ دین و یقین خویشند و جویای خشنودی خدا.

اما من می‌خواهم درباره این قضیه اندیشه ای آزاد داشته باشم و رها از عاطفه و علاقه، و تحت تاثیر ایمان و دین قرار نگیرم. اندیشیدن و مطالعه من اندیشه و مطالعه مورخی است که خود را از تمایلات و عواطف و هواخواهی از هر گونه و بهر انگیزه که باشد پیراسته است "...

این دکتر چنین می‌پندارد و اظهار میدارد مایل نیست دستخوش عاطفه و

[صفحه ۱۰۶]

و احساسات و جانبگیری از دسته و فرقه یا تمایل به مذهبی شود، و در نوشتن کتاب از همه اینها و حتی از دین و ایمان بری مانده است. و ادعا کرده که در بررسی و اظهار نظر در قضایای عثمان به سادگی گرائیده تا قضاوتش طبیعی باشد و گفتارش در آن خصوص حقیقت محض. این دکتر چنین پنداشته و ادعا نموده است. لکن تا به تحقیق پرداخته و دست به نوشتن زده از همه پیراستگی و پاکی ادعایش دور افتاده و یکسره بر هواخواهی و جانبگیری و تمایلات غرضورانه تکیه زده است، و هیچ نیاورده و نگفته جز همان یاهو ها و دروغها که دلالان و کار چاقکن های عثمانی مسلک ساخته و تعبیه کرده اند، و در راه باصلاح بررسی و نگارش بازنجیرهای گران ساخته از افسانه های پیشینیان قدم برداشته است همان افسانه های تباه که طبری و همدستان و همراهان و استادانش بافته اند با همان اسناد سست و متون تقلبی و غشداري که پته اش را در این جلد و جلد های سابق به آب انداختیم.

هیچ فرقی میان این کتاب با دیگر کتابها - که این دکتر ادعا کرده مولفاتش سر به تمایلات و هواخواهی و جانبگیری سپرده‌اند - ندیدیم و نیست، و این کتاب همانگونه که خود نامیده "فتنه الکبری" است "فتنه ای بزرگ" و شورشی گمراهگر علیه حقائق مسلم تاریخی

می بینیم وی از بیم انحراف از راه صواب و آلودن به قضاوت نادرست، موضع بیطرفی اتخاذ مینماید و میپندارد بیطرفی همانگونه که دیروز و در عصر عثمان پسندیده و مایه عافیت بود امروز هم پسندیده و مایه صواب است، و بهمین اعتبار مسلک سعد بن ابی وقاص را پیش میگیرد که در قضیه عثمان بیطرفی برگزید. در دیباچه کتابش مینویسد: "هنگامی که قضیه عثمان پیش آمد و مسلمانان بر سر آن اختلاف پیدا کرده و شدیدترین دشمنی ها تاریخشان رخ داده جمعی از اصحاب پیامبر خود را از شرکت در آن به کناری کشانده و بهیچوجه مسوولیت آن حوادث را چه کم و چه زیاد نپذیرفتند بلکه خود را از دو دسته متخاصم بر کنار داشته و دین خود را سالم بدر بردند. سخنگوی آنان سعد بن ابی وقاص - خدا بیامرزد - گفت: من دست به جنگ نمی زنم

[صفحه ۱۰۷]

تا آنوقت که برایم شمشیری حاضر کنید که بیندیشد و ببیند و بسخن درآمده بگوید این یک بر راه راست میروود و آن دیگری به خطا.

من می خواهم مسلک سعد و یارانش را پیش گیرم، نه از این دسته دفاع کنم و نه آن را بباد حمله بگیرم، بلکه در صدمم که برای خویشان و برای مردم شرایطی را بشناسانم و شرح آرم که هردو دسته را به آشوب و گمراهی کشانید و به دشمنی خوشنبتاری که صفوفشان را بر هم زد و هنوز پراکنده نگه داشته است و بگمان قوی تا پایان روزگاران پراکنده و در اختلاف نگاه خواهد داشت. آنها که کتابم را می خوانند درخواهند یافت که مساله مهم تر و ریشه دار تر از عثمان و علی و پیروان و مخالفشان بوده است. و اگر کسی جز عثمان هم در آن شرایط و اوضاع به خلافت نشسته بود بهمان بدبختی ها و آشوبها دچار میگشت و به همان کشمکشها که در اطرافش در گرفت و زد و خوردهای خونین که پس از آن "...

در اینجا می بینیم وی همانطور که تعهد کرده و در دیباچه کتابش قرار گذاشته برآستی از عاطفه و احساسات و از اصول دین بری مانده و از دین پاک اسلام دوری گرفته است و به قضیه عثمان آزادانه ورها نگریسته است رهای مطلق از هر چه حق و انصاف است. جریانات اجتماعی آن عصر را آشوبی شمرده که خردمند در کشاکش آن باید شتر مرغ شود که نه شیرمیدهد و نه بار میبرد و بهیچوجه مورد استفاده قرار نمیگیرد. نظریه و سبک تحقیق و اظهار نظر دکتر طه حسین در صورتی ممکن بود صحیح پنداشته شود که اسلام وجود نمیداشت و پیامبر گرامی راه راست را به روی انسانهایی که در توفان جریانات اجتماعی و اختلافات سیاسی و فکری سرگرداند نگشوده و از سر گشتگی نرهانده و قرآن مجید حق را از باطل باز ننموده بود. نمیدانم او چگونه به خود جرات میدهد که مسلک سعد بن ابی وقاص را تقدیس کند؟ آیا محققى که خود را مسلمان میدانند میتواند حکم و نظر اسلام را درباره آن حوادث و قضایا ندیده بگیرد یا فرمایشات پیامبر اکرم (ص) را در آن خصوص پشت گوش بیندازد و همه عواطف انسانی را بهنگام داوری و اظهار نظر در جریانات تاریخی و قهرمانان آن زیر پا بگذارد حتی احساسات

[صفحه ۱۰۸]

پاکی را که مقتضای طبیعت انسان است و به اصلاحگری و خیرخواهی و جانفشانی در راه مصالح عالیه جامعه و بشریت می خواند

و چون صلاح و فداکاری و آزادی و عدالت فریاد آید خود بخود برانگیخته و جلوه گر میشود؟

مگر آنجا و در آن "شرایط و اوضاع" - که مورد بررسی قرار داده ای - قرآن روشنگر و سنت راهنما و شریعت مقبول و عقل سلیمی وجود نداشته که مردم را از بلا- تکلیفی نجات دهد و راه و وظیفه ای پیش پایشان بگذارد؟ مگر اینها وجود نداشته تا مقرر دارد که از توده‌های ستمزده باید دفاع کرد یا از هر مسلمانی که بناحق مورد تعرض قرار گرفته یا از خلیفه واجب الاطاعه ای که میخواهند بکشندش؟

آدم مسلمان به قرآن احتیاج دارد و به سنت تا بداند که در چنان موقعیت ها چه تکلیفی دارد و در جریانات اجتماعی حق با کدام جانب است که باید آن جانب را بگیرد. دیندار پایبند اسلام را چه حاجت است به "شمشیری که بیندیشد و ببیند و سخن بگوید؟" دینداری را که میداند خدا فرموده: "هر گاه درباره چیزی اختلاف و کشمکش پیدا کردید اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید آن اختلاف را به خدا و پیامبر عرضه بدارید و مراجعه بدهید" و "قرآن را بر تو فرستادیم تا برای آنان تلاوت و بر خوانده شود" و "قرآن را فقط برای این بر تو فرستادیم که برای آنان اختلافشان را روشن و حل نمائی".

چه شده که دکتر، سخن صحابی عالیقدر حدیثه یمانی را نشنیده گرفته که میگوید: فتنه (و آشوب و شرایط گمراهگر) تا وقتی دینت را میشناسی به تو ضرری نمیتواند برساند. آشوب هنگامی گمراهگر خواهد شد که حق (یعنی اسلام) را از باطل (ناروا و غیر اسلام) باز نشناسی؟ یک مسلمان دینشناس هوشیار محال است نتواند در قضیه عثمان قضاوت درست و اصولی کند و تکلیف خود را در قبال آن بداند. زیرا قضیه دو صورت بیش نداشته است و حکم شرع در هر دو مورد کاملاً مشخص و روشن است و پذیرفته و مورد تایید همه مسلمانان. عثمان یا حاکم عادل و راستروی بوده که دادگری میکرده و همانطور که در بیعت تعهد نموده مطابق قرآن و سنت عمل مینموده و رویه

[صفحه ۱۰۹]

حکومت و اداره اش مایه خشنودی خدا بوده است که در این صورت قیام علیه او حکمش معلوم است و در این مساله هیچ فرقه ای از مسلمانان با دیگری یا هیچ فرد مسلمان با دیگری اختلاف ندارد. یا چنان نبوده بلکه بدانگونه بوده است که اصحاب راسترو و عادل پیامبر (ص) عقیده داشته اند، و عقیده و اظهار نظرشان را درباره عثمان قبلاً دیده ایم. در اینصورت باز حکم شرع هم در حق او و هم در حق مخالفانش کاملاً محرز است. این حکم چنانکه انقلابیون به خود عثمان گوشزد کردند از قرآن مجید گرفته شده است آنگاه که به ایشان گفت: مرا نکشید، زیرا فقط کشتن سه فرد جایز است: مردی که پس از ازدواج زنا کرده باشد یا پس از مسلمان شدن کافر گشته باشد یا کسی را بدون اینکه بخواهد قصاص قتلی از او بستاند بکشد. گفتند: مادر قرآن می بینیم کشتن غیر از این سه گونه اشخاص که نام بردی جایز است و آن کشتن کسانی است که در جهان براه تبهکاری تلاش مینمایند، و کشتن کسی که به تجاوز مسلحانه دست میزند و بعد بر ادامه تجاوز مسلحانه اش می جنگد و مانع این میشود که حقی از او گرفته شود و در این راه می جنگد و گردنفرای مینماید. و مسلم است که تو به تجاوز مسلحانه دست زده ای و مانع گرفتن و اجرای حقی شده ای و مانع تحقق آن گشته و بر سر آن گردنفرای کرده ای...

ما در آرمیان جائی برای بیطرفی و سرگردانی نمی بینیم، از آنگونه بیطرفی که سعد بن ابی وقاص در قضیه عثمان و حوادث و جریانات دنبال آن اتخاذ کرد. آن بیطرفی گرچه مورد پسند دکتر قرار گرفته چیزی نیست جز پا از اجرای حکم خدا به دامن کشیدن و از انجام وظیفه اسلامی گریختن و از تعالیم و دستورات درخشان آئین آسمانی اسلام شانه خالی کردن. آری، بیطرفی و کناره گیری و تماشاگری جریانات اجتماعی بی آنکه انسان در آن و در تعیین مسیرش سهم بگیرد حيله ای است که سلامت جویان

و نفع طلبانی تعبیه کرده اند که از بیعت با امام متقیان و امیر مومنان علی علیه السلام خودداری نمودند و پاز یاریش - که یاری حق و عدالت و اسلام است -

[صفحه ۱۱۰]

به دامن پیچیدند و از حکمتی که قرآن و سنت در مورد جنگهایش صادر کرده چشم پوشیدند. این حيله و عذری است که سعد بن ابی وقاص تراشیده و عبد الله پسر عمر و ابوهریره و ابو موسی اشعری و محمد بن مسلمه، آن بدعت گزاران بیطرفی و قدیمی ترین کسانی که سیاست مزورانه کناره گیری از سیاست اجتماعی را دستاویز ساختند. در حالیکه خود میفهمیدند آن بهانه آوری و عذر تراشی هیچ از مسوولیت خطیرشان در پیشگاه خدای حکیم و علیم نمیکاهد. " آدمی هر چند عذرهای طرح افکند از کار خویشتن آگاه است ".

کتاب عثمان بن عفان

کتاب " عثمان بن عفان - " نوشته " صادق عرجون " مدرس دانشکده زبان عربی در مصر - را باید مورد بررسی قرار داد - در مقدمه مینویسد: " این نوعی تحقیق در زندگانی خلیفه سوم عثمان - رضی الله عنه - است که بوسیله آن تصویری از زندگانی وی رسم کرده ام. آنجا که اختصار به حقیقت لطمه نمیزد به اجمال برگذاشتم و جایی که تفصیل باعث میشد حجتی آشکار گردد یا شبهه ای زدوده شود بتفصیل برگزار کرده ام. عوامل اجتماعی و سیاسی که سیره اسف انگیز او را در برگرفته است، عواملی که جامعه اسلامی را بشدت و با قوت به خطرناکترین انقلابی که تاریخ اسلام بخود دیده راند مورد توجه و بررسی من قرار گرفته است.

زندگانی عثمان - رضی الله عنه - را بایستی در کمال آرامش و دقت نظر بررسی کرد تا فضائلی که در لابلای افسانه های بیهوده ای که حقایق را ببازی گرفته است پوشیده مانده بر ملاشود و محاسن و مکارمی که بوسیله روایات غلط از دیده دور مانده آشکار گردد و حقایقی که به نادرستی آلوده متمایز شود و دروغهایی که جاعلان ساخته اند و داستانهای بی اساس با آب و تاب شناخته گردد.

تمام کوشش خود را بکار برده ام تا خطوط اصلی و اصیل زندگانی عثمان -

[صفحه ۱۱۱]

رضی الله عنه - را مشخص نمایم و میان آنها سازگاری و ربط دهم تا چنین تصویری پدید آید. امیدوارم تصویری که از زندگانی او رسم کرده ام سنگی شود از سنگهای بنای بررسی زندگانی رجال اسلام و سیره قهرمانان پر شکوه آن، و مایه روشنگری و عبرت آموزی مسلمانان باشد، و خدا توفیق رسان است ".

آنگاه نگاهی به موضوعات کتابش باید افکند و دید که بهیچوجه با آنچه در مقدمه گفته مطابقت ندارد و عبارتست از نعره های کنیه توزانه فرقه ای، و فضائل ساختگی که از راه غلو و مبالغه تعبیه کرده اند، و روایات جعلی که بانگیزه شهوت و نفع جوئی ساخته اند، و افسانه های بافته قدیم را با زرق و برق سخن آراسته است و اباطیل پیشینیان را با بیانی مزورانه تکرار کرده است. در نوشته هایش اثری از این نیست که اسناد روایات را یا متن سست و نادرست بسیاری از آنها را سنجیده و بررسی کرده یا حدیث شناسی

خود را نموده باشد. موضوعات مهمی از فقه و دینشناسی عثمان تا اشتباهات و بدعت‌هایش را به بحث کشیده و در هر مورد خواسته آنها را توجیه نماید و توجیهاتش به یاوه میماند بویژه در مسائل فقهی، و عذرهای بیمزه و خنک برایش آورده یا عذرهای بدتر از گناه، که باید با همه این حرفهایش بزرگوارانه برخورد کرد و گذشت.

کتابی که منابع و ماخذش عبارت باشد از "فجر الاسلام" احمد امین - آن دروغساز حقه باز - و کتاب خضری - آن اموی مسلک خیره سر - و کنفرانسهای کرد علی - عثمانی مسلک مخالف اهل بیت - و امثال آنها که پر است از غلط گوئی و یاوه سرائی و دغلکاری حقه بازان و جیره خواران دستگاههای حاکمه، معلوم است چگونه کتابی است.

از حیرت آورترین حرفهایش یکی زیر عنوان "دروغ بستن به پیامبر خدا" است. میگوید: در این مرحله از تاریخ فرقه‌ها و احزاب جامعه اسلامی شروع کردند بدروغ ساختن بمنظور دشمنی و آسیب رسانی به مخالفان خویش، و رفته رفته این دروغها بصورت استدلالهای درآمد که با احادیث مستحکم و مستند میگشت احادیثی

[صفحه ۱۱۲]

که سران فرقه‌ها و احزاب از زبان پیامبر (ص) میساختند. رایج ترین اینگونه احادیث ساختگی آنها بود که ادعا میشد درباره ائمه و خلفا گفته شده است. هر که طرفدار کسی بود درباره مراد و رهبر خویش و نیز مخالفان و رقیبانش به جعل حدیث پرداخت و چنان جعل کرد که مقصد و غرضش را مفید افتد. پس دو گونه مدح و ذم افراطی و تفریطی درباره هر یک از ائمه و خلفا پدید آمد و شرح زندگانی آنان را با پرده ای از ابهام و غموض بپوشانید و از دیده حقیقت نگران مستور داشت.

در کنار جعل حدیث به تاویلات و تحریفات معنوی در آیات قرآن پرداختند تا معنی آنها را دگرگونه جلوه دهند، و خطر این از جعل حدیث کمتر نبود. از این دو رشته تلاش مزورانه و دروغ پردازانه یک سلسله روایات و مطالب ساختگی و خرافات و افسانه بوجود آمد که مسلمانان را به بلا انداخت و شبهه های گیج کننده در میانشان پراکند و چهره دل آرای شریعت پاک اسلام را تیره ساخت و کتابهای خیلی از مولفان قدیم و جدید را بیالود، و بلائی شد برای دین و شری برای مسلمین، و مانعی در راه نهضت و پیشرفتشان و حربه ای بدست دشمنان اسلام و سدی بر راه کسانی که در پی وصول به حقایق تاریخی و علمی و دینی اند. اگر توفیق خدای متعال نبود و مددی به عده ای از پیشوایان برگزیده و نیک سیرت اسلامی نرسانده بود که به نقد سند روایات و سنجش متون آنها و تمیز سره از ناسره همت گمارند و نگذارند از هر بدعتگذاری روایت شود چهره اسلام از درخشندگی میافتاد و بدان دلارائی که در قرآن حکیم و تعالیم پیامبر عظیم جلوه گر است نمیماند."

[صفحه ۱۱۳]

انصاف در حق عثمان

نوشته استاد محمد جاد المولی

این کتاب از سراب فریبنده تر است و اثری از انصاف در آن نیست. زنجیره ای از روایات تاریخی ساختگی و دستبرد خورده را بهم بسته و نامش را تحقیق تاریخی دقیق و منصفانه گذاشته است. با وجود این در مقدمه کتابش میگوید: "زندگانی عثمان و تاریخ عصر او و انقلابی را که علیه او شده مورد تحقیق و بررسی قرار داده ام و از روایات دروغین تاریخی پرهیز نمودم و آنچه را مایه

درس و عبرت بود مد نظر قرار دادم و علل اصلی هر واقعه را هر چند شبهناک و پیچیده بود پی جستم و بر نمودم. به نوشته مورخان اکتفا ننمودم بلکه نظر از نوشته آنان دورتر بردم و شخصیت وی را تحلیل و تشریح کردم و رابطه اش را با انقلابی که علیه وی رخ داده مشخص ساختم و احوال مسلمانان را بررسی کردم که به آسایش و ثروت دست یافته بودند و گام بهر سرزمین و دیار نهاده و با اقوام غیر عرب در آمیخته و خلق و خوی آنان را گرفته بودند، و نیز احوال قریش را و چند دستگی و کشمکشی را که میانشان بر سر ریاست و بدست گرفتن قدرت پدید آمده بود و رابطه آن را به تعدی و شورش که علیه خلیفه صورت گرفت بیان داشتم، و آشوبی را که دشمنان عثمان و اسلام در استانها پیا کرده بودند تشریح نمودم و وقایع را از یکدیگر تفکیک و متمایز ساختم تا علل معین آن آشوب بدست آمد.

از این هم غافل نماندم که خردهائی را که بر عثمان گرفته اند بشرح آورم و در حق وی انصاف دهم که کجا و در کدامین موارد بیگناه بوده است. عثمان حق دارد که برای خود و عصرش بررسی وافی شود و دهها کتاب باین زمینه اختصاص یابد، زیرا وی خلیفه بی است که حقش پایمال گشته و درباره اش بناحق قضاوت شده است با وجودیکه در ایمان به اسلام پیشقدم بوده و فضائل و کارهای نیکو از او بروز کرده و دوره اش دوره انتقال و تزلزل و انقلاب سیاسی و اجتماعی بوده است. گرچه جانب احتیاط و دقت را گرفته و از لغزشها خویش را پائیده‌ام باز ممکن

[صفحه ۱۱۴]

است دچار خطا و لغزش شده باشم. با اینهمه کوشش فکری خود را تا توانسته‌ام بکار برده‌ام تا نظری صائب ارائه کنم. امیدوارم در ترسیم تصویری روشن از این دوره تاریخ اسلامی که آکنده از درس و پند و عبرت است توفیق یافته باشم. و خدامدکار است "

این لفاظی و عبارت پردازی است و دم زدنش از حسن نیت و علاقه به موفقیت علمی. لکن پای گردآوری روایات تاریخی و تالیف که رسیده مثل خار کنی عمل کرده که در شب از هر چه یافته بنه ای فراهم کرده باشد و بدون اینکه در سند و متن روایات دقت و سنجشی بعمل آورد بهر چه رسیده تکیه زده و استناد جسته تا نظری تعبیه کرده است، نه سره از ناسره جدا کرده و در شناخت مفهوم حقیقی اسناد تاریخی همت یا درایتی نموده است، نه حدیث شناس بوده تا بتواند به روایت صحیح و مسلم دست یابد و از مجعولات با آب و تاب پرهیزد و نه بصیرتی داشته تا به نیرنگهائی که در تاریخ بکار رفته پی برد و نه علمی که پایش را بر طریق مستقیم وصول به حقیقت جدید استوار دارد. همینطور در بافته ها و جعلیاتی که طبری و دیگران نوشته اند لولیده و آنها را اصول مسلم پنداشته و وحی منزل. فضائلی را که اموی نسبان یا اموی مسلکان برای وابستگان خویش جعل کرده اند راست شمرده و در اظهار نظر بر آنها اعتماد نموده است. گرچه خیلی تلاش کرده و فکرش را بکار انداخته متاسفانه به نتیجه مطلوب نرسیده است و از این مرحله از تاریخ اسلامی تصویری ساخته است تیره و تار با خطوطی بهم ریخته و رنگهائی بهم آویخته، تصویری تهی از هر گونه پند و درس و عبرت آموزی.

سخن درباره عبد الله بن سبا را به درازا کشانده و همه آن شورشها و کشمکشها را زیر سراو دانسته و پنداشته فکر مخالفت با عثمان را او طرح ریخته و در شهرها پراکنده است تا اکثریت اصحاب پیامبر (ص) به بانگ شعار آن بدعتگزار خیره‌رای به تحریک و تلاش افتاده اند و سربه نیرنگ آن یهودی گستاخ آشوبگر سپرده اند. مینویسد: " در این هنگام عبد الله بن سبا به آن پیرمرد زاهد (یعنی ابوذر) راه مییابد و افکارش را در انجمن و جلسات او مطرح میسازد و او را در مورد حکومت می فریبد و

[صفحه ۱۱۵]

و علیه توانگران بر میانگیزد و بنا میکند به این وسوسه که ابوذر، از معاویه تعجب نمیکنی که میگوید: ثروت، مال خدا است، و همه چیز مال خدا است؟ پنداری میخواهد به خود اختصاص دهد و از مسلمانان سلب کند و نام مسلمانان را از بین ببرد. بدینگونه ابوذر به راه تبلیغ برای یک سوسیالیسم افراطی افتاد. توانگران را مجبور میکرد به فقیران کمک کنند و از ثروتشان برفع آنان چشم پوشند. از احسانی که اسلام گفته به فقیران بکنید وسیله ای ساخت برای سلب دارائی توانگران. در حالیکه مقصود اسلام این نیست که ثروت توانگران را از چنگشان بدر کند، بلکه خدای متعال میفرماید: و کسانی که در دارائیشان حقی معین برای گدا و محروم هست. و این علاوه بر زکات است. " در جای دیگر مینویسد: "عمار یاسر به مصر رفت. مردم مصر از استاندارشان ناراضی بودند و هر نسبتی به او میدادند. پیروان ابن سبا با مهارت و زرنگی توانستند عمار را با سخنان دروغین و فریبنده گول بزنند. علاوه بر این عمار خودش کینه ای از عثمان در دل داشت زیرا وقتی با عباس بن عتبہ بن ابی لهب مشاجره کرده و بهم بد زبانی نموده بودند قانون الهی را در مورد عمار اجرا کرده بود بهمین جهت عمار یاسر از مصر نزد عثمان برنگشت و مشاهدات خود را در آن سامان به وی گزارش نداد و به پیروان عبد الله بن سبا ملحق شد. "

این یک صفحه از تاریخی است که آن استاد نوشته است و پاره ای از تصویر روشن و دقیقی که موفق به ترسیم آن گشته است. این همان پند و درس عبرت آموزی است که در نظر داشته و مقصودش بوده است. خواننده عزیز آیا متوجه است که این وراج یاوه سرا از کدام ابوذر و عمار حرف میزند که چنین گستاخانه و بی مطالعه و حساب نشده حرف میزند و حرف دهندش را نمیفهمد؟ معلوم نیست این مرد چرا وارد بحثهای مشکل و مهم و خطرناکی شده که محققان تیزبین و موشکاف و ناقدان زیرک

[صفحه ۱۱۶]

در آن سرگشته اند؟ چرا با همه کم اطلاعی و بی خبریش از احوالات رجال و قدر و منزلت قهرمانان امت و بدون این که به روحیات و شخصیت برترین انسانها و اصحاب پاکدامن و شریف پی برده باشد و بداند که تا چه پایه دیندار بوده اند به بررسی تاریخ حیاتشان همت گماشته است؟ و چگونه با همه بی بهرگیش از حدیثشناسی و دینشناسی و علم تاریخ وارد این گونه مباحث و موضوعات شده است؟

می بینیم دامن بالا زده و کمر به دفاع از افراد مورد نظر خویش بسته و در اینکار از تهمت زدن و آلودن دامن پاک اصحاب عادل و راسترو ابائی ننموده است. در جلد هشتم روایت آن مرد در حق ابوذر را بررسی کرده و نشان دادیم ساختگی است و آنها که از قولشان نقل شده است و اسمشان در سند آمده کسانی هستند که اهل فن حدیث و تاریخ بی اعتبارشان می شمارند، و در این جلد سخن قطعی درباره شان گفتیم و در گفتاری که بعنوان عمار یاسر داشتیم ثابت کردیم که او هرگز بمصر نرفته است، و روایتی که استاد به آن استناد کرده بی پایه است. وانگهی عمار یاسر برتر از این است که بخاطر اجرای حکم خدا و قانون جزای اسلام کینه کسی را به دل بگیرد. آیا این نویسنده که قرآن در اختیار داشته نظرش را با آیه ای که در حق عمار یاسر فرود آمده مطابقت داده و سنجیده است یا نه؟ آیا پیش از اتخاذ نظر و رای در حق عمار هیچ به فرمایشات پیامبر گرامی اندیشیده است که "عمار از سر تا قدمش آکنده از ایمان است"، "عمار با حق (یعنی اسلام) است و حق (یا اسلام) با او است و عمار بهر سو که حق بگردد میگردد"، "عمار هر گاه میان دو کار مخیر شود حتما آن را که به هدایت (و راه راست دین) نزدیکتر باشد برگزیند" و بسیار فرمایشات دیگر که زینت بخش همین جلد ساختیم و آن روایات جعلی و یاوه ها را به زباله دان می افکند؟

وی در تبرئه عثمان حرفهای مختصر ولی گنده زده است، حرفهایی که دسائس غرضورزان و تحریفگرانی را که حقایق تاریخی را

مسخ کرده اند در لابلای خود دارد. این دسائس تبهکارانه که علیه حقایق تاریخی و بقصد تحریف و مسخ آن صورت گرفته است فقط آدم بی اطلاع و بیسواد را میتواند بفریبد و تنها نویسندگان ناشی و

[صفحه ۱۱۷]

تازه پا ممکن است به دام آن بیفتند و حقائق را وارونه بپندارند، چنانکه همین "استاد" به دامش افتاده است. مینویسد: "حقیقت مسلم این است که ولید در سال ۲۵ هجری یعنی اولین سال حکومت عثمان - به استانداری تعیین شده است، و ناقدان و مورخان بر این متفقند که عثمان در شش ساله اول حکومتش مورد هیچگونه انتقاد و حمله ای قرار نگرفته است زیرا در پی مصلحت عمومی بوده و مقامات را به افراد لایق می سپرده و میان خویشاوند و غیرخویشاوندش فرقی در این کار نمیگذاشته است." ادعای دروغین اجماع و اتفاق نظر و همداستانی کاری است که این جماعت نسل اندر نسل و در طول قرون مرتکب شده اند. کتابهای فقه و علم کلام و حدیث و تاریخ پر است از ادعای اجماع و اتفاق نظر هر که در کتاب "المحلی" اثر ابن حزم اندلسی یا کتاب "الفصل فی الملل و النحل" او و "منهاج السنه" ابن تیمیه، و "البدایه و النهایه" ابن کثیر تاملی نماید صدها اجماع ادعائی و دروغین خواهد یافت. این نویسنده دنباله رو آن آقایان است آنها که امانتدار گنجینه های علم و دینند او فکر نکرده روزی محققى حسابرس و دادگر و حق پو فرا رسیده و به حساب ادعای اجماعش خواهد رسید، یا فکر این را میکرده ولی اعتنائی به عواقب کارش نمی نموده است.

از او می پرسیم: چطور انتصاب ولید به استانداری در سال ۲۵ هجری مطلبی است مورد اجماع و اتفاق مورخان؟ حال آن که این مطلب فقط در یک روایت آمده و آنهم روایت "سیف بن عمر" است چنانکه طبری گفته و آن روایت را در تاریخش ثبت نموده و نادرست خوانده است. و ابن اثیر در تاریخ الکامل به دیگری نسبت داده است. از طرفی "سیف بن عمر" را در جلد هشتم معرفی و ثابت نموده ایم که سست روایت است و متروک و مطرود و از درجه اعتماد ساقط، و دروغساز، و متهم به زندقه. اطمینان مورخان بر این است که انتصاب ولید به استانداری کوفه در سال ۲۶ صورت گرفته است. وانگهی کجا سال ۲۵ هجری سال اول حکومت عثمان بوده است، در حالیکه

[صفحه ۱۱۸]

عمر در اواخر ذیحجه سال ۲۳ مرد و سه روز بعد با عثمان بیعت شد. بنابراین اولین سال حکومت عثمان سال ۲۴ بوده است. وانگهی نه تنها همه ناقدان و مورخان بلکه حتی یک ناقد یا مورخ نمیتواند جرات اینحرف را به خود بدهد که شش ساله اول حکومت عثمان بدون هیچ خطا و خلافی سپری شده است. صفحات تاریخ حکومتش در آن سالها را خلافاکاریهایش سیاه کرده است. حتی از نخستین روزی که به مسند حکومت نشست و شروع کرد به تولیدن در میان اصطبل و چراگاهش، پیوسته می لغزید و به منجلا ب خلاف و انحراف از اسلام می غلتید، مثلاً:

بمحض رسیدن به حکومت از اجرای قانون جزای اسلام در حق عبید الله بن عمر سرباز زد، و او جنایت وحشتناکی مرتکب شده بود و هرزمان و جفینه و دختر ابو لولوه را بناحق کشته بود، و همه مهاجران و انصار متفق بودند که باید قصاص شود و یکصد عثمان را به پیروی از قرآن و سنت و اجرای حکم اعدام پسر عمر و میداشتند. در آنمیان عمرو عاص او را اغوا کرد و از اجرای حکم اعدام بازداشت تا خون آن بیگناهان به هدر رفت، و این نخستین نقض قانون اسلام بود که عثمان در نخستین روز حکومتش مرتکب

گشت.

۲- بمحض این که خلیفه شد و از منبر بالا رفت در جائی از منبر نشست که رسول خدا (ص) می نشست و ابوبکر و عمر ننشسته بودند. ابوبکر یک پله پائین تر می نشست و عمر یک پله پائین تر از محل ابوبکر. مردم در این خصوص بنای صحبت را گذاشتند و بعضی گفتند: امروز شر پدیدار گشت.

۳- وقتی به خلافت رسید حکم بن ابی العاص را که پیامبر گرامی تبعید و لعنت کرده بود از تبعیدگان به مدینه باز آورد و تا آخر عمر در آنجا بود. باز گرداندن وی از تبعید از جمله کارهایی بود که بر عثمان عیب گرفتند.

۴- در سال ۲۵ سعد بن ابی وقاص را - که از ده نفری است که میگویند مژده

[صفحه ۱۱۹]

بهشت یافته اند- از استانداری برکنار کرد و ولید بن عقبه را بجای او گماشت و در سالهای ۲۵ و ۲۶ بدین مقام بود. و این در صدر انتقاداتی است که به او وارد گشته. سپس همین استاندار شراب خورد و واجب آمد که حد بر او جاری شود ولی خلیفه از اجرای قانون جزای اسلام در حق استاندار خویش خودداری کرد.

۵ - ولید چون در مقام استانداری به کوفه آمد از عبد الله بن مسعود که متصدی خزانه کوفه بود مبلغی از خزانه قرض گرفت. عثمان این قرض را به او بخشید. به عثمان اعتراض کردند. عثمان از اعتراض عبد الله بن مسعود عصبانی شد و او را از مقامش برکنار کرد و حقوقی را که بعنوان یک مجاهد از خزانه عمومی داشت مدت چهار سال قطع کرد یعنی تا هنگام مرگش، و گفتگوها و ماجراها در همین زمین میان او و عثمان رخ داده که در همین جلد آوردیم.

۶ - چنانکه در تاریخ ابن کثیر آمده در اوائل حکومتش اذان سومی را در نماز جمعه بدعت گذاشت که آنرا در جلد هشتم بشرح آورده و بررسی کردیم.

۷ - در سال ۲۶ هجری خواست مسجد الحرام را وسیع تر سازد. خانه عده ای را خرید. اما عده ای حاضر نشدند منزل خویش را بفروشند. بدستور عثمان خانه هایشان را خراب کرده قیمت آنرا از خزانه پرداختند. فریاد اعتراض علیه عثمان برآوردند، دستور داد آنها را زندانی کنند و پرخاش کرد: از بس ملایمت نشان داده ام اینطور پر رو و گستاخ شده اید.

۸ - خمس غنائمی را که در دومین لشکرکشی به افریقای شمالی بدست آمده بود و به خزانه عمومی تعلق میگرفت بعنوان هدیه ای به مروان بن حکم بخشید. این از مهم ترین جنایات و گناهان عثمان شمرده میشود، و در سال ۲۷ هجری مرتکب گشته است.

[صفحه ۱۲۰]

۹- در سال ۲۹ به حج رفت و در جائی که نماز را باید شکسته می خواند تمام خواند. این را ابن کثیر در تاریخش آورده، و ما در جلد هشتم از این بدعت سخن گفتیم.

۱۰ - خمس غنائمی را که در اولین لشکرکشی افریقای شمالی بدست آمده بود و به خزانه عمومی تعلق میگرفت به عبد الله بن سعد بن ابی سرح بخشید.

از اینگونه خلافکاریها و خطاها و بدعتها در شش ساله اول حکومتش بسیار سر زده است که بخاطر آن مورد انتقاد و اعتراض قرار گرفته. از همان روزهای اول گوش به نصیحت و ارشاد و نهی از منکر مردم و اصحاب پیامبر (ص) نمیداده بلکه هر کس را زبان به

انتقاد و ارشادش میگشوده و ضرورت اجرای احکام خدا و حقوق ستمدیدگان را متذکر میشده تحت تعقیب قرار میداده و میزده و اهانت و زندانی میکرده است. درآمد عمومی و مقامات دولتی را به خویشاوندان امویش می سپرده و خیال میکرده مشکلات امور بدست آنان حل می شود، تا جریان اجتماعی امر بمعروف و نهی از منکر شدت و دامنه یافته و سراسر کشور را در بر گرفته است و اختلاف و تضاد ملت و اصحاب پیامبر (ص) از یکسو با عثمان و قبیله امویش و شرکاء غارتگرش از سوی دیگر فزونی یافته و به محاصره و کشتنش انجامیده است.

گمان میکنم با پیشرفت فرهنگی مصر برخی از مصریان که از جدیت پیشینیان خویش در مبارزه با عثمان و اعضای دولتش و از همتی که در این میدان بروز داده اند احساس شرمساری مینموده اند برای این که آن لکه ننگ را از دامن ملیت خویش بزداید و از کرده مصریان انقلابی قدیم پوزش بنمایند توسط اساتید دانشگاهی خویش به تالیف و نگارش درباره عثمان برخاسته اند تا فضائل و خدماتی برایش تعبیه کنند و او را منزّه و پاک و با منزلت بنمایند. اما آیا با این کتابهای مزخرف و خوش زرق و برق به مقصود خود رسیده اند؟ تنها مثل هواخواهان قدیمی عثمان یک کار

[صفحه ۱۲۱]

کرده اند و آن این که بعنوان توبه و پاک کردن گناه سابق گناه تازه ای مرتکب گشته اند اینها تالیف و کتاب را وسیله بیان و تعلیم حقیقت نمیدانند بلکه وسیله ای می شمارند برای برآوردن اغراض و مطامع شخصی با جمعی، و این پنداری نارواست

ناملی در کتابهای دیگر

کتاب "تاریخ الخلفا" تالیف عبد الوهاب نجار از همین قماش است و انبانی از لغزشهای تاریخی و روایات یاوه. همچنین کتاب "عثمان" نوشته عمر ابو نصر که تکرار حرفهای شیخ محمد خضری آن اموی مسلک است. کتاب "خلفای راشدین" نوشته سید علی فکری که جلد سوم کتاب "احسن القصص" او را تشکیل میدهد از دیگر کتابهایی که در این موضوع تالیف شده کمتر حرف بیراه دارد و کمتر از متانت دور گشته، و از حسن نیت و پاکی قلم نویسنده داستان مینماید. گرچه همان روایات جعلی را جمع کرده باز تا توانسته از ورود به زمینه های خطرناک و مباحث مورد اختلاف و جنجالی پرهیز نموده است و نه انتقادات و تعرضاتی را که بخاطر بدعتهای عثمان به وی شده بمیان کشیده و نه توجیهات و تلاشهایی را که برای تبرئه او شده منعکس کرده است. پنداری شرح حال خلیفه ای را مینویسد که همه سرها در برابرش به تعظیم فرودا آمده و امت اسلامی وی را از جمیع جهات تایید کرده است و گوئی هیچ از آن بحثها و ایرادات به گوشش نخورده و انتقاداتی را که به او شده و مدافعاتی را که از او صورت گرفته ندیده است که از فضائل و محاسن عثمان و پاک طینتی و حسن سلوکش چنان سخن میگوید که گوئی اصول مسلمی است و هیچکس در آن تردیدی ننموده و نه ایرادی و انتقادی بر آن بعمل آورده است. در صفحات آینده روشن خواهیم نمود فضائل و محاسنی که برای عثمان ادعا کرده اند تا چه حد حقیقت دارد.

وی روایات جعلی و نادرستی را که در تمجید عثمان هست بدون این که بررسی و ارزشیابی کند یا با دیگر روایات و روایات درست و ثابت بسنجد و مطابقه نماید و تناقضات و مغایرتهایی را که در آئینان هست رفع و حل کند به رشته نگارش

[صفحه ۱۲۲]

در آورده و بحث خود را درباره عثمان چنین پایان داده است: "مسلمانان بعد از این که آن سرزمین ها و کشورها را گشودند و آرامش یافتند و ثروت و اموالشان انبوه گشت شروع کردند به انتقاد از کارهایی که عثمان به مصلحت عمومی میدید مانند عزل بعضی استانداران و نصب برخی از خویشاوندانش که لایق و کاردان می پنداشت. بدینگونه مردم در حق وی تصوراتی نادرست پیدا کردند در حالیکه او بی تقصیر و بیگناه بود. آشوب و اغتشاش دامنه یافت و شدت گرفت تا هیئت‌هایی همزمان به نمایندگی از کوفه و بصره و مصر در رسیده خواستار برکناری استانداران شدند و گفتند در غیر اینصورت عثمان را بر کنار کرده خلیفه دیگری بر خواهند گزید. بالاخره موافقت شد تنی چند از استانداران را عوض کنند. بر این اساس، مردم مصر خواستند محمد پسر ابوبکر صدیق استاندارشان باشد. عثمان فرمانی دائر بر استانداری وی نوشت و آنان با استاندار جدید رهسپار خویش گشتند. در راه یکی از نوکران عثمان را دیدند که شترش را میزند. او را نگهداشته تفتیش کردند، نامه‌ای را به مهر خلیفه و بعنوان عبد الله بن ابی سرح یافتند باین مضمون:

وقتی پسر ابوبکر و همراهانش نزد تو رسیدند آنان را با نیرنگ به قتل برسان.

نامه را برداشته به مدینه باز آمدند، و جریان را به عثمان خبر دادند. قسم خورد که کار او نیست و نه دستورش را داده و نه اطلاعی از آن دارد. گفتند: این بدتر است مهر تو را و یکی از شتران دولتی را بر میدارند و یکی از نوکران را میفرستند و تو بی اطلاع میمانی. کار از دست تو بدر رفته است و اختیار خود را نداری. و از او خواستند از خلافت کناره گیری کرده یا نویسنده آن فرمان را تحویل دهد. هیچیک را نپذیرفت. در نتیجه متفقا تصمیم گرفتند او را به محاصره در آورند، و در آوردند و آب و توشه را چند روز برویش بستند. انقلابیون به هیجان درآمدند و گفتگو و قیل و قال بسیار شد. عده ای از اصحاب پیامبر (ص) از او اجازه خواستند تا از او دفاع کنند. نپذیرفت، و به هیچیک اجازه دفاع مسلحانه نداد، حتی به نوکرانش

[صفحه ۱۲۳]

که مهیای دفاع شده بودند گفت: هر کدامتان که شمشیرش را غلاف کند آزاد خواهد بود. تن به قضا سپرده و تسلیم پیشامدها شده بود. عده ای از اشرار از بام خانه به درون راه یافتند و به اطاقش درآمدند او را کشتند در حالیکه قرآن در برابرش نهاده بود و سوره بقره را تلاوت مینمود. قطره خونی بر این آیت ریخت: خدا در عوض توبه حسابشان خواهد رسید و به سزاشان خواهد رساند... در آنهنگام روزه دار بود "

شاید این نویسنده پس از مطالعه "الغدير" به مواردی از کتابش که باید تجدید نظر بعمل آورد توجه یابد و آنرا از نادرستی و لغزشها بپیراید و به راه حق و بیان حقیقت بگراید، زیرا این بهتر و پسندیده تر است.

سر دسته اینگونه اساتید، استاد کرسی تاریخ ملت‌های اسلامی در دانشگاه مصر و مدیر دانشسرای حقوق اسلامی شیخ محمد حضری است صاحب کنفرانسهای معروف که در جلد سوم به خود و کتابش اشاره رفت و روشن شد که تا چه اندازه دغلباز است و در حق تاریخ جنایتکار، و از ادبی که لازمه دینداری است بدور و از ادب و اخلاق دانشمندی بی نصیب و از آدمیت بیزار، و کتابش صندوقی است پر از هرزه در آئی و یاوه گوئی و خطا ورزی، و صفحات آن آلوده به دروغ و نیرنگ و نسبت‌های ناروا و نظریات سست بی بنیاد. با اینهمه کتابش را "تاریخ اسلام" نام نهاده است. اسلام اگر این تاریخش باشد باید فاتحه اش را خواند

اشاره

۱ - احمد حنبل پیشوای حنبلیان در کتاب حدیثش "مسند" مینویسد: ابو مغیره "حمصی" برای ما روایت کرده است از قول ولید بن سلیمان "دمشقی" از زبان ربیعہ بن یزید "دمشقی" از عبد الله بن عامر "دمشقی" از نعمان بن بشیر "قاضی دمشق" از عائشه - رضی الله عنها - که پیامبر خدا (ص) بدنبال عثمان بن عفان فرستاد تا آمد. پیامبر خدا (ص)

[صفحه ۱۲۴]

رو به او کرد. تا دیدیم پیامبر خدا (ص) رویش را بطرف عثمان گردانید در کنار هم جمع شدیم (که ببینیم به عثمان چه میفرماید). آخرین سخنش به او این بود که پس از زدن دستی به شانه اش گفت: عثمان خدا ممکن است پیراهنی بر تنت بیاراید. هر گاه منافقان در صدد برآمدند آنها را از تنت بیرون بیاورند مگذار بیرونش بیاورند تا کشته و به دیدارم نائل شوی. و این فرمایش را سه بار تکرار کرد. نعمان بن بشیر میگوید: وقتی این را از عائشه - رضی الله عنها - شنیدم به او گفتم: ای ام المومنین چرا این را تا بحال نمیگفتی؟ گفت: بخدا فراموشش کرده بودم و بیاد نداشتم. میگوید: این حدیث را به معاویه بن ابی سفیان اطلاع دادم. به شنیدن آن از من اکتفا نکرد و کافی ندانست، بلکه به ام المومنین (عائشه) نام فرستاد که آن حدیث را برایم بنویس و بفرست. و او آنرا در نامه ای نوشته برای معاویه بن ابی سفیان فرستاد.

رجال سند این روایت همگی اهل شامند و هواخواه عثمان. و پیاپی آنها نعمان بن بشر ایستاده کسی که علیه امام زمان خویش مولای متقیان و امیر مومنان علی علیه السلام قیام مسلحانه کرده وزیر پرچم دار و دسته تجاوزکاران مسلح الفئه الباغیه - علیه او جنگیده است، و بموجب روایتی قیس بن سعد انصاری درباره او میگوید: او گمراهی گمراهگر است. مضمون و متن این روایت، خود - چنانکه خواهیم گفت - میرساند که دروغی و نادرست است.

۲ - احمد حنبل در "مسند" روایتی ثبت کرده از قول محمد بن کناسه اسدی - ابو یحیی - از اسحق بن سعید اموی نواده عاص از قول پدرش سعید پسر عموی عثمان که در دمشق بوده است. میگوید: به من خبر رسیده که عائشه گفته است: فقط یکبار دزدکی به سخن پیامبر خدا گوش دادم و آن هنگامی بود که عثمان سر ظهر نزد وی آمد و پنداشتم برای کاری مربوط به زنان آمده و خودخواهی زنانه مرا واداشت تا پنهانی گوش به سخن پیامبر خدا بسپارم. شنیدم که میگفت: خداوند پیراهنی بر تنت میاراید. اتم در صدد بر میاید آنها را از تنت بیرون آورد. آنها از تن بیرون میار.

[صفحه ۱۲۵]

هنگامی که دیدم عثمان با همه تقاضاهای آنان (یعنی مخالفان انقلابی) موافقت مینماید جز این که از خلافت کناره گیری کند دانستم به پیروی از همان وصیتی است که پیامبر خدا (ص) به او کرده است.

رجال سندش غالباً اموی هستند و از خانواده عثمان، و روایتشان به عائشه منتهی میشود که در همین جلد سخنانش را به اطلاعاتن رساندیم. علاوه بر اینها روایت مذکور "مرسل" است و معلوم نیست چه کسی به سعید بن عاص خبر داده است، شاید یکی از دروغسازان و جاعلان حدیث بوده باشد.

۳ - طبرانی از قول مطلب بن شعیب ازدی از عبد الله بن صالح از لیث از خالد بن یزید از سعید بن ابی هلال از ربیعہ بن سیف روایت میکند که گفت: ما نزد شفی الاصبیحی بودیم. به ما گفت: از عبد الله بن عمر شنیدم که میگفت پیامبر خدا رو به عثمان گردانده

گفت: عثمان خدا پیراهنی بر تو پوشانده است و مردم می خواهند آنرا از تنت بیرون آورند، تو آنرا بیرون میار. زیرا بخدا اگر آن را از تن فرو اندازی بهشت را نخواهی دید مگر ریمان کلفت به سوراخ سوزن درآید

ابن کثیر این روایت را در تاریخش ذکر کرده میگوید: ابویعلی آنرا از طریق عبد الله بن عمر از قول خواهرش ام المومنین حفصه روایت کرده است. سیاق متن آن غریب و بیگانه از ذهن است، خدا بهتر میداند.

اکنون رجال سند روایت را بررسی کنیم و بشناسیم:

الف - عبد الله بن صالح مصری. احمد حنبل میگوید: در ابتدای کار پایبند بود و سخن سنجیده میگفت ولی در آخر کار خراب شده بود و کسی نیست. عبد الله بن احمد میگوید: پدرم روزی از او یاد کرد و از او بد گفت و بیزاری جست. صالح بن محمد میگوید: ابن معین او را مورد اعتماد میشمرد ولی بنظر من او در کار روایت دروغ میگفته است. ابن مدینی میگوید: روایتهای او را ترک کرده ام و هیچ از او

[صفحه ۱۲۶]

روایت نمیکنم. احمد بن صالح میگوید: او متهم و بی اعتبار است. نسائی میگوید: مورد اعتماد نیست. ابو زرعه میگوید: بسیار دروغگو است. ابو حاتم میگوید: احادیثی که ابو صالح در آخر عمر روایت کرده و دیگران بدو نامعلوم شناخته اند بعقیده من از ساخته ها و جعلیات خالد بن نجیح است که ابو صالح رفیق و مصاحبش بوده است.، ابو احمد حاکم میگوید: روایتش سست است. ابن حبان میگوید: واقعا بد روایت است و از قول اشخاص معتبر احادیثی نقل میکند بی اعتبار. شخصا راستگو است اما احادیث نامعلوم و نادرستی که نقل کرده بوسیله همسایه اش ساخته شده است. این همسایه احادیثی از قول شیخ عبد الله بن صالح میساخته و با خطی شبیه خط شیخ عبد الله مینوشته و سپس در خانه اش به میان کتابها و نوشته هایش می انداخته است. شیخ عبد الله بگمان این که خط خود او است آن احادیث ساختگی را ندانسته نقل میکرده است

ب - سعید بن ابی هلال مصری. احمد حنبل میگوید: نمیدانم در روایات او چه چیزی رخنه کرده است. ابن حزم میگوید: "قوی" نیست. ابن حجر میگوید: شاید او در این گفته به سخنی که امام احمد حنبل درباره اش گفته تکیه کرده باشد.

ج - ربیع بن سیف اسکندرانی. ابن حبان میگوید: خیلی اشتباه میکند. ابن یونس میگوید: در میان روایاتش روایات نامعلوم و بی اساس هست. بخاری میگوید: احادیثی روایت کرده که با روایت دیگران مطابقت نمینماید. نسائی میگوید: "ضعیف" و سست روایت است.

۴ - احمد حنبل روایتی ثبت کرده است از قول سنان بن هارون از کلب بن وائل از پسر عمر که رسول خدا (ص) از فتنه ای یاد کرد افزود در آن فتنه این شخص که روی خود پوشانده بناحق و مظلومانه کشته خواهد شد ۰ به آن شخص نگریستم، دیدم عثمان بن عفان است ۰

[صفحه ۱۲۷]

سنان بن هارون از اهالی کوفه است. نسائی درباره او میگوید: "ضعیف" و سست روایت است. ساجی میگوید: "ضعیف است و بد روایت. ابن حبان میگوید: واقعا بد روایت است. احادیث نامعلوم را از قول مشاهیر نقل میکند.

کلب بن وائل یکی دیگر از رجال این روایت همینگونه وضعی دارد. چنانکه در تهذیب التهذیب آمده ابو زرعه او را "ضعیف" و

سست روایت شمرده است

۵- احمد حنبل در مسند روایتی آمده است از طریق موسی بن عقبه که جد مادری ام ابو حبیبه گفته است وقتی عثمان در محاصره بود من بن خانه او رفتم. ابو هریره از عثمان اجازه صحبت خواست. به او اجازه داد. برخاسته پس از سپاس و ستایش خدا گفت: من از رسول خدا (ص) شنیدم که میگفت: شما بعد از من به فتنه و اختلاف - یا گفت: اختلاف و فتنه - برخورد خواهید کرد. یکی از مردم پرسید: چه کسی در آن شرایط ما را نجات خواهد داد؟ فرمود: آن امین و یارانش را داشته باشید و در این حال اشاره به عثمان میکرد.

ابن کثیر این روایت را در تاریخش نوشته و میگوید: "فقط احمد حنبل این را روایت کرده و هیچکس غیر او روایت نکرده است. سند آن روایت بسیار خوب و نیکو است."

نمیدانیم سند این روایت با وجود این که جد مادری موسی در آن است و او ناشناخته و مجهول بوده و در فرهنگ رجال حدیث ذکری از او نشده چطور "بسیار خوب و نیکو" میتواند باشد؟ وانگهی بلحاظ متن و مفهوم آیا خردمندانه است که چنین روایتی به پیامبر خدا (ص) نسبت داده شود به پیامبری که اصحابش را بدقت میشناخته و میدانسته یاران عثمان عبارتند از مروان بن حکم و دیگر امویانی که در تبهکاری و جنایت و گناه روزی از قماش وی اند و زباله امت اسلامی اند؟ مگر باور کردنی است که

[صفحه ۱۲۸]

پیامبر گرامی دستور بدهد امتش در برابر مشاهیر اصحاب راسترو و صالحش و آن جمع کثیری که بر عثمان شوریده اند عثمان و این چند بی سر و پای اموی راداشته باشند و بانها متوسل گردند؟ ساحت مقدسش از چنین نسبتها پاک و پیراسته است.

۶- ترمذی روایتی به ثبت رسانده از قول سعید جریری از عبدالله بن شفیق از عبد الله بن حواله که پیامبر (ص) از من پرسید: در حالی که فتنه (و شرایط و حوادث گمراهگر) همه کشورهای جهان را فرا گرفته باشد تو چه خواهی کرد و چه حالی خواهی داشت؟ گفتم: هر چه خدا و پیامبرش برایم تعیین نمایند. فرمود: پیرو این مرد باش، زیرا وی و هر که پیروش باشد در آن هنگام بر حق (و رویه و راه اسلام) خواهد بود. من از پی آن مرد رفته شانه اش را گرفتم و چرخاندمش و از پیامبر (ص) پرسیدم: این را ای پیامبر خدا؟ فرمود: آری. دیدم او عثمان بن عفان است.

احمد حنبل همین روایت را از قول سعید جریری با همان سند بدین عبارت ثبت کرده است: "در فتنه ای (و شرایط گمراهگری) که از هر سوی جهان (یا کشور اسلامی) چون شاخهای گاو سر بر آورده باشد چه خواهی کرد؟ گفتم: نمیدانم. هر چه خدا و پیامبرش برایم تعیین نمایند. پرسید: در فتنه ای که پس از آن پدیدار گشته باشد و بسیار سهمگین تر از اولی چطور؟ گفتم: نمیدانم. هر چه خدا و پیامبرش برایم تعیین نمایند. گفت: از این شخص پیروی کنید. در آنوقت مردی پشت به ما میرفت. من تند رفته شانه اش را گرفته رویش را بطرف رسول خدا (ص) گرداندم و پرسیدم: این؟ فرمود: آری. دیدم او عثمان بن عفان - رضی الله عنه - است.

امینی گوید: شرح حال سعید جریری را وقتی از ستایشها و فضائل عثمان بحث می کنیم خواهید دید و این را که چون در سه ساله آخر عمر اختلال حواس داشته روایتش صحیح و معتبر نیست. عبد الله بن شقیق که سند روایت به وی ختم می شود از تابعان اهل بصره است. ابن سعد در "طبقات" درباره اش مینویسد: "هواخواه عثمان

[صفحه ۱۲۹]

و(در حدیث) مورد اعتماد بوده است. "یحیی بن سعید میگوید: "سلیمان تمیمی به عبد الله خوشین نبوده است. "احمد حنبل میگوید: "مورد اعتماد است و به علی (علیه السلام) حمله میکرده است "ابن معین میگوید: "مورد اعتماد و از مسلمانان نیکو سیرت است. "ابن خراش میگوید: "مورد اعتماد و هواخواه عثمان است و دشمن علی. "

بسیار شگفت آور است که این مرد را که به امیرالمومنین علی علیه السلام حمله میکرده و نسبت به او کینه میورزیده مورد اعتماد میشمارند و از مسلمانان نیکو سیرت حال آنکه فرمایشات پیامبر گرامی (ص) در برابر ما است، این فرمایش که در حدیثی صحیح و ثابت به ما رسیده است: "هیچ منافقی علی را دوست نمیدارد و هیچ مومنی به او کینه نمی ورزد. فقط مومن او را دوست میدارد و فقط منافق به او کینه میورزد، "و نیز این فرمایش امیرالمومنین علی که در "صحیح" آمده و حدیثی راست شمرده شده است: "سوگند به آنکه بذر را بشکافت و جان بیافرید که وصیت پیامبری به من این است که مرا کسی جز مومن دوست نمیدارد و جز منافق دشمن نمیدارد. "و این سخنش که "اگر بر پیشانی مومن با همین شمشیرم بزنم تا با من دشمن شود دشمنم نخواهد گشت، و اگر دنیا را تمامی بپای منافق بیفشانم تا مرا دوست بدارد دوست نخواهد داشت "... و چندین تن از اصحاب پیامبر (ص) گفته اند که "منافقان را فقط از روی کینه ورزی با علی بن ابیطالب میشناختیم. "

در "صحیح" این حدیث به ثبت رسیده که "اگر مردی میان رکن و مقام روزگار به نماز و روزه بسر آرد ولی در حالی به دیدار (دادر) خدا رود که دشمن خاندان محمد باشد به دوزخ درخواهد آمد. در حدیث دیگر چنین آمده: "اگر بنده ای هفت هزار سال خدا را بپرستد ولی بعدا در حالی از دنیا برود که نسبت به علی کینه میورزد و حقش را انکار مینماید و عهد

[صفحه ۱۳۰]

ولایش را گسسته است خدا روز خوشش را به بیچارگی تبدیل خواهد کرد و به خواری در خواهد آوردش. " و در حدیثی چنین: "هر گاه بنده ای خدای عز و جل را چنان بپرستد که نوح در میان قومش و در عمل پرستید و باندازه کوه احد طلا داشته باشد و همه را براه خدا خرج کند و چندان عمر یابد که هزار بار پیاده به حج رود، بعلاوه در میان صفا و مروه مظلومانه کشته شود. اما تو را ای علی دوست نداشته باشد نه به بهشت درخواهد آمد و نه بوی بهشت به مشامش خواهد رسید. " حدیث دیگری هست باین مضمون: "اگر یکی از بندگان خدای عز و جل هزار سال میان رکن و مقام به عبادت خدا بپردازد و بعد در حالی از دنیا درگذرد که نسبت به علی و خاندانم کینه داشته باشد خدا او را در قیامت به روی در آتش خواهد انداخت "

و در حدیث دیگری میفرماید: "علی اگر اتم آنقدر روزه بدارد که چون هلال شود و آنقدر نماز بگزارد که (از نحیفی) مثل زه کمان گردد اما بعدا ترا دشمن داشته باشد خدا او را در آتش خواهد انداخت. "

در "صحیح" باتائید شیخین آمده است که فرمود: "هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس به او کینه بورزد با من کینه ورزیده است. "

در "مستدرک" حاکم نیشابوری این حدیث ثبت است که "علی خوشا بحال کسی که ترا دوست بدارد و در حقت راست بگوید، و بدا به حال کسی که به تو کینه بورزد و در حقت دروغ بگوید. "

در حدیثی دیگر هست که "رسول خدا بدنبال انصار فرستاد تا آمدند. به آنان گفت: ای جماعت انصار آیا نمی خواهید شما را به چیزی راهنمایی کنم که هر گاه به

[صفحه ۱۳۱]

آن متوسل شوید هرگز و هیچگاه گمراه نخواهید شد؟ گفتند: چرا ای پیامبر خدا فرمود: این علی است. او را بخاطر عشقی که به من دارید دوست بدارید و بخاطر بزرگداشت گرامی شمارید. زیرا جبرئیل از طرف خدای عز و جل به من دستور آورد که این را بگویم."

حدیث دیگری است باین مضمون: "علی پرچم هدایت است و امام دوستدارانم و نور (رهنمای) هر که فرمانبردار من باشد. او عقیده ای است تفکیک ناپذیر از پرهیزگاران. هر که دوستش بدارد مرا دوست داشته است و هر که دشمن بداردش مرا دشمن داشته است."

و باین مضمون: "هان هر که این (یعنی علی ع) را دشمن بدارد قطعاً خدا و پیامبرش را دشمن داشته است و هر که این را دوست بدارد محققاً خدا و پیامبرش را دوست داشته است."

و "اینک فرشته وحی به من اطلاع میدهد که خوشبخت، خوشبخت واقعی کسی است که علی را در زندگی و پس از بدرود زندگی دوست داشته باشد، و بدبخت، بدبختی واقعی کسی است که علی را در زندگی و پس از بدرود زندگی دشمن داشته باشد."

و بسیار حدیثها که در جلد سوم "غدير" بنگارش درآوردیم.

بالاخر از اینها، فرمایشات خداوند متعال را بیاد آوریم. این فرمایش الهی را که ("ای پیامبر به مردم) بگو در ازای آن (یعنی رسالت) جز این مزدی نمی خواهم که خویشاوندانم را دوست بدارید. "و این فرمایش: "کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکو کرده اند خدا بر ایشان مایه دوستی قرار خواهد داد" و "کسانی که ایمان آورده و کارهای پسندیده کرده اند آنان بهترین موجودات هستند. " برای درک مراد این آیات و شان نزول و مورد آنها به جلد دوم "غدير" مراجعه کنید.

همچنین دعائی را که پیامبر عظیم الشان ما در "غدير" و آن اجتماع پر شکوه

[صفحه ۱۳۲]

و سهمگین فرمود بخاطر آوریم، این را که "خدا دوستدار کسی باش که دوستدار او است، و کسی را دشمن بدار که او را دشمن میدارد. خدایا از مردم هر که او را دوست میدارد تو دوست او باش، و هر که با او دشمنی میکند تو دشمن او باش. " یا باین عبارت: "خدایا دوستدار کسی باش که دوستدار او است، و کسی را دشمن بدار که او را دشمن میدارد، و کسی را یاری کن که او را یاری می کند، و کسی را دوست بدار که او را دوست میدارد. " یا باین صورت: "خدایا دوستدار کسی باش که دوستدار او است، و کسی را دشمن بدار که او را دشمن میدارد، و با کسی کینه بورز که به او کینه میورزد، و کسی را یاری کن که او را یاری میکند، و کسی را خوار گردان که او را خوار می خواهد. " بالاخره باین صورت: "خدایا دوستدار کسی باش که دوستدار او است، کسی را دشمن بدار که او را دشمن میدارد، و کسی را دوست بدار که او را دوست میدارد، و با کسی کینه بورز که با او کینه میورزد، و کسی را یاری کن که او را یاری می کند، و کسی را قدرت و احترام بخش که با او احترام می بخشد، و کسی را مدد رسان که با او مدد میرساند. " و دیگر صورتهای عبارتها که در جلد اول بشرح آوردیم.

بنابراین، و باستناد این متنهای قرآنی و سنتی که گواهی خدا و پیامبرش را حکایت میکنند عبد الله بن شقیق - یکی از راویان آن

روایت - منافقی بدبخت است و دشمن خدا و پیامبرش، و کسی که خدا با او دشمنی می‌ورزد، و هیچ خیری از خودش و روایت و سخنش نیست، و روایتی که او نقل کند پذیرفته نخواهد بود و نه انسانی تصدیقش خواهد کرد، خدا او را خوار و بی مقدار گردانیده و در رستاخیز به روی در آتش دوزخ افکنده است. بگذار حافظان حدیث و روایت‌داران او را "مورد اعتماد و از مسلمانان نیکو سیرت" بشمارند

۷- احمد حنبل "در مسند" روایتی نوشته از طریق عبد الله بن شقیق بصری، میگوید: هرم بن حارث و اسامه بن خزیم از مره بهزی به من گفته اند: در حالیکه با رسول خدا (ص) در یکی از کوچه های مدینه میرفتیم از ما پرسید: از فتنه ای که همه سرزمین

[صفحه ۱۳۳]

های جهان (یا کشور اسلامی) را فرا گیرد چه خواهید کرد؟ گفتند: چه بکنیم ای رسول خدا؟ فرمود: این و یارانش را داشته باشید - یا از این و یارانش پیروی کنید - میگوید: بسرعت دویدم تا به آن مرد رسیدم و پرسیدم: این ای رسول خدا؟ فرمود: همان. دیدم عثمان بن عفان است. در این هنگام فرمود: او و یارانش.

عبد الله بن شقیق - یکی از رجال این روایت - را قبلاً شناختیم و دیدیم اگر فرمایشات پیامبر گرامی را قبول داشته باشیم روایت او را نمیتوانیم راست و قابل قبول بشماریم.

۸- احمد بن حنبل روایت دیگری در "مسند" به ثبت رسانده است از طریق فرج بن فضاله از قول عائشه که "نزد پیامبر (ص) بودم. به من گفت: عائشه کاش کسی اینجا میبود با او صحبت میکردیم. گفتم: ای پیامبر خدا بفرستم دنبال ابوبکر؟ خاموش ماند. سپس گفت: کاش کسی میبود با او صحبت میکردیم. گفتم: بفرستم دنبال عمر. سخنی نگفت: آنگاه یکی از خدمتکارانش را خواند، چیزی به گوش او گفت و او رفت. دیدم عثمان آمده اجازه ورود میخواست. به او اجازه داد. بعد پیامبر (ص) مدت زیادی سر در گوش عثمان سخن گفت. سپس فرمود: عثمان خدای عز و جل پیراهنی بر تو می پوشاند که اگر منافقان خواستند آنرا از تن بیرون آوری قبول نکن و آن پیراهن را برای آنان بیرون نیاور. این سخن را دو یا سه بار تکرار فرمود."

این حدیث را حاکم نیشابوری نیز در "مستدرک" ثبت کرده از طریق فرج بن فضاله. و میگوید: "این حدیثی است صحیح و با سند عالی، و مسلم و بخاری آنرا ثبت نکرده اند." ذهبی بر سخن حاکم نیشابوری چنین حاشیه زده است: این روایت که بر محور فرج بن فضاله می چرخد چطور میتواند "صحیح" باشد

[صفحه ۱۳۴]

حدیثشناسان و علمای رجال متفقا فرج بن فضاله را تضعیف کرده و گفته اند روایاتش قابل استناد نیست. شرح حال او را در همین جلد در بحث از هفدهمین روایتی که در تمجید عثمان هست خواهیم آورد.

احمد بن حنبل در "مسند" از طریق قیس بن ابی حازم از ابو سهله - آزاد شده عثمان - از عائشه روایت میکند که "پیامبر خدا (ص) فرمود: یکی از اصحابم را بگوئید بیاید. پرسیدم: ابوبکر؟ فرمود: نه پرسیدم: عمر؟ فرمود: نه. پرسیدم: پسر عمویت علی؟ گفت: نه. پرسیدم: عثمان؟ فرمود: بله. وقتی عثمان آمد. به من فرمود: برو کنار: و شروع کرد آهسته با او صحبت کردن، و در آن حال رنگ چهره عثمان دگرگون گشت. بعدها که روز جنگ خانه عثمان فرا رسید و محاصره گشت از او پرسیدم: ای امیر المومنین آیا نمی جنگی؟ گفت: نه. زیرا رسول خدا (ص) به من سفارشی کرده است و من برای تحقق آن سفارش صبر و تحمل

مینمایم."

این را ابو نعیم در "حلیه الاولیاء." و حاکم نیشابوری در "مستدرک" و ابو عمر در "استیعاب." ثبت کرده اند و ابن کثیر در تاریخش به نقل از احمد بن حنبل آورده است اسناد آن به قیس بن ابی حازم میرسد که گفته اند: به علی علیه السلام حمله میکرده است. و ابن حجر میگوید: معروف است که معتقد به برتری عثمان بوده است و بهمین علت بسیاری از کوفیان متقدم از روایت کردن از او پرهیز مینموده اند. وی آنقدر عمر کرده که به یکصد و چند سالگی رسیده و فرتوت و خرف گشته و عقلش را از دست داده است.

ما هم اگر فرمایشات پیامبر گرامی (ص) را - که کمی پیشتر آوردیم. پیروی

[صفحه ۱۳۵]

نمائیم بایستی با کوفیان متقدم همراه شویم و از روایاتی که قیس بن ابی حازم - کسی که به امیر المومنین علی علیه السلام حمله میکرده است - پرهیز نمائیم. اساساً هیچ محقق درسترائی نمیتواند به روایت منافق بدبختی که خرف گشته و عقلش را از دست داده باشد اعتماد کند. سخن ابن ابی الحدید را در همین جلد شنیدم که میگفت: "مشایخ متکلمین و اساتیدمان قیس را مورد انتقاد و حمله قرار داده و گفته اند: او فاسق و زشتکار بوده و روایاتی که او نقل کند قابل قبول نیست..."

۹- ابن عدی از قول ابی یعلی از مقدمی - محمد بن ابی بکر - از ابی معشر - یوسف بن یزید البراء البصری - از ابراهیم بن عمر بن ابان بن عثمان از قول پدرش عثمان روایت میکند که "پیامبر (ص) آهسته به من گفت که بناحق و ظالمانه کشته خواهم شد." چنانکه در "میزان الاعتدال" آمده ابن عدی این روایت را دروغین خوانده و از روایات عمر بن ابان که همه اش غیر محفوظ میباشد شمرده است. ابان بن عثمان بطوریکه احمد بن حنبل میگوید حدیثی از پدرش عثمان - نشنیده است، بنابراین چگونه ممکن است عمر بن ابان سخن عثمان را از او نقل کند. حال ابی معشر و ابراهیم بن عمر را در بحث از سومین تمجیدی که درباره عثمان ادعا شده ملاحظه خواهید کرد و خواهید دید که روایات ایندو نفر صحت ندارد و قابل اعتماد نیست.

۱۰- ذهبی در "میزان الاعتدال" روایتی از طریق انس آورده باین مضمون: "عثمان تو پس از من عهده دار خلافت خواهی شد و منافقان میخواهند ترا عزل کنند، از خلافت کناره گیری نکن، و آن روز را روزه بدار تا نزد من افطار کنی." ذهبی میگوید: در سندش نام خالد بن ابی رجال انصاری هست که روایات عجیبی دارد. ابن حبان میگوید: روایات او قابل استناد نیست. در "لسان المیزان" میگوید: ابو حاتم گفته است: او "قوی" نیست.

[صفحه ۱۳۶]

تأملی در این روایات

اینها یک سلسله روایت است متضمن این معنا که گویا رسول اکرم (ص) به عثمان سفارشی کرده است. در جعل اینها یک مشت حقه باز و دغلکار همکاری کرده اند نامهایی که در سند آنها به چشم می خورد یا اموی است یا شامی و بصری، یا هواخواه عثمان که به سرور خاندان پیامبر (ص) مولای متقیان حمله میکرده است، بالاخره کسانی که یا در نقل حدیث "ضعیف" هستند یا "کذاب" و دروغساز و "متروک" و مطرود و بی اعتبار. بعلاوه، متن آنها معیوب تراز سند است. زیرا صحت متن آنها مستلزم این

است که همه اصحاب پیامبر (ص) از عدالت و پاکدامنی بدور باشند. لازمه تصدیق آن روایات، بی عدالتی اصحاب است چه در چندین روایت چنین آمده که کسانی که علیه عثمان برخاسته اند و جنبش کرده اند و خواستار عزلش شده اند جمعی منافقند. و در بعضی از آنها اینطور است: "عثمان و یارانش در آنروز بر حق خواهند بود" و "این امین و یارانش را داشته باشید." ضمناً میدانیم کسانی که علیه او برخاسته اند و جنبش کرده و خواستار عزلش بوده اند عبارتند از همه اصحاب از مهاجران گرفته تا انصار باستانی سه نفر: زید بن ثابت، حسان بن ثابت، اسید الساعدی. با آنها بعلاوه کعب بن مالک، همراه عده‌ای اوباش اموی. با وجود این، آن جماعت که معتقد به عدالت و راستروی اصحاب پیامبراند چگونه ممکن است این روایات را که بی عدالتی و نفاق مهاجران و انصار و اکثریت قریب به اتفاق اصحاب را ایجاب می نماید تصدیق کنند؟ اساساً هیچ خردمند دینداری چنین کاری نمیتواند بکند؟ زیرا به عظمت و شکوه بسیاری از اصحاب پی برده و دانسته ایم که محققاً پاکدل و نیکوکار و راسترو و عادل بوده اند و پیامبر اکرم (ص) تمجید و تجلیل ها از ایشان کرده و خدای متعال در قرآن ستایشها در حقشان نموده است، و امت اسلامی بر این حقیقت همدستان و متفق است.

[صفحه ۱۳۷]

وانگهی عثمان گرچه تظاهر به رویه ای میکرده که در این روایات و غیر از آنها دستور اتخاذ آن آمده یعنی رویه تحمل و جنگیدن، ولی عملابری خلاف آن رفتار میکرد، زیرا به مناطق و محافل مختلف اسلامی نامه می نوشت و برای جنگیدن با مردم مدینه از آنها لشکر و سپاه می طلبید و اظهار عقیده میکرد که جنگیدن علیه مردم مدینه مثل جنگ با قبائل مهاجم و مشرکی است که در جنگ معروف خندق حمله آوردند یا جنگ با مشرکان در " بدر " و تاکید مینمود که آنان کافر شده اند. بنابراین هر گاه واحدهای نظامی از شهرستانها به کمکش رسیده بودند چنان جنگ خونینی براه میانداخت که هیچکس به گردش نمرسید. وی از آنجهت تظاهربه صبر و پرهیز از جنگ مینمود که خود را بعلت اتفاق اصحاب علیه وی - باستانی سه نفر - بیکس و بی یاور میدید و هیچکس حاضر نمیشد جانب او را علیه اجتماع مهاجران و انصار و دینداران ثابت قدم بگیرد جز آن سه نفر که بدرش نخوردند مخصوصاً حسان بن ثابت که آنقدر ترسو بود که جرات نکرده غنائم شخصی مردی را که بدست زنی کشته شده بود برگیرد.

بدتر از همه این که حتی با همه بیکسی و خواری و بی یآوری و با همان یک مشت اموی علیه مردم مدینه و اصحاب و مهاجران و انصار و دینداران شهرستانها دست به جنگ زد، و آنها همه دلیری و قهرمانی خود را نشان داده اند ولی کاری از پیش نبرده و شکست خوردند و به " ام حبیبه " پناه جستند تا آنها را در کندوئی پنهان کرده و بعد از مدینه به خارج گریختند بعلاوه، گرفتیم که عائشه - چنانکه روایت میگوید - آن حدیث را فراموش کرده بود و هنگامی که توده های مردم را علیه عثمان می شورانده و دستور قتلش را میداد و او را " نعل " و کافر مینامید آنرا به یاد نداشت. اما آیا دیگر راویان باتفاق او فراموش کرده بودند، و مثلاً عبد الله بن عمر و ابو هریره و مره بهزی و عبدالله بن حواله و ابو سهله و انس هم از یاد برده بودند؟ یا از یاد نبرده بودند ولی نقلش را در آن اوضاع و هنگام به مصلحت ندیده و بعداً که شرایط را مناسب یافته اند روایت کرده اند؟

[صفحه ۱۳۸]

یا بعدها از زبان آنها درست کرده و بایشان بسته اند؟

هر گاه این سخنان که به پیامبر گرامی (ص) نسبت داده شده، این که " این امین و یارانش را داشته باشید " و " از این و یارانش

پیروی کنید" و "از این مرد پیروی کن زیرا در آن هنگام او و پیروانش بر حق خواهند بود" صحت می‌داشت لازم می‌آمد که آنرا به اطلاع همه اصحابش برساند، زیرا مفهومش این است که فتنه منظور از فتنه‌ها و شرایط و حوادث گمراهگر بوده و عثمان در کشاکش آن در جبهه و طرف حق قرار داشته است، و مسلم است که پیامبر اکرم (ص) از تبلیغ و رساندن آنچه مایه هدایت امتش باشد دریغ نمی‌ورزیده و کوتاهی نمی‌نموده تا به یک یا چند تن ابلاغ نماید و دیگران را از آن محروم و بی‌اطلاع بگذارد و او برای ابلاغ تعالیم و راهنمایی مبعوث گشته و رسالتش همین بوده است. با این وصف، و با توجه به این واقعیت محرز، چرا جز این چند نفر کسی آن حدیث را نقل نکرده است؟ و چرا دیگران و لو بواسطه همین چند نفر از آن اطلاع نیافته‌اند؟ و چرا برای همین چند نفر برآز گفته شد و بطوریکه دیگران اطلاع نیابند؟ و چرا اینها در هنگامه جنگ بر در خانه عثمان به آن استناد نکردند و آنرا در برابر مهاجران و انقبالیونی که تقاضای عزل و خلع عثمان را داشتند اعلام ننموده و به بانگ بلند افشا نکردند، در حالیکه می‌دانیم در میانشان جمع کثیری یا اکثریتی بودند که اگر فرمان مطاع و فرمایش پیامبر (ص) را میشنیدند بیدرنگ سر تسلیم و اطاعت فرود می‌آوردند؟ آیا در آن سخن تامل و اندیشه نکردند یا سخنی به ایشان رسیده که به پدرانشان نرسیده است؟ این جز از خود ساختن نیست."

بررسی تمجید و تعریفها که برای عثمان ساخته‌اند

اشاره

تا اینجا صفحه ای از زندگانی عثمان را از نظر گذراندیم، صفحه ای که نمیدانم صفحه سپید حیات اوست یا سیاه تر از دیگر صفحاتش؟ بهر حال، کسی که آنرا به تحقیق

[صفحه ۱۳۹]

از نظر گذرانده و مورد تامل و دقت قرار داده باشد به روحیات و پایه و مقامش پی برده است. به تفصیل بر گذاردن آن نیز بهمین جهت بود، تا در اثنای کاوش و پژوهش و سنجش، مقیاس و شناختی بدست آمده باشد و ما را در بررسی و ارزشیابی روایاتی که درباره اش هست بکار آید، و بتوانیم در پرتو آن و با شناخت قطعی و دقیقی که از او بعمل آورده ایم آنها را بسنجیم و تکلیفشان را معین نمائیم، هر چه را با آن جور و اندازه آمد ثابت بدانیم و نگاهداریم و هر چه را ناجور و بی‌قواره به دور افکنیم خاصه روایاتی را که در تمجید و در فضائلش هست و بسیاری را از روی مبالغه و غلو ساخته‌اند.

آنچه تاکنون آوردیم از زشتخوئی و بدسرشتی و خلافکاریش و مواردی که تن بن غرائز و امیالش سپرده یا بدکرداری نموده و در حکومت و اداره خشونت و بیداد بخرج داده و راه نه ازدین بلکه از شهوت جسته و سر از قانون اسلام پیچیده و پستی نموده و سست رائی و بد زبانی و دیگر کارها که هم ناپسند است و هم بد عاقبت و مایه کفر آخرت، به هیچ محققى مجال این را نمیدهد که روایاتی را که در فضائل و مکارم وی به دروغ ساخته و رواج داده‌اند باور دارد خواه سند آنها سست باشد و خواه محکم چنانکه آراء و نظریات اصحاب پیش کسوت پیامبر اکرم (ص) - که پیشتر در همین جلد - از نظر تان گذشت مجالى برای این باقی نمیگذارد که بحث از صحت آن روایات ساختگی که در تمجید و تعریف عثمان هست پیش آید تا چه رسد به بحث از اثبات آن در مضمون آن روایات دروغین خواه آنها که (مرسل) است و سندش ناتمام و خواه آنها که (مسند) و کامل است تمایلات هوسناک و غرضورزی مثنی بصری یا شامی را می‌بینید که غالباً نقل و روایت خویش را به بردگان آزاده شده عثمان یا بافرد

خانواده بی اعتبارش میرسانند، و همین میرساند که از ساخته های معاویه بنفع عثمان است بنفع خلیفه ای که حکومتش را نرده بان وصول به سلطنت و لذت کرده بود. معاویه خروارها سیم و زر خرج میکرد تا احادیثی در فضیلت و تمجید افراد خانواده اش - همان شجره ای که قرآن وصفش کرده - یعنی بنی امیه عموما و شاخه خانواده ابی العاص مخصوصا بسازند. متن بیشتر این روایات جعلی بقدری سست و رسواست که هر گونه تلاش برای توجیه و تصحیح آنرا به باد میدهد و بی اساس و پوچی و کذب خود را ثابت میدارد.

[صفحه ۱۴۰]

اینک پاره ای از آن روایات جعلی:

۱- مسلم و احمد بن حنبل از طریق عقیل اموی از لیث عثمانی از یحیی بن سعید اموی از سعید بن عاص پسر عموی عثمان از قول عثمان و عائشه چنین روایتی ثبت کرده اند: "رسول خدا (ص) در بستر آرمیده و جامه عائشه را بروی خود پوشیده بود. در این حال ابوبکر اجازه ورود خواست. اجازه یافت. مطلب خود را بعرض رسانید و برفت. بعد عمر اجازه ورود خواسته و پیامبر (ص) در همان حال به او اجازه داد تا آمده مطلب خود را عرض کرده برفت. عثمان میگوید: در این هنگام من اجازه خواستم. پیامبر (ص) بنشست و به عائشه گفت: لباس را جمع و جور کن. من مطالبم را با او در میان گذاشتم، و برفتم. عائشه به پیامبر (ص) گفت: چطور شد وقتی ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - آمدند نگران نشدی آنطور که بهنگام آمدن عثمان شدی؟ پیامبر خدا (ص) فرمود: عثمان مردی با حیا است، و ترسیدم اگر در آن حال به او اجازه دهم با من ملاقات کند مطلب خود را عرضه ندارد."

۲- مسلم و دیگر محدثان از طریق عائشه چنین روایت کرده اند: "پیامبر خدا (ص) در خانه من آرمیده و ساق پا و قسمتی از بالای زانویش عریان بود. ابوبکر از او اجازه خواست. اجازه داد و در همان حال بود، و با او گفتگو کرد. بعد عمر اجازه خواست. در همان حال به او اجازه داد و با او گفتگو کرد. آنگاه عثمان اجازه خواست. پیامبر خدا (ص) بنشست و لباسش را جمع و جور کرد. چون برفت عائشه - رضی الله عنها - گفت: ابوبکر وارد اطاق شد دست پاچه نشدی و اهمیتی به او ندادی. عمر وارد شد دست پاچه نشدی و اهمیتی به او ندادی. اما وقتی عثمان وارد شد نشست و لباسهایت را درست کردی؟ فرمود: من از مردی که فرشتگان از وی شرم مینمایند شرم مینمایم."

[صفحه ۱۴۱]

بخاری حدیثی در تمجید عثمان به ثبت رسانده و در حاشیه اش مینویسد: "عاصم می افزاید که پیامبر (ص) در جائی که آب در آن بود نشسته و زانوها یا یکی از زانوهایش را عریان کرده بود. چون عثمان وارد شد زانوی خویش را پوشاند." ابن حجر در "فتح الباری" مینویسد: "ابن التین میگوید: داودی این روایت را نامعلوم و نادرست دانسته و گفته که این روایت مربوط به این حدیث نیست و راویان آن حدیثی را در حدیث دیگری مخلوط کرده اند. آن حدیث چنین است: ابوبکر نزد پیامبر (ص) که در خانه اش بود و بالای زانویش را عریان کرده بود آمده نشست، بعد عمر آمد. سپس وقتی عثمان آمد پیامبر (ص) بالای زانوی خویش را پوشاند..."

امینی گوید: شرم و حیا عبارتست از خوشتنداری و پرهیز از آنچه با شرافت - به مفهوم دینی یا انسانی آن - مغایرت داشته باشد. شرم ریشه فطری دارد، و کمال آن اکتسابی بوده و بوسیله ایمان تکامل پیدا میکند. بهمین جهت هر قدر ایمان و معرفت افزون گردد

شرم و حیای انسان بیشتر خواهد گشت و به ملکه ای راسخ تبدیل خواهد شد که آدمی را بطور خودکار و ناخودآگاه از نزدیکی و آلايش به رسوائیها دور میدارد. بدینسان آدمی در کارها و خودداریها یا در گرایش نفسانی و تمایل یک نوع "خودبندی" پیدا میکند پنداری بندها و حدودی بر اعضا و دستگاههای فیزیولوژیک او و بر روان و خردش نهاده است بطوریکه هیچیک تاب گسستن آن یا بدر شدن از محدوده اش را نمیارند. پیامبر عالیقدر (ص) میفرماید: از خدا برآستی شرم کردن این است که سر و دستگاه ادراک را و شکم و محتویاتش را نگاهداری کنی و مرگ و بلا (یا آزمایش) را بیاد داشته باشی. "بنابراین، هر کاری که از حدود دین و انسانیت بیرون باشد با شرم و حیا مغایرت دارد و حیا عاملی است که از کارهای زشت و ناپسند و هر گناه کوچک و بزرگی که دامن انسانیت و عفت و ایمان را بیالاید باز می دارد. باز بهمین جهت هر کس شرم نداشته باشد

[صفحه ۱۴۲]

هر کاری بخواهد و هوس کند انجام میدهد. در حدیثی از پیامبر (ص) آمده است که "هر گاه شرم نداشتی هر کار میخواهی بکن". "بنابراین، فحش و بد دهنی، خیانت، فریب، حيله، پیمان شکنی، هرزگی، شهوترانی، و امثال آن ضد شرم و حیا است. به تضاد آنها پیامبرگرامی (ص) اشاره فرموده است، از جمله در این احادیث شریفه:

شرم از ایمان است و ایمان در بهشت. بد زبانی از خشونت است و خشونت در دوزخ

شرم و کم روئی از ایمان است و (آدمی) را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور میسازند. فحش و بد زبانی از شیطان است و به دوزخ نزدیک و از بهشت دور میسازند.

ای عائشه شرم اگر بصورت مردی در میاید مردی صالح میبود، و بدکاری و بدگوئی اگر مردی می شد مردی بد میبود.

بدکاری و بد زبانی در هر چیز که باشد باعث زشتی آن میشود، و شرم و حیا در هر چیز باشد مایه آراستگی آن میگردد.

خدای عز و جل هرگاه بخواهد بنده ای را گمراه سازد شرم و حیا را از او میگیرد. وقتی حیا را از او گرفت آدم کینه توز و مورد کینه خواهد شد. چون چنین شد امانت را نیز از دست خواهد داد. وقتی امانت دار نبود خائن خواهد شد که به او خیانت نیز میشود. چون چنین شد حس ترحم و شفقت را از دست خواهد داد. در این حال مطرود و ملعون خواهد بود. وقتی مطرود و ملعون گشت پیوند اسلام از او گسسته خواهد بود و از مسلمانی بیرون.

[صفحه ۱۴۳]

شرم و حیا ثمری جز خیر و نیکی ندارد.

مناوی در شرح این حدیث میگوید: " زیرا کسی که از مردم خجالت بکشد در برابرشان کار زشتی انجام دهد به این حال کشانده خواهد شد که از پروردگارش بیش از مردم خجالت بکشد. در نتیجه هیچیک از وظایفش را فرو نمیگذارد و دست به خطا و گناه نمیزند. ابن عربی میگوید: شرم و حیا این است که انسان کاری نکند که اگر دیگران بفهمند چنان کاری انجام داده خجالت بکشد. مومن میداند که خدا هر کاری را که او بکند می بیند، بهمین جهت از او خجالت میکشد کاری انجام دهد که مایه شرمساری است، و نیز چون میداند در قیامت کارش را کیفر خواهد داد خجالت میکشد و آنچه را مایه شرمندگی است ترک مینماید. این است شرم و حیا. بهمین سبب است که شرم و حیا ثمری جز خیر و نیکی بیار نمی آورد. شرم و حیا در حقیقت خوئی است که انسان را به ترک کار ناپسند و میدارد و نمیگذارد در حق دیگران کوتاهی نماید. یکی از حکیمان گفته است: هر که جامه شرم پوشید هیچکس

عیش ندید."

در فضیلت شرم و حیا

اکنون بیایید در زندگانی عثمان تامل و جستجو کنیم شاید چیزی بیابیم که ثابت نماید او شرم و حیائی داشته است. نگاهی به کارهای او که ذکر کردیم و حرفهایش و گفتگو و ترک وظائفی که از او سر زد، روشن میسازد که نشانه ای از شرم و حیا در آنها نیست. و اگر ذره ای شرم و حیا در او بود چنان کارها از او سر نمیزد و آن حرفها را به زبان نمی آورد و در انجام آن وظائف کوتاهی نمی نمود. او شرم و حیا نداشته است تا چه رسد به اینکه با حیاترین فرد بشر یا پر شرم ترین فرد امت اسلامی باشد یا فرشتگان از او شرم داشته باشند

بار دیگر این کارها و حرفهایش را به یاد آوریم و از نظر بگذرانیم تا وجود حیا و مقدار شرمش را به درستی دریابیم:
به مولای ما امیر المومنین علی علیه السلام میگوید: بخدا قسم تو در نظر

[صفحه ۱۴۴]

من برتر از مروان نیستی. آیا عثمان وقتی این حرف را میزد نمیدانست خدا در قرآن مجید علی را "خود پیامبر اکرم" شمرده و به صراحت از هر آلائش بری و پیراسته دانسته است، و نمیدانست که "مروان بن حکم" تبعیدی بی فرزند تبعیدی است و قورباغه ای قورباغه زاده و ملعونی پسر ملعون؟

وقتی نامه اش را حاوی فرمان قتل محمد بن ابی بکر و دوستانش و شکنجه و آزار آنان را به او ارائه میدهند و باز خواستش میکنند، پس از انکار این که نامه را نوشته و آن پیک دولتی را فرستاده باشد امام پاک و سرور خاندان پیامبر (ص) را متهم به نوشتن و جعل آن نامه میکند و به او میگوید: تو را متهم به این کار میکنم و منشی ام مروان را به امام علی بن ابیطالب علیه السلام میگوید: هیچ گردنکش قانونشکنی نیست که تو را نرده بان و وسیله و یاور خویش نساخته و پشت و پناه خود نگردانیده باشد

چون امام درباره عمار یاسر با او سخن میگوید و از تبعید وی بر حذر میدارد به او میگوید: تو بیش از او مستحق تبعیدی مروان بن حکم و دیگر دربیانش را که از قماش مروان بودند در کار ابوذر - آن صحابی عظیم الشان - طرف مشورت قرار داده و میگوید: درباره این پیرمرد دروغساز نظر بدهید که بزمنش یا زندانش کنم یا بکشمش؟ در حالی که در گوش خودش و همه اصحاب این سخن پیامبر گرامی طنین انداز است: نه آسمان بر راستگوتر و صریح تر از ابوذر سایه افکند و نه زمین چون او به برگرفته است. و دیگر فرمایشات تمجید آمیز و آفرینهایش بر ابوذر.

به عمار یاسر - وقتی میگوید: خدا ابوذر را بیمارزد که از دست ما نجات یافت - میگوید: ای... خیال کردی از تبعید او پشیمان شده ام؟ و دستور میدهد او را

[صفحه ۱۴۵]

با خشونت بیرون کنند. میدانیم عمار یاسر کیست و مقام و منزلتش چیست و چنانکه نوشتیم میانه دو دیده پیامبر (ص) است و پاکیزه پیراسته، و بفرموده پیامبر (ص) از سر تا قدمش آکنده از ایمان است و ایمان با گوشت و خونس آمیخته است و با حق (یا اسلام)

می‌چرخد و حق (یا اسلام) هر جا بگردد وی به همانجا می‌گردد. و میدانیم که در قرآن مجید از او به نیکی یاد شده است. اگر ادعای عثمان راست باشد که از وقتی دست بیعت به دست پیامبر (ص) داده با احترام آن حضرت هیچگاه دست راست به عورت خویش نسوده است چگونه زبان به چنین حرف زشتی می‌لاید و چنین کلمه ای را به زبان میراند؟ او که از دیرگاه احادیث نبوی را به زبان می‌آورده و قرآن تلاوت مینموده آیا شایسته نبود که زبان خویش به احترام قرآن و سنت از چنین حرف زشت و رکیکی پاک نگاه بدارد و به آن نیالاید؟ اگر کسی پیدا نشود که بگوید: آن ادعای او درباره خودش که به احترام پیامبر (ص) دست راست خود را از وقتی دست بیعت داده هرگز به عورت خویش نبرده است باستاند آنچه از او و از زبانش سرزده رد و ابطال می‌شود. آیا آنچه از او و از زبانش سر زده در مورد عبد الله بن مسعود، دلیلی نیست بر رد ادعایش و بر تعیین رابطه اش با شرم و حیا؟ آنگاه که به حال تبعید به مدینه وارد گشت و به مسجد، عثمان روبه مردم و اصحاب پیامبر (ص) کرد که "هان حیوانکی بدخوی به سراغتان آمد که اگر کسی بر خوراکش بگذرد قی می‌کند و مدفوع میریزد" در حالیکه دانستیم ابن مسعود از کسانی است که خدا در قرآن ستوده شان، و از لحاظ دینداری و حرکات و رفتار بیش از هر کسی به پیامبر اکرم شباهت داشته است. به عبد الرحمن بن عوف - که می‌گویند از ده نفری است که مژده بهشت یافته اند - می‌گوید: "تو منافقی" صعصعه بن صوحان را - که سروری سخنور و زبان‌آور و دیندار است -

[صفحه ۱۴۶]

"هیكلی مغرور و متكبر" میخواند. به مغیره بن ولید مخزومی چون از عمار یاسر دفاع میکند و اعتراض که چرا عثمان کتکش زده تا بیهوش شده، فحش می‌دهد. در نامه اش به معاویه می‌گوید: مردم مدینه کافر شده اند. در نامه دیگری به او درباره مردم مدینه - یعنی اصحاب و مهاجران و انصار - می‌گویند: آنها مثل قبائل مشرک و مهاجمی هستند که در جنگ خندق یا در "احد" به ما حمله آوردند. درباره کسانی که این حرف می‌زنند که بفرموده قرآن و حکم تاریخ مهاجران و پیامبر (ص) را پناه داده و کمک کردند، و درباره مهاجرانی که خدا و پیامبر و دینش را تصدیق کردند و پیروی نمودند، و اینها کسانی هستند که هواخواهان عثمان در قرون بعد همه شان را "عادل و راسترو" و بر راه راست دین میدانند. در نامه ای به مالک اشتر و یارانش می‌گوید: "شما را به حمص تبعید کرده ام. شما در غم اسلام و مسلمانان نیستید. از فراز منبر پیامبر (ص) و در برابر خلق مسلمان این دروغ شاخدار را می‌گوید: "این جماعت اهل مصر درباره حاکم و پیشوایان خبری به آنها رسیده بود. اما وقتی یقین کردند بی اساس است به کشورشان باز گشتند". این را بعد از این می‌گوید که در برابر مردم به خلافکارها و انحرافش اعتراف نموده و اظهار ندامت و توبه کرده و قول داده و رسماً تعهد سپرده که در حکومت و اداره مطابق قرآن و سنت رفتار کند، و بر این تعهد نامه جمعی از اصحاب پیامبر (ص) شهادت داده و گواه شده اند، و مصریان و دیگر متعرضان و انقلابیون در نتیجه آن به دیار خویش باز گشته اند. آنگاه عهد خویش شکسته و پیمان توبه را گسسته و دگر باره سربه شیطان صفتان دور و بریش سپرده و راه هوسناک دلخواه آنان را پیش گرفته است. آیا چنین کسی بوئی از حیا برده است؟ شبی که همسرش - دختر عزیز پیامبر (ص) - از دنیا می‌رود و پیامبر (ص) و خاندانش همگی عزا دارند و عثمان باید اندوهگین باشد اندوه به دل راه نمیدهد و حتی

[صفحه ۱۴۷]

با همسر دیگر خویش می آرمد، و این بر پیامبر اکرم (ص) گران میاید بطوریکه تلویحا به او می فهماند کار خوبی نکرده و پاس همسری را نداشته است و به کنایه میفرماید: در میان شما کسی هست که دیشب را با همسرش نخفته باشد؟ و سپس عثمان را از تصدی دفن دختر خویش محروم میسازد، و به این ترتیب لکه ننگی بر پیشانی او می چسباند.

در ابتدای تصدی حکومت به منبر میروند و به جائی که ویژه پیامبر اکرم (ص) بوده و ابوبکر یک پله و عمر دو پله پائین تر از آن می نشسته اند می نشیند و این در آن احوال نوعی گستاخی و پروئی شمرده میشده است، عثمان اگر باحیاطتر از دو همکارش میبود باید تکیه بر آن جایگاه نمیزد و یک پله پائین تر از عمر می نشست یا در جای آنان، و روش آنان را در حیا و ادب پیروی میکرد، ولی چنین نکرد...

عثمان در حکومت و اداره، از قرآن و سنت تخطی نمود و انحراف جست. چنانکه مهاجران پیش کسوت و باز مانده شورا این مطلب را به دیگر اصحاب و تابعانی که در استانها پراکنده بودند گوشزد کردند و نوشتند: نزد ما بیائید و خلافت رسول خدا (ص) را پیش از این که از صاحبانش بربایند به سامان آورید. زیرا بجای کتاب خدا (یعنی قرآن) چیز دیگری اتخاذ شده و سنت پیامبرش دگرگون گشته است و به اصحابی که در مرزها سرگرم جهاد بودند نوشتند: دین محمد (ص) را کسی که پشت سر شما (یا جانشین شما) است تباہ گردانیده و ترک کرده است. بنابراین بشتاب بیائید و دین محمد (ص) را برقرار گردانید. و عائشه در حالیکه کفش پیامبر (ص) را افرشته بود میگفت: سنت (و رویه) رسول خدا- صاحب این کفش - را ترک کرده ای. و میگفت: چه زود سنت پیامبران را ترک کردید در حالیکه این مو و جامه و کفش او است که هنوز نفرسوده است. و میگفت: عثمان سنت رسول خدا را فرسوده و از بین برده است. و میگفت: نعل را بکشید. خدا نعل را بکشد، زیرا کافر گشته است. و دیگر سخنان که عائشه و دیگران گفته اند همه در تخلف عثمان از قرآن و سنت است.

اظهار نظرهای عثمان، اظهار نظرهایی که مخالف قرآن و سنت است یک

[صفحه ۱۴۸]

سلسله کار دیگر است که بنوبه خود میتواند ماهیت او و خلق و روحیه و میزان شرم و حیایش را معین نماید. نظریاتی که در مورد نماز و هدایا و صدقات یا مالیاتهای اسلامی و خمس و زکات و حج و ازدواج و قانون کیفری و ضمانتهای حقوقی از خود ساخته و با لحن زننده ای اظهار داشته است مثلا اینطور: این نظری است که من دارم یا هر چه از غنائم و درآمد عمومی مورد احتیاجمان باشد بر میداریم هر چند عده ای مخالف باشند این مال خدا است، به هر که بخواهم میدهم و هر که را بخواهم از آن محروم میسازم، خدا پوزه کسی را که نمی تواند ببیند به خاک بمالد. در این هنگام علی علیه السلام به او اخطار فرمود: در اینصورت از کارت جلوگیری خواهد شد و نمیگذاریم چنین کاری بکنی. و عمار یاسر گفت: خدا را گواه میگیرم که من اولین کسی باشم که نتواند این طرز کارت را ببیند.

مردم را تحریک میکرد به نظریات و آراء خلاف اسلام او عمل کنند، و کار را به جائی رساند که روزی امیرالمومنین علی (ع) در جوابش که گفت: "نبینم دست به کاری بزنی که مردم را از آن نهی کرده ام" فرمود: هرگز سنت رسول خدا (ص) را ترک نخواهم کرد تا حرف مخالفی را که یک نفر زده است بکار بندم یا فرمود: من کسی نیستم که سخن رسول خدا (ص) را بخاطر حرف تو به زمین بیندازم و مقاومتش در برابر بدعتخواهی عثمان به جائی رسید که در یک مورد نزدیک بود جان در این راه بگذارد.

عثمان بدینگونه دیگران را گستاخ کرد تا در برابر حکم خدا و سنت پیامبر (ص) به اظهار نظر خودسرانه و اتخاذ آراء مغرورانه پردازند، چنانکه معاویه و مروان و دیگر افراد خانواده او بعدهادین خدا را بازیچه ساختند و آنرا چون چرخک کودکانه بهر سو که هوس میکردند می چرخاندند.

عبید الله بن عمر - قاتل جمعی بی گناه - را که باید اعدام میشد در پناه خویش گرفت و قانون جزای اسلام را در موردش تعطیل کرد، چنانکه از اصحاب هر که صاحب نظر

[صفحه ۱۴۹]

بوده و سخنش معتبر و نافذ براین کارش اعتراض نمود و تقبیح کرد.

همچنین قانون جزای اسلام را در مورد ولید بن عقبه بخاطر پیوند خویشاوندیش تعطیل کرد و او را که شراب خورده و در محراب مسجد اعظم کوفه استفراغ کرده بود و مشاجره و زد و خوردی در نتیجه آن بین مسلمانان بوجود آورده بود بی کیفر رها ساخت. بنی امیه را که افرادی تبهکار و هوسران بودند و از شجره ملعونه ای که در قرآن بدان اشاره رفته بر گردن مردم سوار کرد و زمینه سلطنتشان را فراهم ساخت، و شهرهای مهم و معتبر کشور را زیر فرمانشان درآورد. چنانکه در جلد هشتم شرح دادیم. عمو و عموزاده هایش را که پیامبر (ص) از سرزمین مقدس مدینه بیرون رانده و تبعید کرده بود به مدینه باز گرداند و در پناه حمایت خویش گرفت.

مصالح عمومی را به قبضه مروان بن حکم بی سر و پا و هوسکار درآورد و به دلخواه او سیاست کشورداری خویش را تغییر میداد و مطابق میل او در می آورد. چنان تابع و مطیع او بود که گوئی نه مشاور بلکه حاکم وی است. مولا امیر المومنین به او فرمود: "تو از مروان و او از توجز باین طریق خشنود نمیشوید که عقل و دینت را براباید و از تو شتر بارکشی بسازد که بهر جا که میخواهد بکشاند"؟ و فرمود: "نه تو از مروان راضی می شوی و نه او از تو راضی میشود جز باین طریق که دینت را تباه سازد و عقلت را براباید. گوئی همین الان است که تو را به چاه میاندازد و بعد هم بیرون نمی آورد."

به استاندارش مینویسد که پاکترین شخصیتهای امت را بکشند، زندانی و شکنجه کنند.

پاک ترین اصحاب و پیشاهنگان اسلام را و تابعین نیک سیرت را تبعید میکند و از بازداشتگاهی به بازداشتگاه و منطقه دیگری کوچ میدهد و از خانه شان در مدینه و بصره و کوفه آواره میسازد و با هر وسیله ای که دستش میرسد اذیت و شکنجه و اهانت میکند.

[صفحه ۱۵۰]

از خانه و دیارشان آواره و تبعید گشته اند پنداری مرتکب گناهان بخشایش ناپذیر شده اند. ابوذر، آن راستگوی بزرگ که دین و پیامبر (ص) را براستی و از سر صدق تصدیق کرد در جریان تبعید پاهایش مجروح گشت و سرانجام در تبعیدگاه عثمان یکه و تنهادر گذشت.

این مختصری است از شرمنامه عثمان تا هر محقق و متفکری انصاف بدهد که او را چه مایه از شرم و حیا است، و آیا نشانه ای از حیا در آن هست؟ یا در همه آن احوال و شرائطی که چنین حرفها از دهانش بیرون آمده یا کارها از او سر زده و فرمانها رقم خورده اثری از آن ملکه فاضله که مانع و رادع هر کژی و جنایت و خطا است در آن دیده میشود. دیگر صفحات زندگی او را از روی این شرم نامه میتوان قیاس کرد.

نکته جالب توجه دیگر در این حکایت ساختگی این است که میگوید پیامبر اکرم (ص) از عثمان بیش از ابوبکر ملاحظه کرده و حیا نموده است. در حالیکه اگر روایت دیگری که همین جماعت نقل کرده اند راست فرض شود چاره ای جز تکذیب این روایت نمی ماند. زیرا در آن روایت ادعا شده که خدا از ابوبکر شرم کرده و بر اثر آن شرمندگی، پیامبرش را دروغگو شمرده است و در این روایت ادعا میشود که فرشتگان از عثمان شرم مینمایند. پس مقام ابوبکر برتر از عثمان است بلحاظ شرم و حیا. اگر قرار باشد پیامبر (ص) از کسی بیش از دیگران شرم نماید ابوبکر است نه عثمان، زیرا از آن یک خدا شرم نمود، و از یک فرشتگانش پس چگونه پیامبر (ص) از کسی که خدا از او شرم نموده شرم ننمود و از کسی شرم کرد که فرشتگان از او در شرمند؟ چگونه وقتی ابوبکر وارد اطاق شد خود راه جمع و جور نکرد و برای عثمان کرد؟

نگاه دیگری به روایات حیا عثمان

دگر باره روایت شرم و حیا عثمان برگردیم و آنرا از دیگر لحاظ مطالعه کنیم. سازنده آن مفتون عثمان بوده و فقط یک چیز را منظور داشته و آن بزرگ کردن عثمان و فضیلت ساختن برای او بوده است و هیچ نیندیشیده که با اثبات چنین فضیلتی برای عثمان همان فضیلت را از پیامبر اکرم (ص) سلب مینماید، یا اندیشیده، و در این کار تعمد داشته است به پیامبر اکرم نسبت داده که رانهای خویش را در برابر اصحابش عریان

[صفحه ۱۵۱]

نموده و اعتنائی به حضورشان نکرده تا وقتی کسی سر رسیده که فرشتگان از او در شرمند، آنگاه رانهای خویش را پوشانده است. میگوئیم: اولاً - این کار را مردان بزرگ و عالیمقام هیچ ملتی مرتکب نمیشوند، و فقط افراد طبقات بی فرهنگ مثل اعراب بیابان گرد ممکن است دست به آن بزنند. پیامبری که در وقار و متانتش طعنه به کوهساران میزند و در معرفت دریائی بیکران است و در حیا چنان که ابو سعید خدری میگوید: "از دوشیزه در حجاب شرمگین تر است و چون چیزی را ناخوشایند داشت در چهره اش می خواندیم،" و خدا چنان ادب و اخلاقش آموخته که هیچ ناپسندی در وی یافت نشده و چندان تهذیبش کرده که خلق و خویش بدان عظمت رسیده که در حقش فرماید: "براستی تو دارای خلق و خوی عظیمی هستی،" هیچ مومن فهمیده ای که او را شناخته و به عظمتش پی برده باشد جرات و جسارت این را ندارد که چنین نسبتی - که در روایت جعلی و دروغین آمده - به وی بدهد. ثانیاً - شریعتی که حضرتش آورده و مکتب اخلاقی اش ران را "عورت" و از محلهای پنهانی کردن بدنش مرده و دستور پوشاندن را داده است.

۱ - احمد حنبل پیشوای حنبلیان در "مسند" خویش روایتی از قول محمد بن جحش - خویشاوند پیامبر (ص) - ثبت کرده که "پیامبر (ص) از کنار معمر که در کنار مسجد سر پا نشسته و قسمتی از رانش دیده میشد بگذشت. به او گفت: رانت را بپوش معمر زیرا ران از محلهای پوشیدنی بدن است."

با سند و عبارت دیگری از طریق محمد بن جحش نیز آمده است اینطور: "همراه پیامبر (ص) بودم. از کنار معمر که رانهایش عریان و پیدا بود بگذشت، به او گفت: رانهایت را بپوشان: زیرا ران از قسمتهای پوشیدنی بدن است." بخاری روایت را از همین طریق و دو طریق دیگر - از قول ابن عباس و جرهد - ثبت کرده، سپس

[صفحه ۱۵۲]

این روایت را که "پیامبر (ص) رانش را لخت کرده بود" از دو طریقی که انس آورده ذکر کرده است، و توضیح می‌دهد که روایت انس سندش محکم تر است اما روایت جرهد به احتیاط نزدیکتر. روایت مورد بحث را وی در تاریخش نیز ثبت کرده، و بیهقی در "سنن" و حاکم نیشابوری در "مستدرک". "ابن حجر در "اصابه" مینویسد: "این روایت را احمد حنبل و حاکم ثبت کرده و صحیح شمرده اند. ابن قانع بصورتی دیگر از قول اعرج از معمر روایت کرده پیامبر (ص) از کنار او که رانش را لخت کرده بود می‌گذشت "... عسقلانی مینویسد: "رجال سند این روایت رجال صحیح اند باستثنای "ابو کثیر،" زیرا عده ای از او روایت کرده اند اما من نتوانستم او را صریحا عادل و راستگو بخوانم. ابن قانع این روایت را از طریق وی نیز نقل کرده است. روایت محمد بن جحش با سند دیگری که رجالش مورد اعتمادند به دست من رسیده و در کتاب "چهل حدیث متباین" نوشته ام "حافظ هیشمی از قول احمد حنبل و طبرانی نقل کرده و می‌گوید: رجال روایتی که احمد حنبل آورده همگی ثقه و مورد اعتمادند.

۲ - از علی - رضی الله عنه - این فرمایش پیامبر (ص) روایت شده است: "ران - یا رانهایت - را بیرون مینداز. و به ران انسان زنده یا مرده نگاه مکن"

۳ - جرهد اسلمی از رسول خدا (ص) نقل میکند: "من پارچه ای بر تن داشتم و رانم عریان شده بود. پیامبر (ص) از کنارم بگذشت و گفت: رانت را بپوشان، زیرا ران از اعضای پوشیدنی بدن است."

[صفحه ۱۵۳]

این را بخاری در (صحیح) خویش ثبت کرده و مالک در (موطا) و نیز ابو داود و احمد حنبل و ترمذی و می‌گوید: حدیثی نیکو است. قسطلانی در "ارشاد الساری" از مالک و ترمذی نقل کرده و می‌گوید: ابن حبان آنرا صحیح دانسته. شوکانی در "نیل الاوطار" می‌گوید: ابن حبان آنرا صحیح دانسته است. بیهقی در (سنن) از دو طریق ثبت کرده است و نیز حاکم در مستدرک.

۴ - ابن عباس روایت میکند: "رسول خدا (ص) از کنار مردی که رانش عریان بود گذشت به او گفت: رانهایت را بپوشان، زیرا ران مرد از اعضائی است که باید پوشانده شود."

بطوریکه گفتیم بخاری این را ثبت کرده و ترمذی نیز و احمد در "مسندش"، و بیهقی در "سنن"، می‌گوید: "شیخ گفته است که سندهای این روایت "صحیح" و قابل استناد است، "همچنین حاکم نیشابوری در "مستدرک".

۵ - دارقطنی در "سنن" از قول عبد الله بن عمر روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمود: "به بچه‌های خودتان در هفت سالگی دستور بدهید نماز بخواند، در ده سالگی آنها را برای نماز خواندن تنبیه کنید و جای خفتنشان را جدا نمایید. هر گاه کنیز خودتان را شوهر دادید به برده یا مزدورتان به پائین کمر تا به زانوی آنها نظر نیندازید، زیرا از کمر به پائین تا به زانو جزء قسمت پوشیدنی بدن است. ()

احمد حنبل این را ثبت کرده است باین عبارت: "نباید به هیچ قسمت از "عورت" (یا قسمت پوشیدنی و ممنوع بدن) او نگاه کند، زیرا از کمر به پائین تا زانوهایش

[صفحه ۱۵۴]

جز قسمت ممنوع و پوشیدنی بدن است". زیلعی به نقل از دارقطنی و ابو داود و احمد حنبل و عقیلی ذکر کرده می‌گوید: ابن عدی

در "الکامل" این روایت را بطریق دیگری هم نقل کرده است. بیهقی از چهار طریق روایت کرده است. قسطلانی هم ثبت نموده است.

۶- دار قطنی و بیهقی روایت کرده اند که "بالا-تر از زانوان و پائین تر از زیر کمر جزو قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدن است". زیلعی همین را در کتابش آورده است.

فتاوی در پوشاندن ران

اینها احادیثی است که مشاهیر علمای فقه و صاحبان فتوی ثبت کرده و معتقد گشته اند که ران از قسمتهای ممنوع و پوشیدنی بدن است. این چنانکه "نووی" میگوید عقیده اکثریت علمای فقه آن جماعت است یا چنانکه قسطلانی و شوکانی میگویند عقیده جمهور است. ابن رشد مینویسد: "بعقیده مالک و شافعی حد قسمت پوشیدنی مرد از زیر کمر است تا زانو، و ابو حنیفه همین عقیده را دارد. عده ای معتقدند که قسمت پوشیدنی بدن مرد عبارتست از عورتین. علت این اختلاف عقیده دو حدیث متعارضی است که در این زمینه وجود دارد و هر دو هم ثابت و مسلم است: یکی حدیث جرهد است که پیامبر (ص) فرمود: ران جزو قسمت ممنوع و پوشیدنی بدن است. و دیگر حدیث انس که "پیامبر (ص) در حالیکه رانش برهنه بود با اصحابش نشسته بود". سپس آن

[صفحه ۱۵۵]

گفته بخاری را مینویسد. قسطلانی مینویسد: "جمهور تابعان و ابو حنیفه و مالک- بموجب صحیح ترین گفته هایش - و شافعی و احمد بن حنبل - بموجب صحیح ترین روایت از دو روایتش - و ابو یوسف و محمد عقیده دارند که ران جزو قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدن است (یا باصطلاح فقهی عورت است). این ابی ذئب و داود و احمد بن حنبل - بنابر یکی از دو روایتش - و اصطخری - از فقهای شافعی - و ابن حزم را عقیده براین است که ران جزو عورت نیست".

در کتاب "فقه بموجب چهار مذهب" چنین نوشته است: "قسمت پوشیدنی بدن مرد در غیر هنگام نماز عبارتست از زیر کمر تا زانوان. بنابراین به سایر قسمتهای بدن مرد در صورتیکه مایه لغزش نگردد میتوان نگاه کرد. فقهای مالکی و شافعی گفته اند: قسمت پوشیدنی و ممنوعه بدن مرد در غیر هنگام نماز بر حسب شخصی که نگاه کردنش مطرح است فرق میکند. برای محارم و مردان عبارتست از ما بین زیر کمر تا زانو. برای زن نامحرم عبارتست از همه بدن. البته فقهای مالکی در این مورد صورت و اطراف بدن یعنی سر و دست و پا را استثنا میکنند و میگویند زن نامحرم در صورتی که مایه لغزش نگردد برایش نگاه کردن به این قسمتهای بدن مرد اشکالی ندارد و گر نه جایز نیست ۰ بر خلاف فقهای شافعی که معتقدند زن نامحرم حق ندارد به هیچوجه به آن قسمتهای بدن مرد نیز نگاه کند".

شوکانی پس از ذکر حدیثی که از امیر المومنین علی از پیامبر (ص) هست میگوید: حدیث بر این دلالت دارد که ران جزو قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدن است. فقهای اهل بیت و شافعی و ابو حنیفه را نیز عقیده همین است. "نووی" میگوید: اکثر علمای فقه را عقیده بر این است که ران جزو قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدن است. از

[صفحه ۱۵۶]

احمد حنبل و مالک روایتی هست که قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدن فقط عبارت از عورتین است. بالاخره میگوید: حقیقت این

است که ران جزو قسمت ممنوعه و پوشیدنی است، و این حدیث علی (ع) گرچه به تنهائی کفایت نمیکند ولی در همین زمینه آنقدر و آنگونه حدیث هست که بتوان برای این عقیده حجت ساخت. آنگاه بعد از ذکر حدیث "جرهد" میگوید: این حدیث از دلائل قائلین باین رای است که ران جزو قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدن است. و ایشان جمهور و عامه فقهارا تشکیل میدهد.

نسبت های ناروا به پیامبر اکرم در صحیحین

گرفتیم که نهی از برهنه ساختن ران، نهی "تزیهی" و برای پیراستگی باشد و آنرا واجب ننماید، در این هیچ شکی نیست که پوشاندنش نوعی ادب و از اخلاق اسلامی است و لازمه متانت و سنگینی و موجب ابهت و شکوه. پیامبر گرامی بیش از هر کسی به ادبی که خود آورده و آموخته پای بند است. ابن رشد مینویسد: "من را میگویم که آنچه درباره ران از پیامبر علیه الصلوة والسلام روایت شده متعارض نیستند. معنای آنها این است که ران گرچه جزو عورت نبوده و پوشیدنش مثل آن دو قسمت پوشیدنی بدن واجب نیست ولی بلحاظ اخلاقی و ادب بایستی پوشاندنش. بهمین روی در محافل و اجتماعات یا حضور شخصیتها و افراد بلند پایه و معظم نباید نمودش. بدینشان همه آن احادیث قابل بکار بستن میشود و این که همه احادیث بکار بسته شود بهتر از آن است که به پاره ای عمل شود و به برخی که با آن دیگران متعارض مینماید اعتنا نگردد و رها شود."

بهر حال، و در هر صورت، پیامبر عظیم الشان - که ازدوشیزه شرمگین تر است - بالاتر از این حرفها است که ران خویش را در حضور عده ای برهنه بگذارد و اعتنائی به پوشاندنش ننماید تا شیر پاک خورده‌ای که در دامن شرم و حیا پرورش یافته همان زاده خانواده اموی که پر شرم ترین فرد امت است و کارهای بیگانه از اسلام و دور از شرم و حیایش به کشتنش داده سر به رسد و او را به خود آرد و به حیا وادارد

[صفحه ۱۵۷]

تعجبی یا وحشتی از این هم نکنید که چنین روایتی در دو کتاب "صحیح" - یا احادیث راست - آمده باشد - زیرا چنانکه گفتیم این دو کتاب صندوق حرفهای سست و روایات نادرستند و آکنده از حرفهای رسوا و ننگ آور که روی تالیف و نگارش را سیاه کرده و اعتبار حدیثشناسی را آلوده اند. انشاء الله در آینده نزدیک این ادعا را با دلائل و براهین محکم ثابت خواهیم کرد. کاش نویسندگان این دو کتاب به رسوائی ثبت همین روایت پوچ و بی اساس اکتفا کرده و پا از این حد بیرون ننهاده بودند و فقط تهمت برهنه کردن ران را به پیامبر (ص) نقل مینمودند نه آنکه برهنگی او را سراپادر برابر مردم بخاری در "صحیح" خویش در فصل ساختمان کعبه، و مسلم در "صحیح" خود از قول جابر بن عبد الله مینویسند: "وقتی کعبه ساخته شد پیامبر (ص) و عباس سنگ می بردند. عباس به پیامبر (ص) گفت: پیراهنت را روی دوش بگذار تا سنگ تنت را نیازارد. او همین کار را کرد. ناگاه بروی زمین در غلتید و چشمانش به آسمان خیره گشت. بعد برخاسته میگفت: پیراهنم پیراهنم پیراهنش را بر تنش پوشاند. مسلم چنین نوشته است: رسول خدا (ص) با آنها برای کعبه سنگ می برد و پیراهن بر تن داشت. عمویش عباس به او گفت: عمو جان اگر پیراهنت را درآورده روی دوشت زیر سنگ بگذاری بهتر است. او پیراهنش را درآورده روی دوشش گذاشت. بعد به زمین افتاد بیهوش گشت. میگوید: از آن روز به بعد دیگر برهنه دیده نشد."

ابن هشام ضمن داستانی از زندگانی پیامبر (ص) مینویسد: "رسول خدا (ص) در بیان آنچه از کودکی و دوره جاهلیت زندگانش بیاد داشت گفت: با جوانکان قریش بودم که سنگ برای بازیهای کودکانه حمل میکردند. همگی خودمان را لخت کرده و پیراهنمان را بیرون آورده بر دوش خویش گذاشته بودیم و رویش سنگ می گذاشتیم. من با آنحال با آنها میرفتم و می آمدم که

ناگهان یکی لگدی به من زد که چنان لگد دردناکی بمرم نخورده ام و گفتم: پیراهنت را بپوش. من پیراهنم را برداشته بر خود پیچاندم،

[صفحه ۱۵۸]

و شروع کردم به بردن سنگ و در میان رفقایم فقط من بودم که پیراهن بر تن داشتیم".

حال ای مسلمانان بیائید تا از این دو نفر - یعنی مولفان دو "صحیح" - پرسیم: آیا این است پاداشی که در ازای کوششهای بیدریغ و مجاهدات پیامبر ارجمندان به او داده‌اید؟ سزای او چنین است؟ اینطور از جهاد اصلاحی و اخلاقی او سپاسگزاری مینمائید؟ این کارتان نوعی تکریم و تجلیل او است؟ آیا براستی محمد (ص) - چنانکه ابن اسحاق میگوید در سن سی و پنجسالگی - لخت و عریان و در حالیکه پیراهنش را درآورده بود و قسمتهای ممنوعه و پوشیدنی بدنش را بیرون انداخته بود در میان کارگران راه میرفت؟ بفرض که راویان بدخواه و جنایتکار برای غرض چنین روایتی ساخته و نقل کرده باشند، این دو نفر به چه مجوز و با چه عقل و دینی آنرا صحیح شمرده و در "صحیح" خویش بعنوان یک حدیث مسلم و ثابت شده ثبت کرده اند؟ آیا پنداشته اند این کار زشت و رسوا از مصادیق آن حدیث صحیح و ثابتی است که خود ثبت کرده اند باین مضمون که حضرتش پرشرم تر از دوشیزه بوده است؟ آیا دوشیزه ای دیده ای که چنین سبکسری و رسوائی را بر خویشان روا شمرده باشد؟ پناه بر خدا یا مگرانجام دهنده این کار را کسی جز پیامبر اسلام پنداشته اید، غیر از کسی که "جرهد" و "معر" را از برهنه نمودن را نشان بر حذر داشت و متذکر شد که آن جزو قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدن است؟ یا می پندارید روزی از برهنه ساختن آن نهی می نماید و دیگر روز خود ران خویش را و بالاتر از آن را برهنه میسازد؟ آیا به آسانی میتوان ادعا کرد که ران جزو "عورت" و قسمت پوشیدنی بدن است ولی بالاتر از آن جزو "عورت" و قسمت پوشیدنی و ممنوعه بدن نیست؟

باز نگاهی به روایات صحیح بخاری و مسلم

دگر باره بیائید تا آنچه را مولفان دو "صحیح" برای رسول خدا ثابت شمرده اند با آنچه احمد حنبل از قول حسن بصری درباره پر شرمی عثمان ثبت کرده مقایسه و مقارنه

[صفحه ۱۵۹]

نمائیم. میگوید: "عثمان اگر در خانه در بسته ای میبود برای ریختن آب و شستن تن خودش را لخت نمیکرد از بس با حیا بود." آن شرم و حیای پیامبر و معلم بزرگ عصمت و عفت و پاکی را ببینید و این حیای زاده شجره معروفه ای که در قرآن وصف گشته است، و ملاحظه فرمائید تفاوت آن دو از کجاست تا بکجا

آیا این همان پیامبر پر افتخار و ارجمندی نبوده است که وقتی معاویه بن حیده از او پرسید: ای پیامبر خدا قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدنمان کجاست و آن قسمت که میتوان نپوشاند کدام؟ فرمود: قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدنت را از همه باستثنای همسر یا کنیزت بپوشان. پرسید: در صورتیکه چند مرد با هم بودند چطور؟ فرمود: اگر توانستی کاری کنی که هیچکس آنرا نبیند نگذار کسی ببیند. پرسید: اگر کسی تنها بود چطور؟ فرمود: شرم نمودن از خدای تبارک و تعالی شایسته تر و واجب تر است. می بینیم چندان در پوشاندن قسمتهای ممنوعه و پوشیدنی بدن اصرار ورزیده که حتی رضایت نداده انسان در تنهائی خویشتن را برهنه نماید، از

شرمساری در برابر خدای تعالی. این اصرار و تاکید، بعضی فقیهان را بر آن داشته که معتقد شوند حتی در مستراح بهیچوجه نباید لخت و عریان گشت. حال چگونه مولفان دو "صحیح" می‌پندارند خودش پیش چشم مردم و در حالیکه خدای بینا نگران بوده لخت و برهنه شده است؟ هر گاه چنین چیزی را فرض نمائیم - گرچه فرض محال است - آن حای دوشیزه وار کجا خواهد رفت " و شرم نمودن از خدا؟ پناه می‌برم به تو ای خدا و آمرزش می‌طلبم از تو، این بهتانی سهمگین است آیا "بخاری" و "مسلم" پنداشته‌اند که شرم و حیا پس از این وقایع و رسواییها بناگهان در وجود پیامبر اکرم پیدا شده و از آن هنگام که وجود مبارکش از بوته تقدس

[صفحه ۱۶۰]

و طهارت فرا آمده چون غریزه ای در وی نبوده است؟ هر گاه چنین پنداشته باشند پنداری خام به ذهن راه داده‌اند، زیرا حقیقت ثابت و مسلم درباره اش این است که وی آن هنگام که آدم در میان روح و جسد بسر میرده پیامبر بوده است و غرایز شرافتمندانه و ستوده از همان عهد و دوران دیرین وی را در بر گرفته و با ذرات وجودش در آمیخته بوده است و بدانسان مانده در عالم انوار و نیز در عالم جنین، و در ادوار تکامل جسمانی از شیرخوارگی گرفته تا به کودکی و جوانی و سالخوردگی، آن روز که به دنیا آمده و آن روز که در گذشته و روزی که برانگیخته گردد.

مگر خود "مسلم" - مولف "صحیح" معروف - از قول مسور بن سخرمه روایت نکرده که "پارچه نازکی بر تن پیچیده بودم. سنگ سنگینی را برداشتم. در حالی که آنرا می‌بردم پارچه از تنم باز شد، نتوانستم از افتادنش جلوگیری کنم. پیامبر خدا (ص) فرمود: برو بسراغ پیراهنت و برادرش و برهنه راه نرو". آیا میتوان فرض کرد که حضرتش "مسور" را از برهنه راه رفتن منع کند و نگذارد بدان حال سنگ حمل کند ولی خودش همانچه را از آن نهی کرده مرتکب گردد؟ این براستی چیز شگفت انگیزی است. شگفت انگیزتر این که پیامبر اکرم معتقد است مشرک اگر آدم محترمی را ببیند قسمت پوشیدند بدنش را بیرون نخواهد انداخت. با اینحال چگونه خودش ممکن است چنین کاری بکند؟ در کتابهای شرح حال در ماجرای (غار) و هجرت آمده که مردی نشست و شروع به ادرار کرد. ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا آن شخص ما را دید. پیامبر (ص) فرمود: اگر ما را دیده بود قسمت پوشیدنی بدنش را بیرون نمی‌انداخت

[صفحه ۱۶۱]

از اینها شگفت تر این که حضرتش - چنانکه در "صحیح" آمده و حاکم نیشابوری در "مستدرک" ثبت کرده - نگاه کردن به قسمت ممنوعه و پوشیدنی کودک را روا نمیشمارد. از قول محمد بن عیاض روایت شده که "ما را در کودکی بخدمت رسول خدا (ص) برده‌اند. پارچه ای بر تن پوشیده ولی قسمت پوشیدنی بدنم پیدا بوده است. پیامبر (ص) فرموده قسمت پوشیدنی بدنش را بپوشانید زیرا حرمت قسمت پوشیدنی بدن کودک مثل حرمت همان قسمت بدن مرد بزرگ است. و خدا به کسی که قسمت پوشیدنی بدنش را بیرون انداخته باشد نظر نمی‌افکند".

اگر داستانی که ابن هشام نوشته که در کودکی با کودکان بازی می‌کرده و پیراهنش را درآورده و بر دوشش انداخته و یکی لگدی به او زده و تشر، که پیراهت را بپوش، راست باشد کجا با این احادیث که مولفان دو "صحیح" ثبت کرده‌اند جور در می‌آید. اگر آن راست باشد معنایش این است که دیگر تنش را برهنه نکرده است. در حالیکه مولفان دو "صحیح" روایت میکنند که در

بزرگی بهنگام بنای کعبه و حمل سنگ برای آن دوباره خودش را لخت کرده است. یا این روایتشان را چگونه با حدیثی که "بزار" از ابن عباس ثبت کرده مطابقت و سازگاری میدهند: "پیامبر (ص) در پی دیوار و درون اطاق شستشو میکرد و هیچکس قسمت پوشیدنی بدنش را ندیده است" و میافزاید: سند این روایت نیکو است. مهم تر از آن این روایت که قاضی عیاض آورده از قول عائشه - رضی الله عنها - که "من هرگز قسمت پوشیدنی بدن پیامبر خدا (ص) را ندیدم."

تو ای ام المومنین میان ما و این راویان و ناقلان یاهو، داور باش و منصفانه در حق کسانی قضاوت کن که به همسر بزرگ و پاکت چیزهائی نسبت میدهند که افراد فرومایه هم از آن عار دارند، و میگویند: مردی که هیچکس حتی همسرش - تو که از هر کس به خلوت و کارهای خصوصی او داناتری - قسمت پوشیدنی بدنش را ندیده

[صفحه ۱۶۲]

است در حالیکه لخت بوده و پیراهنش راکنده و روی دوشش گذاشته در میان کارگران سنگ حمل میکرده است.

ای ام المومنین از روایاتی که از تو نقل کرده اند کدام یک راست است؟ این حدیث یا آن که میگویند تو درباره عثمان گفته ای، با وجود این که از همسرت روایتها هست که فرمود: ران جزو قسمت پوشیدنی و ممنوعه بدن است؟

پنداری ام المومنین همین الان است که دارد جواب میدهد و میگوید: به من هم چنانکه به همسر دروغ بستند دروغ بسته و روایتها از زبانم ساخته اند. آنچه از دهانشان بدر می آید حرفی سهمگین و خطرناک است و جز دروغ نمیگویند.

نگاهی به مناقب عثمان

دروغباخان بزودی خواهند فهمید که بزرگ کردن دیگران و فضیلت تراشیدن برای آنها بقیمت هتک حیثیت پیامبر گرامی و عزیز اسلام جرم سهل و ساده ای نیست و فردا خدای توانا به داوری کارشان خواهد نشست و پیامبر اکرم به دادستانی و دادخواهی.

کاش میدانستیم عائشه معتقد بوده که ملکه شرم و حیا در وجود عثمان پایدار مانده و ادامه یافته است و هم در دوره ای که حدیث پوشاندن ران مربوط به آن است با شرم و حیا بوده و هم در دوره ای که وی - یعنی عائشه - آن حرفهای تند و قاطع و کوبنده را علیه عثمان میزد و مردم را بر او میثورانده است؟ یا نه، معتقد بوده که با شرم و حیائی عثمان محدود به قسمت از عمرش بوده و چون به اواخر عمر رسیده از آن عاری گشته است؟ در صورتی که عقیده اولی را داشته باشد می پرسیم چگونه او را مورد حمله های سخت قرار داده و کار را به کشتنش کشانده است، و به چه دلیل و مجوزی چنان انسان با حیائی را کافر میشمرد و نعل مینامیده و مردم را به سرنگونی و قتلش می خوانده است؟ در صورتیکه عقیده دوم را داشته باشد و بگوید عثمان در سالهای آخر عمرش آن شرم و حیا را از دست داده است، باستناد عقیده عائشه آن روایت را باطل و بی اساس میدانیم و باطل و نادرست هم هست. زیرا فرشتگان فضیلتی را در کسی تجلیل مینمایند که در وی ثابت و پایدار باشد نه زائل و گذران. چنین فضیلت زائلی که در یک مرحله از عمر عثمان وجود داشته و بعد سپری گشته باشد موجب تجلیل و احترام فرشتگان یا مایه

[صفحه ۱۶۳]

حیای آنان نخواهد شد. این جواب را عائشه در صورتی میدهد که آن جواب اولی را تکرار ننماید و نگوید از زبانم دروغ ساخته اند. جوابی که همیشه میدهد و در هر مورد که درباره فضائل و مناقب عثمان از زبانش نقل میکنند، و در حقیقت جعلیات دوره

سلطنت معاویه است که به طمع رشوه هایش میساختند و می یافتند.

۳ - طبرانی از قول ابن معشر - براء بصری - از ابراهیم بن عمر بن ابان بن عثمان از پدرش - عمر بن ابان - از پدرش - ابان پسر عثمان بن عفان چنین ثبت کرده است: "از عبد الله بن عمر شنیدم که میگفت: رسول خدا (ص) نشسته بود عائشه پشت سرش. ابوبکر اجازه ورود خواست و وارد شد. بعد عمر با کسب اجازه وارد شد. سپس سعد بن مالک اجازه گرفت و وارد شد. آنگاه عثمان بن عفان اجازه خواست و به خانه درآمد در حالیکه پیامبر خدا (ص) سرگرم سخن بود و زانوانش بیرون از جامه. تا عثمان اجازه ورود خواست، وی زانوانش را پوشانده و به همسرش گفت: اندکی به آن سو برو. ساعتی باهم سخن گفتند و بعد بیرون رفتند. عائشه از پیامبر خدا (ص) پرسید: پدرم و دوستانش آمدند لباس را جمع و جور نمودی و مرا به اندرون نفرستادی؟ فرمود: از مردی که فرشتگان از وی در شرمند شرم ننمایم؟ سوگند به آنکه جانم در دست او است فرشتگان همان گونه که از خدا و پیامبرش در شرمند از عثمان در شرمند. در صورتیکه وقتی وارد اطاق شد تو در کنارم میبودی هیچ حرف نمیزد و سرش را بالا نمیکرد تا میرفت بیرون." این را ابن کثیر در تاریخش نوشته و میگوید: روایت غیر عادی و غریبی است و سندش ضعیف. ذهبی به آن اشاره کرده میگوید: بخاری گفته است که روایت عمر بن ابان محل تامل است.

امینی گوید: این روایت نظیر همان روایاتی است که از مسلم و احمد بن حنبل آوردیم و دیدیم که بی اساس و نادرست خوانده اند، اکنون می افزائیم: براء بصری -

[صفحه ۱۶۴]

ابو معشر - که از رجال این روایت است بعقیده ابن معین "ضعیف" است، و ابو داود میگوید: راوی یی نیست. دیگر از رجال آن ابراهیم بن عمر بصری اموی است و نواده همان کسی که روایت برای تجلیل او ساخته شده است، و ابوحاتم درباره اش میگوید: روایتش "ضعیف" و سست است، و ابن ابی حاتم میگوید: ابو زرعه روایتی را که او نقل کرده ترک نموده و برای ما تقریر ننموده است. ابن حبان نیز میگوید: روایت او اگر تنها باشد قابل استناد و استدلال فقهی نیست. ابن عدی میگوید: ابویعلی از مقدمی از ابی معشر از ابراهیم بن عمر بن ابان احادیثی برای ما نقل کرده که هیچیک درست حفظ نشده اند از جمله این روایت که پیامبر (ص) به عثمان برآز و آهسته گفته است که او ظالمانه و بناحق کشته خواهد شد.

۴ - طبرانی روایتی ثبت کرده است از قول ابی مروان - محمد بن عثمان - اموی عثمانی از پدرش - عثمان بن خالد - نواده عثمان بن عفان از مالک از ابی زناد (برده آزاد شده دختر عثمان) از اعرج از ابی هریره، که "پیامبر خدا (ص) فرمود: عثمان پر شرم است و فرشتگان از او شرم مینمایند".

در سند این روایت نام "ابو مروان محمد" وجود دارد. صالح اسدی درباره اش میگوید: از پدرش روایتهای نامعلوم و نادرست نقل کرده است. ابن حبان میگوید: اشتباه میکند و بر خلاف حقیقت میگوید.

درباره عثمان بن خالد - یکی دیگر از رجال آن روایت - بخاری میگوید: او را روایات نامعلوم و نادرست است. نسائی میگوید: "ثقه" و مورد اعتماد نیست. عقیلی میگوید: روایاتش محکوم و هم است. ابو احمد میگوید: زشت روایت است. ابن عدی می گوید: همه روایاتش غیر محفوظ است. ساجی می گوید: روایاتی دارد نامعلوم

[صفحه ۱۶۵]

و غیر معروف. حاکم نیشابوری و ابن نعیم میگویند: از مالک و دیگران روایات جعلی نقل کرده است. ابن حبان می گوید: از اشخاص مورد اعتماد روایات وارونه نقل میکنند. به روایاتش نمیتوان استناد و استدلال فقهی کرد. سندی در شرح سنن ابن ماجه درباره حدیثی که خواهد آمد میگوید: سندش "ضعیف" و سست است، در آن نام عثمان بن خالد وجود دارد که باتفاق حدیثانان "ضعیف" است.

کمی پیشتر سخنان قاطع و تعیین کننده ای در خصوص شرم و حیای عثمان گفتیم و از روی آن می فهمیم که این روایت گرچه سندش صحیح باشد باطل است تا چه رسد باین که سندش از متنش سست تر و واهی تر باشد.

۵ - ابو نعیم از طریق هشیم - ابو نصر تمار - از کوثر بن حکیم - از نافع از ابن عمر روایت میکند که پیامبر خدا (ص) فرمود: "پر شرم ترین فرد امت عثمان بن عفان است".

امینی گوید: اگر عثمان - که کارها و ترک وظائفش را دیدیم و مقدار بهره اش را از شرم و حیا سنجیدیم - پر شرم ترین فرد امت اسلامی باشد باید در حیای این امت و میزانش به حیرت بود. اگر این روایات واهی و ساختگی درست بود باید فاتحه این امت را می خواندیم. آری، اینها بی اساس است و عثمان هرگز پر شرم ترین فرد امت عظیم اسلامی نیست، و پیامبر ارجمند سخن نسنجیده نمیگوید و در تجلیل مبالغه نمی نماید و راه گراف نمی پیماید. سند این روایت، سست و پوشالی است زیرا کوثر بن حکیم در آن وجود دارد که ابو زرعه می گوید: "ضعیف" است. یحیی بن معین میگوید: بی اعتبار است. احمد بن حنبل می گوید: احادیث او مشتی حرف باطل و بی اعتبار است. دارقطنی و دیگران می گویند: مجهول و ناشناخته است، ابو طالب می گوید: از احمد حنبل درباره او پرسیدیم گفت: او از خانواده روائی ما نیست. وی چون از کسی نقل حدیث نمیکرد می گفت: او از خانواده روائی ما نیست و روایتش متروک و مطرود است. و نیز

[صفحه ۱۶۶]

میگوید: "ضعیف" و زشت روایت است جوزجانی می گوید: بنظر من نوشتن حدیث وی جایز نیست زیرا متروک و مطرود است. ابن عدی می گوید: روایاتش عموماً غیر محفوظ است. ابن ابی حاتم می گوید: پدرم گفت: روایتش "ضعیف" و سست است. پرسیدم: او متروک و مطرود است؟ گفت: نه، ولی هیچ حدیث صاف و درستی از او ندیده ام و او کسی نیست (یا بی اعتبار است). ابن ابی شیبه می گوید: زشت روایت است ابو الفتح و ساجی می گویند: "ضعیف" است. برقانی و دارقطنی می گویند: روایاتش متروک و مطرود است. عقیلی و دولابی و ابن جارود و ابن شاهین او را در ردیف راویان "ضعیف" آورده اند.

۶ - ابونعیم از طریق زکریا بن یحیی المقری از ابن عمر روایت می کند که "پیامبر خدا (ص) فرمود: عثمان پر شرم ترین و بزرگوارترین فرد امت من است).

امت محمد (ص) اگر عثمان بر شرم ترین و بزرگوارترین فردش باشد چه ارزش و اهمیت و قدری خواهد داشت؟ عثمانی که بخاطر گناهان و رسوائیهایش بدست اصحاب عادل و راسترو و سرآمد شخصیت‌های امت اسلامی به قتل رسید، زاده شجره ای که در قرآن "ملعون" لقب یافته، فرزند ابی العاص که پیامبر (ص) طبق حدیث "صحیح" و درستی درباره اش گفته هر گاه فرزندان به سی مرد برسند مال خدا (یا درآمد و اموال عمومی) را در انحصار خویش درآورده در میان خویش دست به دست می گردانند و بندگان خدا را برده خویش میسازند و دینش را غشدار مینمایند. و در دوره حکومت عثمان - که خود رئیس و یک تن از ایشان بود - شماره شان به سی رسید، چنانکه اشاره رفت و سخن ابوذر که آنها را تحت نظر داشت در این خصوص آوردیم. مگر ممکن است از این خانواده موصوف فرزندی جز از قماش خودش بزاید؟

باور کردنی است که پیامبر (ص) از میان همه اصحابش این حدیث را فقط به گوش پسر عمر خوانده باشد؟ یا میتوان تصور کرد در جمع آنان اعلام داشته ولی گوششان

[صفحه ۱۶۷]

کر بوده یا نشنیده گرفته اند یا شنیده و همان روز فراموش کرده اند؟ یا به خاطر سپرده اند اما روزی که نعش پر شرم ترین و بزرگوارترین فرد امت را سه روز در محل زباله رها کرده و دفن نکردند از یاد برده اند، آن زمان که عده ای شبانه دفن کردند و بدون غسل و کفن و بی آنکه نماز میت بر او بخوانند، و آن هنگام که جنازه اش را سنگباران کرده یکی از دنده هایش را شکستند و در گورستان یهودیان به خاک سپردند و از ترس اینکه گورش را بیابند و بشکافند هیچ سنگ و نشانه ای بر آن ننهادند.

بعلاوه، سند روایت درست و اساسی نیست، زیرا "زکریا بن یحیی" در آن است و او "ضعیف" است و شیخ و استادش در بیان سند و متن به خطا میرفته و در احادیث بسیاری دچار اشتباه گشته است، و بسیار حدیث غریب و بیگانه از ذهن آورده و بسیار که هیچکس جز او روایت نه نموده است.

۷- ابن عساکر در شرح حال عثمان از طریق ابو هریره چنین حدیثی به پیامبر (ص) نسبت داده است: "حیا از ایمان است و با حیاترین فرد امت عثمان است."

این حدیث را سیوطی "در جامع الصغیر" ضعیف و سست دانسته، و مناوی با او موافقت نموده است.

یک قاعده اساسی در جعل فضائل

بسیاری از روایات بمنظور تعبیه فضائل و مناقب برای اشخاص مورد نظر جعل و ساخته شده است. مطالعه در این گونه روایات نشان میدهد که یک قاعده اساسی در جعل فضائل وجود دارد، و آن این است که همیشه سعی شده فضیلتی برای شخص مورد نظر بسازند که از آن دور و بیگانه است و فاصله اش با آن بیش از هر فضیلت دیگر، تا باین ترتیب نقطه ضعف و مایه ننگ و فرومایگی را پوشانند و مستمسک حمله و انتقاد را از دیگران سلب نمایند. می بینیم درباره فضائلی برای ممدوح خویش پر گفته اند که

[صفحه ۱۶۸]

تاریخ حیات او ثابت کرده که از آن عاری و بی نصیب است. مثلاً درباره فضیلت شجاعت ابوبکر مبالغه ورزیده و پر گفته اند تا بجائی که او را به مقام شجاع ترین صحابی نشانده اند. در حالی که در تاریخ ثابت است که در همه نبردها و جنگهای پیامبر اکرم حضور یافته اما در هیچیک شمشیر نکشیده و نزده و نه به نبرد کسی رفته یا مبارزه تن به تن کرده و نه هموارد طلبیده و قهرمانی نموده است. درست بهمین جهت، از شجاعتش بسیار دم زده اند و روایات جعلی و پوچ در دلیریش بافته اند مگر در برابر سیرت ثابت و تجارب و مشهودات تاریخی که از بزدلی و کار ناآمدیش در جنگ و نبرد هست برایش شهامت و شجاعتی بتراشند. یا در زهد و تقوایش مبالغه نموده اند و از او موجودی ساخته اند که دلش در آتش خدا ترسی میسوزد و دود از آن به آسمان برخاسته است، حال آنکه هیچگونه امتیاز خصوصیتی در عبارت و خدا ترسی نداشته و هیچ روایت نشده که در نماز و روزه یا هر عبادتی که

مایه تقرب خدا است پیشرفتی یا سعی و همتی داشته باشد. همچنین در علم و دانائی عمر خیلی حرف زده اند و او را دانشمندترین صحابی و سرآمد فقیهان شمرده و ادعا کرده اند نه دهم علم راسهم برده و علمش بر علم مردم روی زمین و علم همه قبائل عرب چربیده است، و از اینگونه خرافات و یاوه ها درباره اش آورده اند. در حالیکه میدانیم به معاملات بازاری اشتغال داشته و به آموختن قرآن و سنت نرسیده است، و همه مردم حتی زنان از او دین شناس تر بوده اند. یا در نهی کردن وی از منکر و باطل و مخالفتش با آوازه خوانی پر گفته اند، در حالیکه مسلم است از بس هوسباز بوده به آن پرداخته و جایزش دانسته است. بنابر همین قاعده اساسی، وقتی دیده اند تاریخ صحیح و حقایقی که از شرح حال عثمان هست ثابت مینماید که از فضیلت شرم و حیای بهره بوده و او را بدینگونه

[صفحه ۱۶۹]

در برابر جامعه مجسم میسازد این تصویر قلابی و کاذب را در روایات جعلی از او ساخته اند تا وی را بصورت پرشرم و حیاترین شخصیت امت محمد (ص) و بزرگوارترینش بنمایند، شخصیتی که فرشتگان از او شرم مینمایند. بنابراین، شرم و حیای عثمان درست مثل شجاعت ابوبکر و علم و دانش عمر است یعنی اصل و وجودی ندارد، تا کم و زیاد داشته باشد، و درست مانند امانت داری دانشمندی معاویه از زبان پیامبر اکرم (ص) در این باره چنین ساخته اند: "معاویه از بس علم و دانش داشت و در مورد کلام پروردگارم (یعنی الهامات، یا قرآن) بقدری امین و طرف اعتماد بود که نزدیک بود به پیامبری برانگیخته شود" و "امینان هفت تاینند: لوح، قلم، اسرافیل، میکائیل، جبرئیل، محمد و معاویه."

امانت داری معاویه و مقدار بهره اش از این فضیلت در روایتی که ابوبکر هذلی آورده نمایان است.

۸- حاکم نیشابوری روایتی در "مستدرک" ثبت کرده است از طریق "دارمی" از سعد بن عبد الله جرجسی از محمد بن حرب از زبیدی از زهری از عمرو بن ابان پسر عثمان (کسی که روایت در مدح او ساخته شده است) از جابر بن عبد الله - رضی الله عنهم - که "پیامبر خدا (ص) فرمود: امشب مردی صالح در خواب دید که ابوبکر از پی رسول خدا (ص) میاید و عمر از پی ابوبکر و عثمان از پی عمر." وقتی از حضور پیامبر (ص) برفتیم با خود گفتیم: مقصود از "مرد صالح" پیامبر خدا است، و مراد از پی هم آمدن این که آنان متصدیان همین کاری هستند که خدا پیامبرش را جهت آن برانگیخته است.

حاکم نیشابوری بدنبال این روایت میگوید: دارمی گفته است: از یحیی بن معین شنیده ام که می گفت: این حدیث را محمد بن حرب به پیامبر (ص) میرساند ولی مردم آنرا از قول زهری بصورت "مرسل" نقل می کنند. کسی که قول زهری را از وی

[صفحه ۱۷۰]

نقل مینماید "عمرو بن ابان" است در حالی که ابان بن عثمان پسری بنام "عمرو" نداشته است.

امینی گوید: رویای شگفت انگیزی است که پیامبر (ص) در جمع اصحابش شرح داده ولی هیچکس از آن میان نقلش نکرده جز جابر بن عبد الله، و او هم هیچ ترتیب اثری در عمل خویش به آن نداده، برای هیچکس نقل نکرده جز برای نواده عثمان بنام "عمرو بن ابان" که اساسا وجود نداشته است یا حداقل در وجود چنین شخصی اختلاف هست. براستی بایستی "مستدرک صحیحین" انباشته ای از چنین روایاتی باشد.

نگاهی به مناقب عثمان

اشاره

۹- ابن ماجه در "سنن" خویش روایتی ثبت داده است از قول ابی مروان - محمد بن عثمان - اموی عثمانی از پدرش عثمان بن خالد - نواده عثمان بن عفان - از عبد الرحمن بن ابی زناد از پدرش (برده آزاد شده عائشه دختر عثمان) از اعرج از ابی هریره که "پیامبر خدا (ص) فرمود: هر پیامبری در بهشت رفیقی دارد و رفیق من در آنجا عثمان بن عفان است." رجال سند روایت اینها هستند:

الف - ابو مروان که چند صفحه پیشتر به وضعش اشاره رفت.

ب - عثمان بن خالد که چند صفحه پیشتر نظر حافظان حدیث را درباره اش دیدم و این را که مورد اعتماد نیست و روایاتش همگی غیر محفوظند، و احادیث جعلی بی را روایت کرده و به نقل وی نمیتوان استناد و استدلال فقهی کرد. ترمذی این روایات را از طریق طلحه بن عبید الله آورده و می گوید: عجیب و بیگانه از ذهن است و سندش "قوی" و محکم نبوده منقطع است.

ج - عبد الرحمن بن ابی زناد. یحیی بن معین درباره او می گوید: از کسانی که علمای حدیث یا راویان به روایتش استناد نمایند نیست و بی اعتبار است. ابن صالح و دیگران از قول ابن معین درباره اش میگویند: "ضعیف" است. دوری از قول ابن معین می گوید: روایتش قابل استناد و استدلال نیست. صالح بن احمد از قول پدرش می گوید: روایتش پرت و پلا است. از ابن مدینی نقل شده که او در نظر همکاران ما "ضعیف" است. نسائی میگوید: به روایت وی نمیتوان استناد

[صفحه ۱۷۱]

و استدلال کرد. ابن سعد میگوید: زیادر وایت میکرده و روایتی که از قول پدرش آورده "ضعیف" و سست شمرده شده است. از همه اینها گذشته، من از این رفاقت و همدمی تعجب میکنم و از اینکه چرا او افتخارش را یافته و نه هیچیک از اصحابی که در راه اسلام پیشقدم بوده اند و صاحب فضائل و کمالات و کارهای قهرمانی و بزرگ، و نه امیر مومنان و مولای متقیان همان کسی که در قرآن "خود" پیامبر (ص) شمرده شده و در حدیث "برادری" برادرش و همگونش از لحاظ روحیات و کمالات و ایمان، آن یگانه مدافعش در نبردها، کسی که به صریح آیه "تطهیر" از لحاظ عصمت و پاکی نمونه بارز شخص پیامبر (ص) است و به موجب حدیث متواتر معروف دروازه شهر دانش پیامبر (ص). عثمان چه خصوصیت و امتیازی داشت که به این مقام نائل آمد؟ کدام امتیاز که علی (ع) نداشت و او داشت؟ آیا با آورنده عالمقام پیام الهی مشابتهتی از لحاظ نسب یا فضائل اکتسابی مانند دانش و تقوی و دلیری و پارسائی داشت؟ یا پیرو گوش فرمان و پیگیر و جدی قرآن و سنت پیامبر (ص) بوده؟ هر گاه آنچه را در زمینه کردار و گفتار و دانسته های عثمان آوردیم ملاحظه نموده باشید یقین میفرمائید که محال است آنچه این روایت سست بنیاد و بی سند برای وی حکایت میکند صحت داشته باشد، و پیامبر عالیقدر اسلام برتر از آن است و ساحتش پاک تر و منزّه تر از همدمی با عثمان

معلوم نیست خدا چرا دعائی را که به پیامبر (ص) نسبت داده اند مستجاب نکرده است، دعائی را که ابن عدی از قول زبیر بن عوام ثبت کرده که "پیامبر خدا (ص) فرمود: خدایا تو ابوبکر را در غار همدم و رفیقم ساختی، او را در بهشت نیز رفیقم گردان." این روایت در پوچی و بی اساسی درست مثل روایت ابن ماجه است. در سندش

[صفحه ۱۷۲]

نام محمد بن ولید قلانسی بغدادی وجود دارد. بطوریکه در بحث از سلسله دروغسازان آوردیم دروغسازی بوده که حدیث جعل میکرده است. همچنین نام مصعب بن سعید که از قول اشخاص مورد اعتماد روایات نامعلوم و نادرست نقل میکرده و تصحیف مینموده است و بعضی حقائق و گفته ها را پنهان میکرده و حرف زدنش را نمی فهمیده است، و حالش را خواهیم دید. بالاخره نام عیسی بن یونس در سند وجود دارد که مجهول است و برای حدیثشناسان و علمای رجال، ناشناخته.

۱۰- حاکم نیشابوری روایتی در "مستدرک" به ثبت رسانده است از طریق عبید الله به عمرو قواریری بصری از قاسم بن حکم بن اوس انصاری از ابی عبادہ زرقی از زید بن اسلم از پدرش. میگوید: "عثمان را روزی که محاصره گشت در محل جنازه دیدم. به من گفت: طلحه، تو را به خدا قسم میدهم آیا روزی را بیاد نمیآوری که من و تو همراه رسول خدا بودیم در فلان محل و از اصحابش کسی جز من و تو نبود، آنوقت به تو فرمود: طلحه هر پیامبری از میان امتش رفیقی در بهشت دارد، و رفیق و همدم من در بهشت عثمان است؟ طلحه گفت: آری بخدا سپس طلحه رو بر تافته و برفت."

احمد حنبل با همین سند از قول "اسلم" چنین روایت میکند: "عثمان را روزی که به محاصره درآمد در محل جنازه دیدم. در آن هنگام جمعیت انبوه و بسیار بود بطوریکه اگر سنگی میافتاد حتما به سر شخصی اصابت میکرد. دیدم عثمان - رضی الله عنه - از پنجره اطاقش که روبروی مقام جبرئیل (ع) بود سر درآورده رو به مردم کرد که آیا طلحه در میان شماست؟ کسی حرفی نزد. دوباره پرسید: مردم طلحه در میان شماست؟ همه خاموش بودند. سپس پرسید: طلحه در میان شماست؟ در این هنگام طلحه بن عبید الله از جا برخاست. عثمان - رضی الله عنه - به او گفت: نبینم که چنین باشی. هیچ فکر نمی کردم تو در میان جماعتی باشی و سه بار ترا صدا بزنم و صدایم را در مرتبه سوم بشنوی و جوابم را ندهی. تو را ای طلحه به خدا قسم میدهم

[صفحه ۱۷۳]

آیا روزی را بیاد نداری که من و تو با رسول خدا (ص) در فلان جا بودیم و از اصحابش جز من و تو هیچ کس با او نبود؟ گفت: بله. آنوقت رسول خدا (ص) به تو گفت: طلحه هر پیامبری از میان امتش رفیقی دارد که در بهشت همدم او است، و این عثمان بن عفان - رضی الله عنه - رفیق و همدم من در بهشت است؟ طلحه گفت: آری بخدا. آنگاه رو بر تافته برفت."

حاکم نیشابوری این روایت را "صحیح" شمرده است. ذهبی میگوید: درباره قاسم (که نامش در سند روایت آمده) بخاری گفته، روایت کردنش درست نیست. و ابو حاتم می گوید: مجهول و ناشناخته است. ابن حجر در "تهذیب التهذیب" از او یاد کرده و آنچه را ذهبی از بخاری و ابو حاتم درباره اش نقل کرده نوشته است.

در سند این روایت نام عبید الله قواریری آمده است. بخاری از او فقط پنج حدیث ثبت کرده و "مسلم" چهل حدیث. اما احمد بن یحیی یکصد هزار حدیث از او نقل کرده است. بنابراین، قواریری از کسی که بخاری و مسلم جز چند حدیث از او بیش روایت روایت نکرده اند و بعید هم هست که روایاتش را ندیده باشند چگونه خروارها حدیث به ثبت رسانده است؟

همچنین نام ابو عبادہ زرقی - عیسی بن عبد الرحمن انصاری - هست. ابو زرعه میگوید: "قوی" نیست. ابو حاتم میگوید: زشت روایت و سست روایت است و شبیه به متروک و مطرود است. سراغ ندارم یک حدیث درست از زهری نقل کرده باشد. بخاری و نسائی می گویند: زشت روایت است. ابن حبان می گوید: از قول راویان مشهور چیزهای نادرست و نامعلوم روایت میکند، بنابراین

بایستی ترکش کرد. عقلی میگوید: روایتش پرت و پلا- است. ازدی میگوید: مجهولی زشت روایت است. ابن عدی میگوید: عموم روایتش قابل پیروی نیست. بالاخره ابن حبان میگوید:

[صفحه ۱۷۴]

روایاتی که فقط او نقل کرده قابل استناد نیست.

امینی گوید: رو بر تافتن و رفتن طلحه باین دلیل نمیتواند راست باشد که میدانیم وی اصرار عجیبی در مبارزه و سختگیری با عثمان داشته و او را تا آخرین لحظه حیات زیر ضربات خود گرفته و به کشته شدنش اکتفا نکرده حتی از دفنش ممانعت بعمل آورده و از دفنش در گورستان مسلمانان، و عده ای را بر راه جنازه اش به کمین نشانده تا سنگبارانش کنند و صدا بزنند: نعل نعل و گفته است: باید در دیر "سلع" یعنی قبرستان یهودیان دفن شود. بهمین جهت مروان وقتی طلحه را می کشد به ابان بن عثمان می گوید: " بجای تو یکی از قاتلان پدرت را به کیفر رساندم. " و میدانم مروان، طلحه را از نزدیک و خوب میشناخته است.

عجیب است که این قسم دادن و گفتگو در حضور جمعیت انبوهی صورت گرفته - بر حسب ادعای روایت - که اگر سنگ می انداختی بر سر شخصی می خورده است با آنهمه هیچیک از آنها دست از ضدیت با عثمان برنداشته است. آیا آن حدیث را که عثمان نقل و گوشزد کرده تصدیق نموده اند و با علم به صحت آن پشت گوش انداخته اند؟ در اینصورت، چطور آنها را عادل و راسترو می شناسند؟ یا میدانسته اند که آن حدیث راست نیست، و با عثمان و طلحه در صحت آن موافق نبوده اند و آن حرف را چون حدیث پیامبر (ص) نمیدانسته نشنیده گرفته اند؟ شاید چنین گفتگو و قسم دادنی رخ نداده باشد؟ و این از همه آن فرضیات به حقیقت نزدیک تر است.

بفرض اینکه تذکر عثمان، طلحه را قانع کرده باشد- آنطور که سازنده روایت ادعا می کند- این قانع شدن، موقتی بوده و طلحه پس از مدت کوتاهی عقل و صوابش را بازیافته و فهمیده که استدلال عثمان محکم نبوده است، بهمین سبب به مبارزه و تحریکاتش ادامه داده چنانکه تاریخ ثابت کرده که وی در سختگیری و شدت عمل نسبت به عثمان پافشاری داشته است. این حداکثر چیزی است که میتوان در مورد ادعای این روایت جعلی فرض کرد. بعلاوه چنانکه قبلاً گفتیم قبول رفاقت و همدمی میان

[صفحه ۱۷۵]

پیامبر (ص) و عثمان کار ساده و آسانی نیست و نمی توان آنرا بسهولت تصدیق کرد، زیرا هیچگونه تجانسی میان آن دو وجود ندارد. رفاقت مثل برادری و همدمی است و هر سه نتیجه تجانس و هم سنخی اعتقادی و اخلاقی و توافق در رفتار و فضائل، و این همانطور که حدیث برادری دلالت دارد ویژه علی بن ابیطالب (ع) بوده است و آن ویژگی را که در حدیث "ای علی تو برادر من و همدم و رفیقم در بهشتی" براهین قاطع و اعتبارات درست تایید و تحکیم مینماید.

۱۱- ابویعلی و ابو نعیم و ابن عساکر و حاکم نیشابوری روایتی ثبت کرده اند از طریق شیبان بن فروخ از طلحه بن زید دمشقی از عبیده ابن حسان از عطاء کیخارانی از جابر بن عبد اله - رضی الله عنهم - باین مضمون: " ما را عده ای از مهاجران از جمله ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص - رضی الله عنهم - در خانه ابن حشفه بودیم. پیامبر خدا (ص) فرمود: هریک از شما برخیزد و در کنار همتایش بنشیند. خود پیامبر (ص) برخاسته بطرف عثمان رفت و او را در آغوش گرفت و گفت: تو ولی من در دنیا و آخرتی. " حاکم نیشابوری این را " صحیح " شمرده ولی ذهبی در این خصوص می گوید: نظر

من این است که "ضعیف" است زیرا نام طلحه بن زید در سند آن هست که سخنش پوچ است. و از عبیده بن حسان هم نقل کرده که او نیز راوی معتبر نیست. سیوطی در "لئالی" میگوید: "روایتی است جعلی. طلحه روایتش قابل استناد و استدلال نیست. و عبیده روایات جعلی از زبان اشخاص موثق نقل میکند."

محب طبری آنرا در "ریاض النضره" ثبت کرده است و ابن کثیر در تاریخش ولی مثل همه مواردی که روایت در تمجید فضائل کسانی است که مورد محبت ایشان

[صفحه ۱۷۶]

میباشند سکوت کرده و هیچ از این دم نزده اند که سندش سست و بی اساس و واهی است. با این که میدانسته اند احمد حنبل گفته است: "طلحه بن زید، راوی یی نیست و روایات نادرست و نامعلومی نقل کرده است" یا "کسی نیست. حدیث جعل میکرده است از روایاتش خوشم نیاید" همچنین سخن بخاری و نسائی از ایشان پوشیده نمانده که "او زشت روایت است" یا سخن نسائی که "او مورد اعتماد نبوده و متروک است" یا سخن صالح بن محمد که "حدیث و روایت او قابل نوشتن نیست" و گفته ابن حبان که "او زشت روایت است و نمیتوان به روایتش استناد کرد" یا سخن دارقطنی و برقانی که "ضعیف و سست روایت است" و گفته ابو نعیم که "روایتهای نامعلوم و نادرست نقل کرده و کسی نیست" یا سخن آجری را که از قول ابی داود میگوید: "او حدیث جعل میکرده است" و این را که ابن مدائنی به او نسبت جعل حدیث داده است، و سخن ساجی که "او زشت روایت است. محب طبری و ابن کثیر همچنین از عقیده حافظان حدیث درباره عبیده بن حسان خبر داشته و میدانسته اند که ابو حاتم درباره اش گفته: "زشت روایت است" و ابن حبان که "احادیث جعلی از زبان اشخاص موثق روایت کرده است" و دارقطنی که "سست روایت است." همتائی و همانندی عثمان با پیامبر (ص) و "ولی" و دوست بودن با او در دنیا و آخرت همان اندازه عجیب و مضحک است که رفاقت و همدمیش با آن حضرت - که اندکی پیشتر از آن سخن رفت. واقعا تاسف آور است که پیامبر عظیم الشان اسلام را با کسی مقایسه کرده و برابرشمرده اند که اصحاب - که بعقیده آنها عادل و راستروند و بر طریق دین - برایش قدر و بهائی قائل نگشته و برای جانش اهمیتی نداده اند و لایق تصدی خلافت ندانسته اند و تا دم مرگ با اودشمنی ورزیده اند و تا آندم که به فرمایش مولای متقیان عملش گریبانگیرش شد و دار و دسته اش او را به کشتن داده اند، کسی که اصحاب چندان در مخالفت و مبارزه با وی پافشاری نموده اند که کار به قتلش انجامیده، و اعمال خود او دلیل قاطع بر انتقادات مردم و نظریه اصحاب درباره او بوده است.

هیچ خردمندی موجبی برای همتائی و همطرازی و همسنخی پیامبر اکرم

[صفحه ۱۷۷]

با عثمان نمیآید و نه وجه شباهت یا خصلت مشترکی. از لحاظ نسبت اگر بسنجیم تفاوتشان از زمین تا آسمان است. آن از شجره طیبه و پاکی که ریشه اش ثابت و ابدی است و شاخه اش در آسمان، و این از شجره ملعونه ای که در قرآن یاد گشته است. از جنبه حسب و صفات اکتسابی که میسنجیم میبینیم فاصله شان از این سوی گیتی تابدان سو است و بیشتر آن بهمه فضائل و مکارم متصف است و در هر زمینه سرآمد، و این بی بهره و تهدیست. ملکات فاضله و روحیات شرافتمندانه و بزرگووارانه را ملاک قرار میدهم، ملاحظه میشود که از آن جهت دو طرف تناقض را تشکیل میدهند. آن خیرخواهی پاکدل است و برترین و بر خلق و خوئی عظیم و

پر شکوه، و این چنان که از روی روایات و حقائق تاریخی شناختیم.

حتی اگر آنچه را آن جماعت در زمینه فضائل روایت کرده اند جدی بگیریم باز فرق آندو فاحش خواهد بود. مثلاً پیامبر اکرم (ص) بموجب روایاتشان - که گذشت - زانوها و ران‌ها و بین آنها را لخت میکرده و اهمیتی به آن نمیداده است. در حالیکه عثمان بموجب روایت "نیکو" و راستی که آورده اند وقتی هم در خانه در بسته بود برای شستشو هم که بود خود را لخت نمیکرد از بس پر شرم و با حیا بود

هر گاه هم سنجی آن دو را از جنبه دینداری و عمل به احکامش مورد توجه قرار دهیم تباین و تفاوت جدی آنان کاملاً مشهود خواهد بود و چنان که در آیه مبارکه آمده است: "خدا مردی را مثل زده است که شرکای ستیزه جوئی دارد و مردی را که همساز مردی است آیا آیندو بعنوان دو نمونه، متساوی و همسانند؟" آن پیامبری که پیام توحید آورده و خویشتن تسلیم خدا ساخته است و نیکوکار است و پروردگارش را خالصانه و زیر پرچم لا اله الا الله می پرستد و آویزه گوشش این فرموده الهی که "بگو: خدا. و بعد بحال خود واگذارشان" و ورد زبانش: "توفیق رسانم جز خدای یگانه نیست و به او تکیه مینمایم." و این - عثمان - اسیر چنگال هوسهای تنی چند تبهکار: مروان و معاویه و سعید بن عاص و دیگر امویانی که از قماش آنهايند؟ و طبق خواستهای

[صفحه ۱۷۸]

شهوانی و هوسناک آنها سیر میکند تا آنجا که مولای ما به او تذکر میدهد: "مروان از تو خشنود نمیشود و تو از او خشنود نمیشوی جز به این ترتیب که دین و عقلت را برباید. تو شتر بارکشی را میمانی که بهر جا بکشندش برده میشود،" و کسی است که کار نیکوئی کرده و کار زشتی و رفتار بدی که گریبانگیرش گشته است.

آه و دریغ ای پیامبر عظیم‌الشان روزگار ترا پائین آورده و پائین تر تا ترا در طراز عثمان و در ردیفش قرار داده و همتا و رفیق و همدمش گردانیده است آنهم پس از آن مراتب بلند که نائل گشته ای و بعد از آنکه پروردگار ترا از میان همه جهانیان برگزید و برتری بخشید و ترا "پیامبری و زبانی راستگو" ساخت. عده ای که خود را از امت تو می‌شمارند چنین پاداش ناجوانمردانه ای به تو میدهند. "ستمکاران بزودی خواهند دانست که به کجا در میایند."

کسانی که باید ودیعه‌ها و ذخائر علمی اسلام را با امانت و دقت حفظ و نقل میکردند از ره خیانت این روایت را در برابر و بمنظور پایمال ساختن آن حدیث "صحیح" و راست پیامبر اکرم در حق علی (ع) ساخته اند، حدیث مفصلی که از ابن عباس نقل شده و در آن به علی (ع) میفرماید: "تو." ولی "و دوستدار منی در دنیا و آخرت". این حدیث راست را احمد حنبل با سند "صحیح" و متین در "مسندش" ثبت کرده و چنانکه در جلد اول و سوم "غدير" گفتیم رجال سند آن همگی "ثقه" و مورد اعتمادند، و عبارتند از:

۱ - یحیی بن حماد - ابوبکر بصری - یکی از رجال دو "صحیح" است. ابن سعد و ابو حاتم و ابن حبان و عجللی او را "ثقه" و مورد اعتماد شمرده اند.

۲ - ابو عوانه - وضاح یشکری - یکی از رجال دو "صحیح" است. ابو زرعه، ابو حاتم، احمد حنبل، ابن حبان، ابن سعد، عجللی، و ابن شاهین وی را "ثقه" و مورد اعتماد شمرده اند. ابن عبد البر میگوید: همه (ی علمای رجال) معتقدند که او "ثقه" و مورد اعتماد و "حجت" است و راستیش در حدیث ثابت.

[صفحه ۱۷۹]

۳- ابو بلج - یحیی بن سلیم واسطی. ابن معین و ابن سعد و نسائی و دارقطنی و ابن حبان و ابو الفتح ازدی او را "ثقه" و طرف اعتماد شمرده اند.

۴- عمرو بن میمون - ابو عبد الله کوفی. دوره جاهلیت را دیده ولی پیامبر (ص) را ملاقات نکرده است. عجل، ابن معین، نسائی و دیگران وی را "ثقه" و مورد اعتماد دانسته اند.

۵- عبد الله بن عباس که منتهی الیه سند روایت است و از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است. جمع کثیری از حافظان حدیث و عده زیادی از مولفان، این حدیث را ثبت کرده اند. از آن میان تنی چند را نام میبریم:

۱- حافظ ابو عبد الرحمن "نسائی" متوفای ۳۰۳ هجری

۲- حافظ ابو القاسم "طبرانی" متوفای ۳۶۰ هجری

۳- حافظ ابویعلی نیشابوری متوفای ۳۷۴ هجری

۴- حافظ ابو عبد الله "حاکم نیشابوری" متوفای ۴۰۵ هجری

۵- حافظ ابوبکر "بیهقی" متوفای ۴۵۸ هجری

۶- بزرگترین سخنور خوارزم "ابو الموید" متوفای ۵۶۸ هجری

۷- حافظ ابو القاسم "ابن عساکر" متوفای ۵۷۱ هجری

۸- حافظ ابو عبد الله "الکنجی" متوفای ۶۵۸ هجری

۹- حافظ محب طبری متوفای ۶۹۴ هجری

[صفحه ۱۸۰]

۱۰- شیخ الاسلام حموی متوفای ۷۲۲ هجری

۱۱- حافظ "ابن کثیر" دمشقی متوفای ۷۷۴ هجری

۱۲- حافظ ابو الحسن "هیشمی" متوفای ۸۰۷ هجری

۱۳- حافظ "ابن حجر" عسقلانی متوفای ۸۵۲ هجری

۱۴- ابو حامد محمود صالحانی متوفای - هجری

۱۵- السید شهاب الدین احمد متوفای - هجری

۱۶- الشیخ احمد بن فضل با کثیر متوفای - هجری

۱۷- میرزا محمد بدخشانی متوفای ۱۱۲۳ هجری

۱۸- شاه ولی الله هندی متوفای ۱۱۲۶ هجری

۱۹- امیر محمد بن اسماعیل یمنی صنعانی متوفای - هجری

۲۰- مولوی ولی الله هندی متوفای ۱۲۷۰ هجری

این حدیثی راست و درست است و "صحیح" شمرده شده از پیامبر عظیم الشان اسلام در حق علی علیه السلام که "تو ولی منی در دنیا و آخرت." اما "از آن جماعت کسانی که ستمکار بودند آنرا بصورتی درآوردند غیر از آن که بایشان گفته شده بود".

[صفحه ۱۸۱]

۱۲ - "بزار" از طریق خارجه بن مصعب از عبد الله بن عبید الحمیری بصری از پدرش روایتی ثبت کرده است باین مضمون: "وقتی عثمان در محاصره بوده نزد او رفتم. (از مردم) پرسید: طلحه اینجا است؟ طلحه گفت: بله. گفت: ترا بخدا قسم میدهم آیا بیاد نداری که در خدمت رسول خدا (ص) بودیم، گفت: هر یک از شما دست همنشین خویش را بگیرد. آنوقت تو دست فلانی را گرفتی، و فلان شخص دست بهمان را گرفت، و همینطور هر کسی دست در دست رفیقش داشت، و رسول خدا (ص) دست مرا گرفت گفت: این همنشین من در دنیا است و ولی من در آخرت؟ گفت: آری بخدا"

ابن حجر همین را از ابن منده از طریق عبید الحمیری نامبرده ثبت نموده است بدون اینکه اشاره ای به سستی و عیناکی سند آن بکند، پنداری هم او نیست که اظهار نظر حافظان و ناقدان حدیث را درباره نراستی و سست رایی "خارجه بن مصعب - یکی از رجال همین روایت - آورده و ثبت کرده است. خود در کتاب "تهذیب التهذیب" مینویسد: "اثرم از قول احمد حنبل میگوید: روایت او قابل نوشتن و ثبت نیست. عبد الله بن احمد میگوید: پدرم مرا منع کرد و گفت: هیچ از روایات او را ننویسم. دوری و معاویه و عباس از قول ابن نمیر میگویند: او "ثقه" و مورد اعتماد نیست، کسی نیست، دروغساز است"، ضعیف" است. ابن معین میگوید: کسی (یا راوی یی) نیست. یحیی بن یحیی میگوید، در متن و سند روایت دست میبرد. نسائی میگوید: روایاتش دور ریختنی است، مورد اعتماد نیست"، ضعیف" است. ابن سعد میگوید: مردم از روایات او پرهیز نموده و او را طرد کرده اند. ابن خراش و ابو احمد میگویند: روایتش متروک و دور ریختنی است. دارقطنی میگوید: "ضعیف" است و سست روایت است. یعقوب میگوید: در نظر همه همکاران ما سست روایت است. ابن مدینی می گوید: در نظر ما سست روایت است. ابو داود میگوید: "ضعیف" و سست روایت است. و راوی یی نیست. ابن حبان میگوید: در روایاتی که از قول اشخاص مورد اطمینان نقل کرده روایات جعلی مخلوط شده است، و به روایتی که او آورده نمیتوان استدلال و استناد کرد. ابن جارود و عقیلی و ابن سکن و ابو زرعه

[صفحه ۱۸۲]

و ابو العرب و دیگران وی را در شمار راویان "ضعیف" آورده اند. "سیوطی هم مینویسد: "ابن حبان میگوید: خارجه از راویان دروغساز بطوریکه نادرستی آنها را بپوشاند نقل میکند و در روایتش جعلیات رخنه کرده است".

در ذیل دو روایتی که شبیه این روایتند مقیاس و ملاک صحیح جهت ارزیابی و نقد اینگونه احادیث را بدست دادیم و گفتیم حقایق زندگی عثمان ملاک سنجش راستی یا نراستی متن این روایات است و فاصله و رابطه اش را با حقیقت مشخص میگرداند. بهمین سبب از روی متن روایت مورد بحث می فهمیم که به هیچوجه صحت و اعتبار ندارد بگذریم از سستی و بی بنیادی سند آن. از برابر این یاوه تاریخی مانند نظائرش بایستی بزرگوارانه چشم پوشی نموده گذشت و گذاشت جاعلان حدیث و دروغسازان و جنایتکاران علیه تاریخ به تبهکاری سرگم و دل خوش باشند.

طلحه در صورتیکه این حرف ادعائی را که از زبان رسول اکرم (ص) حکایت کرده اند شنیده بود و در هنگام محاصره به صحت آن و در برابر جمع اصحاب و توده مردم اعتراف کرده بود هرگز آنطور با عثمان تشدد نمی نموده و چندان در تحریکات و تلاشهایش پافشاری نمی کرد و از رسیدن آب آشامیدنی به او جلو نمی گرفت و کارشان را به قتل نمی کشاند و راضی نمیشد در قبرستان یهودیان دفنش کنند. طلحه - که بعقیده آن جماعت صحابی یی عادل و راسترو و جزو ده نفی است که مژده بهشت یافته اند - هر

گاه از وجود این روایت بوئی برده بود هرگز چنان کارهای بیراه و تند و زننده را انجام نمی داد.

۱۳- ابن ماجه این روایت را در "سنن" ثبت کرده است از قول ابی مروان - محمد بن عثمان اموی عثمانی - از پدرش عثمان بن خالد - نواده عثمان بن عفان - از عبد الرحمن بن ابی زناد از پدرش از اعرج از ابی هریره " : پیامبر (ص) دم در مسجد به عثمان برخورد. به او گفت: عثمان اینک جبرئیل به من خبر داده که خدا ام کلثوم را

[صفحه ۱۸۳]

به همسری تو در آورده است با همان مهریه و رفتاری که با رقیه داشتی ". چنانکه در تاریخ ابن کثیر هست ابن عساکر این را روایت کرده است.

امینی گوید: چند صفحه پیش روشن نمودیم که محمد بن عثمان در نقل روایت اشتباه میکرده و بر خلاف میگفته و از پدرش روایات نامعلوم و نادرست نقل کرده است و پدرش "ثقه" و مورد اعتماد نبوده و روایاتش غیر محفوظ بوده است و روایات جعلی نقل کرده و آنچه وی آورده قابل استناد و استدلال نیست. همچنین دیدیم که عبد الرحمن بن ابی زناد جزو کسانی که حدیث شناسان روایتش را حجت و قابل استناد میدانند نیست و سست روایت و پریشانگو است و روایتش غیر قابل استناد. برای مزید اطلاع، و احاطه کامل به ماهیت این راویان به تفصیلاتی که در جلد هشتم آمده مراجعه فرمائید.

۱۴- ابن عدی روایتی به ثبت رسانده است از قول محمد بن داود بن دینار از احمد بن محمد بن حباب بصری از عمرو بن فائد بصری از موسی بن سیار بصری از حسن بصری از انس، و انس میگوید که از پیامبر (ص) برایم نقل کرده اند که "خداوند تعالی شمشیری دارد که تا عثمان بن عفان زنده است در نیام خواهد بود، و هنگامی که کشته شود آن شمشیر آخته خواهد گشت و تا روز قیامت در نیام نخواهد رفت." ابن عساکر نیز آنرا بطور "مسند" و با سندی که همه رجالش ذکر شده اند ثبت کرده است.

سیوطی درباره آن مینویسد: "جعلی است. اشکال و عینکیش وجود عمرو بن فائد است و استاد حدیثش نیز دروغساز است. (عجیب است که سیوطی در اینجا روایت راجعی و راوی آنرا دروغساز میدانند اما همین را در "تاریخ الخلفاء" در فصل شمارش فضائل و محاسن عثمان می آورد فقط می گوید: این را تنها عمرو بن فائد روایت کرده است و او روایات نامعلوم

[صفحه ۱۸۴]

و نادرستی دارد.

آری، اینطور حقائق را پوشانده و وارونه جلوه میدهند و مردم را می فریبند. سیوطی وقتی دید روایت جعلی است و یک دروغگو از زبان دروغسازی دیگر نقل مینماید باید از فهرست فضائل و تمجیدهای عثمان حذفش میکرد. اما چون او و همانندانش اگر میخواستند روایاتی را که از لحاظ سند یا متن سست و بی اعتبارند حذف نمایند و به آن استناد نکنند نمیتوانستند هیچ فضیلتی برای عثمان صورت بدهند، و این چیزی است که آنها و جماعتشان میل ندارند و میخواهند هر طور شده گرچه با ردیف کردن روایات بی اساس و یاوه دروغسازان و جاعلان فهرستی از فضائل و مکارم و شرحی از تمجید و تحسین در حق عثمان و اقرانش بسازند.

دارقطنی، ابن مدینی، عقیلی، ابن عدی، نسائی و ذهبی "، عمرو بن فائد - "یکی از راویان آن حرف - را مورد نقد و محکومیت قرار داده و روایاتش را باطل شمرده اند.

موسی بن سیار بصری یکی دیگر از رجال سند آن روایت نیز مورد حمله و نکوهش علمای رجال قرار دارد. یحیی القطان، ابو

حاتم، ابن عدی، ابن معین، و ذهبی او را بی اعتبار و دروغگو و روایاتش را باطل و پوچ دانسته اند.

در سند آن نام محمد بن داود فارسی نیز هست. ذهبی مینویسد: "از شیوخ و اساتید ابن عدی است، وی از او یاد کرده میگوید: دروغ میگفته است". ابن حجر هم حدیثی در فضیلت امیر المومنین علی (ع) آورده و بدنبال آن میگوید: "آن از جعلیات محمد بن داود دینار است".

چنین است حال آن روایت ساختگی و دروغین. با وجود این، عده ای که

[صفحه ۱۸۵]

میخواسته اند برای عثمان و حکام همانندش فضائلی بتراشند مثل "سیوطی" و "قرمانی" و "احمد زینی دحلان"، آن روایت را در فصل تعریف و تمجید عثمان یک حقیقت مسلم تاریخی گرفته و حجت آورده اند همانطور که بهنگام مدح و ثنای دیگر اربابانشان عمل کرده اند.

۱۵ - حاکم در "مستدرک" روایتی ثبت کرده است از طریق احمد بن کامل قاضی از احمد بن محمد بن عبد الحمید جعفری از فضل بن جبیر وراق از خالد بن عبد الله طحان مزنی از عطاء بن سائب از سعد بن جبیر از ابن عباس - رضی الله عنهما - به این مضمون: "در خدمت پیامبر (ص) نشسته بودم. عثمان بن عفان - رضی الله عنه - فرا رسید. چون نزدیک آمد به او فرمود: عثمان تو در حالیکه سوره بقره را میخوانی کشته خواهی شد و قطره ای از خونت بر آیه "خدا در عوض تو آنها را کیفر داده بسزایشان خواهد رساند و او شنوائی دانا است" خواهد ریخت. و در رستخیز در جائی که بر همه خوارماندگان پیشوائی برانگیخته خواهی شد و مردم شرق و غرب گیتی به تو رشک می برند، و از جمعیتی بسیار بشماره افراد دو قبیله ربیع و مضر شفاعت خواهی کرد".

امینی گوید: حاکم نیشابوری از صحت این روایت دم نزده است و ذهبی درباره آن انصاف داده و گفته "دروغ محض است. در سند آن نام احمد بن محمد بن عبد الحمید جعفری است که مورد اتهام میباشد". بعلاوه شیخ و استاد جعفری نیز چنانکه عقیلی گفته و ذهبی و ابن حجر نقل کرده اند روایت و نقلش قابل پیروی نیست.

عجیب است که هیچیک از اصحاب عادل و راسترو این حدیث را از پیامبر اکرم (ص) نشنیده اند پنداری در جلسه ای که آنرا بر زبان آورده کسی از آنان حضور نداشته است. همچنین شگفت آور است که هیچکدامشان -بفرض که شنیده باشند - برای دیگری نقل نکرده اند تا بر سر زبانها بیفتد و بگردد و از اتفاق و وحدتشان علیه عثمان و در کشتن

[صفحه ۱۸۶]

او جلوگیری نماید. آری، هیچیک از آنها چنین حدیثی از او نشنیده اند جز "ابن عباس" که در حیات پیامبر (ص) کودکی نابالغ بوده است. هنگام درگذشت رسول اکرم (ص) او - بنابر گفته واقدی و زبیر و بتصدیق ابو عمر در "استیعاب" - "سیزده سال بیش نداشته یا - بنابر گفته خود ابن عباس که از چندین طریق بدست ما رسیده - ده ساله یا کمی بزرگتر بوده است. شاید در این که قادر به فهم و حفظ حدیث پیامبر (ص) بوده ترد باشد. حتی ممکن است خودش در فهم و حفظ آن سخن تردید داشته که روز عرفه و در حالیکه برای حاجیان نطق میکرد وقتی استغاثه و استمداد عثمان را در نامه مخصوص اوشنید اعتنائی به آن ننمود، و همین که نافع به طریف فرستاده مخصوص عثمان نامه اش را حاوی استمداد برخواند به نطق خود ادامه داده و هیچ اشاره ای به مددخواهی و بیچارگی او نکرد در حالی که همه میدانستند عثمان آخرین دقائق زندگی را میگذراند و انقلابیون مسلح به او مجال ادامه حیات

نمیدهند، و وی از طرف عثمان "امیر الحاج" بود. با این همه، هیچ لزومی برای دفاع از جان او یا حکومت و خلافتش ندید، و هیچ تلاشی برای باقیماندن "خلعت" خلافت بر تن او بروز نداد، چرا؟ برای اینکه با انقلابیون درباره عثمان همراهی و همراه بود. اگر چنین چیزی از پیامبر اکرم (ص) شنیده بود او - که بعقیده آن جماعت صحابی بی عادل و راسترو است - منظره ارشاد و حدیث پیامبر (ص) را بیاد می‌آورد و در طنین آن سخن را دگر باره احساس می‌نمود و بیدرنگ به دفاع کمر می‌بست و حاجیان و همه مسلمانان را به این وظیفه اسلامی دعوت می‌کرده. این اقتضای عدالت و دینداری او بود.

شاهد دیگری وجود دارد و دلیلی بر اینکه ابن عباس بکلی از چنین حدیثی بی‌خبر بوده و به گوشش نخورده است. و آن عکس العملی است که در برابر سخن عائشه در راه مکه نشان داده است. وقتی با سمت سرپرستی کاروان حاجیان - از طرف عثمان - به مکه میرفته به عائشه بر می‌خورد. عائشه به او می‌گوید: ابن عباس خدا به تو عقل و فهم و قدرت بیان داده است. مبادا مردم را از مخالفت با این دیکتاتور قانونشکن -

[صفحه ۱۸۷]

یعنی عثمان - بازداری و پراکنده سازی. ابن عباس از سخن عائشه یکه نمی‌خورد و حیرتی نشان نمی‌دهد و چنان مینماید که با نظر و رویه او موافقت دارد. در حالیکه هم او حرف عائشه را دایر بر تمایل به زمامداری طلحه رد میکند. بنابراین طبیعی است هر گاه چنین حدیثی از پیامبر (ص) شنیده بود و بیاد داشت به استناد آن، حرف عائشه را در مورد عثمان بشدت رد میکرد. از اینها نتیجه می‌گیریم که "علامه امت -" یعنی عبد الله بن عباس - هرگز چنین حدیثی که به او نسبت روایتش را میدهند نشنیده، و این روایت از ساخته‌ها و جعلیات دوره اموی و پس از درگذشت ابن عباس است.

در روایت سخن از "پیشوایی خوار ماندگان" است و اینکه عثمان در رستاخیز سرور همه ستمدیدگان بلا دفاع خواهد بود. این هم چیز شگفت‌انگیزی است و معلوم نیست چگونه پیشوایی و سروری است. همچنین درک شخصیت‌های ستمدیده و بلا-دفاع و خوار مانده‌ای که وی پیشوا و در راس آنها است و شناختن آنها کار دشواری است. آیا در میان جمع ایشان آن اصحاب برجسته و عالیقدر پیامبر اکرم (ص) و تابعان نامی امثال ابوذر و عمار یاسر و ابن مسعود و مالک اشتر و زید بن صوحان و صعصعه بن صوحان و کعب بن عده و عامر بن قیس و دیگر شخصیت‌های اسلامی مدینه و کوفه و بصره که عثمان و دار و دسته اش مورد ستم و اهانت و خواری قرار دادند وجود دارند یا نه؟ شاید هم در جمع "خوار ماندگان" کسانی باشند از قماش حکم و مروان و خانواده آنها و عبد الله بن ابی سرح و ابو سفیان و اولاد و امثالش که اسلام خوارشان گردانید و عثمان به عزت و اقتدارشان رساند و برگردن امت اسلامی سوار کرد و بر شایسته‌ترین شخصیت‌هایش و بر اصحاب پیشاهنگ و تابعان نیکرفتار و پایبند و دیندار مسلط ساخت. در روایت، سخن از شفاعت عثمان است. ما یقین داریم که سیره عثمان احتمال آن را نفی مینماید و هیچ دلیلی هم بر صحتش نیست و با قرآن منافات دارد. هر گاه بفرض محال چنین چیزی بوقوع پیوندد عثمان با شفاعتگریش و با وارد ساختن عناصر

[صفحه ۱۸۸]

آلوده و کثیف اموی به بهشت، آن سرای زیبا و پاک را خواهد آلود، زیرا خودش گفته است: "اگر کلیدهای بهشت بدستم باشد به بنی امیه خواهم داد تا همه شان به بهشت در آیند"

۱۶ - حاکم نیشابوری روایتی در "مستدرک" ثبت کرده است از قول عبد الله بن اسحاق بن ابراهیم العدل از یحیی بن ایطالب از

بشار بن موسی خفاف بصری از حاطبی - عبد الرحمن بن محمد - از پدرش از جدش. میگوید: "بهنگام جنگ جمل براه افتادم تا کشتگان را بررسی کنم. علی (ع) و حسن بن علی و عمار یاسر و محمد بن ابی بکر و زید بن صوحان نیز شروع کردند به گشتن در میان کشتگان. چشم حسن بن علی به کشته ای افتاد که به روی در افتاده بود. آنرا برگرداند و سپس فریادی کشیده گفت: انا لله و انا الیه راجعون. بخدا نو نهالی از قریش است. پدرش پرسید: چه کسی است پسر جانم؟ جوابداد: محمد پسر طلحه بن عبید الله. گفت: انا لله و انا الیه راجعون. بخدا جوان پاک و شایسته ای بود. سپس بنشست اندوهگین. حسن گفت: پدر جان تو را از این سفر جنگی منع میکردم اما آن دو نفر تصمیم تو را عوض کردند. گفت: همینطور است که تو میگوئی پسر من تمنایم این است که کاش بیست سال پیش از این مرده بودم. محمد بن حاطب میگوید: در این هنگام برخاسته گفتم: امیر المومنین ما رهسپار مدینه ایم و مردم از ما درباره عثمان خواهند پرسید. چه جواب بدهیم؟ عمار یاسر و محمد بن ابی بکر برخاسته سخن گفتند. علی به آن دو گفت: عمار محمد باید اینطور بگوئید: عثمان تبعیض قائل گشت و بد تبعیضی هم قائل گشت. مجازات گردید و در مجازات بد عمل کردید. و در آینده به پیشگاه داور عادل برده خواهید شد تا میان شما قضاوت کند. آنگاه گفت: توای محمد بن حاطب چون به مدینه در آمدی

[صفحه ۱۸۹]

و درباره عثمان از تو پرسیدند، بگو: بخدا از کسانی بود که ایمان آورده و کارهای پسندیده کردند بعلاوه پرهیزکاری نموده و ایمان آوردند و سپس پرهیزکاری نموده و کار خوب کردند، و خدا نیکوکاران را دوست میدارد و مومنان بر خدا باید توکل نمایند.

"

امینی گوید: حاکم نیشابوری از معایب و اشکالاتی که در سند این روایت دروغین هست دم زده و آنرا تصحیح ننموده و راجع به آن یک کلمه ایراد نگفته است. و ذهبی درباره آن فقط گفته که "بشار بن موسی سست و "ضعیف" است. "لکن ما آنچه را بایست گفت میگوئیم:

عبد الله بن اسحق بن ابراهیم، یکی از رجال سند آن است. دارقطنی درباره اش میگوید: سستی یی در او هست. خطیب بغدادی همین را گفته است.

درباره یحیی بن ابی طالب - یکی دیگر از رجال سند - موسی بن هارون میگوید: من شهادت میدهم که او از زبان من دروغ میسازد. مسلم بن قاسم میگوید: مردم درباره اش حرفها زده اند.

درباره بشار بن موسی بصری، ابن معین میگوید: مورد اعتماد نیست، و از دغلبازان است. ابو حفص میگوید: سست روایت است. بخاری میگوید: زشت روایت است، او را دیده و از تقریرات روایی او نوشته و روایاتش را ترک کرده ام. ابو داود میگوید: ضعیف و سست روایت است. نسائی میگوید: مورد اعتماد نیست. ابو زرعه میگوید: "ضعیف" است. ابو احمد حاکم میگوید: او را "قوی" نمیدانند. اسمش را پیش فضل بن سهل برده اند از او بدگوئی کرده است.

[صفحه ۱۹۰]

عبد الرحمن حاطبی، چنانکه در "میزان الاعتدال" ذهبی آمده توسط ابو حاتم رازی تضعیف شده است. از پدرش عثمان نیز در فرهنگ رجال حدیث هیچگونه تعریفی نیست.

بنابراین چه ارزشی دارد آنچه چنین دغلکاران دروغسازی روایت نمایند یا عقیده پیدا کنند؟ بعلاوه، مولای متقیان از روی بصیرت کامل به سفر جنگی می پرداخت و همه کارها و نبردها و لشکر کشیهایش را با مطالعه و دقت نظر و با واقع بینی انجام داده است و همه را بدستور و بنا به سفارش پیامبر (ص)، و این از فضائلش شمرده شده است. رسول اکرم (ص) چنانکه در جلد سوم گذشت در زمان حیاتش اصحاب را به یاری وی در آن کشاکشها تشویق و تحریک میکرده و می فرمود: "بعد از من جماعتی خواهند بود که با علی می جنگند که خدا عهده دار جنگیدن علیه آنها خواهد بود. بنابراین هر کس نتوانست با دست و قدرتش علیه آنها جهاد کند باید با زبانش جهاد نماید (یعنی جهاد تبلیغاتی)، و هر کس با زبان جهاد نتوانست با قلبش باید جهاد کند، و پائین تر از این مرتبه ای نیست". و ابو ایوب انصاری و دیگر اصحاب میگفته اند: "رسول خدا (ص) به ما سفارش کرده که همراه علی با پیمان شکنان بجنگیم". پیامبر (ص) عائشه امام المومنین را از خرامیدن جاهلیت وار بر حذر داشته و به او گفته...: "پنداری همین الان است که سگان حواب بطرف تو پارس میکنند و تو علیه علی می جنگی جنگی ظالمانه." و چنانکه در جلد سوم نوشتیم صحت این حدیث که به زبیر فرموده: "تو علیه علی می جنگی در حالیکه به او ستم روا میداری (و جنگت ظالمانه است)" به ثبوت رسیده است. بنابراین، مولای متقیان رنج آن لشکر کشیها و جنگها را به دستور و سفارش

[صفحه ۱۹۱]

پیامبر (ص) بر تن هموار میساخته است، و هرگز هیچکس نتوانسته او را از نظریه و اجتهادش بگردانند، و امام مجتبی - که از سیر لغزش و کار سوئی مبرا و معصوم است - بهیچوجه پدرش را از اجرای دستور جدش - پیامبر اکرم (ص) منع ننموده است از اجرای دستور پیامبری که بحکم قرآن "سخن بدلخواه نمیگوید و سخنش جز وحی منزل نیست"، و نه امیر المومنین علی (ع) کسی بوده است که از قیام برای برکندن ریشه فساد و کفر و انحراف پشیمانی بخورد. اگر کسی چنین حرفی در حق وی بزند چنان است که گفته باشد حضرتش از به خاک و خون کشیدن سران کفر و شرک در جنگهای پیامبر اکرم (ص) پشیمان گشته و دریغ خورده است. زیرا موضع گیری و سیاستش در هر دو مورد مبتنی بر مصلحت بینی اسلامی و بانگیزه الهی بوده است و بمنظور زدودن کفر و تباهی، و اگر بر یکی از دو حال افسوس خورده باشد بر دیگری هم خورده است. وانگهی کدام پاکی و شایستگی در "محمد بن طلحه" وجود داشته است، در کسی که شمشیر بروی امام و پیشوای مسلمانان کشیده است در حالیکه دستور داشته همراهش جهاد کند و یاریش نماید؟ حال او به حال پدرش "طلحه" میماند و چون او از راه بدر گشته و نافرمان و منحرف است.

این است حقیقت. اما جاعلان و دغلکاران خواسته اند حقیقت را وارونه نمایند و چیزها بسازند تا کار کسانی را که با کجاوه جمل همراه گشته اند توجیه و تبرئه نمایند... و ساخته و بافته اند، لکن ساش ته و بافته شان کجا و حقیقت کجا چطور ممکن است علی (ع) حرفهائی را که از زبانش خطاب به محمد بن حاطب ساخته اند زده باشد، در حالیکه مسلم است پیش از جنگ جمل و پس از آن سخنها گفته و کارها کرده همه گویای رای و نظرش درباره عثمان، و همه یکنواخت و هماهنگ و همراهی.

[صفحه ۱۹۲]

مگر تاریخ زندگی عثمان و سیاهه اعمالش اجازه میدهد به علی (ع) که او را از کسانی بداند و بشمارد که "ایمان آورده و کارهای پسندیده کردند بعلاوه پرهیزکاری نموده و ایمان آوردند و سپس پرهیزکاری نموده و کار خوب کردند..."؟ همان سیاهه

اعمالی که پر از جنایت و کار بیراهه و ناپسند است و او را به کشتن داد و پیشگامان اصحاب و در راس ایشان مولای متقیان را به معارضه و مبارزه اش واداشت و استانهای کشور اسلامی را آبستن حوادث خونین ساخت و نگذاشت اصحاب پیامبر (ص) خود را موظف به دفاع از جاننش بیندارند، و همان است که مردم نیکوکار و دیندار را از کفن و دفن و نماز گزاردن بر جنازه اش مانع گشت و سبب شد که در قبرستان یهودیان خاکش کنند آنهم پس از چند روز ماندن در زباله به حال خواری و بیکسی و اهانت، همه مسلمانان او را در آن حال ببینند و هیچیک برای کفن و دفنش اقدام نکنند، با امیر المومنین علی (ع) بیعت شود و او فرمانروا باشد و قادر به کفن و دفنش ولی قدمی بر ندارد، او که برای کارهایی که به نظر مردم ساده و کوچک مینماید به هیجان میاید و خلق را به انجام وظیفه بر میانگیزد و مثلاً- در نطقی آنان را چنین به قیام و اقدام می خواند " به من اطلاع رسیده که حتی یکی از آنجماعت (مهاجم شامی) وارد خانه زن مسلمان یا زن اهل ذمه میشده و زیور و دستبند او را میکند و می ربوده است و از چنگ آن (سپاهی مهاجم) جز با خواهش و تمنا و التماس نجات پیدا نمیکرده است. آنوقت در حالیکه از اموال بیغما برده گرانبار بوده اند راه خود گرفته اند بدون اینکه لطمه ای ببینند یا کشته ای بدهند. اکنون اگر انسان مسلمان بر اثر این احوال دق مرگ کند نه تنها قابل سرزنش نخواهد بود بلکه بنظر من امری طبیعی و شایسته رخ داده است ". چنین شخصیت غیرتمند و با حمیتی که در برابر پایمال گشتن حق و ستمدیدی اینطور به هیجان آمده و به قیام و اقدام بر می انگیزد و می نشیند و جنازه عثمان را در زباله و بی کفن و دفن رها میسازد:

[صفحه ۱۹۳]

(عثمان روبروی او بی کفن و دفن ماند

و دستی که به آزارش بلند شده آزاد و رها)

(نمیدانم این کار علی از روی کینه بوده

یا نه، از سر پاکدامنی و پرهیزکاری؟)

"در اختلاف مردم بموجب قانون اسلام قضاوت کن و از دلخواه و موازین خیالی پیروی منمازیرا ترا از راه خدا بدر خواهد برد " "، در صورتی که پس از دریافت مایه دانائی (و قانونشناسی) از دلخواه آنان پیروی نمائی در برابر خدا حامی و حافظی نخواهی داشت."

۱۷- ابن ابی الدینا از طریق فرج بن فضاله دمشقی از مروان بن ابی امیه از عبد الله بن سلام روایتی ثبت کرده است. میگوید "نزد عثمان که در محاصره بود رفتم تا سلامی باو کرده باشم. به من خوشامد گفت: و افزود: همین دیشب پیامبر خدا (ص) را در این پنجره دیدم - و اطاقش پنجره ای داشت - به من فرمود: عثمان تو را محاصره کرده اند؟ گفتم: آری. پرسید ترا تشنگی داده اند؟ گفتم: آری. آنگاه سطلی فرو آویخت پر آب. از آن آشامیدم تا سیراب گشتم و خنکی آنها در اندرونم احساس کردم. به من فرمود: اگر بخواهی بر آنان پیروز خواهی گشت و در صورتی که بخواهی می توانی نزد ما افطار کنی. من از آن میان این را برگزیدم و پسندیدم که در خدمت وی افطار نمایم. عثمان همان روز کشته شد."

امینی گوید: این سفسطه و دروغبافی از دغلکاریهای "فرج بن فضاله دمشقی" است. احمد حنبل درباره او میگوید: روایات نامعلوم و نادرستی از زبان اشخاص مورد اعتماد نقل میکند. ابن معین می گوید: سست روایت است. ابن مدینی میگوید "ضعیف" است و از او حدیث نقل نمیکنم. بخاری و مسلم میگویند: زشت

[صفحه ۱۹۴]

روایت است. نسائی میگوید: "ضعیف" است. ابو حاتم میگوید: روایتش قابل استناد نیست. ابو احمد میگوید: حدیثش استوار نیست. دار قطنی میگوید: سست روایت است. برقانی حدیثی را که از طریق فرج بن فضاله آمده برای دار قطنی نقل میکند. دار قطنی میگوید: این باطل و بی اساس است. برقانی می پرسد: بخاطر وجود فرج بن فضاله؟ میگوید: آری. عبد الرحمن بن مهدی میگوید: روایات نامعلوم و وارونه ای نقل کرده است. ساجی میگوید: سست روایت است. خطیب میگوید: هیچکس گول داستانی را که درباره موثق و مورد اعتماد بودن وی از زبان ابن مهدی نقل شده نمیخورد، زیرا آنچه درباره وی از زبان ابن مهدی نقل شده روایتی است از سلیمان بن احمد که همان واسطی باشد و او خودش دروغساز است. بخاری میگوید: ابن مهدی او را ترک و طرد کرده است. ابن حبان میگوید: فرج بن فضاله اسناد روایات را جابجا و وارونه میسازد و متن های بی اساس و سست را به اسناد صحیح و محکم روائی می چسباند. استناد کردن به روایات وی روا نیست. حاکم نیشابوری میگوید: او از جمله کسانی است که حرفش قابل استناد و استدلال نمیباشد.

این، فرج بن فضاله است. اما استاد حدیثش "مروان" معلوم نیست کیست و نه پدرش شناخته است. در فرهنگ رجال حدیث اثری از شرح حال او دیده نمیشود و نه ذکر وی از او در بیان مشایخ و استادان فرج بن فضاله هست و نه در میان کسانی که از عبد الله بن سلام حدیث نقل کرده اند ذکر وی شده است. شاید چنین کسی هنوز بدنیایا نیامده باشد و چه بسیارند چنین موجوداتی در سند روایاتی که در فضائل عثمان و همکاران و امثالش نقل میشود، موجوداتی که هنوز مادر دهر نژاده شان و صورت وجودیافته اند بلکه ساخته خیال غرض ورزان و فضیلت بافان و مزوران و دغلکارانند
نمیدانم آیا عثمان این کرامت را که در حق خویش ادعا نموده فقط در گوش

[صفحه ۱۹۵]

عبد الله بن سلام گفته است یا نه، او یا عبد الله بن سلام به همه اصحاب اطلاع داده اند و ایشان ماجرا را خواب و خیالی شمرده، و دلیل و حجت ندانسته اند تا به آن ترتیب اثر بدهند، یا وقتی به اطلاعشان رسیده که کار از کار گذشته و کارد باستخوان رسیده و نوش داروی پس از مرگ سهراب را میمانسته است، و هنگامی که حجت علیه عثمان تمام گشته و امت علیه وی مجتمع و متفق شده و اجماع کرده است و امت - بزعم آن جماعت اجماعی بر خطا نخواهد کرد.
نکته قابل دقت دیگری در آن روایت هست و آن در مورد روزه داشتن عثمان در روز مرگ است. زیرا عده ای از مورخان کشته شدن وی را دو روز پس از عید قربان دانسته اند. بلاذری باستناد روایتی که از ابی عثمان نهی هست چنین نظری ابراز داشته است و واقدی نیز همان روایت را در مورد روز کشته شدن وی ثبت کرده و "مبرد" در کتاب "الکامل" همین روایت را ترجیح داده و ابو عمر در "استیعاب" آورده است و ابن جوزی و ابن حجر و عسقلانی و سیوطی و دیار بکری، و از مولفان معاصر علی فکری در کتاب "احسن القصص". "بعقیده آن جماعت، روزه گرفتن درسه روزه پس از عید قربان جایز نیست، و این نظر ابو حنیفه و شافعی است و

[صفحه ۱۹۶]

مالک آن را برای غیر متمتع جایز نمیداند ابن عماد حنبلی در کتاب "شذرات" مینویسد: "این که عثمان میگوید: پیامبر (ص) به من فرمود: نزد ما افطار خواهی کرد. مقصود از افطار خواهی کرد این است که اولین غذائی که خواهی خورد نزد ما خواهد بود نه اینکه افطار روزه ات نزد ما خواهد بود. زیرا عثمان در آنروز روزه نداشته چون روز دوم عید قربان بوده و روزه گرفتن در آن جایز نیست" تاویل و توجیهی که ابن عماد حنبلی کرده با تحسین و تجمیدی که مورخان از عثمان بخاطر روزه داشتن در روز مرگش بعمل آورده اند منافات دارد، و روزه‌داری وی در آنروز امری است که آن جماعت نسل اندر نسل باور داشته اند تا امروز که مثلاً علی فکری هم میگوید و انگهی روایتی که ابن کثیر از طرق ابن عمر از عثمان ثبت کرده صراحت دارد بر اینکه روزه دار بوده است: "عثمان میگوید: پیامبر (ص) را در خواب دیدم. بمن فرمود: عثمان نزد ما افطار کن. پس عثمان روزه گرفت و همان روز کشته شد. "همچنین روایتی که هیشم بن کلب مستنداً از نائله دختر فرافصه - همسر عثمان - نقل کرده است. میگوید: "وقتی عثمان به محاصره درآمد، روزی را که در آن به قتل رسید به روزه بسر آورد. بهنگام افطار از محاصره کنندگان آب خواست، ندادند و گفتند از آن فاضل آب بخور و گودالی در خانه اش بود که کثافات در آن می ریختند. عثمان آنروز افطار نکرد. من سحرگاهان همسایه ای را بر سر قنات دیدم و از او آب خواستم. کوزه ای آب به من داد. به خانه آوردم و به عثمان گفتم: این آب گوارائی است که برای آوردم. نگاهی انداخت. سپیده برآمده بود، گفت: روزه گرفته ام. پرسیدم: از کجا آوردی من ندیدم کسی برای آب و نان بیاورد؟ گفت: پیامبر خدا (ص) را دیدم که از این سقف درآمده و سطلی آب در دست دارد و میفرماید عثمان بنوش. نوشیدم تا

[صفحه ۱۹۷]

تشنگی ام برفت. فرمود: بیشتر بنوش. نوشیدم تا سیراب گشتم. آنوقت فرمود: این جماعت حق ترا پایمال خواهند کرد. اگر با آنها بجنگی پیروز خواهی گشت و در صورتی که به حال خود واگذاریشان نزد ما افطار خواهی کرد. همان روز به سرای درآمد و او را کشتند. "

این دو روایت هم قابل اعتماد نیست، زیرا راویان آنها بی اعتبارند. یکی دشمن خاندان پیامبر خویش است و دیگری مجهولی ناشناس، و سه دیگر از تجاوز کاران مسلح داخلی و کسی که به امیرالمومنین علی (ع) حمله میکرده است پس این دو روایت مثل روایت ابن ابی الدنيا بی اساس است، و این حرف آنجماعت که عثمان روز قتلش روزه دار بوده فضیلتی ساختگی و جعلی است که بمنظور بزرگ کردن وی بافته اند.

۱۸- حاکم نیشابوری و ابن عساکر و دیگران روایتی ثبت کرده اند از طریق محمد بن یونس کدیمی - ابو العباس بصری - از هارون بن اسماعیل خزاز - ابو الحسن بصری - از قره بن خالد سدوسی بصری، میگوید: حسن بصری از قیس بن عباد بصری شنیده که میگوید: "علی رضی الله عنه - را در جنگ جمل دیدم. چنین میگفت: خدایا از خون عثمان بدرگاه تو براثت می جویم. روزی که عثمان کشته شد عقل از سرم پرید و بیخود گشتم. خواستند با من بیعت کنند گفتم: بخدا من از خدا خجالت میکشم با کسانی بیعت کنم که مردی را کشته اند که رسول خدا (ص) به او گفته است: آیا از کسی که فرشتگان از او در شرمند شرم نمایم؟ من از خدا خجالت میکشم در حالی بیعت کنم که عثمان کشته بر روی زمین افتاده و هنوز دفن نشده باشد. مردم راه خویش گرفته رفتند. وقتی عثمان خاک سپرده شد دوباره آمدند پیش من و تقاضای بیعت نمودند. گفتم: خدایا من از مبادرت باین کار ترسانم. بعد اراده ام محکم تر گشته بیعت کردم. در این هنگام به من گفتند: ای امیر المومنین تا مرا امیر المومنین خواندند قلبم فرو ریخت. گفتم: خدایا داد عثمان را از من

[صفحه ۱۹۸]

بستان تا خنشود گردد ". ابن کثیر قسمت اخیر روایت را چنین آورده: وقتی به من گفتند "امیر المومنین" قلم فرو ریخت و خود را نگهداشتم.

امینی گوید: عجیب است که حاکم نیشابوری چنین روایت مسخره و خنده آوری را ذکر میکند و در ردیف سایر روایاتی که از دو "صحیح" بخاری و مسلم مورد تحقیق قرار داده می‌چند و متن یاوه ماندش را زیر سیلی در میکند و هیچ از سستی سندش بمیان نمی‌آورد. شاید "ذهبی" به پوچی این روایت پی برده باشد ولی چون دیده در تمجید عثمان است خاموش مانده و از بی اعتباری آن دم نزده است، و همه علم و حدیث‌شناسی و فوت و فنش را نگاهداشته برای بررسی حدیث مسلم و درست و ثابت "من شهر دانشم و علی دروازه اش" و دیگر احادیث درست و مسلمی که در فضائل مولای متقیان وجود دارد، و هی زور زده که آنرا بی اعتبار سازد و از ارزش بیندازد. همینطور ابن کثیر، که در تاریخش این روایت دروغین را وسیله قرار داده تا حقائق را پایمال نماید و باطل را به کرسی بنشاند و عثمان را صاحب فضائل گرداند

در جلد پنجم "غدير" که سلسله ای از دروغسازان و جاعلان روایت را معرفی نمودیم پاره ای از اظهار نظرهای حدیثدانان و علمای رجال را در نکوهش "محمد بن یونس کدیمی" - یکی از راویان آن روایت دروغین - به نظر تان رساندیم و این را که از قول پیامبر (ص) حدیث جعل می‌کرده و بیش از هزار حدیث جعل کرده است. اکنون به تفصیل سخن می‌گوئیم.

"آجری میگوید: ابو داود - ابن الاثعث - درباره محمد بن سنان و محمد بن یونس (کدیمی) سخن میگفت و آندو را دروغگو می‌خواند. ابن تمار میگوید: ابو داود سجستانی فقط دروغگوئی دو نفر را اعلام کرده که عبارتند از: کدیمی و غلام خلیل، ابو سهل قطان میگوید: موسی بن هارون مردم را از شنیدن روایات کدیمی بر حذر میداشت و میگفت: خود را باینطریق بمن نزدیک ساخت که ادعا کرد احادیثی

[صفحه ۱۹۹]

را که پدرم در مجلس درس محمد بن قاسم اسدی آموخته است ثبت کرده، در حالیکه پدرم هرگز حدیث از محمد بن قاسم اسدی روایت ننموده است. موسی بن هارون در حالیکه به پرده کعبه آویخته بوده میگفته است "خدایا من شهادت میدهم و اعلام میدارم که کدیمی دروغساز است و حدیث جعل میکند. شاذ کونی میگوید: کدیمی و برادر کدیمی پسر کدیمی خانواده دروغ و دروغسازي اند. ابوبکر هاشمی میگوید: روزی در خدمت "قاسم مطرز" بودیم و مسند ابی هریره را برایمان تدریس میکرد. در آن کتاب به حدیثی از کدیمی رسید، از خواندن آن خودداری کرد. محمد بن عبد الجبار برخاسته نزد وی رفت - و او بسیار از کدیمی روایت کرده بود - و گفت: استاد میل دارم آن روایت را بخوانی. نخواند و گفت: من در قیامت و پیشگاه خدا او را محاسبه و مواخذه کرده خواهم گفت: این از زبان پیامبر خدا (ص) و علماء دروغ میساخت. دارقطنی میگوید: کدیمی متهم بن جعل حدیث است. و میگوید: هیچکس از او تعریف نمیکند مگر کسی که او را نشناسد. ابن حبان میگوید: حدیث جعل میکرد. شاید بیش از هزار حدیث از زبان اشخاص مورد اعتماد جعل کرده باشد. ابن عدی میگوید: متهم به جعل حدیث است و ادعای شنیدن روایت از کسانی کرده که آنها را ندیده است. عموم اساتید حدیث ما از روایاتش خودداری کرده اند، و هر که از او روایتی نقل کرده آنرا به جدش نسبت داده است مگر معلوم نباشد که از کیست. ابن عدی هم میگوید: کدیمی از ابوهریره از ابن عون از ابن عمر

حدیثی بی اساس و باطل نقل کرده است. با اینکه حدیث جعل می‌کرده و ادعای شنیدن احادیث را که نشنیده بوده داشته برای خود شیوخ و اساتید حدیثی ساخته است، ابن صاعد و عبد الله بن محمد از نقل روایت از هر سست‌روایت خودداری نمی‌کنند جز از "کدیمی"، زیرا از بس روایات نادرست و مجهول داشته ایشان از او هیچ نقل ننموده اند. هر گاه بخواهم روایاتی از او را که دیگران رد و تقبیح کرده اند یا ادعاهای روائی بی اساس و جعلیات او را بشرح آورم

[صفحه ۲۰۰]

سخن بدر از او خواهد کشید. حاکم ابو احمد می‌گوید: کدیمی روایاتش بر باد است. ابن صاعد و ابن عقده او را ترک کرده اند. خزیمه از او حدیث شنیده اما هیچ از او روایت نکرده است. و بسیاری از اساتید حدیث و پیشوایان این فن از او به بدی یاد کرده اند. سیوطی در "اللئالی المصنوعه" چند حدیث از طریق کدیمی در موضوعات مختلف آورده، سپس نظر حدیثدانان را درباره آنها نوشته دایر بر اینکه جعلی است و آفت آنها وجود "کدیمی" است که دروغسازی جعل کننده روایت است. آنچه را در اینجا نوشته پنداری بهنگام نگارش "تاریخ الخلفاء" از یاد برده که همین روایت دروغین تاریخی را درباره عثمان بدون ذکر سند ثبت کرده و می‌گوید: حاکم نیشابوری آن را ثبت کرده و "صحیح" شمرده است. آیا سیوطی وقتی فضیلت برای عثمان جور میکرد و ردیف میساخت آن نظریات محکومت کننده کدیمی را که از پیشوایان فن حدیث قبلاً ثبت کرده بود بیاد نداشت یا خود را به فراموشی زده بود؟ مگر نمیدانست "کدیمی" آن دروغساز و جاعل از رجال سند آن روایت است، همان روایتی که "حاکم نیشابوری آن را ثبت کرده و صحیح شمرده است؟" یا میدانست و چون بحث از فضائل عثمان بود جایز میدید که هر دروغ و روایت جعلی را بیاورد و سند اثبات فضیلت گرداند؟ بعلاوه، حرفی هم که درباره حاکم نیشابوری و نظرش راجع به آن روایت میزند درست نیست. حاکم نیشابوری درست است که این روایت دروغین و جعلی را در "مستدرک صحیحین" ثبت کرده اما هرگز آنرا "صحیح" نشمرد و تصریحی در این باب ننموده است.

از همه بالاتر، نظریه امیر المومنین علی ابن ابیطالب درباره عثمان کاملاً محرز و مسلم و روشن است درست مثل نظریات بقیه اصحاب پیامبر (ص). و نظریه اش این نسبت ساختگی را ابطال و رد مینماید. آیا خنده آور نیست که باو نسبت دهند

[صفحه ۲۰۱]

که گفته "روزی که عثمان کشته شد عقل از سرم پرید؟" اگر چنین گفته پس چرا قدمی در جهت حفظ احترام و کرامت عثمان بر نداشت و به فرزندان و خویشاوندانش دستور نداد کفن و دفن کنند و جنازه اش را از زباله دان بردارند و نماز میت بر آن بگذارند و در گورستان مسلمانان دفن کنند؟ لااقل باید مجلس عزائی برایش ترتیب میداد و به سوگواری می نشست و ذکر خیری از او میکرد یا وقتی به خلافت نشست ذکر خیری از او بعمل می‌آورد یا به مزارش رفته فاتحه ای برایش می خواند و تعالیمی را که در مورد زیارت گورستان مسلمانان و قبر مومن هست بکار می بست. عثمان چگونه مسلمانی بود که مرده و زنده اش هیچگونه احترام و کرامت و بزرگداشتی نداشت؟ پس چرا در نطقهایش به رویه و سیاست عثمان حمله میکرد و بباد انتقادش میگرفت و در برابر همه میگفت "سومین نفر از آندسته (به حکومت) برخاست و با شکمی انباشته میان چراگاه و اصطبلش میلوید و همراهش خویشاوندان و قبیله اش مال خدا را چنان می چریدند که شتر سبزه نورسته بهاران را. تا آنگاه که ارکان حکومتش به تزلزل درآمد و کارش گریبانگیرش گشت و دار و دسته اش او را از پای در انداخت"، یا دو روز پس از بیعت در نطقی گفت "هان هر قطعه

زمینی که عثمان به تیول کسی داده و به انحصارش درآورده و هر مالی که از مال خدا به کسی بخشیده به خزانه عمومی باز گردانده میشود. زیرا حق (یا قانون) قدیمی را هیچ چیز باطل نمیگرداند. حتی اگر بینم با آن ازدواجی صورت رفته یا در شهرستانها پراکنده گشته به جا و حال نخستین آن باز میگردانم..."

به عثمان میگفت: "مروان از تو و تو از فقط باین طریق راضی میشوید که او عقل و دینت را بر باید. تو شتر بارکشی رامیمانی که به هر جا بکشندش کشیده میشود."

به مصریان مینویسد: "به مردمی که بخاطر خدا به خشم آمدند و آهنگام که در کشور و سرزمین خدا سر از فرمان و قانونش پیچیده شد و حق و قانونش پایمال گشت، و انحراف از اسلام بر همه جا سیاهی گسترد بر نیکوکار و بر بدکار، بر مقیم و بر مسافر

[صفحه ۲۰۲]

بطوریکه (قانون و رویه و عقیده) معروف و پسندیده ای نبود که بسایه اش پناه جویند و نه (قانون و رویه و عقیده) باطل و ناپسندی که از آن نهی گردد، و در آن دوره حکومت عثمان اشاره دارد.

درباره کشته شدنش میگوید: "نه مایل به کشته شدنش بودم و نه از آن بدم می آمد، نه دستورش را دادم و نه از آن منع نمودم" یا "نه دستورش را دادم و نه از آن منع نمودم، نه (از کشته شدنش) خوشحال شدم و نه ناراحت."

در نطقی میگوید: "هر که عثمان را یاری کرده نمیتواند بگوید: کسانی او را یاری نکردند که من بر آنان برتری دارم. هر که او را یاری نکرد و خوار گذاشته نمیتواند بگوید: کسانی او را یاری کردند از من بهترند و بر من برتری دارند."

از فراز منبر پیروانش را برای بسیج و رفتن به جنگ خونخواهان عثمان اینطور تهییج میکند: "مهاجرزادگان آماده نبرد کسانی شوید که در راه خونخواهی کسی که از گناه و خطا گرانبار بود می جنگند..."

در جواب حبیب و شرحیل که می پرسند: آیا شهادت میدهی که عثمان بناحق و مظلومانه کشته شده است؟ می فرماید: "چنین چیزی نمیگویم". و امثال این سخنان...

خیلی شگفت آوراست که به گوینده این فرمایشات تهمت بزنند که فرموده: "وقتی به من گفتند امیرالمومنین، قلبم فرو ریخت" چرا با شنیدن این لقب و خطا قلبش فرو بریزد؟ مگر تازگی داشته با اولین دفعه بوده که او را با این لقب خوانده اند؟ خیلی پیش تر رسول خدا (ص) او را "امیر المومنین" خوانده و این لقب را بنقل از خداوند متعال و از فرشته وحی باو داده است. علی بن ابیطالب (ع) بموجب نص صریح و ثابت از نخستین روز "امیر المومنین" بوده است و هر آیه ای که از راه وحی فرود آمده و خطاب "یا ایها الذین آمنوا" داشته پیش از همه وی را که در راس مومنان و امیرشان بوده منظور داشته است.

[صفحه ۲۰۳]

۱۹- ابن سعد در "طبقات" روایتی ثبت کرده است از محمد بن عمر از عمرو بن عبد الله بن عنبه بن عمرو بن عثمان از محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان از ابن لبیبه. میگوید: "وقتی عثمان بن عفان به محاصره افتاد از پنجره اطاقش رو به مردم کرد که آیا طلحه در میان شما است؟ گفتند: آری. گفت: ترا به خدا قسم آیا بیاد نداری وقتی رسول خدا (ص) بین مهاجران و انصار (دو به دو) پیمان برادری بست بین من و خویشان پیمان برادری بست؟ طلحه گفت: آری بخدا (بعدها) از طلحه در آن باره پرسیدند گفت: او مرا قسم داد و چیزی را پرسید که دیده بودم چگونه اقرار نمی نمودم؟"

رجال سند:

- ۱- محمد بن عمر، که همان واقدی است، و شرح حالش در میزان الاعتدال آمده است.
- ۲- عمرو بن عبد الله اموی نواده عثمان. هیچ یادی از او در فرهنگ رجال حدیث نشده است.
- ۳- محمد بن عبد الله اموی نواده عثمان. بخاری درباره او میگوید: روایات عجیب و غریبی دارد. ابن جارود میگوید: تقریباً روایتش قابل پیروی نیست. نسائی یکبار میگوید: "ثقه" و مورد اعتماد است. و دیگر بار که "قوی" نیست.
- ۴- ابن لبیبه. و گفته اند: ابن ابی لبیبه محمد بن عبد الرحمن. ابن معین میگوید: روایتش بی اعتبار است. دارقطنی میگوید: "ضعیف" است. دیگری میگوید: "قوی" نیست.

[صفحه ۲۰۴]

بعلاوه، ابن لبیبه محاصره عثمان را ندیده و از هیچ صحابی نیز روایت نکرده است. بنابراین روایاتی که از عثمان و علی و سعد نقل میکند "مرسل" است، و او از سعید بن مسیب و عبد الله بن عمر و بن عثمان و طبقه آنان نقل مینماید. پس این روایتش هم "مرسل" است همچنین "ابن سعد" کاملاً آگاه است که این روایت دروغین و جعلی چه آنرا بصورت "مرسل" ثبت نماید و چه سندش را تمام سازد اعتباری نمییابد.

آیا جعل کننده این روایت دروغین نمیدانسته که اساتید و حافظان حدیث و مورخان متفقند بر این که پیامبر اکرم روزی که میان مهاجران و انصار پیمان برادری بس خود با علی ابن ابیطالب (ع) و نه دیگری پیمان برادری بست؟ و این مقتضای مفهوم نص معروف قرآن است که علی بن ابیطالب (ع) را خود پیامبر اکرم (ص) میداند، و آندو شخصیت را از خاندان مقدسی که خدا از آلایش بری و منزله گردانیده است، و ولایت علی (ع) را مقرون با ولایت خدا و پیامبرش میسازد همچنین ثابت است که پیامبر اکرم (ص) وی را از لحاظ فضائل همتای خویش دانسته و بلحاظ روحیات مشابه خویش و در اتصاف به ملکات فاضله همدریف و از میان افراد امت همانندش شمرده است، و فرموده که رابطه اش با وی چون رابطه سر با تن است و مقامش نسبت به او همان مقامی که خود نسبت به پروردگارش دارد - بنابر روایتی که ابوبکر نقل کرده است و آندو از یک درختند و دیگر مردم از درختان گوناگون و به او فرموده که تو از من هستی و من از تو و همان مترلّتی را نسبت به من داری

[صفحه ۲۰۵]

که هارون نسبت به موسی داشت بایک فرق و آن پیامبری من است.

حق حدیث "برادری" را در جلد سوم ادا کردیم و پنجاه حدیث از احادیث مسلمی را که برادری پیامبر اکرم را با امیر المومنین علی (ع) ثابت مینماید آوردیم و این حدیث را که "تو در دنیا و آخرت برادر من هستی" که از طریق عمر و انس و ابن ابی اوفی و ابن عباس و محدوج بن زید ذهلی و جابر بن عبد الله و عامر بن ربیع و ابوذر و دیگران رسیده است.

این فضیلت ارجمند که احادیث مسلم و "صحیح" آن را برای علی بن ابیطالب (ع) ثابت میدارد مانند دیگر فضائل و مکارمی که متکی به قرآن و سنت است دنیا پرستان و بلهوسان را به حسادت و کینه برانگیخته تا در برابرش دروغها جعل کرده اند مثلاً برای ابوبکر چنین ساخته اند که ابوبکر برادر پیامبر خدا (ص) است، و برای عثمان که پیامبر را او پیمان برادری بسته است. همچنین جعل کرده اند که پیامبر اکرم (ص) میان علی (ع) و عثمان پیمان برادری بست. جاعلان و راویان بد سیرت خوب میدانند که پیامبر

(ص) در نخستین بار که میان اصحابش پیمان برادری بست بین ابوبکر و عمر پیمان بست و در برادری مهاجران و انصار در مدینه بین ابوبکر با خارجه بن زید انصاری، و در برادری مکه بین عثمان و عبد الرحمن بن عوف، و در برادری مدینه بین عثمان و

[صفحه ۲۰۶]

اوس بن ثابت.

عثمان و طلحه اگر چنانکه آنجماعت مدعیند برآستی از اصحاب عادل و راسترو باشند و از آنها که مژده بهشت یافته اند نه اولی قسم بدروغ میدهد و نه دیگری ادعای دیدن چیزی را که ندیده است میکند و نه آنچه را شاهد و ناظر نبود اقرار مینماید. شما میدانید اینها را که بیاوه میگویند چقدر متناقض است با آنچه بصورت صحیح روایات و ثابت از مولای متقیان امیر مومنان رسیده است که میفرماید: "من بنده خدا و برادر پیامبر اویم. و هر کس غیر من این ادعا را داشته باشد قطعاً دروغگو است". ابن کثیر در تاریخش مینویسد: این حدیث بصورت های دیگر هم آمده است. "و ابن حجر میگوید: "آنها از چندین طریق روایت کرده ایم." این سخن امیر المومنین باستناد سخنی است که پیامبر گرامی به وی فرموده: "تو برادر من هستی و من برادرتو". هر گاه کسی با تو مخالفت نمود - یا بمعارضه و جدل برخاست - به او بگو: من بنده خدا و برادر پیامبر خدایم. هر کس جز تو چنین ادعائی بکند قطعاً دروغگو است."

اولین کسی که منکر این فضیلت و افتخار علی بن ابیطالب (ع) گشت عمر بن خطاب بود، روزی که آن حضرت را مثل شتر مهار شده ای کشیدند برای بیعت گرفتن از او و فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟ گفتند: در آنصورت بخدای بیشریک قسم که گردنت را خواهیم زد. فرمود: در آنصورت بنده خدا و برادر پیامبرش را کشته اید. عمر گفت: این را قبول دارم که بنده خدائی اما این را که برادر پیامبرش باشی نه

[صفحه ۲۰۷]

من نمیخواهم از حکمی که باید در حق عمر بخاطر انکار احادیث پیامبر (ص) صادر کرد پرده بردارم زیرا عواطف را جریحه دار میسازد. انکار احادیث موکد و صریحی که در برادری علی بن ابیطالب (ع) با پیامبر (ص) آمده است و عمر به گوش خود در روز روشن و برابر همه خلق شنیده است یک چیز را نمیتوان پوشیده داشت. و آن این است که علی ابن ابیطالب (ع) بدستور پیامبر (ص) که فرموده "اگر کسی با تو به مخالفت برخاست به او بگو: من بنده خدا و برادر پیامبر خدایم" چنین گفته و حجت آورده است. آیا این هم به گوش عمر خورده و با علم به آن چنان بشدت با علی ابن ابیطالب (ع) مخالفت نموده و به معارضه و جدل برخاسته است؟ من نمیدانم. "هر گاه نزد تو برای داوری آمدند میان آنها داوری کن، یا روی از آنها بگردان. در صورتی که روی از آنها بگردانی هیچ ضرری به تو نمیرسانند. هر گاه میان آنها داوری کردی به عدالت و انصاف داوری کن. زیرا خدا داد گران و منصفان را دوست میدارد."

۲۰- ابن عدی روایتی ثبت کرده است از طریق مصعب بن سعید مصیصی از عیسی بن یونس از وائل بن داود از بهی از زیری - رضی الله عنه که میگویند پیامبر (ص) فرموده است: "بعد از امروز هیچ فردی از قریش نباید زیر شکنجه اعدام شود جز قاتل عثمان. در صورتیکه او را چنین اعدام نکنند بدانید که مثل گوسفند سر بریده خواهید شد."

"ذهبی" این روایت را در "میزان الاعتدال" با دو حدیث دیگر که از طریق مصعب بن سعید نقل شده ثبت کرده است و میگوید:

"اینها حرفهای نامعلوم و بی اساس و آفتهائی بیش نیست." ابن عدی میگوید: "مصعب روایات نامعلوم و نادرستی را از زبان اشخاص طرف اعتماد نقل میکند و در احادیث مکتوب دست میبرد. و او

[صفحه ۲۰۸]

از حران است ساکن معصیه. روایات دیگری هم دارد و سستی روایاتش آشکار است. "ابن حبان میگوید: تدلیس میکرده است. صالح بن جزره میگوید: پیری نابینا است که حرف زدنش را نمیفهمد. در سند روایت، نام عیسی بن یونس هست. دارقطنی درباره اش میگوید: ناشناخته است. دیگری "بھی" است و او عبد الله ابو محمد برده آزاد شده مصعب بن زبیر است، و این که از زبیر روایت کند نادرست است و در حقیقت از عبد الله بن زبیر روایت میکرده است. ابو حاتم مینویسد: روایت "بھی" قابل استناد نیست و پریشانگو است. ۲۱- ابو نعیم روایتی در "حلیه الاولیاء" ثبت کرده است از طریق حامد بن آدم مروزی از عبد الله بن مبارک از سفیان از عثمان بن غیاث بصری از ابی عثمان نهدی از ابو موسی اشعری. میگوید: همراه پیامبر خدا (ص) در مزرعه ای بودم که مردی آمده خواست بدرود آید. پیامبر اکرم فرمود: در برویش باز کن و او را بخاطر بلائی که بر سرش میاید مژده بهشت بده. ناگاه دیدم عثمان است. سخن پیامبر (ص) را به اطلاعش رساندم. گفت: خدا بزرگ است. امینی گوید: ابو نعیم مگر جاعل این روایت - یعنی حامد بن آدم - را نمیشناخته یا میشناخته ولی برای ردیف کردن فضائل برای آنها که با انتخابات کذائی به "خلافت" نشانده شده اند هر دروغ و یاوه و حرف جعلی را دستاویز ساخته

[صفحه ۲۰۹]

است؟ کجا ممکن است کسی مثل ابو نعیم نداند که "حامد بن آدم" را جوزجانی و ابن عدی "دروغگو" شمرده اند و احمد بن علی سلیمانی در شمار کسانی آمده که در جعل حدیث شهرت یافته اند؟ ابو داود سبخی میگوید به ابن معین گفتم: استاد حدیثی داریم بنام حامد بن آدم... گفت: او دروغساز است، خدا او را لعنت کند. وانگهی عثمان اگر وعده بهشت یافته بود و سخن پیامبر اکرم (ص) را باور داشته بود هرگز چنانکه در صحیح احمد حنبل آمده از این بیمناک نمیگشت که کسی باشد که در مکه ملحد یا مدفون خواهد گشت و نیمی از عذاب جهانیان را بر عهده خواهد داشت. ۲۲- مضحک ترین روایات جعلی را خطیب بغدادی ثبت کرده است از طریق حسین بن حمید بن موسی عکی. میگوید: حماد بن مبارک بغدادی از قول اسماعیل بن امیه از ابن جریج از عطا از جابر روایت کرده است که "پیامبر (ص) نمیشد به منبر بالا رود و نگوید: عثمان در بهشت است." دارقطنی میگوید: "حماد بن مبارک از قول عبدالله بن میمون از اسماعیل بن امیه از ابن جریج چنین حدیثی روایت کرده است. این روایت از روی روایت اسماعیل بن یحیی عبید الله تیمی از قول ابن جریج معلوم و روشن میگردد. "ذهبی در "میزان الاعتدال" می گوید: روایتی نادرست است. امینی گوید: شگفت آوراست که خطیب بغدادی چنین حرف پوچی را با این سند بی اساس ذکر میکند و هیچ دم نمیزند و یادی از حال رجال سندش نمینماید مثل همیشه و هر جا که صحبت از فضائل کسانی بمیان است که دل و دین بایشان باخته و سر براه تباهاشان نهاده است، در حالیکه تا پای احادیثی بمیان می آید که در تمجید

[صفحه ۲۱۰]

خاندان پاک رسول اکرم است بنای رد و قبول، و نقد و جرح و تعدیل را میگذارد و حدی هم برای تاخت و تازش نمیشناسد. آیا از کسی چون او پوشیده مانده که مسلم بن قسام درباره حسین عکی - از رجال سند آن روایت دروغین - میگوید: "او ناشناس است؟" یا بوجود حماد بن مبارک آن مجهول ناشناس در سند روایت اهمیتی نمیدهد، یا سخن بخاری را درباره عبد الله بن میمون که سخنش بر باد است نشنیده است یا سخن ابو زرعه را که حدیثش پوچ است و سخن ابی حاتم و ترمذی را که حدیثش ناشناخته و نادرست است یا گفته ابن عدی را که عموم روایاتش قابل پیروی نیست و نظر نسائی را که "ضعیف" و سست روایت است یا سخن ابی حاتم را که از اشخاص مشهور روایات بی اساس نقل میکند و به روایتی که او تنها آورده باشد نمیتوان استناد کرد، یا گفته حاکم را که روایات جعلی نقل میکند و سخن ابو نعیم را که روایات نامعلوم و نادرست داشته است؟

شاید خطیب مایل نیست وضع ناجور اسماعیل بن امیه عبثی اموی را که پسر عموی عثمان است و بنفع پسر عمویش روایت جعل کرده روشن سازد، یا تذکار "دارقطنی" او را به هوش نیاورده است این تذکار که "اسماعیل از ابن جریج روایت نمیکند بلکه راوی حقیقی عبارتست از اسماعیل بن یحیی تیمی؟" شاید هم خواسته با سکوتش در مورد اسماعیل بن یحیی تیمی آبروی پدر بزرگش ابوبکر صدیق را حفظ کرده باشد و بهمین لحاظ اظهار نظر علمای رجال را درباره اش پرده پوشی نموده است مثلاً این سخن صالح بن جزره را که "او روایت جعل میکرده است" و گفته ازدی را که "او یکی از ارکان دروغسازی است و روایت از وی نشاید" و نظر ابو علی نیشابوری و دارقطنی و حاکم نیشابوری که "او دروغساز است" و سخن حاکم که "احادیث جعلی روایت کرده است" و گفته دارقطنی را که "او به مالک و ثوری و دیگران دروغ بسته است" و سخن ابن حبان که "او روایات جعلی را از زبان اشخاص مورد اعتماد نقل میکند و روایت کردن از وی

[صفحه ۲۱۱]

بهیچوجه نشاید"

آری، همه این مطالب و حقائق جلو چشم خطیب بغدادی بوده ولی مبالغه و اغراق در فضیلت جور کردن برای عثمان و امثالش چشم و گوش او را بسته و زبانش را لال کرده است، ذهبی همین روایت را در "میزان الاعتدال" در شرح حال حماد بن مبارک ذکر کرده و افزوده است که "روایتی نادرست است."

هر گاه چنین پنداری ذره ای صحت داشته باشد معنایش این است که مطلب جعلی مذکور یعنی بهشتی بودن عثمان مهم ترین مطلبی است که پیامبر اکرم (ص) در زمینه معارف و احکام و پندها و تعلیمات آورده است. زیرا ماندیده ایم و سراغ نداریم و نه کسی سراغ دارد که پیامبر اکرم (ص) به اصل و عقیده و حکم و مطلبی چنین اهمیتی داده باشد که هر دفعه بر سر منبر بگوید و تبلیغ نماید و نشر دهد. البته یعنی مطالب را بلحاظ اهمیّتش چند باری تذکر میداده و تکرار مینموده است ولی نه اینکه در هر منبر بزبان آورد، حتی نماز را که ستون دینداری است چنین تکرار خسته کننده ای نکرده است.

کاش میدانستیم بهشتی بودن عثمان از اصول دین است یا از مبانی مهمی که شریعت و نظام حقوقی و عملی اسلام بر آن نهاده گشته که تا این حد در تکرارش مبالغه میورزیده و هر دم بزبان میآورده است یا حکم شرعی است یا مطلبی حکیمانه یا ملکه ای فاضله یا از سنن حاکم بر طبیعت و جامه که چنین تاکید و اصراری را لازم آورده است؟

وانگهی اگر عثمان یکی از مومنان بود لزومی برای چنین تذکراتی نبود و آیات و احادیث بسیاری که حاکی از مژده ایشان به بهشت

است کفایت مینمود.

تازه اگر پیامبر اکرم (ص) چنین کاری میفرموده نه تنها همه اصحاب می شنیدند بلکه هر کس در طول عمرش یکبار هم محضر پیامبر (ص) را درک کرده بود شنیده بود و

[صفحه ۲۱۲]

بر اثر آن حدیثی متواتر می گشت و ورد زبانها، نه اینکه فقط جاعلی به " جابر " نسبت دهد و نه هیچکس دیگر. بعلاوه از مهم ترین نطقها و منبرهای پیامبر اکرم (ص) نطق " غدیر " اوست که در حضور یکصد هزار نفر یا بیشتر ایراد فرموده است. مگر کسی از آنها چنین چیزی از او شنیده، یا مگر فرموده که عثمان در بهشت است؟ اکنون نطقهای حضرتش در برابر و دسترس ماست. در کدامیک چنین چیزی هست، تا برسد باین ادعا که در هر نطق و هر بار که به منبر میرفته چنین چیزی گفته است؟ آیا اصحابش که به صدها هزار نفر بالغ میوشند این حرف را از او شنیده و فهمیده معذالک ترکش کرده اند حتی بهنگام محاصره و قتل عثمان پشت گوش انداخته اند؟ آن هنگام که به او گفتند: بخدا قسم خدا ریختن خونت را جایز دانسته است. یا آن روزی که به او نامه نوشته و خواستند توبه کند و براه حق باز آید و استدلالها نموده و سوگندهای محکم و موکد خوردند که تا نکشندش دست از او بر نخواهند داشت یا روزی که به جمعیت انبوهی از خلق - که اصحاب برجسته و معروف در میانشان بودند - سلام کرد و هیچکس جوابی نداد، یا روزی که مادرشان عائشه داد میزد: نعل را بکشید، خدا او را بکشد، زیرا او کافر شده است، بالاخره آن روزها که شرح ماجراهایش را نوشتیم؟ شاید هم همگی آن حدیث را فراموش کرده بودند که چنان رفتاری با او کردند، یا یکی از آنمیان بیادشان آورده ولی گوش به تذکارش نسپرده اند و حاضر به شنیدنش نشده اند، در حالیکه عده ای مدعی هستند آنان " عادل " و راستروند و بر طریق دین، اگر آن راست باشد، حتما عثمان خودش شنیده است. پس چرا از رفتن به مکه می ترسید مبادا آن کسی باشد که میگوید از پیامبر (ص) درباره اش شنیده که در مکه ملحد یا بخاک سپرده میشود در حالیکه نیمی از عذاب جهانیان را بعهده دارد؟

[صفحه ۲۱۳]

۲۳- ابن کثیر در تاریخش بهنگام ردیف کردن فضائل عثمان روایتی آورده است از اسماعیل بن عبد الملک از عبد الله بن ابی ملیکه از عائشه. میگوید: " هرگز ندیده ام رسول خدا (ص) دستهای خویش را بحدی بالا ببرد که زیر بغلش نمودار شود جز در مواقعی که میخواست در حق عثمان بدرگاه خدا دعا کند. "

امینی گوید: ابن کثیر و دیگر کسانی که این روایت خنده آور را ذکر کرده اند از ثبت سند آن خودداری نموده و چنانکه پنداری روایتی ثابت و مسلم است بی سند ذکر کرده اند بی توجه به این که شناختن اسماعیل بن عبد الملک - یکی از رجال سند آن - برای روشن شدن بی اساسی آن کفایت مینماید و نیازی به معرفی دیگران نیست. ابن عمار و ابو داود درباره او میگویند: " ضعیف " و سست روایت است. ابن جارود و ابن معین و نسائی و ابو حاتم میگویند: " قوی " نیست. عبد الرحمن بن مهدی میگوید: روایاتش را بدور افکن.

فلاس و ابو موسی میگویند: عبد الرحمن و یحیی از او نقل نمیکردند. ابن حبان میگوید: آنچه را روایت میکرد دگرگون مینمود. معلوم نیست عائشه چه وقت این را روایت کرده است، پیش از تکفیر عثمان و تحریک مردم علیه او، یا پس از آن؟ شاید پیش از

تکفیر عثمان این مطلب را فراموش کرده بوده است، زیرا او خاطرات و محفوظاتش را خیلی زود از یاد می برده، چنانکه سفارش مشهود پیامبر (ص) که سگان حواب بسوی او پارس خواهند کرد و با علی (ع) دشمنی خواهد کرد را زود فراموش کرده است. شاید هم هنگامی روایت کرده که سرگرم تحریک مردم علیه وی بوده و فروختن آتش جنگ و کشاندش به مهلکه. در اینصورت باید از تضاد میان روایت کردن و عمل این بانوی "صحابیه" - که عادل و راستروش میپندارند و ما درهمه اصحاب "عادل" و راسترو است - به حیرت بود. یا اینکه پس از تحریکات و تبلیغات علیه عثمان و هنگامی روایت کرده باشد که طلحه و زبیر - آن دو بیعت شکن - او را به قیام برای

[صفحه ۲۱۴]

خونخواهی عثمان برانگیخته و واداشته اند و آن همسر پیامبر (ص) را چون کنیزی که در موقع خرید میشکند و به خانه میبرند به میدان جنگ کشیده اند و به بصره درحالیکه همسران خویش را در خانه و مستور داشته اند و بانویی را که پیامبر (ص) دستور داده در خانه بماند و پرده نشین باشد بیرون کشیده و نمایان ساخته اند تا شوریده مگر گناهی را که میپنداشته در حق عثمان مرتکب گشته بزدايد و مشمول مغفرت نماید، و در این راه به گناهی بزرگ آلوده گشته و حکم خدا را در مورد همسران پیامبر (ص) زیر پا نهاده است، این حکم را که "در خانه خویش قرار گیرید و چون دوره دیرینه جاهلیت مخرامید" بجای در خانه قرار گرفتن سوار شتر گشته و لشکرکشی کرده و مستقیماً در جنگ شرکت جسته است و با مردان بیگانه معاشرت نموده و تعالیم قرآن را پشت گوش افکنده و حرمت همسرش را و پاسش را نداشته است. دستوراتی را که پیامبر (ص) به او دائر به پرهیز از جنگ "جمل" داده - و در جلد سوم بتفصیل آوردیم - و از مخالفت با امیرالمومنین و جنگ با او بر حذر داشته - و پاره ای از آنها را در جلد اول و دوم و سوم و چهارم نوشتیم - زیر پا نهاده است. همچنین به سفارشهایی که حضرتش درباره جانشین پاکدامن و پاک طینت خویش نموده بی اعتنائی کرده است و چنانکه در روایت "معمر" خواندیم "عائشه دل و نظر خوشی با علی (ع) نداشته است" یا چنانکه در روایت دیگری دیدیم عائشه حاضر نبود از علی (ع) به خوبی یاد نماید این روایت "صحیح" هم شمرده شده است و رجال سندش همگی "ثقه" و مورد اعتمادند. احمد حنبل آنرا در "مسند" از طریق معمر از زهری از عبيدالله بن عتبة ثبت کرده است. عبيد الله بن عتبة میگوید: عائشه به من گفت: ابتدای ناخوشی پیامبر خدا (ص) در خانه میمونه - همسرش - بود. از همسرانش اجازه خواست در خانه او پرستاری شود. اجازه دادند، پس در حالی که یکدستش را بر شانه فضل بن

[صفحه ۲۱۵]

عباس تکیه داده بود و دست دیگر را بر شانه مردی دیگر و پاهایش به زمین کشیده میشد از خانه بدر شد. عبيد الله بن عتبة می افزاید: این مطلب را به ابن عباس گفتم. به من گفت: میدانی آن مرد دیگر که عائشه اسمش را نبرده که بوده است؟ او علی (ع) بوده ولی عائشه دل خوشی از او نداشته است.

همین روایت را بخاری در "صحیح" خویش ثبت کرده اما این سخن ابن عباس را که "ولی عائشه دل خوشی از او نداشته است" را حذف نموده است، و این رویه بخاری است در هر موردی که حقیقت و مطلب با مذاق و غرضش جور نیاید. آری، عائشه دلش بار نمیدهد که اسم علی را به زبان آورد و از او به نیکی یاد نماید، اما هم او گوش به فحشهایی که به علی داده میشود میسپارد و از بدگوئی او خوشحال می شود و طرف را از این کار زشت باز نمیدارد، چنانکه روایتی "صحیح" باسندی که

همه رجالش "ثقه" و مورد اعتمادند و احمد حنبل ثبت نموده حکایت میکند: عطاء بن یسار میگوید: "مردی نزد عائشه آمده شروع به بدگوئی از علی و عمار - رضی الله عنهما کرد. عائشه گفت: درباره علی چیزی به تو نمیگویم ولی درباره عمار باید بگویم که از پیامبر خدا (ص) شنیده ام که در حقش میگفت: نمیشود میان دو کار مخیر شود و آن را که به دین نزدیک تر باشد اختیار نماید."

چرا ای مادر ای مادر مومنان نباید جلو بدگوئی به علی علیه السلام را بگیری؟ آیا از همسرت در فضائل علی (ع) حتی یک حدیث از آنگونه که در حق عمار یاسر هست نشنیده ای؟ آیا در قرآن آنقدر آیه در حق علی (ع) که به آن حدیث درباره عمار بیارزد نیافته ای؟ در حالیکه خوب میدانی برتری علی بر عمار یاسر

[صفحه ۲۱۶]

بدانپایه است که حذیفه یمانی گفته است: بخدا قسم علی بقدر برتری آسمان بر زمین بر عمار برتری دارد در حالیکه از نیکان است. ای مادر تو که از بد گفتن دیگران به حسان بن ثابت ناراحت میشوی چطور وقتی در حضورت از علی (ع) بدگوئی میکنند بروی خود نمیآوری و اعتراض نمیکنی؟ "عروه" میگوید: عائشه از این که در حضورش به حسان بن ثابت بدگوئی شود ناراحت میشد و میگفت: او کسی که چنین سروه:

(برای دفاع از ناموس محمد (ص))

پدر و جد و عائله ام در برابرتان ایستاده اند

آیا قهرمانی های افتخار آمیز علی (ع) در جنگهای پیامبر (ص) و این اقدام دلیرانه اش که در شب هجرت بجای پیامبر (ص) در بسترش آرمید و بخاطرش خدا در برابر فرشتگان مباحات نمود ارج و سپاس یک بیت شعر حسان بن ثابت را ندارد؟ و حسان بن ثابت را تو خوب میشناسی و میدانی که کیست آه ای مادر پیدا است که چرا چنین گفته ای و با علی (ع) چنان بوده ای دیگر از آثار کینه ای که عائشه نسبت به علی (ع) در دل می پرورده حرفی است که هنگام شنیدن خبر بیعت مردم با او زده و گفته: "کاش پیش از وقوع این کار، آسمان بر زمین فرود آمده بود."

تو، ای مادر مومنان تو بر خلاف این عقیده که جنگیدن با خلیفه وقت روا نیست با امیر المومنین علی بن ابیطالب (ع) جنگیده ای. اگر از تو پرسند کدامیک از گناهات سهمگین تر است، مبارزه ات برای سرنگونی عثمان یا جنگت با امیر المومنین علی بن ابیطالب (ع)؟ نمیدانم چه جواب خواهی داد. لکن امروز معلوم شده است در جواب خواهد گفت که گناه سهمگین وی شرکت در جنگ تجاوز کارانه "جمل" است. بنابراین ممکن است آن روایت را برای تبرئه و توجیه شرکتش در آن جنگ تجاوز

[صفحه ۲۱۷]

کارانه بر زبان آورده باشد یا نه، دیگران برای توجیه و تبرئه اش ساخته اند و ناقلان یاوه و کسانیکه با خاندان پاک پیامبر (ص) دشمنی داشته اند و پادوهای روحانی نمای دستگاه جائر اموی نشر داده و پراکنده اند.

عائشه حتما بخوبی میدانسته است که در پیشگاه خدا و پیامبرش همدستی او در قتل عثمان بهیچوجه با ندیده گرفتن حکم خدا و پیامبر (ص) و از خانه به میدان جنگ دویدن قابل مقایسه نیست و این بسیار خطرناک تر از آن است. و این را جاریه بن قدامه السعدی صحابی به او گوشزد کرده و گفته: "ام المومنین بخدا قسم قتل عثمان بن عفان خیلی کوچکتر از این است که تو از خانه

بقصد قیام بیرون آمده و بر این شتر لعنتی نشسته خود را در معرض اسلحه قرار داده ای. خدا برایت مستوری و حرمتی قرار داده بود، ولی تو از آن مستوری بدر آمده و پرده آن حرمت دریده ای. زیرا هر که جنگیدن علیه تو را روا بشمارد کشتنت را جایز شمرده باشد. بنابراین در صورتی که آزادانه و بدلخواه آمده ای بخانه ات برگرد، و در صورتی هم که بزور تو را آورده اند از مردم کمک بخواه."

وانگهی، پیامبر اکرم چه دعائی در حق عثمان میکرد؟ دعا میکرد در طریق اجرای قانون اسلام ثابت قدم بماند و طبق قرآن و سنت رفتار کند؟ پس چرا دعایش مستجاب نگشت و عثمان در حکومت و اداره از قرآن و سنت تخطی نمود و جنایات و تخلفاتی از او سر زد که اصحاب متفقا بمخالفتش برخاسته به قتلش رساندند؟ یا دعا میکرد موفق به توبه شود و بقانون اسلام باز گردد؟ پس چرا در توبه موفق نگشت و هر بار توبه کرد توبه شکست و هر عهده‌ی که دایر بر بازگشت به اجرای قانون اسلام بست گسست، تا توبه شکنی او بر انقلابیون و بر اصحاب پیامبر (ص) ثابت گشت و چاره‌ای جز اعدامش ندیدند؟ یا دعا میکرد که گرچه توبه اش را بشکند خدا او را بیامرزد؟ چنین دعائی فریقتن و واداشتن به گناهکاری است و صدور اجازه تبهکاری، و محال است پیامبری چنین دعائی بکند. یا دعا میکرد که خواه مجری قانون اسلام

[صفحه ۲۱۸]

باشد و خواه سر از حکم خدا بیچد از شر مردم و مخالفانش در امان بماند؟ بفرض که چنین دعائی را جایز هم بدانیم باز مسلم است که اجابت نگشته است. تازه زنده ماندن چنین موجودی چه فائده‌ای دارد؟ مردی که نه تنها در هیچ کار خیری نمیتوان از او سرمشق گرفت و در اجرای تعالیم دین از او پیروی کرد بلکه دوام عمرش دوام گنهکاری و شرارت است و مایه فرو رفتن در منجلاب شقاوت. یا دعا میکرد که خدا به او ثروت و مکنتی بدهد تا زندگی خودش را به خوشی بگذراند و همدستان و طرفدارانش در عیش و عشرت بسر برند گرچه از راه تبعیض و محروم کردن مسلمانان از حقشان و انحصارگری باشد و با نقض قوانین اقتصادی اسلام؟ مگر چنین دعائی شرعا جایز است یا عقل سلیم اجازه میدهد که برای توفیق کسی در تبهکاری و غارتگری و عشرت بلهوسانه دعا کنند؟ یا دعا میکرد که به خلافت نائل آید؟ البته اگر چنین چیزی راست باشد دعایش مستجاب گشته و عثمان به خلافت رسیده است. اما مسلم است که پیامبر اکرم با احاطه علمیش بر حوادث آینده میدانسته که اگر عثمان به حکومت برسد کارهائی خواهد کرد که با دین و شریعت و خرد مغایرت دارد و حاصلی ببار نیامورد جز سستی اعتقادی مردم و از بین رفتن شکوه و عظمت پیشوائی، و تزلزل ارکان نظام جامعه اسلام، و بی اعتمادی مردم بیکدیگر، و سست شدن پیوندها و مناسبات اجتماعیشان، و توهین شخصیت‌های بارز جامعه و اصحاب عظیم الشان او، و تعطیل احکام و قوانین اساسی، و تخطی از حدودی که خدا در امور مقرر داشته است و "کسانی که از حدود الهی تخطی نمایند آنها همان ستمگراند،" و اینها همان چیزهاست که اصحاب پی برده و در نتیجه آن به عثمان تاخته اند. بنابراین پیامبر اکرم چه احتیاجی به چنین "خلیفه" ای داشته است؟

اینها احتمالاتی است که در مضمون دعای مفروض و ادعائی میتوان داد و فرضیاتی که در آن باره میشود طرح کرد. اما دو سوال دیگر برجا میماند و مطرح. یکی موجب دعاء و دیگری شرایط و اوضاعی که در آن انجام شده است. مساله اول این است که چه چیز

[صفحه ۲۱۹]

ایجاب میکرده پیامبر اکرم در حق عثمان دعا کند؟ آیا کارهای گذشته عثمان چنین چیزی را ایجاب میکرد یا کارهایی را که در آینده انجام میداده است؟ کارهای آینده اش را که بدقت از نظر گذراندیم و بررسی کردیم و دیدیم که چه مصیبتها برای السلام و مسلمین بیار آورده و خودش را بدست مهاجران و انصار به کشتن داده است، و بهیچوجه نمیتواند موجب دعای خیر پیامبر (ص) باشد. درباره کارهای گذشته اش نیز وضع بهتر از آن نیست. به کارش در جنگ " بدر " نگاه کنید که پا از آن به دامن کشید و او را تا آخر عمر بخاطرش ملامت و نکوهش مینمودند و عبد الرحمن بن عوف در اواخر حکومت عثمان در حضور خلق به او طعنه زد که در جنگ " بدر " شرکت نجسته است، و ولید بن عقبه - آن شرابخوار که خدا بدکارش نامیده - طعنه اش را به عثمان خبر برده تا عذر تراشید که همسرش " رقیه " دختر پیامبر (ص) بیمار بوده و به پرستاری او نشسته است اما اصحاب هیچیک از آن حادثه که عثمان بهانه عدم حضورش در جنگ " بدر " ساخته بود خبر نداشته اند حتی نزدیکترین کسان عثمان، حتی عبد الرحمن بن عوف برادر پیمانش، و اگر چنان چیزی میبود حتما خبردار میشدند. کارش را در جنگ " احد " بنظر آورید که از نبرد مشرکان گریخت و درباره او و دیگر گریختگان خدا چنین فرمود: " آنعده از شما که در برخورد دو سپاه گریختند شیطان با پاره ای از آنچه بدست آوردند فریفت و لغزاندشان " گناهی را که شب وفات همسرش " ام کلثوم - " دختر پیامبر (ص) - مرتکب گشت ملاحظه کنید که بخاطرش فردا صبح پیامبر (ص) در برابر اصحابش او را مورد توهین قرار داد و از دفن همسرش

[صفحه ۲۲۰]

محروم ساخت و دیگر کارهایش را از نظر بگذرانید. عبد الله بن ابی سرح مرتد شده، و به مشرکان پیوسته بود. پیامبر (ص) در فتح مکه خونس را هدر اعلام کرده و افزود اگر او را زیر پرده کعبه هم یافتید بکشید. او گریخته به برادر شیریش - عثمان - پناه برد و عثمان با اینکه وظیفه داشت او را هر جا پیدا کرد بکشد نکشت بلکه پناه داد و پنهان کرد، و آوردش به حضور پیامبر (ص) و برایش تامین خواست. پیامبر (ص) که مایل به زنده ماندن او نبود مدتی ساکت ماند و انتظار کشید مگر یکی از حاضران او را بکشد. پسر عموی مشرک عثمان، معاویه بن مغیره بن ابی العاص در نبرد " حمراء الاسد " اسیر شده بود. پیامبر (ص) دستور داد گردنش را بزنند. او به عثمان پناه جست، و عثمان برایش تامین خواست. پیامبر (ص) موافقت کرد مشروط بر اینکه سه روزه قلمرو اسلام را ترک کند. لکن او بعد از سه روز هم بیرون نرفته فراری شد. پیامبر (ص)، عمار یاسر و زید بن حارثه را به تعقیب او فرستاد و فرمود: در فلان جا او را پیدا خواهید کرد. آنان او را همان جا یافته کشتند. اینکار عثمان چقدر شباهت دارد بکارش در مورد " حکم " و پسرش مروان بن حکم درباره حکومتش، و اینکه آندو را که توسط پیامبر اکرم (ص) به خارج از مدینه تبعید گشته و لعنت شده بودند پناه داد و به مدینه باز گرداند و در سایه حمایت خویش گرفت و بر مسلمانان مسلط کرد.

می بینیم کارهای اول عثمان با کارهای آخرش یکی است و دو قسمت زندگیش سر و ته یک کرباسند. اینهاست آنچه از سوابق عثمان و کارهای بعدیش میدانیم. می بینیم هیچ کاری نکرده که ایجاب کند پیامبر اکرم (ص) به او محبت نموده و برایش دعای خیر

[صفحه ۲۲۱]

کند. چنانکه ثابت می نماید هیچیک از این کارها نمیتواند شرایط و احوالی برای عثمان پیش آورد که پیامبر (ص) در آن دست دعا به آسمان فرا برده و برای عثمان خیر و خوشی و پاداش بطلبد. و هر چه در این زمینه ساخته اند پوچ است و از حقیقت بدور، و بافته

های دور امویان است.

آری، گفته اند پیامبر (ص) در موقع تدارک سپاه "تنگدستی" در حق عثمان چندین دعا کرده است. ممکن است شیفتگان عثمان و آنها که مرده او هستند موجب و سببی برای چنین دعا‌های ادعائی بتراشند. اما انسان محقق و وارد میدانند که همه روایاتی که حکایت از دعا‌های پیامبر (ص) درباره عثمان مینماید سست و درهم و بی اساس است، یا رجال سندش "ضعیف" اند یا روایت "مرسل" و ناتمام است و مضمون های متفاوت و متعارضی دارد در این که جریان تدارک آن سپاه چگونه بوده و عثمان چقدر انفاق و کمک کرده است، و تعارض آنها بقدری است که بطلان آن ها را ثابت مینماید. مثلاً- ابن هشام روایت میکند که "عثمان بن عفان در تدارک آن سپاه مبلغ هنگفتی کمک کرد که هیچکس کمک نکرده است. کسی که طرف اعتماد من می باشد برایم اینطور نقل کرده که عثمان بن عفان در غزوه تبوک برای تدارک سپاه تنگدستی یک هزار دینار کمک کرده است..."

طبری، قسمت اول گفته ابن هشام را گرفته و روایتش را نقل ناکرده رها ساخته است. کلبی، چنانکه در "اسباب النزول" واحدی آمده، بطور "مرسل" چنین روایت کرده که "عثمان یک هزار شتر با پالانش کمک کرد".

قتاده بطور "مرسل" میگوید: "یک هزار شتر و هفتاد اسب کمک کرد. بلاذری با سندی "ضعیف" و بطور "مرسل" میگوید: "هفتاد هزار

[صفحه ۲۲۲]

کمک کرد."

طبرانی با سند "ضعیف" میگوید: "دویست شتر با پالان کمک کرده و دویست "اوقیه" طلا."

ابویعلی با سندی "ضعیف" میگوید: "هفتصد "اوقیه" طلا آورد."

ابن عدی با سندی بسیار سست و "ضعیف" میگوید: "دو هزار دینار آورد."

ابو نعیم با دو سند باطل میگوید: "هزار دینار آورد"

احمد حنبل و ابو نعیم با سند عیناک روایت میکنند که "سیصد شتر با پالان کمک کرد."

ابن عساکر بطور "مرسل" میگوید: "تدارکات یکسوم آن سپاه را تهیه کرد."

ابن اثیر همانچه را طبری آورده گفته و افزوده که "آورده اند که سیصد شتر و یک هزار دینار بوده است."

عماد الدین عامری فقط یک حرف ادعائی و سر خود میزند و میگوید: "یک هزار دینار کمک کرده و نهصد و پنجاه شتر و پنجاه اسب داده."

حلبی سخنی بدون دلیل "میگوید: ده هزار دینار کمک کرد بجز شتر و اسبها که هفتصد شتر و یکصد اسب بود و توشه و متعلقات آن."

روایت دیگری در "سیره" حلبی نوشته است که میگوید: "سیصد شتر با پالان و پنجاه اسب کمک کرد."

و همانجا روایت دیگری آورده است که "ده هزار دینار به خدمت رسول خدا (ص) آورده در برابرش ریخت،" و می افزاید: شاید این ده هزار دینار غیر از آن کمک‌هائی است که برای تدارک ده هزار انسان کرده است.

ملاحظه کنید هر یک از این راویان و مورخان مقدار و مبلغ کمک عثمان را با پیمان و واحد بخشندگی و سخاوت خویش تعیین

کرده اند و بر حسب گشاد دستی

[صفحه ۲۲۳]

و بلند نظری خویش.

در جریان همان تدارک، عده دیگری شرکت داشته و کمک‌هایی کرده اند، اما معلوم نیست چرا فقط عثمان مورد الطاف پیامبر (ص) قرار گرفته و دعای خیرش باو اختصاص یافته است؟ از جمله کسانی که به تدارک سپاه " تنگدستی " کمک کرده اند عباس بن عبد المطلب که گفته اند نود هزار کمک کرده است، و پیامبر (ص) فرمود: عباس عموی پیامبرتان بخشنده ترین و گشاده دست ترین فرد قریش است و از همه شان دلسوزتر بحال قریش - یا پیونددارتر بنابر مدارک آنجماعت، نخستین کسی که دارائیش را برای کمک به تدارک سپاه اسلام آورده ابوبکر است. پیامبر (ص) از او می پرسد: چیزی برای خودت نگهداشته ای؟ میگوید: خدا و پیامبرش را نگاه داشته ام بفرض که دارائی ابوبکر اندک بوده باشد، لکن میدانیم که همه هستیش را - در صورت صحت آن روایت - بذل و بخشش کرده است و این کمال بخشندگی است و گفته اند " کمال الجود بذل الموجود " پس چرا با وجود این و با اینکه پیامبر (ص) خود را بیش از هر کسی ممنون ابوبکر میدانسته و بنا بر روایت احمد حنبل فرموده " هیچکس با مال و جانش بیش از ابوبکر بن ابی قحافه بر من منت نهاده است "، ابوبکر را مورد لطف و دعای خیر خویش قرار نداد؟ بعلاوه بسیاری از مورخان شماره سپاه " تنگدستی " را سی هزار نفر و ده هزار اسب و دوازده هزار شتر دانسته اند و بنظر ابو زرعه هفتاد هزار نفر و بروایتی چهل هزار نفر بوده است، و کمک‌های مالی عثمان کفاف به تجهیز و تدارک چنان سپاهی را نمیداده است و چنین بر می آید که عده دیگری در تدارک آن کمک کرده باشند. پس چرا آنان را از دعای خیر محروم کرد و دعایش را از آنمیان به عثمان اختصاص داده؟ جواب این سوال را من میدانم. جوابش این است که عثمان پس از افتادن به خاک زلت و بیکی و پس از مرگش

[صفحه ۲۲۴]

طرفدارانی پیدا کرد که برایش فضیلت و امتیاز و افتخار می تراشیدند و آن دیگران از طرفدارانی که در جعل دستی بدین درازی و تری داشته باشند محروم مانده اند.

اکنون پاره‌ای از روایاتی را که در این زمینه درست کرده و به ثبت رسانده اند میاوریم، و همین مختصر برای رد ادعاهائی که به نفع عثمان شده کفایت مینماید.

۲۴- ابو نعیم در " حلیه الاولیاء " روایتی ثبت کرده است از طریق حبیب بن ابی حبیب - ابی محمد البصری - از نافع از ابن عمر. میگوید " وقتی پیامبر (ص) سپاه تنگدستی را تدارک میکرد عثمان هزار دینار آورده بدامن پیامبر (ص) ریخت. پیامبر گفت: خدایا عثمان را فراموش مکن عثمان از حالا به بعد هر چه بکند مسوولیتی بر عهده اش نخواهد بود. "

امینی گوید: کسی مثل " حافظابی نعیم " ممکن است نداند که حدیث‌شناسان و علمای بزرگ رجال آنجماعت درباره " حبیب - " از رجال سند آن روایت - چه گفته اند؟ عبد الله بن احمد حنبل میگوید: پدرم میگفت " حبیب " مورد اعتماد نیست. پدرم بکسی گفت: حبیب دروغ میگفته است. پدرم هرگز حبیب را قابل اعتماد نمیشمرد و از او خوشش نمیامد و به اوسخت بد میگفت:

ابو داود درباره همین " حبیب " میگوید: از دروغ‌گوترین افراد است. حدیث جعل میکرده است. ابو حاتم میگوید: روایاتش مطرود و متروک است. از قول پسر برادر ام احادیث جعلی روایت کرده است. نسائی و ازدی میگویند: روایاتش متروک است. ابن حبان

میگوید: در حدیث و روایات اساتید مورد اعتماد و "ثقه" مطالب دروغین وارد میکرده است. همچنین می گوید: همه روایاتش جعلی است. سپس چندین روایت او را که از قول ابن هشام بن سعد و دیگران است ذکر کرده می افزاید: همه اینها جعلی و ساختگی است، و عموم روایاتش اینطور است که متنش جعلی است و سندش بهمریخته ". حبیب " ابائی از این هم ندارد که از زبان اشخاص مورد حدیث

[صفحه ۲۲۵]

جعل کند، و کار دروغگوئی و دروغسازیش کاملاً آشکار است. ابو احمد حاکم میگوید: روایاتش بی اعتبار است. سهل بن عسکر میگوید: از او بیست حدیث نوشتیم و به علی ابن مدینی عرضه داشتیم، گفت: اینها همه دروغ است. نسائی میگوید: روایاتش متروک و دور ریختنی است و همه اش از زبان مالک و دیگران جعل شده است.

این روایت را "احمل حبل" از طریق ضمره بن ربیعہ دمشقی رملی نقل کرده است. ساجی درباره "ضمره" میگوید: راستگوئی است که روایات نادرست هم دارد. ضمره روایتی از ابن دینار از ابن عمر نقل کرده است که احمد حبل آنرا نادرست دانسته و بشدت رد کرده و گفته: اگر کسی بگوید این روایت دروغ میباشد اشتباه نکرده است.

آن را "ترمذی" هم ثبت نموده و افزوده است: این روایت را از "ضمره" نمیتوان پذیرفت و بنظر حدیث شناسان خطا است.

۲۵- احمد حنبل روایتی ثبت کرده است از طریق محمد بن ابی بکر مقدمی بصری از محمد بن عبد الله انصاری بصری از هلال بن حق بصری از سعید جریری بصری از ثمامه قشیری. میگوید: "من روزی که عثمان - رضی الله عنه - کشته شد در کنار خانه عثمان بودم. از فراز خانه برآمده به مردم گفت: آن دو رفیقان را که شما را علیه من شورانده اند صدا بزنید بیایند. آنها را صدا زدند تا نزد او آمدند. گفت: شما رابه خدا قسم میدهم آیا میدانید پیامبر خدا (ص) وقتی به مدینه آمد مسجد برای همه جا نداشت، فرمود: چه کسی حاضر است این زمینها را از دارائی خودش بخرد و وقف مسجد مسلمانان

[صفحه ۲۲۶]

کند و پاداش خویش در بهشت بگیرد؟ آنوقت من آن زمین را از دارائی خویش خریدم و وقف مسلمانان کردم. حالا نمیگذارید در آنجا دو رکعت نماز بخوانم. سپس گفت: شما را بخدا قسم آیا بخاطر دارید که پیامبر خدا (ص) وقتی به مدینه آمد چاهی جز "رومه" برای آب آشامیدنش وجود نداشت، و پیامبر خدا فرمود: چه کسی از مال خودش آن چاه را می خرد و وقف مسلمانان میسازد و پاداش آن را در بهشت میگیرد؟ آنوقت من از دارائی شخصی خودم آن را خریدم. حالا- نمیگذارید از آن آب برای آشامیدنم برگیرم. آنگاه افزود: آیا میدانید که من تدارک کننده سپاه تنگدستی هستم؟ گفتند: آری بخدا "

این را بلاذری در "انساب الاشراف" آورده است از طریق یحیی بن ابی حجاج بصری از سعید جریری، با این افزوده...: "شمارا قسم میدهم بخدا آیا میدانید که سپاه تنگدستی را من از دارائی خودم تدارک نمودم؟ گفتند: آری بخدا گفت: شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که پیامبر خدا (ص) در "ثبیر" - یا در حراء - بود. کوه حرکت کرد و سنگهایش بزیر ریخت. با پای خویش به یکی از آن سنگها زده گفت: قرار گیر چون کسی جز پیامبر یا راست باور یا شهید بر تو نخواهد بود؟ گفتند: آری بخدا "

بیهقی نیز از طریق یحیی بن ابی حجاج از جریری از ثمامه همین روایت را ثبت کرده است.

اکنون به بررسی رجال سند روایت می پردازیم:

الف - محمد بن عبد الله انصاری

عقیلی درباره او میگوید: زشت روایت است. ابو احمد حاکم میگوید: یحیی بن

[صفحه ۲۲۷]

خدا از او مالک بن دینار احادیث نادرست روایت کرده است، خدا بهتر میداند که مسئولیت نادرستی آن به گردن او است یا به گردن یحیی. ابن حبان میگوید: واقعا زشت روایت است. از زبان اشخاص مورد اعتماد روایاتی را که از ایشان نیست نقل کرده است. بروایاتش نمیتوان استناد کرد. ابن طاهر میگوید: دروغساز است. حاکم نیشابوری میگوید: احادیث جعلی نقل میکند. ابو الفضل هروی میگوید: "ضعیف" و سست روایت است. ازدی میگوید: واقعا زشت روایت است. از مالک بن دینار احادیث بغرنج نقل کرده است.

نباید پنداشت که محمد بن عبد الله انصاری همان عبد الله بصری محمد بن عبد الله بن مثنی است، زیرا وی چنانکه در "تهذیب التهذیب" آمده. بدون واسطه و مستقیما از سعید جریری روایت میکند در حالیکه آن با واسطه و غیر مستقیم از او نقل میکند همین محمد بن عبد الله انصاری است که وضعش را در اینجا شرح دادیم.

ب - سعید ابو مسعود جریری

گرچه شخصا "ثقه" و مورد اعتماد است نمیتوان روایاتش را پذیرفت، زیرا در سه ساله آخر عمر اختلال حواس پیدا کرده است. ابو حاتم میگوید: پیش از مرگ حافظه اش را از دست داده بود، بهمین جهت نقل و روایت فقط از کسانی روا است که پیش از ایندوره از وی چیزی فرا گرفته و روایت کرده اند. یزید بن هارون میگوید: شاید "جریری" باعث گرفتاری و عیناکی روایات ما شده باشد. ابن معین از قول ابن عدی میگوید: بخدا دروغ ننیدیم. باید بگویم من این را در موقعی از جریری شنیده ام که اختلال حواس پیدا کرده بود. ابن حبان میگوید: سه سال پیش از مرگش اختلال حواس پیدا کرده بود. یحیی بن سعید از عیسی بن یونس می پرسید: از جریری حدیث شنیده و آموخته ای؟ جواب میدهد: آری. به او میگوید: از او روایت نکن:

[صفحه ۲۲۸]

زیرا وی آن روایات را از او در دوره اختلال حواسش شنیده و آموخته است. ابن سعد میگوید: انشاء الله "ثقه" و مورد اعتماد بوده ولی آخر عمری اختلال حواس پیدا کرده است.

ج - یحیی بن ابی حجاج بصری

نام وی در سند روایتی است که بلاذری آورده. نسائی و ابن معین میگویند: ابن ابی حجاج راوی یی نیست. ابو حاتم میگوید "قوی نیست".

ما در صورتی هم که بنفع هواخواهان عثمان چشم از نادرستی اینگونه روایات ببوشیم و سستی سند و بی اساسی آنها را ندیده بگیریم باز متن و مضمون آنها پیش از آن که فضیلت و امتیازی برای عثمان ثابت نماید اسباب شرمندگی او را فراهم خواهد کرد مثلاً در همین روایت تصریح شده است که طلحه و زبیر - از ده نفری که میگویند مرثده بهشت یافته اند و عضو شورای شش نفره و سرآمد اصحابی که بزعم آنجماعت "عادل" و راستروند اقرار کرده اند که آنچه عثمان بقید سوگند از آنها می پرسد راست است، اما با وجود این حاضر نشده اند دست از مخالفت با عثمان یا تقاضاهای خویش از او بردارند یا بگذارند در مسجدی که با

پول خویش زمینش را خریده نماز بگذارد یا از آب‌چاهی که خود خریده بنوشد، و همچنان بر حمله و فشار خویش ادامه داده و افزوده اند. حالا می پرسیم: آیا طلحه و زبیر با این عملشان آنچه را از زبان پیامبر (ص) بشوت رسیده رد کرده اند؟ با این فرض "عدالت"، و راستروی آنها و عضویتشان در گروه ده نفره ای که میگویند مژده بهشت یافته اند چه میشود؟ مگر نه این است که "عدالت" و جزو "عشره مبشره" بودنشان صحت چنین فرض و احتمالی را رد مینماید؟ پس بفرض که چنین روایتی صحت داشته و چنان واقعه ای رخ داده باشد حقیقت این خواهد بود که طلحه و زبیر معتقد بوده اند آنچه از عثمان بعدا سر زده وضع او را بکلی بر هم زده است، و سخن پیامبر (ص) تا وقتی در حق عثمان صادق بوده که در احوال دیرین خویش بماند و بر همان کردار و رفتار که سابقا داشته است اما

[صفحه ۲۲۹]

چون بعقیده آنها عثمان تغییر کردار و احوال داده و از خط اسلامی اداره و حکومت منحرف گشته از مصداق آن سخن پیامبر (ص) بیرون رفته است. شاید خود عثمان هم پس از آن خلافاکاریها خود را از مصداق آن سخنان پیامبر (ص) خارج میدیده و بهمین لحاظ بیمناک بوده که مبدا همان شخصی باشد که پیامبر (ص) پیشگوئی فرموده که در مکه کافر و مدفون میشود و نیمی از عذاب جهانیان بر عهده او است. طلحه و زبیر حتی خود عثمان درباره عثمان همان نظری را داشتند که دیگر اصحاب که بر او شوریدند داشتند، همان نظری که ضمن شرح اظهاراتشان و موضع گیری و رفتارشان با او نشان دادیم. مثلا در آنجا که در پاسخ سوال موکد به سوگند عثمان میگویند: "این که دم از پیشاهنگی و سابقه ات با پیامبر خدا (ص) زدی، باید بگوئیم که تو پیشقدم و با سابقه و شایسته تصدی خلافت بودی اما بعدا (عقیده و رویه ات را) تغییر دادی و آنچه خود میدانی از تو سر زد". یا آنجا که میگویند: "این که گفتی: فقط سه گونه شخص را میتوان به قتل رساند، باید بگوئیم که در قرآن قتل غیر از این سه گونه شخص را که نام بردی روا می بینیم و آن قتل کسی است که در جهان تلاش تبهکارانه میکند، وقتی کسی که به تجاوز مسلحانه دست زد، و قتل کسی که مانع تحقق حق یا قانونی میشود و برای عدم تحقق و دریافت آن به جنگ مبادرت نموده گردنفرای می کند. اکنون تو به تجاوز مسلحانه دست زده و مانع تحقق قانون و دریافت حقی شده و ایجاد مانع کرده و گردنفرای نموده ای..." و امثال این سخنان که مبین آراء اصحاب درباره او و خلافاکاریهای او است و ثابت مینماید که نمیشود پیامبر (ص) وی را "شهید" نامیده باشد، و روایتی که چنین نسبت ناروایی به پیامبر (ص) میدهد جعلی است جعلی گستاخانه و بیشرمانه.

۲۶- سیف بن عمر از قول صعصعه بن معاویه تیمی چنین روایت کرده است: "عثمان وقتی در محاصره بود بدنبال علی و طلحه و زبیر و دیگران فرستاد که فردا بیائید. فردا از فراز خانه رو به آنان نموده گفت: شما را بخدا قسم میدهم -و من

[صفحه ۲۳۰]

فقط اصحاب پیامبر (ص) را قسم و مورد سوال قرار میدهم - آیا میدانید که پیامبر خدا (ص) فرمود هر کس چاه رومه را حفر کند بهشت را پاداش میبرد. و من آن چاه را حفر کردم؟ آیا میدانید که او فرمود: هر کس سپاه تنگدستی را تدارک نماید بهشت را پاداش میبرد. و من آن را تدارک نمودم؟ آنها حرفش را تصدیق کردند."

ابن حجر این را در "فتح الباری" آورده و میگوید: نسائی از طریق احنف بن قیس روایت کرده کسانی که حرفش را تصدیق کردند عبارتند از: علی بن ابیطالب، طلحه، زبیر، و سعد بن ابی وقاص.

ابن حجر در اینجا خاموش است و هیچ اشکالی به این روایت نمی‌کند، در حالیکه خودش نظریات حدیث‌دانان را درباره "سیف بن عمر" ثبت کرده است، اینها را که او "ضعیف" و "سست" روایت و "متروک" و بی اعتبار و جاعل دانسته و عموم روایاتش نادرست و دروغ شمرده شده، و حرفهای جعلی را از زبان رجال مسلم حدیث نقل می‌کند، حدیث جعل می‌کرده است، و متهم به زندقه بوده است.

پنداری ابن حجر می‌خواسته با ثبت اعتراف کسانی که ادعای عثمان را باور کرده و راست شمرده اند برهانی برای اثبات فضیلت عثمان جور کند بی توجه به این که هر قدر بر شماره تصدیق کنندگان ادعایش بیفزاید - بفرض صحت آن روایات، که بهیچوجه صحت هم ندارد - نه تنهافضیلت و افتخاری برایش بثوت نمیرسد بلکه مایه ننگ و محکومیتش خواهد شد و چنانکه گذشت مسلم می‌سازد کسانی که اعتراف به صحت ادعای عثمان کرده اند باز بعلت انحراف او از راه راست دین نتوانسته اند کوچکترین ترتیب اثری به فرمایشات پیامبر (ص) درباره عثمان بدهند، و چندان بر تقاضای خویش دائر بر عزل وی از خلافت با دست برداشتن از رویه ضد اسلامیش پا بفشرده اند که کار به کشتنش انجامیده است.

[صفحه ۲۳۱]

بنابر آنچه گذشت، محقق هیچ ارزشی برای روایت "سوگند دهی" عثمان قائل نخواهد گشت گرچه آن را "بخاری" در "صحیح" خویش ثبت کرده باشد. چه بسیار حدیثهای سقیم که در این "صحیح" ثبت گشته، و بایستی بر دیوار زدش و بدور افکندش، چنانکه این معنا از کتاب "ابو هریره" اثر ارزنده "آیه الله سید شرف الدین" و دیگر تالیفات ایشان بر میاید، و از آن بتفصیل سخن خواهیم گفت.

۲۷- اسد بن موسی در فضائل اصحاب پیامبر (ص) روایتی از قول قتاده بصری ثبت کرده است. میگوید: عثمان یک هزار شتر و هفتاد اسب برای حمل نفرات سیاه تنگدستی کمک کرد.

این را ابن حجر در "فتح الباری" ثبت کرده و میگوید: "مرسل" است. ضمناً اسمی از رجال سند آن که میان اسد بن موسی و قتاده همچنین از قتاده تا انتهای سند قرار دارند نمی برد. بدین ترتیب، روایت از دو طرف "مرسل" است. شاید در دو طرف سند آن راویانی قرار داشته اند جاعل و رسوا که "اسد بنی مروان" با دامن امامتش رسوائیشان را پوشانده و نخواسته با ذکرشان خدشه ای به ارزش حدیث وارد سازد. اسد بن موسی نواده ولید بن عبد الملک بن مروان اموی است. نسائی با وجود این که او را "ثقه" و مورد اعتماد میدانند میگوید: اگر در حدیث تالیف نکرده بود برایش بهتر بود. ابن یونس میگوید: روایت نادرست و نامعلوم نقل کرده، و فکر میکنم عیناکی روایاتش از خود او نیست. ابن حزم میگوید: "ضعیف" و زشت روایت است. عبد الحق میگوید: بنظر حدیث‌شناسان روایاتش قابل اعتماد نیست.

۲۸- ابویعلی روایتی از طریق دیگر ثبت کرده باین مضمون که "عثمان هفتصد اوقیه طلا آورد برای کمک."

[صفحه ۲۳۲]

ابن حجر این را در "فتح الباری" آورده میگوید: "سست است." کاش آنرا با سند و ذکر رجال راوی آن آورده بود تا پته آنها را به آب می انداختیم و جعلی بودنش مسلم میگشت.

۲۹- ابن عدی روایتی ثبت کرده است از قول عمار بن هارون - ابی یاسر مستملی - از اسحاق بن ابراهیم مستملی از ابی وائل از

حذیفه که "پیامبر خدا (ص) در یکی از لشکرکشی‌هایش به عثمان پیغام داده از او کمک خواست. عثمان ده هزار دینار برای او فرستاد. آنها را در برابر خویش نهاده زیر و رو میکرد و در حق وی دعا که خدا از تو درگذرد ای عثمان از همه کارهائی که در پنهان یا آشکار کرده ای و هر آنچه تا بقیامت خواهی کرد. عثمان بعد از این نباید از هر چه میکند بیمی بدل راه دهد."

ابن کثیر این را در تاریخش آورده ولی هیچ از عیناکی سندش نمیگوید مثل همه جا که روایت در فضائل کسانی است که دل و دینش را به آنها باخته است. ابن حجر نیز در "فتح الباری" نوشته و میگوید: سندش واقعا سست است و در جای دیگر میگوید: سندش پوچ است. قسطلانی در "مواهب اللدنیه" نوشته اما از عیناکی آن هیچ نمیگوید. زرقانی در شرح آن سخن ابن حجر را - که آوردیم - میاورد. شرح حال بعضی از راویان "سست" و ضعیف این روایت را بعدها خواهیم دید. ابن کثیر در تاریخش مینویسد: "حسن بن عرفه از محمد بن قاسم اسدی شامی

[صفحه ۲۳۳]

از اوزاعی شامی از حسان بن عطیه دمشقی از پیامبر اکرم (ص) روایت "مرسلی" آورده که به عثمان فرمود: خدا از تو درگذرد، از همه کارهائی که کرده ای و آنچه در انجامش کوتاهی نموده ای و آنچه در پنهان و آشکار کرده ای و هر چه قبلا انجام داده ای و هر چه تا بقیامت خواهی کرد."

امینی گوید: در سند این روایت دروغین ناقص سند، هر گاه جز نام محمد بن قاسم - آن هواخواه عثمان - نبود برای بطلان و نادرستی اش کافی مینمود. ابن کثیر که به این روایت جعلی بی پایه استناد میکند مگر سخن حدیث‌شناسان را درباره محمد بن قاسم ندیده یا از یاد برده است. مگر نمیدانسته که نسائی درباره او میگوید: مورد اعتماد نیست و احمد حنبل او را دروغگو خوانده است. ترمذی میگوید: احمد حنبل درباره او سخن گفته و او را "ضعیف" دانسته است. ابو حاتم میگوید: "قوی" نیست و از روایتش خوشم نمیاید. ابو داود میگوید: غیر قابل اعتماد است و نه امین، و روایاتش جعلی است. ابن عدی میگوید: عموم روایاتش قابل پیروی نیست. براء میگوید: روایاتی که او نقل کرده قابل پیروی نیست. دارقطنی میگوید: دروغساز است. ابن قاسم میگوید: روایاتش جعلی است، و خودش راوی بی است. بخاری از قول احمد میگوید: روایاتش را دور انداخته ایم. یا در جای دیگر میگوید: احمد حنبل او را دروغگو خوانده است. ابن حبان میگوید: از زبان اشخاص مورد اعتماد چیزهائی را که نگفته اند نقل میکند. روایاتش قابل استناد نیست. عقیلی میگوید: بعضی او را بعنوان راوی شناخته اند و برخی نه. احمد حنبل او را ترک کرده و گفته است: روایاتش روایات بدی است. ابو احمد حاکم نیشابوری میگوید: بنظر حدیث‌شناسان "قوی" شمرده نمیشود. بغوی میگوید: سست روایت است. ازدی میگوید: متروک و مطرود است.

[صفحه ۲۳۴]

همین برای اثبات سستی سند و بطلان روایت کفایت مینماید و نیازی نیست به معرفی شامیانی که در سند آن نام برده شده اند و همگی دشمن حقند و مخالف خاندان پاک پیامبر اکرم، یا ذکر این که "مرسل" است و همین "ارسال" مایه سستی آن. بگذریم از این که متنش با اصول مسلم اعتقاد اسلامی منافات دارد، زیرا بر همه کارها و گناهانی که تا آخرت مرتکب شود صحه میگذارد و اجازه میدهد هر چه دلش خواست بکند و از عواقب آن نهراسد، و همین بدترین شکل به گستاخی انداختن است. از معصومان که بگذریم به چه کسی میتوان گفت: هر کاری که انجام دهی آمرزیده خواهد بود. هر گاه چنین حرفی به کسی زده شود سبب میگردد

که ارتکاب گناه و جنایت را کاری سهل و ساده پندارد و از کيفر آخرت بیمی به دل راه ندهد و رفته رفته بر گستاخی و سرکشی بیفزاید و اراده را تسلیم هوای نفس سازد و تن به بلهوسی و شهوترانی سپارد.

آری، تاریخ زندگی عثمان برآستی دلیل صحت متن این روایت است، زیرا نشان می‌دهد که در زندگی هیچ از عواقب کارهای زشتش نمی‌هراسیده و بی‌محابا به هر جنایت و خلافی دست می‌آلوده است پنداری از وضع اخرویش اطمینان خاطر دارد و آخرت را در هر صورت به مراد دل می‌بیند

گرفتیم که کارهای نیک کارهای بدی را که شخصی در گذشته مرتکب شده - البته باستثنای آنچه حقوق مردم را پایمال کرده و انسان را از دین بدر می‌سازد - بزدايد و محو گرداند، لکن اینطور نیست که کارهای بدی را هم که شخص در آینده ممکن است مرتکب شود بزدايد. به کارهای عثمان کاری نداریم، کدام کار نیک هست که به انجام دهنده اش امکان و اجازه می‌دهد هر چه را خواست تا قیامت مرتکب شود، و تضمین کند که همه گناهانش که در آینده صورت می‌گیرد آمرزیده شود؟ مگر در قاموس اسلام بالاتر از ایمان کاری هست؟ معذالک، ایمان هرگز نمیتواند گناهان آینده مومن را آمرزیده سازد، و فقط کارهای بد گذشته اش را می‌زداید. می‌فرماید: "کسانی ایمان آورده و کارهای پسندیده کردند و به آنچه بر محمد نازل گشته - و حق است و

[صفحه ۲۳۵]

از طرف پروردگارشان - ایمان بیاورد کارهای بدش آمرزیده خواهد گشت و خاطرش اصلاح. " و هر گاه غیر از این می‌بود پاداش و کيفر و حساب و کتاب و دادرسی بی‌معنا می‌گشت و همه سخنانی که در این زمینه با مومنان گفته شده بیهوده می‌نمود. ما در کارنامه عثمان به کار نیکی که چنین مبالغه و فوق‌العادگی را ایجاب نماید بر نمی‌خوریم جز کمکهای مالیش به تدارک سپاه "تنگدستی - " آنهم اگر راست باشد - و پولی که برای حفر چاه " رومه " خرج کرده است، ضمناً دانستیم عده ای غیر از او به تدارک آن سپاه کمک کرده اند و بیش از او، و چه بسیار چاهها که برای مسلمانان کنده اند و چه نه‌رها که احداث کرده اند همه وقف مسلمانان. اگر این کار عثمان مستلزم آن باشد که هر گناهی تا به قیامت میکند آمرزیده شود باید گناه آن دیگران هم نه تا به قیامت بلکه حتی بعد از قیامت هم آمرزیده باشد. اما با دعای هواخواهان عثمان بخت و اقبال فقط یاروی گشته و رخ از دیگران برتافته است.

اصحاب آیا میدانسته اند عثمان آمرزیده بوده است و با علم به این به کارهایی که از او سر می‌زده اعتراض مینموده و حاضر نبوده اند به دیده مغفرت بنگرند و از او بر خلاف فرموده خدا و پیامبرش در نگذشته اند، حال آنکه می‌گویند آنها " عادل " و راسترو بوده اند؟ یا این روایت دروغین و جعلی را شنیده اما اعتنائی به آن ننموده و به سطل کاغذ باطله ریخته اند؟ حقیقت بنظر من این است که آن روایت تا آخرین روز عمر عثمان بوجود می‌آمده و بهنگام محاصره و قتلش و آنگاه که نعش او را در " بستان کوكب - " گورستان یهودیان - خاک کرده اند هنوز در بطن جاعلان و دروغپردازان بوده است و زمانی که امویان - همقبیله های عثمان - به قدرت رسیده اند توسط قابله های گماشته معاویه متولد شده است.

۳۰- احمد حنبل در " مسند " روایتی ثبت کرده است از قول بهز - ابی اسود بصری - از ابی عوانه - وضاح بصری - از حصین از عمر بن جاوان بصری از احنف بن

[صفحه ۲۳۶]

قیس بصری. میگوید: بقصد حج براه افتادیم، از مدینه گذشتیم، در حالیکه در یکی از منازل میان راه بودیم یکی آمده به ما گفت: مردم در مسجد به حال نگرانی بسر میبرند. من و همراهم براه افتادیم، دیدیم مردم در مسجد بدور چند نفر گرد آمده اند. از میان جمعیت عبور کردم تا به وسط آنها رسیدم و دیدم علی بن ابیطالب و زبیر و طلحه و سعد بن ابی وقاص. در همین اثنا عثمان سر رسید و پرسید: علی اینجا است؟ گفتند: آری. پرسید: طلحه هست؟ گفتند: بله. پرسید: سعد اینجا است؟ گفتند: بله گفت: شما را به خدای یگانه سوگند میدهم آیا میدانید پیامبر خدا (ص) فرمود: چه کسی فلان قطعه زمین را می خرد که خدا او را بیامرزد، بعد من آنرا خریده به پیامبر خدا (ص) عرض کردم: من آنرا خریدم. فرمود: آنرا وقف مسجدمان کن و پاداش خویش بستان؟ آنها گفتند: آری همینطور است که تو میگوئی. آنگاه عثمان گفت: شما را به خدای یگانه سوگند میدهم آیا میدانید پیامبر خدا (ص) گفت: چه کسی چاه "رومه" را می خرد؟ و من آنرا به فلان مبلغ خریدم و به پیامبر (ص) عرض کردم: من آنرا - یعنی چاه "رومه" را - خریدم. فرمود: وقف آب آشامیدنی مسلمانان کن تا پاداش آن را ببری. گفتند: آری. عثمان گفت: شما را به خدای یگانه قسم میدهم آیا بخاطر دارید که پیامبر خدا (ص) روزتدارک سپاه "تنگدستی" نگاهی به چهره جماعتش افکند و گفت: چه کسی اینها را تدارک میکند، خدا او را قرین مغفرتش بدارد؟ آنوقت من آنها را تدارک کردم حتی تا جزئی ترین لوازمشان. گفتند: آری بخدا عثمان گفت: خدایا تو شاهد باش. خدایا تو شاهد باش. خدایا تو شاهد باش. و برفت "

این را بیهقی هم در "سنن الکبری" با همین سند ذکر کرده است.

امینی گوید: این چند تا بصره ای - راویان آن روایت دروغین - که سرباز

[صفحه ۲۳۷]

زنی گشته و زیر پرجم "جمل" جنگیده اند پنداشته اند میتوانند چیزی بسازند تا این واقعیت را که مردان صالح و شخصیت های برجسته و پرهیزکار بصره علیه عثمان همدستان گشته اند از نظرها پوشانند، و دامن وی را از آلائش خلافاکاریها و انحرافاتش بری نمایند، غافل از این که اگر روایات دروغین آنها مورد قبول عده ای هم قرار گیرد باز منظورشان برنمیاید که سهل است قوزی بالای قوز عثمان خواهد گشت و میرساند که اصحاب بزرگ و مشهور حتی پس از شنیدن استدلال عثمان و سوگند دهیش دست از مخالفت با او در رویه اش بر نداشته و او را تا دم مرگ تعقیب کرده اند، همچنان از دفاعش خودداری نموده و به تحریک علیه وی ادامه داده اند و به اهانت و تحقیر و تضعیف او پرداخته تا او را کشته اند تا آنجا که به جنازه اش حمله برده دنده اش را شکسته و نعشش را در گورستان یهودیان دفن کرده اند. و امت اسلامی - که بعقیده آنان بر خطا اجماع نمیکند - علیه وی اجماع و اتفاق یافته است. بنابراین برای عثمان هیچ قدر و اعتبار و احترامی باقی نمانده گرچه جاعلان هزار افسانه در فضائل و محاسنش بسازند.

از آنچه گذشت بر میاید که پادشاهای عثمان - همانها که میگویند در ازای تدارک سپاه تنگدستی و حفر چاه "رومه" نصییش گشته - اگر راست باشد نتایجی است مترتب بر کارهایی که کرده نه این که حقوق و خصائص ذاتی او باشد. این نتایج تا وقتی عاید عثمان میشده که بر کارهای ایجاب کننده اش ادامه دهد و چون از آن کارها دست برداشته و به خلافاکاری و نقض قرآن و سنت در حکومت و اداره انحراف جسته از آن نتایج و آن پادشاه بدور گشته است و بهمین لحاظ اصحاب اهمیتی به وی نداده و اعتنائی به جان و کارش ننموده و گذاشته اند محاصره و ذلیل کشته شود و در گورستان یهودیان مدفون باشد.

۳۱- بیهقی در "سنن الکبری" روایتی ثبت کرده است از طریق ابی اسحاق سبیعی از ابی عبد الرحمن سلمی. میگوید: "وقتی

عثمان بن عفان - رضی الله عنه - به محاصره درآمد و خانه اش را در بر گرفتند از فراز خانه رو به مردم کرد که شما را بخدا قسم

[صفحه ۲۳۸]

میدهم آیا میدانید پیامبر خدا (ص) بر فراز کوه "حرا" بود، گفت: قرار گیر ای "حرا" جز پیامبر و راست ایمان و شهید بر تو نیست: گفتند: آری بخدا عثمان گفت: شما را بخدا قسم میدهم آیا بخاطر دارید که پیامبر خدا (ص) در لشکر کشی "تنگدستی" گفت: چه کسی انفاق میکند، انفاقی که خدا بپذیرد؟ و به مردم در آن هنگام تنگدست و درمانده بودند - من از دارائی خود آن سپاه را تدارک کردم؟ گفتند: آری بخدا. آنگاه گفت: شما را بخدا قسم میدهم آیا بخاطر دارید که از چاه "رومه" هیچکس بدون پول نمیتوانست آب برگیرد، و من از پول خود آنرا خریدم و وقف توانگر و فقیر و راه مانده ساختم؟ گفتم: آری بخدا و دیگر چیزها که یکایک نام برد و بقید سوگند پرسید."

در سند روایت، نام ابو اسحاق سبیعی است. در جلد هفتم خواندیم که او تدلیس میکرده و روایاتی را که محدثین کوفه نقل کرده اند خراب کرده است، و واقعا "ضعیف" بوده است و روایتش قابل استناد نیست. دیگر ابو عبد الرحمن است که از هواخواهان عثمان بشمار رفته و به روایاتش نمیتوان تکیه کرد.

۳۲- بلاذری روایتی ثبت کرده است از قول مدائنی از عباد بن راشد بصری از حسن بصری. میگوید: "پیامبر خدا (ص) فرمود: چه کسی این سپاه را در ازای این که شفاعتش پذیرفتنی باشد تدارک میکند؟ عثمان پرسید: در ازای شفاعتی پذیرفتنی ای پیامبر خدا (ص)؟ فرمود: آری بر عهده خدا و پیامبرش. گفت: من با هفتاد هزار (دینار) آنرا تدارک میکنم."

این سپاه را درحقیقت حسن بصری سالها پس از وفات رسول اکرم (ص) تدارک کرده است زیرا وی دو سال به آخر حکومت عمر مانده متولد شده است و نمیتواند مکالمه ای را که میان پیامبر (ص) و مومنان یاعثمان رخ داده بشنود و نقل کند، مگر

[صفحه ۲۳۹]

این که ادعا شود در حالیکه در وجود پدر و مادرش بوده از وراء حجاب مادی شنیده و دیده است، یا بگوئیم با عدم ذکر راویان آن اشاره به بطلان روایت کرده است. بعید هم نیست "عباد بن راشد" از زبان حسن بصری ساخته و وی بیگناه باشد. زیرا چنین کاری از عباد بن راشد بر میاید دوری بنقل از ابن معین میگوید: حدیث "عباد" محکم و "قوی" نیست ولی نوشتنی است (یعنی برای ملاحظه).

دوری از قول ابن معین میگوید: "ضعیف" است. بخاری و ازدی میگویند: یحیی القطان نقل روایت از وی را ترک کرده است. ابو داود میگوید: "ضعیف" است. نسائی میگوید: "قوی نیست. ابن مدینی میگوید: وضعش را نمیدانم چگونه است. ابن برقی میگوید: "قوی" نیست. ابن حبان میگوید: از جمله کسانی است که روایات نامعلوم و نادرست را از زبان اشخاص معروف نقل میکنند، حتی نظر میرسد که او در این کار تعمد داشته است. بنابراین سخن وی قابل استناد نیست. از حسن (بصری) حدیثی طولانی روایت کرده که بیشترش جعلی و دروغ است.

۳۳- از ابو نعیم در "حلیه الاولیاء" روایتی ثبت کرده است از طریق ابراهیم بن سعدان از بکر بن بکار بصری از عیسی بن مسیب از ابی زرعه از ابی هریره. میگوید: عثمان بن عفان دوبار بهشت را از پیامبر خدا (ص) خریده است، یکبار وقتی چاه "رومه" را حفر کرد و دیگر بار که سپاه "تنگدستی" را تدارک نمود.

رجال سند را بررسی کنیم:

الف- بکر بن بکار - ابو عمرو بصری.

ابن ابی حاتم میگوید: سست روایت است و بد حافظه و مبتلا به اختلال مشاعر.

[صفحه ۲۴۰]

ابن معین میگوید: روای یی نیست. نسائی میگوید "قوی" نیست. و نیز میگوید "ثقه" و مورد اعتماد نیست. ابو حاتم میگوید "قوی" نیست. عقیلی و ابن جارود و ساجی او را در ردیف سست روایتان نشانده اند.
ب - عیسی بن مسیب.

یحیی و نسائی و دارقطنی میگویند "ضعیف" است. ابو حاتم و ابو زرعه میگویند "قوی" نیست. و ابن حبان و دیگران به او ایراد گرفته اند. ابو داود میگوید "ضعیف" است. یحیی بن معین نیز میگوید: روای یی نیست. ابن حبان میگوید: اخبار را وارونه میسازد، و درست نمیفهمد و اشتباه میکند بطوریکه دیگر قابل استناد نیست.
هر محقق و پژوهنده ای میداند که اصحاب پیامبر (ص) چنین بهشت خریدنی را هرگز باور نداشته اند و گرنه علیه عثمان چنان همداستان و فعال نبودند و او را خوار و بیدفاع‌رها نمیساختند، حتی خود عثمان آن را باور نداشته و گرنه از این بیمناک نبود که آن کسی باشد که پیامبر (ص) فرموده در مکه کافر و مدفون میشود و نیمی از عذاب جهانیان را بر عهده دارد.
۳۴- احمد حنبل در "مسند" و ابو نعیم در "حلیه الاولیاء" روایتی ثبت کرده اند هر کدام از یک طریق. یکی از طریق عبد الله بن جعفر از یونس بن حبیب از ابی داود. و دیگری از فاروق بن خطاب از ابی مسلم کجی از حجاج بن نصر - ابو محمد بصری. میگویند "سکن بن مغیره اموی (بصری آزاد شده خانواده عثمان) از ولید بن ابی هشام بصری از فرقد بن ابی طلحه از عبد الرحمن بن ابی خباب سلمی بصری روایت کرده

[صفحه ۲۴۱]

میگوید: پیامبر (ص) در نطقی مردم را به تدارک سپاه "تنگدستی" تشویق کرد. عثمان گفت: من یکصد شتر را با پالان و ساز و برگش تعهد میکنم. پیامبر (ص) دوباره به تدارک خواند. عثمان گفت: یکصد شتر دیگر با پالان و ساز و برگش بعهده من. پیامبر (ص) دگر بار به تدارک برانگیخت. عثمان گفت: یکصد شتر دیگر با پالان و ساز و برگش بعهده من. دیدم پیامبر (ص) در حالیکه با دست اشاره میکرد فرمود: عثمان از امروز ببعد هر چه بکند علیه او نوشته نخواهد شد."
این صحابی بصری که از راویان آن روایت است ناشناخته است و از او اثری جز همین روایت نیست، و هیچکس از وضع و شرح حالش خبری ندارد بغیر از جعل همین روایت، و چنانکه ابن عبد البر در "استیعاب" و ابن حجر در "اصابه" تصریح کرده اند وی از پیامبر (ص) جز همین نطق ادعائی را نقل نکرده و این را هیچ صحابی یی از پیامبر (ص) نشنیده است!
وانگهی کسی که در انتهای سند نامش آمده کیست؟ فرقد بن طلحه کدام است؟ کی به دنیا آمده و کجا و چه وقت زندگی کرده و شرح حالش چیست؟ ابن مدینی جواب داده است میگوید: نمیدانم کیست
دیگری حجاج بن نصیر است. مگر ممکن است یکی از پیشوایان علم حدیث یا حافظان حدیث این شخص را شناسند و ندانند علمای رجال درباره اش چه گفته اند و چگونه او را مورد حمله و انتقاد قرار داده محکوم کرده اند؟ ابن معین میگوید "ضعیف" است. علی بن مدینی میگوید: روایاتش را دور انداخته اند، مردم چیزی از او نقل نمیکردند. نسائی میگوید "ضعیف" است. و نیز میگوید: مورد اعتماد نیست و روایاتش قابل نوشتن نیست. ابن حبان میگوید: اشتباه میکند و دچار توهم میشود. عجلی میگوید: در

حدیث شهرت داشت ولی حدیثدانان با تلقینات خویش

[صفحه ۲۴۲]

وی را به اشتباه انداخته اند بطوریکه در میان روایاتش حرفهائی که از او نیست مخلوط گشته، و بهمین جهت او را ترک کرده اند. ابن سعد میگوید: "ضعیف" بوده است. دارقطنی و ازدی میگویند: "ضعیف" است. ابو احمد حاکم میگوید: در نظر حدیث‌شناسان "قوی" نمیاید. آجری بنقل از ابی داود میگوید: روایاتش را ترک کرده اند. ابن قانع میگوید: "ضعیف" و سست روایت است:

فکر میکنم عیناکی این روایت از سکن بن مغیره باشد و او که برده آزاد شده خانواده عثمان بوده خواسته باینوسیله حق آنان را ادا کرده باشد و پنداشته جعل روایت در فضیلت عثمان پاداشی از او برای ایشان میتواند بشمار آید. این کار منافاتی با این ندارد که وی باصطلاح "صالح" یا امام جمعه و پیشنماز بوده باشد، زیرا بسا از همین باصطلاح "صالح" حدیث جعل کرده اند و از سران دروغسازی و دروغبافی بوده اند. برای روشن شدن حقیقت به جلد پنجم "غدير" و بخش سلسله جاعلان و دروغپردازان مراجعه کنید.

۳۵- ابو نعیم در "حلیه الاولیاء" روایت ثبت کرده است از طریق عمر بن هارون بلخی از عبد الله بن شوذب بصری - یا مقدسی - از عبد الله بن قاسم از کثیر بن ابی کثیر بصری آزاد شده سمره از عبد الله بن سمره - فرماندار معاویه بن ابی سفیان در بصره. میگوید: "در موقع تدارک سپاه تنگدستی من همراه پیامبر خدا (ص) بودم. عثمان هزار دینار آورده بخدمت پیامبر (ص) ریخت و رفت. پیامبر خدا (ص) در حالیکه دینارها را زیر و رو میکرد فرمود: عثمان از امروز ببعد هر کاری بکند باکی نباید داشته باشد".

[صفحه ۲۴۳]

احمد حنبل باین صورت ثبت کرده است: "عثمان از امروز ببعد هر کاری بکند باکی نباید داشته باشد. و این را چند بار تکرار کرد."

ابن جوزی هم در دو کتابش ثبت کرده است.

امینی گوید: شگفت آور نیست که حافظان حدیث از دروغسازی پلید روایت کنند با سندی ناقص و بدون ذکر آنان که نخست روایت کرده اند و بدانسان که حدیثی مسلم است، و هیچ به روی خویش نیاورند؟ روایتی که عمر بن هارون نقل کند چه ارزش و اهمیتی دارد، کسی که ابن سعید درباره اش میگوید: مردم کتابی بزرگ از روایت او نوشتند و نوشتن حدیثش را ترک کردند. و بخاری میگوید: یحیی بن معین درباره او اینطور اظهار نظر کرده است: عمر بن هارون دروغسازی است، در حالی که مکه وارد شد که جعفر بن محمد در گذشته بود، و بنا کرد به روایت کردن از زبان او. ابن ابی حاتم میگوید: از پدرم درباره او پرسیدم: گفت، ابن مبارک درباره او سخن گفته و روایت او بر باد است. به پدرم گفتم: اشج از قول او برای ما حدیث کرده است. پدرم گفت: او سست روایت است. ابن مبارک او را خوار شمرده است. قتیه میگوید: به جریر گفتم. عمر بن هارون از زبان قاسم بن مبرور برای ما چنین روایت کرده: فرشته وحی نزد پیامبر (ص) آمده گفت: این منشی تو (یعنی معاویه) امین است. جریر گفت: پیش او برو و بگو: دروغ میگوئی. این را عقلی روایت کرده است. احمد میگوید: هیچ از او روایت نمیکنم ولی سابقا بسیار از او روایت کرده ام. ابن مهدی میگوید: در نظر من هیچ ارزشی ندارد. ابتدا احادیثی برایم روایت کرد. بار دیگر که نزد آمد همانها را از زبان ابن عباس از همان

اشخاص روایت کرد. از آنوقت روایتش را ترك كردم. ابو زكريا ميگويد عمر بن هارون دروغسازي پليد است و روایتش بهيچ نميارزد. از او حديث مي نوشتم و بر در خانه اش براي آموختن حديث ميماندم و همراهش به نهران رفتم. اما بعد وضعش براي روشن گفت، در نتيجه

[صفحه ۲۴۴]

هر چه را از او نوشته بودم سوزاندم و كلمه اي حديث از او پيشم نيست. ابن محرز از قول ابن معين ميگويد: وي "ثقه" و مورد اعتماد نيست. غلابي نيز چنين سخني از او نقل کرده است. و ديگر بار ميگويد: "ضعيف" و سست روايت است. ابو داود از قول او ميگويد: غير موثق است. ابن ابی خثيمه و ديگران از ابن معين چنين نقل ميکنند: راوي يي نيست. جعفر طيالسي بنقل از ابن معين ميگويد: دروغ ميگويد. عبدالله بن علي بن مديني ميگويد: درباره او از پدرم پرسيدم، او را بشدت "تضعيف" کرد. ابراهيم بن موسي ميگويد: مردم حديث او را ترك کرده اند. جوزجاني ميگويد: مردم روايات او را پذيرفته اند. نسائي و صالح بن محمد و ابو علي حافظ ميگويند: رواياتش مطرود است. ساجي ميگويد: سستي يي داشته است. دارقطني ميگويد: "ضعيف" است. ابو نعيم ميگويد: مطالب نادرست و نامعلومي روايت کرده است. راوي يي نيست. عجلي ميگويد: "ضعيف" است. ابن حبان ميگويد: از زبان اشخاص موثق روايات پيچيده و بغرنج نقل کرده است و از استاداني ادعای آموختن حديث کرده که آنها راهرگز ندیده است.

در سند، همچنين نام كثير بن ابی كثير آمده است. عقيلي او را در ردیف راويان "ضعيف" آورده، و ابن حزم و عبد الحق ميگويند: او مجهول است. هر گاه توثيقي که عجلي از وي بعمل آورده ارزشي ميداشت حافظان حديث او را "مجهول" نمی خواندند، و عقيلي او را "ضعيف" نميناميد. وانگهي اين که عجلي او را "ثقه" و مورد اعتماد بشمارد چه ارزشي دارد؟ زيرا عجلي همان است که "عمر بن سعد" قاتل سيدالشهدا - نواده پيامبر اکرم (ص) و افراد رسوا و ننگيني چون او را نيز "ثقه" و مورد اعتماد شمرده است

[صفحه ۲۴۵]

در سند روايت بطريقي که احمد حنبل ثبت کرده نام "ضمرة بن ربيعة" هم هست. قبلا- ديدم که ساجي درباره او ميگويد: راستگويي است که دچار توهم ميشده، و روايات نادرست و نامعلوم نقل کرده است. وي از قول ثوري از عبد الله بن دينار از ابن عمر روايتي نقل کرده که احمد حنبل آنرا بشدت رد نموده است و گفته اگر کسی بگويد اين دروغ است خطا نکرده است. ترمذي همان روايت را ثبت کرده و ميگويد: نقل ضمره بن ربيعة قابل پذيرفتن نيست و وي در نظر حديثشناسان خطاکار است.

چنين است وضع و مقام راوي آن روايت، هر چند بعضي او را "ثقه" و امين شمرده باشند. باحتمال قوي عيناکي آن روايت از وجود "ابن سمره" است و او بطمع رشوه هاي معاويه که بيدريغ بپای جاعلان حديث مي ريخته آنرا ساخته است.

۳۶- مسعر از زبان عطيه از ابو سعيد ميگويد: "پيامبر خدا (ص) را ديدم که از اول شب تا سپيده دم دستها را بدعا برداشته ميگويد: خدايا من از عثمان راضي شده ام تو هم راضي باش."

اين را ابن جوزي در دو کتابش "تبصره" و "تلخيص" بطور "مرسل" ثبت کرده است، پنداري حديثي مسلم و ثابت است. اين اولين حديثي است که در فضائل عثمان آورده. و احدي همين را در "اسباب النزول" بطور "مرسل" آورده و مي افزايد: بر اثر

آن خداوند متعال این آیه را که "کسانی که دارائیشان را در راه خدا انفاق میکنند" ... فرو فرستاد. ابن کثیر آن را در تاریخش می‌آورد بدون این که رجال سندش را - جز همان سه نفر نامبرده - ذکر کند. شاید او و دیگر کسانی که آنرا بطور "مرسل" و با سند ناقص آورده اند دیده اند درسندش نام عناصر بی اعتباری هست که حرفشان قابل پذیرفتن و نقل نیست، و نخواسته اند با انگشت گذاشتن روی عیناکی های آن در روایتی

[صفحه ۲۴۶]

که حاکی از فضائل و افتخارات عثمان است خدشه ای بنمایند.

نسبت عجیبی به پیامبر گرامی داده اند. میگویند از اول شب تا سپیده دم مشغول دعا کردن در حق عثمان بود. و معنی حرفشان این میشود که از فرائض خویش غافل ماند، ومثلاً- نماز شب و نماز "وتر" را که تکلیف اختصاصی وی بود بجا نیاورد. آیا وحی تازه ای آمده و او را از پرداختن به تکالیف عبادی اش به دعای عثمان واداشته بود، یا حقیقت چیز دیگری است؟ حقیقت بنا به نوشته سیوطی این است که در آن شب نه تنها از اول تا سپیده دمان در حق عثمان دعا نمیکرده بلکه یک لحظه هم دعا نکرده است، زیرا وی در "خصائص الکبری" اسم همه کسانی را که پیامبر اکرم (ص) در حقشان دعا فرموده آورده است حتی ذکر نام یک یهودی را فرو نگذاشته ولی در آئینان اثری از اسم عثمان نیست.

پیامبر (ص) اگر بخاطر کمک عثمان در تدارک سپاه "تنگدستی" چنانکه از روایت "واحدی" بر میاید او را یکشب پیوسته دعا کرده باشد قطعاً میبایست ابوبکر را که - بادعای آنجماعت - همه دارائیش را انفاق نمود، و پیامبر (ص) بیش از هر کس ممنون بخشندگیهای او بوده یکشنبه روز دعا کرده باشد. لکن کی و کجا چنین کرده است؟ در صورتی که می خواست هر وقت کسی برای انجام مهمی کمک مالی و بخششی مینماید او را دعا کند باید شبانه روز سرگرم دعا در حق این و آن میبود و چه بسیار بودند چنین کمک کنندگان، و چه دشوار میگشت وظیفه پیامبر (ص) اگر برای عثمان شبی تا بصبح دستها را به دعا بر میداشت برای ابوبکر و انصار که در جنگ و صلح بیدریغ از مال خویش بخشیدند و دیگر کسان که گنجها سیم و زر برای پیشبرد نهضت اسلام تقدیم کردند باید دستها را به دعا نگه میداشت.

[صفحه ۲۴۷]

درباره افزوده "واحدی" که آن آیه شریفه در مورد کمک مالی عثمان فرود آمده است در جلد هشتم سخن گفتیم و ثابت کردیم درست نیست.

۳۷- ابن کثیر در تاریخش مینویسد: "لیث بن ابی سلیم گفته است: نخستین کسی که خوراکی از خرما و روغن تهیه کرد و آنرا با عسل آمیخته به خانه ام سلمه بخدمت پیامبر خدا (ص) فرستاد عثمان بود. او در خانه نبود. وقتی آمد در برابرش نهادند. پرسید: چه کسی این را فرستاده است؟ گفتند: عثمان. دستها را بالا برده گفت: خدایا از تو می خواهیم از عثمان خشنود گردی، از او راضی باش."

این را سیوطی بنقل از بیهقی و ابن عساکر از طریق لیث در "مسامره الاوائل" نوشته است.

امینی گوید: لیث بن ابی سلیم این داستان را پس از وفات پیامبر (ص) ساخته است، زیرا خودش در سال ۱۴۰ هجری بدون درک حضور پیامبر (ص) در گذشته است. معلوم نیست داستان را از چه کسی نقل میکند و چه کس شاهد آن بوده، چنانکه از دیگر رجال

سند روایت نیز خبری نیست و روایت از دو طرف "مرسل و بی راوی است.

درباره خود لیث بن ابی سلیم، عبد الله بن احمد میگوید: ندیده ام یحیی بن سعیده کسی بدین تر از لیث (ابن ابی سلیم) و ابن اسحاق و همام باشد، هیچکس نمیتوانست درباره آنها به وی مراجعه کند (برای آموختن روایات آنها). ابن ابی شیبه و ابو حاتم و جوزجانی میگویند: سست روایت بوده است. ابن سعد و ابن معین و ابن عیینه او را "ضعیف" شمرده اند. احمد و ابو حاتم نیز و ابو زرعه میگویند: روایتش پرت و پلا- است و بعقیده حدیثشناسان قابل استدلال نمیباشد. یحیی میگوید: عموم استادان و شیوخ او ناشناخته اند. ابن حبان میگوید: در آخر عمر اختلال مشاعر پیدا کرده بود

[صفحه ۲۴۸]

و سند روایات را دگرگون میساخت و روایات "مرسل" را به پیامبر (ص) میرساند، از قول راویان مورد اعتماد چیزها میساخت که نگفته اند. قطان و ابن مهدی و ابن معین و احمد او را ترک کرده اند. ابو احمد حاکم میگوید: بعقیده حدیثشناسان "قوی" نیست. ابو عبد الله حاکم میگوید: در بد حافظگی او همداستانند.

آیا برای حافظی مثل ابن کثیر عیب نیست که چنین روایت عیناک و سستی را با آن متن نادرست ثبت نماید و بمنظور ردیف کردن فضائل و افتخارات برای عثمان آنرا بدون اتمام سند و ذکر راویان و بطور "مرسل" و چنانکه پنداری ثابت و مسلم باشد بیاورد. آنوقت چون نوبت میرسد به حدیث "صحیح" و ثابت و متواتری که در "صحاح" با سند کامل و با ذکر همه راویان ثبت است میگوید: "سندهای این حدیث همه اش ضعیف و سست است و مایه استدلال و حجت نمیتواند شد. خدا بهتر میداند در تاریخش نیز روایتی را که میگوید آیه ولایت درباره علی علیه السلام نازل گشته میاورد و می افزاید: "این بعلت سستی اسنادس بهیچوجه درست نیست، و درباره شخص علی هیچ آیه ای از قرآن نازل نگشته است". مرگ بر دوستی کورکورانه و تعصب جاهلانه

پیامبر (ص) اگر میخواست برای هر هدیه ای گرچه اندک خوراکی باشد دست نیایش به آسمان بلند کند باید بیشتر اوقاتش را بعلت کثرت هدایا و هدیه آوران به دعا و نیایش بسر آورد، و عثمان و هدیه اش چه خصوصیتی داشته اند که فقط او را دعا کند؟

[صفحه ۲۴۹]

۳۸- خطیب بغدادی روایتی ثبت کرده است از طریق عبد الله بن حسن بن احمد از یزید بن مروان خلال از اسحاق بن نجیح ملطی از عطاء از ابو هریره. میگوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: هر پیامبری از میان امتش دوستی دارد و دوست من عثمان بن عفان است. امینی گوید: برای شناختن سند این روایت، بررسی دو راوی دروغگو و دروغساز آن کفایت مینماید: خلال و ملطی. درباره خلال، یحیی بن معین میگوید: خلال دروغساز است. دارمی میگوید: او را دیده ام، و او "ضعیف" است و همانگونه که یحیی بن معین گفته است. ابو داود میگوید: سست روایت است. دارقطنی میگوید: واقعا "ضعیف" است.

این خلاصه ای درباره خلال. اما ملطی. احمد درباره اش میگوید: اسحاق (بن نجیح ملطی) از دروغگوترین افراد است. ابن معین میگوید: دروغسازی است دشمن خدا، و آدم بد و پلیدی. ابن ابی شیبه میگوید: در بغداد عده ای بودند که حدیث جعل میکردند از جمله اسحاق بن نجیح. ابن ابی مریم میگوید: او از کسانی است که در دروغسازی و جعل حدیث شهرت پیدا کرده اند. عمرو بن علی میگوید: دروغسازی است که حدیث جعل میکرده. جوزجانی میگوید: غیر موثق است و غیر امین. ابن عدی میگوید:

روایاتش جعلی است و خودش جعل میکرده، و همه آنچه از ابن جریج نقل کرده از زبانش جعل کرده است، و وضعش مشخص و در ردیف راویان "ضعیف است" و در شمار کسانی که حدیث جعل میکرده اند. نسائی میگوید: دروغساز است. ابن حبان میگوید: دجال و دغلکار است و آشکارا حدیث جعل میکرده. برقانی میگوید: به او نسبت دروغگوئی داده اند. جوزجانی میگوید: دروغسازی جاعل است، روایاتش را بهیچوجه نمیتوان

[صفحه ۲۵۰]

پذیرفت و نه مورد استناد قرار داد، و باید وضع او را روشن ساخت.

ابو سعید میگوید: شهرت دارد که حدیث جعل میکرده است. ابن طاهر میگوید: دجالی و دروغساز است. ابن جوزی میگوید: بر این که جعل حدیث میکرده همداستانند.

تعجب آور است که خطیب درباره این روایت و عیناکی و سستی سندش سکوت میکند در حالیکه خودش بسیاری از اظهار نظرهای حدیث‌شناسان نامبرده را در شرح حال اسحاق ثبت کرده است. شاید نخواستہ صریحا این روایت را رد کند و با ذکر آن اظهار نظرها - آنهم در جای دیگر - سستی سند روایت را رسانده است. جاعل این روایت توجه نداشته که روایت های جعلی دیگری منافی جعل او هست، مثلا این روایت که "هر پیامبری دوستی دارد و دوست من سعد بن معاذ است"، و روایت دیگری که با این هر دو منافات دارد و بخاری در "صحیح" خویش از قول پیامبر اکرم (ص) آورده است: "اگر میخواستم دوستی برگزینم حتما ابوبکر را برگزیدم." در جلد های پیش در این زمینه بتفصیل سخن گفته و ثابت نمودیم جعلی و ساختگی است.

۳۹- ابن ابی الدنيا مستندا از فاطمه دختر عبد الملك نقل میکند که "شبى عمر بن عبد العزيز بیدار شده گفت: امشب خواب عجیبی دیدم. گفتم: برایم داستان کن. گفت: باشد صبح شود. وقتی از نماز جماعت فراغت یافت به خانه آمد، پرسیدم چه خواب دیدی؟ گفت: دیدم من به سرزمین پهناور و سرسبزی چون فرشی زمردین رانده شدم و کاخی دیدم نقره گون و از آن کسی بیرون آمده فریاد برآورد: محمد بن عبد الله کجاست؟ پیامبر خدا کجاست؟ ناگهان پیامبر خدا (ص) پدیدار گشت و بدرون کاخ رفت.

[صفحه ۲۵۱]

بعد شخص دیگری بیرون آمده فریاد برآورد: ابوبکر صدیق کجاست؟ ابوبکر آمده به درون کاخ رفت. شخص دیگر بیرون آمده فریاد برآورد: عمر بن خطاب کجاست؟ او آمده به درون رفت. سپس شخص دیگری بیرون آمده فریاد برآورد: عثمان بن عفان کجاست؟ او آمده به درون رفت. دیگری آمده که علی بن ابیطالب کجاست؟ او هم آمده بدون رفت. سپس یکی آمده که عمر بن عبد العزيز کجاست؟ برخاسته بدرون کاخ رفتم و در کنار پدرم عمر بن خطاب که در سمت چپ پیامبر خدا بود نشستم و ابوبکر در سمت راست بفاصله یکنفر نشسته بود. از پدرم پرسیدم آن یکنفر کیست؟ گفت: این عیسی بن مریم است. آنگاه از هاتفی - که هاله ای نور میان من و او فاصله بوجود آورده و از نظرم پنهانش نموده بود - شنیدم که میگفت: ای عمر بن عبد العزيز به عقیده و رویه است متمسک باش و بر آن پایداری کن. بعد در حالیکه می پنداشتم بمن اجازه خروج داده اند بیرون رفتم و در خارج کاخ عثمان بن عفان را دیدم، بمن گفت: الحمد لله که پروردگارم بمن یاری کرد. و افزود: خدا را شکر که مرا آمرزید". این را ابن کثیر در تاریخش نوشته است.

امینی گوید: من همچنان با جماعتی روبرو هستم که می خواهند مطالبشان را با خواب و رویا ثابت نمایند و واقعیات را با خیالات و

خوابدیده‌ها را رد کنند. قلم موی اوهاشان تصویر از عثمان میسازد پاک از هر آرایش و ننگ و زشتی که اصحاب "عادل" و راسترو - باصطلاح همان جماعت - همانها که شاهد و ناظر کارهایش بوده اند بر او عیب گرفته اند و بخاطرش خونس را هدر دانسته اند، همانها که آنجماعت گفتار و کردارشان را سرمشق میدانند. با چنین یاوه‌ها و حرفهای پوشالی، مردم ساده دل را به ورطه گناه میکشانند، بدینوسیله که عثمان - آن فرو رفته در منجلا ب گناه و زشتکاری - را از پشت میکروسکوپی به خلق نشان میدهند که او را از هر گناهی

[صفحه ۲۵۲]

پاک مینماید و کارهای ساده خودیش را کوهی بنظر میآورد و او را که همه اصحاب پیامبر (ص) خوار و بیدفاع گذاشته اند مورد حمایت و یاری خدا معرفی میکند. همین دار و دسته تبهکار، شخصیت امام مسلمانان و سرور جانشینان پیامبر (ص) و بزرگ مردی را که پس از پیامبر (ص) بهترین و برترین انسان است چندان کوچک میسازند و بقدری با حقارت و خردی مینمایند که هیچ با قدر و مقامش مناسبت ندارد، به حدی که میگویند مرتکب گناهی گشته و سپس مورد مغفرت قرار گرفته است

کسی نیست از اینها پرسد چه وقت این گناه از پیشوا و مقتدای مومنان و مولای متقیان سر زده است؟ آیا آنهنگام که پیامبر (ص) - چنانکه قرآن داستان مینماید - او را خود خویش خواند؟ یا هنگامی که خدای بزرگ و دانا او را از هر آرایش و گناهی پاک و منزه شمرد و فرمود: "خدا اراده میکند که از شما خاندان پیامبر هر آلالشی را بزدايد و شما را پاک گرداند،" یا آنگاه که ولایت دوستی او را ملازم و قرین ولایت و دوستی خویش و پیامبرش دانست و فرمود: "ولی و دوست شما خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آوردند و همانها که نماز میگذارند و در حال رکوع زکات می پردازند؟" یا آنوقت که دین را با ولایتش تکمیل کرد و نعمتش را بر مسلمانان به اتمام رسانید و فرمود: "امروز دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام گردانیدم و خواستم که شما را دین اسلام باشد؟" یا زمانی که پیامبر اکرم (ص) او را همانگونه که خویشتن بیش از مردم نسبت به خودشان صاحب اختیار است، صاحب اختیار گردانید، و در حدیث متواتر و قطعی و مسلم "غدير" وی را به "خلافت عظمی" برداشت؟ یا آنهنگام که با حدیث ثابت و متواتر و قطعی "ثقلین" او را همطراز و همدوش قرآن ساخت؟ یا بگاهی که منزلش را نسبت به خویش چنان منزلت هارون با موسی معین گردانید و میان او با خویشتن یک فرق قائل گشت

[صفحه ۲۵۳]

آنهم فرق نبوت، و فرمود: "فقط با این فرق که پس از من پیامبری نخواهد بود؟" یا در موارد و زمانهایی نظیر اینها؟

امام بهنگامی که مردم عثمان را در محاصره داشتند پا به خانه خویش کشید، و بهیچوجه در محاصره و اقدام علیه وی شرکت ننمود. شاید در میان جماعت خرده گیر و تهمتساز کسی باشد که رفتار امام را با عثمان در آنحال گناهی بخشودنی برایش بشمارد، این رفتار را که به عثمان نصیحت میکرده و از کارهایی که مورد انتقاد خلق و اصحاب قرار گرفته بوده نهی میفرموده و میگفته به "معروف" و رویه اسلامی عمل کند و راه کشور داری از قرآن و سنت بجوید و طریقی جز آن نبوید، و چون عثمان گوش به اندرز و راهنمایی خیرخواهانه اش نسپرده به او اخطار کرد که دیگر برای راهنمایی و عتابت نخواهم آمد، زیرا تو شرف را به باد داده ای و زمام اختیارت را از کف نهاده ای شاید آنجماعت این رفتار را برای مولای متقیان گناهی بخشایش پذیرشمرده و تحکیم موقعیت انقلابیون و مخالفان عثمان بحساب آورده باشند، در حالیکه چنین نیست، و امام نه بخاطر تقویت ایشان بلکه برای

این چنان کرده است که عثمان را از رویه ضد اسلامی و نامردمیش دور سازد و به راه حق و اجرای حکم قرآن باز آورد. لکن دریغ که او را سودی نبخشیده است و چنان گشته که شاعر گوید:

(شما را بموقع دستور دادم و راه نمودم ولی چه سود
که نصیحت فقط در آفتاب نیمروز واقعیات پدیدار خواهد گشت)
یا چنین که گوید:

(چه بسیار گوهر نصیحت که بیاینان ریختم
اما فقط پند نبوش است که آن را غنیمت می‌شمارد)
به به به این معرفت و شناخت، و آفرین به این علم و دانشی که دارنده اش انجام وظیفه را گناه می‌شمارد و گناهکار را مورد حمایت و یاری خدا می‌پندارد

[صفحه ۲۵۴]

بگمانم جاعل این روایت دروغین و سازنده این افسانه و روایت خیالی یکی از کردهای بیسواد یا از پارسیان عربی‌نشناس باشد و گر نه عرب اصیل هرگز چنین چیزی نمی‌سازد و نمی‌گوید: "الحمد لله الذی نصرنی ربی، و الحمد لله الذی غفر لی ربی" عمر بن عبد العزیز خوابی بدتر و تباه تر از این خواب مضحک نیز دارد که در آن اختلاف و دعاوی خصمانه امیر المومنین علی بن ابی طالب با معاویه پسر هندی جگر خوار حل و فصل گشته است. آن را هم همین ابوبکر بن ابی الدنیا از قول عمر بن عبد العزیز آورده است. می‌گوید: پیامبر خدا (ص) را در خواب دیدم. ابوبکر و عمر در خدمتش نشسته بودند. به او سلام کرده نشستیم. در حالیکه نشسته بودم علی و معاویه را آورده وارد اطاقی کردند و درب را بستند، و من تماشا می‌کردم. چیزی نگذشت که علی بیرون آمده گفت: بخدای کعبه سوگند که حکم بنفع من صادر گشت. لحظه ای بعد معاویه بدر شد در حالیکه می‌گفت: بخدای کعبه سوگند که آمرزیده گشتم.

از جمع این دو خواب چنین بر می‌آید که وضع امیر المومنین علی بن ابیطالب (ع) در برابر عثمان مثل وضعی بوده که معاویه در برابر علی (ع) داشته است یعنی حال قیام بر ضد امام وقت و حاکم قانونی، وضع تجاوزکارانه و انحراف از اسلام چه زیان از اینگونه ناروا شنیدن‌ها. بیشک سرانجام به پیشگاه خدای دادگر و حقستان خواهیم رفت و او میان ما و خصم، میان علی (ع) از یکسو و عثمان و معاویه و هواخواهان آنها از سوی دیگر داوری خواهد کرد در رستاخیز و آن هنگام که نه از خواب و رویاکاری ساخته است و نه از خیال‌بافی.

۴۰- بلاذری در "انساب الاشراف" روایتی ثبت کرده است از طریق سعید بن خالد از صالح بن کیسان - آن اموی مسلک که معلم پسر عمر بن عبد العزیز بوده است -

[صفحه ۲۵۵]

از سعید بن مسیب. می‌گوید: پیامبر خدا (ص) به عثمان نگریسته گفت: این مومن متقی شهید شبیه ابراهیم است. "امینی گوید: بنظر میرسد سعید بن خالد بن عمرو بن عثمان بن عفان اموی، یا سعید بن خالد خزاعی مدنی که علمای رجال بر "ضعف" وی همداستانند در میان اصحاب پیامبر اکرم (ص) کسی را نیافته اند که استعداد انتساب این حرف ناروا و فضیلت بافی

گستاخانه را داشته با^{۱۱۵}د و بهمین جهت این روایت را بی ذکر نام راویان آن و با سندی منقطع و بریده آورده اند بطوریکه از سعید بن مسیب - که دو سال پس از خلافت عمر بن خطاب دنیا آمده - تا پیامبر اکرم (ص) نامی در سند نیست. خواننده عزیز پس از مطالعه شرح حال عثمان و آراء و اظهار نظرهای اصحاب درباره او و همداستانی امت علیه رویه و کارهای خلاف و ناپرهیزگاری او بروشن میدانند که تشبیه کردن این شخص به ابراهیم پیامبر (ص) چه جنایت وحشتناکی است و چه گستاخی و اهانت سختی به معصومان، و چه حرف یاهو و نامربوطی پناه بر خدا از حرف بی تعقل باز اگر او را به یکی از پیامبران مقتول تشبیه کرده بودند میشد گفت که با هزار فرق که میان ایشان هست وجه شباهتی دارند و آن "مقتول" بوده است اما تصادف چنان شد، که این جسارت به ابراهیم خلیل الله روا گشته است.

گمان میکنم سازنده این تشبیه جنایت بار و مضحک آن حدیث تشبیهی را که در حق مولای متقیان هست - و در جلد سوم آوردیم - شنید، و حسادتش برانگیخته تا چنان چیزی برای مراد خویش - عثمان - بیافد و همین دوستی کورکورانه او را از دیدن عدم تشابهی که میان ابراهیم خلیل الرحمن و عثمان بن عفان هست باز داشته است و ندیده که آن پیامبر معصوم و پاکدامنی است که به افتخار خلیل الرحمانی نائل گشته و این تبهکاری که بجرم انحراف از اسلام و غوطه وری در منجلاب گناه بدست

[صفحه ۲۵۶]

اصحاب پیامبر (ص) و مهاجران و انصار به قتل رسیده است.

نمیدانم این ندای پیامبر اکرم (ص) را که سعید بن مسیب - که مدتها پس از پیامبر (ص) متولد شده - شنید، آیا عائشه هم شنیده بوده است و با وجود این فریاد بر میداشته "نعثل را بکشید، خدا او را بکشد، زیرا او کافر شده است"، یا به ابن عباس میگفته "ابن عباس خدا به تو عقل وفهم و قدرت بیان داده است. مبادا مردم را از دور این دیکتاتور پراکنده سازی". یا میگفته "بخدا میخواستم عثمان در یکی از همین جوالهایم میبود و قدرت بدوش گرفتنش را میداشتم تا او را به دریا می افکندم" یا به مروان میگفته "بخدا میخواستم تو و همین رفیق که اینقدر به سرنوشتش علاقه مندی بیای هر کدامتان سنگ آسیائی میبود و بدرون دریا میبودید" یا به کسانی که به خانه اش میرفته اند میگفته "این جامه پیامبر خدا (ص) است که نفرسوده و عثمان سنتش را فرسوده و ازین برده است" یا وقتی خبر قتلش را دریافته گفته "خدا گورش را گم کند. آن (سرنوشت) نتیجه کارهائی بود که کرده. و خدا هیچوقت به بندگانش ظلم نمیکند" یا گفته "خدا گورش را گم کند. گناهش او را به کشتن داد. خدا انتقام کارش را از او گرفت. آی جماعت قریش مبادا از کشته شدن عثمان آنچنان که قوم ثمود از کشته خویش ناراحت گشتند ناراحت شوید".

این روایت را که میگویند در تشبیه عثمان هست آیا آن اصحابی که گفتار و اظهار نظرها و اعمالشان را درباره عثمان دیدیم شنیده اند؟ یا نه، آن روایت اساسا باطل است و هیچیک از ایشان آنرا نشنیده است؟ تو ای خواننده عزیز در این باره قضاوت کن. راویان بدسرشت و ناقلان یاهو، تشبیهی از زبان عائشه ساخته اند که بسیار سهمگین تر و جنایتبارتر از تشبیه سابق است و اهانتش به قوانین اسلام و پیامبرش افزون تر. و چنین:

[صفحه ۲۵۷]

"از مسیب بن واضح سلمی حمصی از خالد بن عمرو بن ابی الاخیل سلفی حمصی از عمرو بن ازهر عتکی بصری - قاضی گرگان - از هشام بن عروه از پدرش از عائشه - رضی الله عنها - میگوید: وقتی پیامبر (ص) ام کلثوم را به شوهر داد به ام ایمن گفت: دخترم

را بگیر و به خانه عثمان ببر، و دفی آهسته بزن. او چنان کرد. پس از سه روز پیامبر (ص) به دیدن دخترش رفت و پرسید: شوهرت را چگونه دیدی؟ گفت: بهترین مرد است. فرمود: او از همه کس به جدت ابراهیم و پدرت محمد بیشتر شباهت دارد. این را ذهبی در "میزان الاعتدال"، شرح حال عمرو بن ازهر نوشته و میگوید: "این جعلی است." و ما بر گفته ذهبی چنین می افزائیم: رجال سند آن روایت اینها هستند:

۱- مسیب بن واضح

ابو حاتم میگوید: راستگوئی است که زیاد اشتباه میکند و اگر اشتباهاتش به او تذکر داده شود نمیپذیرد. دارقطنی میگوید: "ضعیف" و سست روایت است. ساجی میگوید: در احادیث بسیاری که وی نقل کرده حرفها زده اند. عبدان میگوید: او و عبد الوهاب بن ضحاک مثل هم اند. و عبد الوهاب بن ضحاک را در جلد پنجم شناختیم و دیدیم که دروغسازی است جاعل روایت، و متروک و مطرود و بسیار اشتباهکار و متوهم، و در روایت دروغسازی شهرت داشته است.

۲- خالد بن عمرو

فربابی او را دروغگو خوانده است، ابن عدی و دیگران او راست و پوشالی دانسته اند. دارقطنی میگوید: "ضعیف" است.

[صفحه ۲۵۸]

ابن عدی میگوید: روایات نادرست و ناشناخته ای دارد.

ذهبی روایتی از طریق او آورده و میگوید: این باطل است. و از روایات آفت آلود "اخیل" (یعنی خالد بن عمرو) دروغینی است درباره اساتید حدیث ابن شاذان.

۳- عمرو بن ازهر عتکی

ابو سعید حداد میگوید: دروغ میافته است. ابن معنی میگوید: مورد اعتماد نبوده "ضعیف" است.

بخاری میگوید: متهم به دروغسازی است. نسائی و دیگران میگویند: متروک است. احمد حنبل میگوید: حدیث جعل میکرده است. عباس دوری از قول یحیی میگوید: دروغسازی سست روایت بوده است. دولابی میگوید: روایتش متروک و مطرود است. جوزجانی میگوید: غیر قابل اعتماد است.

به این روایت دروغین باید روایت دروغین دیگری را ضمیمه و ملحق ساخت، آنرا که ابن عدی از طریق زید بن حریش از عمرو بن صالح - قاضی رامهرمز - از عمری از نافع از ابن عمر - رضی الله عنهما - بصورت "مرفوع" آورده است: "ما عثمان را به پدرمان ابراهیم تشبیه مینمائیم."

ذهبی درباره این روایت میگوید: واقعا نادرست و بیگانه است. ابن عدی پس از نوشتن این روایت درباره عمرو بن صالح - از راویان این روایت - میگوید: او غیر از این هم روایاتی دارد که قابل اخذ و پیروی نیست.

۴۱- بلاذری در "انساب الاشراف" روایتی ثبت کرده است از حسین بن علی بن اسود از عبد الرحمن ۰ میگوید: در "حجر" به عبادت ایستادم و با خود گفتم امشب نمیگذارم دیگری جایم را بگیرد. بعد مردی از پشت سرم آمده بادست بر شانه ام زد.

[صفحه ۲۵۹]

رو بر نگرداندم. دوباره دست بر شانه ام زد، رو بر نگرداندم. برای سومین بار دست بر شانه ام زد. رو بر گرداندم دیدم عثمان است.

از "حجر" بیکسو رفتیم تا او ایستاده قرآن را در یک رکعت خواند، راه خویش گرفت."

این را ابو نعیم در "حلیه الاولیاء" باسند ذکر کرده است باین عبارت: "عبدالرحمن میگوید: با خود گفتم امشب رادر مقام خواهم گذرانم. پس چون نماز شام بگذاشتم رهسپار مقام گشتم و به عبادت ایستادم. در حالیکه به عبادت ایستاده بودم مردی دستش را بر شانه ام نهاد. دیدم عثمان بن عفان است. آنگاه وی از اول قرآن گرفته تا آخرش خواند و سپس به رکوع و سجده رفت و بعد کفشش را برداشته برفت. و نمیدانم پیش از آن هم نماز خوانده بود یا نه."

درباره راوی این فضیلت باید از علمای رجال پرسید. حافظ ابن عدی میگوید: حسین بن علی (بن اسود) حدیث میدزیده است و روایاتی که او نقل کرده قابل پیروی نیست. از دی میگوید: واقعا سست روایت است، و درباره روایاتش حرفها است.

احمد پیشوای حنبلیان درباره او همان را میگوید که به ابوبکر مروزی - در جواب این که حسین بن علی بن اسود چگونه کسی است - گفته است، این را که: نمیشناسمش!

امینی گوید: آنگاه باید از عبد الرحمن تیمی پرسید: آیا وظیفه نداشتی که این مطلب را به پسر عمویت طلحه بن عبید الله تیمی اطلاع دهی آنگاه که بر صاحب این فضیلت سخت گرفته و او را در فشار گذاشته بود آنروز که مردم را علیه وی میثوراند و به او اهانت میکرد و ریختن خونس را روا میدید و او تا دم مرگ تعقیب کرد و سپس نگذاشت نعشش را در گورستان مسلمانان دفن کنند؟

[صفحه ۲۶۰]

بالاخره روی سوال را باید به عثمان گرداند و پرسید: مگر در "حجر" باندازه تو جائی پیدا نمیشد که عبد الرحمن را از جایش دور ساختی و جایش را گرفتی؟ مگر روا است کسی را که در محراب عبادت ایستاده با اشاره پیاپی دست از عبادت منصرف ساخت؟ یا او را از جایش بر کنار کرد؟ در حالیکه میدانیم حق امامت با پیشقدم است و آن که زودتر آمده، و در حدیث شریفی که از طریق جابر بن عبد الله انصاری آمده دستور است که نباید هیچکس از شما روز جمعه برادرش را از جا برخیزاند تا خودش بنشیند، بلکه باید بگوید: لطفا جا برایم باز کنید. و از طریق ابن عمر آمده است که هیچکس نباید دیگری را از جایش برخیزاند و بر جای او بنشیند، بلکه باید جا برای یکدیگر بگشایید و جا بهم بدهید. ابن جریح میگوید: (چون این حدیث بشنیدم) پرسیدم:

مقصود روز جمعه است؟ گفت: جمعه و غیر جمعه. "مسلم" این حدیث را باین عبارت آورده است: "هیچکس از شما نباید کسی را از جایش برخیزاند و خود بر جایش بنشیند" و نیز باین عبارت: "هیچکس از شما نباید برادرش را از جایش برخیزاند و بعد خود بر جایش بنشیند." نووی در شرح "مسلم" میگوید: "این نهی بمنظور تحریم است. بنابراین، کسی که روز جمعه یا غیر جمعه برای نماز یا غیر نماز پیش از دیگران به محل مباحی در مسجدی بنشیند از دیگران ذیحق تر به آن مکان خواهد بود و بموجب این حدیث حرام است اگر دیگری او را از آنجا برخیزاند." قسطلانی در "ارشاد الساری" میگوید: "از این نهی، حرمت آشکار است، و جز با دلیل نمیتوان ظهور حرمت آن را ندیده گرفت. بنابراین، روا نیست که کسی از جایش برخیزانده شود تا بجایش بنشیند، زیرا هر که بر تصرف مباحی پیشی گیرد بان ذیحق تر

[صفحه ۲۶۱]

از دیگران است. "احمد حنبل حدیث دیگری آورده باین مضمون که هر کس پس از خروج امام جماعت (از مسجد) از روی

گردن مردم عبور کند یا دو نفر را که کنار هم نشسته اند پس زند برای عبورش چنان است که پشت خویش به آتش (دوزخ) کشیده باشد. و پس زدن دو نفر باین هم اطلاق میشود که کسی دو نفر را از جایشان بکناری زند تا بین آندو بنشیند. شوکانی در "نیل الاوطار" میگوید: "هر که پیش از دیگران جای مباحی را خواه در مسجد یا غیر مسجد و روز جمعه یا غیر آن و برای نماز یا عبادتی دیگر بگیرد برای توقف در آن جا از دیگران ذیح تر است و بر دیگران حرام است که او را از آنجا بلند کرده خود بنشینند." بنابر آنچه گذشت کار عثمان که عبد الرحمن را از جایش برخیزاند، - از جایی که ذیحق تر از دیگران بان بوده است - و چندین بار با زدن دست بر شانه و پشتش به او اخطار کرده که جایش را به وی بدهد کار ناروا و حرامی بوده و با سنت ثابت ناسازگار است.

بعلاوه، مگر قرآن را یکشنبه میتوان ختم کرد؟ شاید اگر آن شب از شبهای بلند زمستان باشد و عثمان بلافاصله بعد از نماز عشاء به "حجر" آمده و زبانش روان و بیانش رسا باشد - که ما هیچیک را نمیدانیم و برای ما قطعی نیست - احتمال میرود که ممکن باشد. وانگهی مگر عثمان همان کسی هست که وقتی به منبر بالا رفت لزره بر اندامش افتاده سرشکسته خاموش ماند و پس از دقایقی گفت: ابوبکر و عمر برای چنین مناسبتها و منبر رفتن گفتاری تهیه میدیدند، اما من نه نطقی برای این مناسبت تهیه دیده ام و نه گفتاری آماده نموده ام، بعدا میائیم صحبت میکنیم کدام سخنران عرب اگر

[صفحه ۲۶۲]

کلام الله مجید را از بر باشد - کلام و گفتار بیماندی را که همه معنی و مطلب و رسائی و گویائی است - احتیاج به تهیه کردن نطق و سخن و فراهم آوردن مطلب پیدا میکند؟ این آدم به قرآنی که - بنابر آن روایت دروغین - در نمازش ختم میکرد چرا عمل نمیکرد؟ مگر در قرآنی که میخواند این آیه شریفه نیست: "کسانی که مردان و زنان مومن را بدون اینکه کاری کرده باشند اذیت میکنند متحمل بهتان و گناهی سهمناک میشوند؟" یا مگر ابوذر و عمار و ابن مسعود و جماعت نیکوکار و پاکدامنی نظیرشان در شمار مومنان نبودند که چنان اذیتشان کرد با تبعید و آواره ساختن و کتک و شکنجه و اهانت و بهر وسیله ای که دستش پرسید؟ در آن قرآن مگر این آیت نیست: "کسانی که پیامبر خدا را میزارند عذابی دردناک دارند؟" که او با ارتکاب کار ناشایستش در شب وفات ام کلثوم - دختر پیامبر (ص) پیامبر خدا را آزرده و با پناه دادن به کسی که حضرتش طرد و لعن کرده بود، و با تحقیر و توهین اصحاب بزرگوارش و سرآمدشان پسر عموی پاکش علی بن ابیطالب، و با تبدیل سنت وی و با انحراف از آن. آیا این فرمایش الهی در آن نیست: "خدا را فرمان برید و پیامبر را و زمامدارانتان را فرمان برید" که او سر از فرمان خدا و پیامبرش در پیچید و فرمان نبردشان و قرآن و سنت را بارها و در موارد بسیار پشت گوش افکند در مورد جمع و صرف اموال عمومی و صدقات و مالیاتهای اسلامی و زکات، و توزیع عواید، و نماز، و واگذاری املاک دولتی، و اوقاف، و حج، و نکاح، و قانون جزای اسلامی؟ مگر در آن حدود الهی بشرح در نیامده است؟ یا این فرموده پروردگار نیست: "هر که پا از حدود الهی فرا نهد پس چنین کسان همان ستمگرانند" که پا از حدود بیرون نهاد و عهد و پیمان خویش گسست و توبه شکست و دست به کارهای بد فرجام آلود و جنایتها

[صفحه ۲۶۳]

که کارش را به قتل فجیع کشاند و بلاها و بدبختیها بر سر خودش آورد و بر سر امت اسلام که تا به حال جریان دارد؟ در آن قرآن -

که میگویند میخوانده - مگر آیه "مباهله" یا آیه "تطهیر" نبوده است و خدا در اولی علی بن ابیطالب را خود پیامبر عظیم الشان می‌شمارد و در دومی او را چون پیامبر اکرم از هر آلایش پاک و منزّه میگرداند که عثمان عقیده داشت و اظهار میکرد مروان بن حکم - تبعید و لعنت شده پیامبر خدا - برتر از او است؟

کاش این آدم آن تلاوت خسته کننده قرآن را ترک نموده و بجایش عمل به آن را پیش گرفته بود، احکام قرآن کریم را اجرا مینمود و بر جامعه و رفتار و سیاستش تطبیق میداد و در تلاوت آن به قدر مقدور و میسور اکتفا ورزیده بود

۴۲ - بلاذری در "انساب الاشراف" روایتی ثبت کرده است از خلف بزار از عبد الوهاب بن عطاء خفاف بصری از سعید بن ابی عروه - ابی نصر بصری - از ابن اخی مطرف بن عبد الله بن شخیر از مطرف بصری. میگوید: "در جنگ جمل، علی را دیدم. سواره بشتاب پیش من آمد. گفتم: سزاوار این بود که من شتابان به خدمتت میامدم. گفت: بگمانم عثمان سبب شد که پیش ما نیایی. شروع کردم به عذرخواهی از او. گفت: اگر تو دوستش میداری حقیقت هم این است که او نیکوکارترین و خویشاونددارترین ما بود."

رجال سند این روایت را بررسی می کنیم:

۱ - خلف بزار.

مورد اعتماد و امینی که شرابخوار است

[صفحه ۲۶۴]

۲- عبد الوهاب بن عطاء

مروزی میگوید: از احمد حنبل پرسیدم: عبد الوهاب "ثقه" و مورد اعتماد است؟ گفت: چه میگوئی ثقه و مورد اعتماد، یحیی قطان است. ساجی میگوید: راستگوئی است که نزد علمای رجال و حدیث‌شناسان "قوی" شمرده نمیشود. بخاری میگوید: بنظر آنان "قوی" شمرده نمیشود و روایاتش قابل یادگیری و حفظ هست. نسائی میگوید: "قوی" نیست. ابو حاتم میگوید: بنظر آنان (یعنی حدیث‌شناسان) از لحاظ حدیث "قوی"، قوی "نیست. میمونی بنقل از احمد حنبل میگوید: سست روایت است. بزاز میگوید: "قوی" نیست، ولی دانشمندان روایاتش را یاد گرفته و حفظ کرده اند.

۳- سعید بن ابی عروه

ابو حاتم میگوید: پیش از اینکه حواس پرتی پیدا کند "ثقه" و مورد اعتماد بوده است. دحیم میگوید: اختلال حواس پیدا کرده است. ازدی میگوید: بطرز بدی هم اختلال حواس پیدا کرده است. ابن سعد میگوید: "ثقه" و بسیار حدیث بوده اما آخر عمری اختلال حواس پیدا کرده است. ابن حبان میگوید: اختلال حواسش پنج سال بطول انجامیده است. فقط احادیثی معتبر است که پیشینیانی مثل یزید بن زریع وابن مبارک از او نقل کرده باشند. عبد الوهاب - کسی که همین روایت را از او نقل کرده - میگوید: سعید در سال ۴۷ اختلال حواس پیدا کرد و پس از آن ۹ سال زندگی کرد. نسائی میگوید: هر که پس از اختلال حواس از او چیزی شنیده باشد بی اعتبار است. ابن عدی میگوید: هر که پیش از اختلال حواس از او چیزی شنیده باشد نقلش صحیح و قابل استدلال است و هر که پس از اختلال حواس چیزی شنیده باشد سخنش

[صفحه ۲۶۵]

قابل استناد نیست: ابوبکر بزار میگوید: در سال ۱۳۳ اختلال حواسش شروع شد.

بر اساس سخن ابوبکر بزار که اختلال حواسش در ۱۳۳ شروع شده، و گفته ابن حبان که در سال ۱۵۵ مرده است.

طول دوره اختلال حواس سعید بن ابی عروب به ۲۲ سال میرسد. و این حداکثر دوره اختلال حواس او است بنابر نوشته مورخان، و حداقل آن ۵ سال است، و دیگر اظهار نظرها که میان ۵ سال و ۲۲ سال است.

این، خرابی و عیبناکی سند روایت بود.

امادرباره متن آن روایت. باید از مولا امیرالمومنین پرسید و از نظرش در حق عثمان - که در همین جلد بشرح آوردیم - آیا میشود که حضرتش عقیده داشته باشد عثمان نیکوکارترین و خویشاونددارترین فرد بوده است و بعد از فراز منبر و بیانگ بلند و در برابر همه اشاره به عثمان بگوید: "نفر سوم برخاسته شروع کرد به باد در پهلوانداختن و لولیدن میان اصطبل و چراگاهش، و همراهش خویشاوندانش بنا کردند به خوردن مال خدا چنانکه شتر گیاه نارس بهاره را می چرد، تا آنگاه که بنای حکومتش متزلزل گشت و کارش گریبانگیرش شد و دار و دسته اش او را به سرنگونی درآورد". یا درباره عثمان بگوید: "بنی امیه میراث محمد (ص) را با ستیز از دستم بدر آورده اند" و درباره بخششها و پرداختهائی که از خزانه عمومی کرده است بگوید: "هان هر قطعه زمینی که عثمان به کسی اختصاص داده باشد و هر پولی که از مال خدا پرداخته باشد به خزانه عمومی بازگشت خواهد بود. زیرا حق قدیم (یا قانون اسلام را که قدیم و ازلی است) هیچ چیز ابطال نمینماید. و هر گاه آنرا

[صفحه ۲۶۶]

بینم که با آن ازدواج صورت گرفته با در استانها (بصورت املاک و اموال خریداری شده) پراکنده گشته است به وضع اصلیش باز خواهم آورد".

کجا بذل و بخششهای عثمان بنظر علی بن ابیطالب مشروع و روا بود که او را بخاطرش بستاید و نیکوکارترین و خویشاونددارترین فرد بشمارد. در جلد هشتم دیدیم که بریز و پاشهایش چه بوده و از کجا و برای که، دگر باره ملاحظه کنید و بیاد آورید تا حقیقت روشن گردد و رسوائی این روایت ساختگی هویداتر

۴۳ - ابن عساکر از یزید بن ابی حبيب روايتی ثبت کرده و سیوطی هم در تاریخ الخلفاء آورده است. میگوید: "چنین به اطلاع رسید که همه کاروانی که به طرف عثمان (از شهرستانها) سرازیر گشتند عموماً دیوانه شدند". قرمانی در کتاب "اخبار الدول" باین عبارت آورده است: "همه کسانی که به کشتن عثمان اشاره کرده و دستور دادند دیوانه شدند."

امینی گوید: آیا گفتن این حرف، خود نوعی دیوانگی نیست؟ نخست عقل "یزید بن ابی حبيب" را تماشا کنید و سپس عقل آن جماعت از حافظان حدیث را که چنین یاهو دیوانه وار را در شمار فضائل و کرامات عثمان ثبت کرده اند گمان میکنم ابن سعد که در شرح حال یزید بن ابی حبيب نوشته: "او آدم بردبار و عاقلی بوده است" باین خاطر بوده که میدانسته هر کس این روایت او را بخواند و ببیند بیدرنگ در عقل وی شک میکند اما وقتی تاریخ روایت وی را ثبت کرده و در معرض ملاحظه خردمندان قرار داده حرف ابن سعد چه دردی را میتواند دوا کند یا بی عقلی یزید بن ابی حبيب را کجا میتواند ببوشاند؟ آن کاروان پر شکوهی که بطرف عثمان سرازیر گشت از هر شهر و دیار میهن پهناور اسلامی جمعیتی را در بر داشت و هزاران تن از رجال شهرهای

[صفحه ۲۶۷]

بزرگ را که همه از معاریفند و مشهور، و هیچکس تا به حال نسبت ناروائی را که ابن ابی حبيب به آنان داده به یکی از ایشان نداده است، و کسی را جرات و یارای این نبوده است. آنچه ابن ابی حبيب درباره آن جمعیت عظیم و شهیر و پر شکوه "کشف" کرده چطور بر اصحاب و تابعان و مردم آگاه و خردمند پوشیده مانده است؟ چطور شد فقط او تنها فهمید و نه هیچکس دیگر؟

وانگهی ما جمعی از آنان را میشناسیم و شک نداریم و نه هیچ خردمندی تردید دارد که از کمال عقل و درایت برخوردار بوده اند و تا جانسپرده یا بشهادت رسیده اند ستارگان آسمان علم و دانائی بوده اند مثل عمار یاسر، و مالک اشتر، کعب بن عبهده، زید بن صوحان، صعصعه بن صوحان، عمرو بن بدیل و رقاء، محمد بن ابی بکر، و عمرو بن حمق، و بسیاری دیگر نظیرشان که از رجال "صحاح" و مسندهای اهل سنت اند و دانشمندان فراوان حدیث از طریق ایشان ثبت کرده و "صحیح" دانسته اند، و هیچیک از حدیث‌شناسان صحت آن احادیث را منوط باین ننموده که از دوره پیش از "دیوانگی" ایشان بوده باشد و نه اشاره ای باین هست که فلان حدیث از دوره بعد از "دیوانگی" فلان شخصیت یا صحابی است

هر گاه لفظی را که قرمانی آورده سند قرار دهیم وضع بدتر خواهد شد. در آنصورت اگر نگوییم همه اصحاب و مهاجران و انصار لااقل بخش اعظم ایشان و بزرگان اصحاب و مهاجران و انصار از شمار دیوانگان مستثنی نخواهند بود، زیرا همه به قتل عثمان "اشاره" داشتند و پیشاپیش همه طلحه و زبیر و عمرو بن عاص و عائشه ام المومنین

به حقیقت سوگند که نابخرد آن کسی است که صفحه تاریخ را با چنین حرفهای مسخره و رسوائی میالاید و سیاه میگرداند مگر فضیلت و کرامتی برای کسانی دست و پا کند که خدا در قرآن شجره آنها را معرفی کرده است. و خدای دادگر به حسابشان خواهد رسید.

[صفحه ۲۶۸]

۴۴-واحدی در "اسباب النزول" روایتی ثبت کرده است از محمد بن ابراهیم بن محمد بن یحیی از ابوبکر انباری از جعفر بن محمد بن شاکر از عفان از وهیب از عبد الله بن عثمان بن خثیم از ابراهیم از عکرمه از ابن عباس. میگوید: آیه "خدا بنده برده ای را مثال میآورد که به هیچ کار (خیری) قادر نیست" ... درباره هشام بن عمرو که از دارائش در پنهان و آشکارانفاق میکرد نازل گشته و درباره برده آزاد شده اش ابو الخوراء که او را از انفاق نهی مینمود. همچنین در آیه "خدا دو تن را مثال آورده است که یکی لال است و قادر به هیچ کار (خیری) نیست" ... مقصود از لالی که سربار سرور خویش است اسد بن ابی العیص است، و کسی که از روی (پایه) عدالت فرمان میدهد و بر راه راست است عثمان بن عفان رضی الله عنه میباشد.

امینی گوید: این را با همین سند، بلاذری در "انساب الاشراف" ثبت کرده است. همچنین ابن سعد در "طبقات" بطور مرسل از قول عکرمه از ابن عباس مینویسد که آیه "آیا او با کسی که به عدالت فرمان میدهد... برابر است" ... در حق عثمان نازل گشته است. و نیز محب طبری در کتاب "ریاض النضره" نوشته است.

[صفحه ۲۶۹]

ما به تحقیق و بررسی سند این روایت دروغین احتیاج نداریم روایتی که شان نزول آیه را از حقیقتش بگردانیده است. این روایت بهترین شاهد و دلیل است بر راستی سخن سعید بن مسیب با "برد" آزاد شده اش، که گفت: ای برد مباداتو از زبان من چنانکه عکرمه از زبان ابن عباس دروغ میساخت دروغ بسازی

باردیگر صفحات تاریخ زندگی عثمان را ورق بزنیم و از نظر بگذرانیم تا ببینیم کدامینش بر راستی این افسانه دلالت مینماید؟ چه وقت و در کدام روز زندگیش فرمان بن عدالت میداده و بر راه راست دین بوده است؟ در روزهای معاصر پیامبر اکرم (ص)؟ از آنروزگار همین که در جلد هشتم و این جلد آوردیم از رفتار زننده اش در شب وفات دختر پیامبر (ص) و آزردن دل آنحضرت بس است. از دوره حکومتش نیز طومارها خلافکاری داریم و تاریخ آکنده است از لغزشها و خطاها و گناهانش، و مولای متقیان به این دوره از حیات عثمان اشاره نمود، آنجا که به مردم مصر مینویسد: "به مردمی که وقتی در زمین (یا کشور) خدا سر از حکمش پیچیده گشت و حق و قانونش از میان برده شد به خشم آمدند آنهنگام که انحراف از اسلام بر نیکوکار و زشتکار و بر مقیم و مسافر سیطره یافت و چنان بود که نه به رویه و حکم اسلامی پناه برده میشد و نه از رویه زشت (غیر اسلامی) یکدیگر را نهی مینمودند". و ابو ایوب انصاری از آن چنین یاد کرده است: "خدا پرستان دوره انحراف از اسلام و تجاوزگری دیروزی را بیاد نمیآورید که همه خلق را فرا گرفته بود و در کشور اسلامی شیوع یافته و چنان گشته بود که صاحب حق محروم مانده و مورد دشنام و اهانت قرار گرفته بود و بر پشتش تازیانه خورده و صورتش سیلی و شکمش لگد، و بر خاک افتاده بود..."

[صفحه ۲۷۰]

پناه دادن او به کسی که پیامبر اکرم تبعید و لعنتش کرده از عدالت و راه راست دین بوده است؟ یا این که با خویشاوندان امویش مال خدا را چنان می خورده و می چریده است که شتر سبزه نوس بهاره را؟ یا این که مشاغل حساس و مهم دولتی را به افراد تبهکار و فاسد و نالایق می سپرده، یا اموال مسلمانان را به خویشاوندان زشتکارش می بخشیده است به فاسقی پر رو یا به تبعیدی و ملعونی بد سیرت یا به جوانکی خوشگذران یا جوانکان نابخرد قریش، یا این که آنها را بر گردن مردم سوار میکرد و امور حکومت اسلامی و اداره توده های خلق را به آنان میسپرده است در حالیکه میدانسته که پیامبر گرامی فرمود: "هر که عهده دار یکی از امور حکومت اسلامی شود و بر مردم تحت حکومتش کسی را در حالی به منصب حکومتی بگمارد که میدانند شایسته تر از وی هم یافت میشود و داناتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبرش، به خدا و پیامبرش و همه مومنان خیانت کرده باشد." و بنا بر روایت صحیحی که حاکم نیشابوری از طریق ابن عباس آورده، فرموده: "هر کس از میان جماعتی شخصی را به یک کار دولتی بگمارد در حالیکه در میان آنجماعت شخص دیگری باشد که از اولی بیشتر مایه خشنودی پروردگار است به خدا و به پیامبرش و به مومنان خیانت کرده است" و بنا بر روایت دیگری که از طریق ابی بکر آمده، میفرماید: "هر کسی عهده دار یکی از امور مسلمانان شود و کسی را بخاطر نسبت خویشاوندیش با خویش به کار حکومتی بگمارد لعنت خدا بر او خواهد بود، و خدا از او بهیچوجه نمیپذیرد تا او رابه جهنم درآورد".

آیا اذیت و اهانت کردن به بهترین شخصیتهای امت اسلامی و بزرگان اصحاب بدون این که کوچکترین گناهی یا جرمی کرده باشند از عدالت و راه راست دین بوده است یا این که یکی از آنان را تبعید کند تا در تبعید و حال آوارگی بمیرد، و دیگری

[صفحه ۲۷۱]

در سیاهچال زندان تحت شکنجه باشد، و آن یک دشنام شنیده و خوار و مورد شتمات دشمن، و دیگری را بدستورش آنقدر کتک بزنند تا دنده اش را بشکنند، و آن یک را بخاطر امر بمعروف و نهی از منکر از حقوقی که از بیت المال دارد محروم سازد؟ یا این که در نامه اش و نطقش به اصحاب - همانها که آنجماعت عادل و راسترو می شمارند - دشنام دهد و کافر بشمارد؟ یا این که برادر

پیامبر خدا (ص) و "خود" او را آنطور ناسزا بگویند و مروان آن ملعون و مطرود را برتر از سرور خاندان پیامبر بشمارد؟ یا به او بگویند که تو بیش از عمار یاسر سزاوار تبعید و دور شدن از مزار پیامبر اکرمی؟ یا دور انداختن قرآن و تعطیل احکامش و انحراف از سنت شریف و عزیز رسول خدا (ص) در نماز و حج و زکات و خرج و دخل کشور؟ یا اظهار آراء خلاف قرآن و سنت، و اجرای آنهادر موارد مختلف؟ و بسیاری دیگر از این کارها؟

مگر اصحاب پیامبر (ص) به "عدالت" این آدم پی نبرده و نمیدانستند بر "راه راست دین" است که او را در کار حکومت منحرف از اصول و احکام اسلام می‌شمردند و بیرون از راه عدل و داد، و سرگشته، و تجاوزکار و تباهگر، و همچنان علیه او فعالیت و کوشش نمودند و مردم را برانگیختند تا کشور به تلاطم و هیجان درآید و شعله انقلاب از هر کران زبانه کشید و فرو نکشید تا عثمان دم در کشید و بمرد؟ یا میدانستند و با علم به عدالت و راستروی وی از روی بدخواهی و دشمنی و حسادت چنان با وی رفتار کردند؟ در اینصورت، چگونه می‌گویند آنها عادل و راستروند

اگر آن شخص واقعا طبق عدالت رفتار میکرد و بر راه راست دین بود چرا در سال ۳۵ هجری پیمان بست و متعهد گشت که پس از آن بموجب قرآن و سنت عمل کند؟ و چرا بارها بر سر منبر اظهار توبه کرد و قول داد دست از خلافتکاری و بیراهه رویش بردارد؟ آن سخنان که اصحاب آگاه و آنان که از نزدیک و با دقت شاهد و ناظر کارهایش بودند بر زبان می‌آوردند چیست و چه معنی دارد؟ مثلاً فرمایش امیر المومنین علی بن ابیطالب به عثمان که "تو از مروان و او از تو فقط در یک صورت

[صفحه ۲۷۲]

راضی میشوید و آن این که او عقل و دینت را براباید. تو مثل شتری گشته ای که او را به هر جا بکشند برده میشود" یا این فرمایشش که "تو شرافت را بیاد داده ای و اختیار کارت را از تو گرفته اند،" و سخن عمار یاسر که "بندگان خدا همراه من به جنگ جماعتی بیائید که ادعا میکنند به خونخواهی کسی برخاسته اند که به خویشتن ستم روا داشته است و بر بندگان خدا طبق چیزی غیر کتاب خدا حکومت کرده است،" و حرف عمرو بن عاص به عثمان که "کارهای ناشایست بر این امت تحمیل کردی تا به پیروی تو مرتکب آنها گشتند، و آنان را از راه بدر بردی و بوسیله تو بدر رفتند. به راه راست (دین) آی یا کناره گیری کن."

یا سخن سعد بن ابی وقاص: "اما عثمان رویه حکومت را تغییر داد و تغییر رویه داد، و کار خوب کرد و نیز کار بد." و سخن مالک اشتر: "خلیفه بلازده خطاکاری که از سنت پیامبرش انحراف جست و حکم قرآن را پشت سر افکند." و سخن صعصعه بن صوحان به او: "از راه بدر شدی امت تو از راه بدر گشت. به راه راست آی ای امیرمومنان تا امت به راه راست درآید."

و سخن هاشم مرقال: "او را اصحاب محمد و اساتید قرآن مردم آهنگام کشتند که بدعتها پدید آورد و بر خلاف حکم قرآن رفت."

و سخن عبد الرحمن غزمی: "او (یعنی عثمان) اولین کسی بود که راههای ستمکاری بگشود و راههای حق (یا قانون اسلام) بر بست."

و سخن اصحاب حجر بن عدی: "او اولین کسی بود که در حکومت از اسلام انحراف جست، و بجز قانون اسلام عمل کرد." و سخن اصحاب پیامبر (ص) به او: "از انحرافی که در حکومت پیدا کردی و تبعیضی که در توزیع درآمد عمومی قائل گشتی و کیفرهای بیجائی که دادی دچار گرفتاریهایی شده ایم."

[صفحه ۲۷۳]

و سخن نائله دختر فرافصه - همسر عثمان - به او " از خدای یگانه بیشریک بترس و رویه دو همکار پیش از خودت راپیش گیر. " و سخنان بسیار دیگر از جمع انبوهی از اصحاب پیامبر گرامی که در این جلد بنظر تان رسید.

بنابراین، با توجه به آن سخنان، و با مسلم بودن آن رویه نادرست و خطائی که داشته ممکن نیست آن آیه شریفه درباره او نازل گشته باشد. کسانی که چنین حرفی زده اند آیه را از شان نزولش بگردانیده و این حقائق روشن را ندیده گرفته و از یاد برده اند

۴۵ - چنانکه در " تاریخ الخلفاء " سیوطی آمده ابن عساکر از ابن عباس این روایت را ثبت کرده است " : اگر مردم به خونخواهی عثمان بر نخاسته بودند سنگ از آسمان بر ایشان میبارید. " این را قرمانی هم در " اخبار الدول " نوشته است.

امینی گوید: از راوی این حرف ادعائی و بی سند که به علامه امت - ابن عباس - نسبت داده شده باید پرسید: خونخواهی عثمان کار پسندیده و مشروعی بوده که مایه خشنودی خدا و پیامبر است یا نه؟ اگر هست پس چرا پیامبر اکرم به امیر المومنین علی وصیت کرده که با پیمان شکنان و ستمکاران منحرفی که به خونخواهی عثمان برخاسته اند بجنگد؟ و چرا به برجسته ترین اصحابش توصیه میکند که وقتی آنها بر علی تاختند به یاری او برخیزند؟ و چرا به کسانی که در آن دو موقعیت به دشمنی علی برخیزند اخطار مینماید و از جنگیدن علیه او بر حذرشان میدارد و میگوید اگر علیه او بجنگند ظالم خواهند بود؟

وانگهی مولای متقیان چرا علیه خونخواهان عثمان پیکار میکرده، گذشته از

[صفحه ۲۷۴]

این که با آنان در خونخواهی شرکت نمی جست؟ چرانه تنها قاتلان عثمان را تحویل خونخواهان نداد بلکه ایشان را در پناه خویش گرفت؟ و میدانیم که او آن شخصیتی است که با حق (و قانون اسلام) در گردش است و هر جا باشد که حق همانجا است، و با قرآن است و قرآن با وی، و از هم جدائی نمیپذیرند تا آندم که در رستخیز با هم بدیدار پیامبر (ص) در آیند:

اصحاب عادل و راسترو چطور همراه امام با شورشیانی که مدعی خونخواهی عثمان بودند جنگیدند؟ میدانیم که در جنگ جمل برجسته ترین چهره های اصحاب و شخصیت های امت زیر پرچم علی (ع) قرار داشتند و در جنگ صفین دو امام - که نواده پیامبر (ص) حسن و حسین (ع) - و بنا بروایتی که حاکم در " مستدرک " آورده دویست و پنجاه تن از بیعت کنندگان بیعت رضوان همراه علی (ع) بودند، و گفته اند: هشتصد نفر و از آنمیان سیصد و شصت تن بشهادت رسیدند. و بنا بر روایت ابن دیزیل و حاکم نیشابوری هشتاد تن از مجاهدان بدر همراهش بودند. یا چنانکه از نطق سعید بن قیس بر میاید هفتاد مجاهد بدری، یا بر حسب سخن مالک اشتر قریب به یکصد مجاهد بدری.

اصحاب پیامبر که در جنگ صفین با علی بودند

از جمله آن اصحاب که در مقدمه و صدرشان مجاهدان بدر قرار دارند و زیر پرچم علی بن ابیطالب (ع) در صفین شرکت جسته اند اینها هستند:

۱- اسید بن ثعلبه انصاری - از مجاهد بدر.

[صفحه ۲۷۵]

- ۲- ثابت بن عبید انصاری - بدری، و شهید در صفین.
- ۳- ثعلبه بن قیطی بن صخر انصاری - بدری.
- ۴- جبیر بن انس بن ابی زریق - بدری.
- ۵- جبله بن ثعلبه انصاری خزرجی - بدری.
- ۶- حارث بن حاطب بن عمرو انصاری اوسی - بدری.
- ۷- حارث بن نعمان بن امیه انصاری اوسی - بدری.
- ۸- حصین بن حارث بن مطلب قرشی - بدری.
- ۹- خالد بن زید بن کلیب، معروف به ابو ایوب انصاری - بدری.
- ۱۰- خزیمه بن ثابت، معروف به ذو الشهادتین، انصاری اوسی - بدری و شهید در صفین.
- ۱۱- خلیفه (و گفته اند: علیفه) بن عدی بن عمرو بیاضی - بدری.
- ۱۲- خویلد بن عمرو انصاری سلمی - بدری.
- ۱۳- ربیع بن عمرو انصاری - بدری.
- ۱۴- رفاعه به رافع بن مالک انصاری خزرجی - بدری.
- ۱۵- زید بن اسلم بن ثعلبه بن عدی بلوی - بدری.
- ۱۶- جابر بن عبد الله انصاری سلمی - بدری.
- ۱۷- خباب بن ارت، ابو عبد الله تمیمی - بدری.
- ۱۸- سهل بن حنیف بن واهب انصاری اوسی - بدری.
- ۱۹- سماک بن اوس بن خرشه انصاری خزرجی - بدری.
- ۲۰- صالح انصاری - بدری.
- ۲۱- عبد الله بن عتیک انصاری - بدری.
- ۲۲- عقبه بن عمرو بن ثعلبه، ابو مسعود انصاری - بدری.
- ۲۳- عمار بن یاسر - بدری و شهید در صفین.

[صفحه ۲۷۶]

- ۲۴- عمرو بن انس انصاری خزرجی - بدری.
- ۲۵- عمرو بن حمق خزاعی کعبی - بدری.
- ۲۶- قیس بن سعد بن عباده انصاری خزرجی - بدری.
- ۲۷- کعب بن عامر سعدی - بدری.
- ۲۸- مسعود بن اوس بن اصرم انصاری - بدری.
- ۲۹- ابو هیثم، مالک بن تیهان بلوی - بدری و شهید صفین.
- ۳۰- ابو حبه، عمرو بن غزیه - بدری.

- ۳۱- ابو عمره، بشر بن عمرو بن محسن انصاری - بدری و شهید صفین.
- ۳۲- ابو فضاله انصاری - بدری و شهید صفین.
- ۳۳- ابو محمد انصاری - بدری.
- ۳۴- ابو برده، هانی بن نيار (و گفته اند: نمر) - بدری.
- ۳۵- ابو یسر، کعب بن عمرو بن عباد انصاری سلمی - بدری.
- ۳۶- اسود بن عیسی بن اسماء تمیمی.
- ۳۷- اشعث بن قیس کندی - فرمانده جناح راست سپاه علی (ع) در صفین.
- ۳۸- انس بن مدرک، ابو سفیان خثعمی.
- ۳۹- احنف بن قیس، ابو بحر تمیمی سعدی.
- ۴۰- اعین بن ضبیعه حنظلی - از فرماندهان سپاه.
- ۴۱- برید اسلمی - شهید صفین.
- ۴۲- براء بن عازب انصاری خزرجی.
- ۴۳- بشر (یا بشیر) بن ابی زید انصاری.

[صفحه ۲۷۷]

- ۴۴- بشیر بن ابی مسعود انصاری.
- ۴۵- ثابت بن قیس بن خطیم انصاری.
- ۴۶- جاریه بن زید - شهید صفین.
- ۴۷- جاریه بن قدامه بن مالک تمیمی سعدی.
- ۴۸- جبله بن عمرو بن ثعلبه انصاری.
- ۴۹- جبیر بن حباب بن منذر انصاری.
- ۵۰- جندب بن زهیر ازدی غامدی - از فرماندهان سپاه.
- ۵۱- جندب بن کعب عبدی، ابو عبد الله ازدی غامدی. -
- ۵۲- حارث بن عمرو بن حرام انصاری خزرجی.
- ۵۳- حازم بن ابی حازم احمسی - شهید صفین.
- ۵۴- حبشی بن جناده بن نصر سلولی.
- ۵۵- حجاج بن عمرو بن عزیه انصاری.
- ۵۶- حجر بن عدی کندی، معروف بن حجر الخیر (خوب) - از فرماندهان سپاه.
- ۵۷- حجر بن یزید بن مسلمه کندی.
- ۵۸- حنظله بن نعمان انصاری.
- ۵۹- حیان بن ابجر کتانی.
- ۶۰- خالد بن ابی خالد انصاری.

۶۱- خالد بن ابی دجانه انصاری.

۶۲- خالد بن معمر بن سلیمان سدوسی - از فرماندهان سپاه.

۶۳- خالد بن ولید انصاری.

۶۴- خرشه بن مالک بن جریر اودی.

۶۵- رافع بن خدیج بن رافع انصاری خزرجی حارثی.

۶۶- ربیعہ بن قیس عدوانی.

[صفحه ۲۷۸]

۶۷- ربیعہ بن مالک بن وهیل نخعی.

۶۸- زبید بن عبد خولانی - همراه معاویه به جنگ آمده و پرچمدار سپاه بود. وقتی عمار کشته شد با توجه به فرمایش پیامبر (ص) که "عمار را دار و دسته تجاوزکار مسلح داخلی میکشد" به سپاه علی (ع) پیوست.

۶۹- زید بن ارقم بن زید بن قیس کعبی خزرجی.

۷۰- زید بن جاریه انصاری.

۷۱- زید بن حیلہ.

۷۲- زیاد بن حنظلہ تمیمی.

۷۳- سعد بن حارث بن صمه انصاری - شهید صفین.

۷۴- سعد بن عمرو بن حرام انصاری خزرجی.

۷۵- سعد بن مسعود ثقفی، عموی مختار بن ابی عبید ثقفی.

۷۶- سلیمان بن صرد خزاعی - فرمانده جناح است پیاده نظام بود.

۷۷- سهیل بن عمرو انصاری - شهید صفین.

۷۸- شبت بن ربیع تمیمی یربوعی، ابو عبد القدوس.

۷۹- شیب بن عبد الله بن شکل مذحجی.

۸۰- شریح بن هانی بن یزید بن نهیک، ابو مقدم حارثی.

۸۱- شیبان بن محرث.

۸۲- صدی بن عجلان بن حارث، معروف بن ابو امامه باهلی.

۸۳- صعصعه بن صوحان عبدی.

۸۴- صفر بن عمرو بن محسن - شهید صفین.

۸۵- صیفی بن ربیع بن اوس.

۸۶- عائذ بن سعید بن زید بن جندب محاربی جسری - شهید صفین.

۸۷- عائذ بن عمرو انصاری.

[صفحه ۲۷۹]

- ۸۸- عامر بن واثله، معروف به ابوطفیل لثی.
- ۸۹- عبد الله اسلمی - شهید صفین.
- ۹۰- عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی - شهید صفین.
- ۹۱- عبد الله بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم - فرمانده جناح چپ سپاه در صفین.
- ۹۲- عبد الله بن خراش، ابویعلی انصاری.
- ۹۳- عبد الله بن خلیفه بولانی طائی.
- ۹۴- عبد الله بن ذباب بن حارث مذحجی.
- ۹۵- عبد الله بن طفیل بن ثور بن معاویه بکائی.
- ۹۶- عبد الله بن کعب مرادی - شهید صفین و از برجسته ترین یاران امیر المومنین (ع).
- ۹۷- عبد الله بن یزید خطمی انصاری اوسی.
- ۹۸- عبد الرحمن بن بدیل بن ورقاء خزاعی - شهید صفین.
- ۹۹- عبد الرحمن بن حسل جمحی - شهید صفین.
- ۱۰۰- عبید بن خالد سلمی.
- ۱۰۱- عبید الله بن سهیل انصاری.
- ۱۰۲- عبید بن عازب، برادر براء بن عازب.
- ۱۰۳- عبید بن عمرو سلمانی، ابو عمرو، دوست عبد الله بن مسعود.
- ۱۰۴- عبد خیر بن یزید بن محمد همدانی - از یاران بزرگ امام (ع).
- ۱۰۵- عدی بن حاتم بن عبد الله بن سعد طائی.
- ۱۰۶- عروه بن زید خیل طائی.
- ۱۰۷- عروه بن مالک اسلمی - شهید صفین و مورد ستایش امام (ع).
- ۱۰۸- عقبه بن عامر سلمی.
- ۱۰۹- علاء بن عمرو انصاری.

[صفحه ۲۸۰]

- ۱۱۰- علیم بن سلمه فهمی.
- ۱۱۱- عمرو بن بلال - از مهاجران.
- ۱۱۲- عمیر بن حارثه لثی.
- ۱۱۳- عمیر بن قره سلمی.
- ۱۱۴- عمار بن ابی سلامه بن عبد الله بن عمران.
- ۱۱۵- عوف بن عبد الله بن احمر ازدی.
- ۱۱۶- فاکه بن سعد بن جبیر انصاری اوسی خطمی - شهید صفین.

- ۱۱۷- قیس بن ابی قیس انصاری.
- ۱۱۸- قیس بن مکشوح، ابو شداد مرادی - شهید صفین.
- ۱۱۹- قرظه بن کعب بن ثعلبه بن عمرو انصاری خزرجی.
- ۱۲۰- کرامه بن ثابت انصاری.
- ۱۲۱- کعب بن عمر، ابو زعنه.
- ۱۲۲- کمیل بن زیاد نخعی.
- ۱۲۳- مالک بن حارث بن عبد یغوث نخعی، معروف بن مالک اشتر.
- ۱۲۴- مالک بن عامر بن هانی بن خفاف اشعری.
- ۱۲۵- محمد بن بدیل بن ورقاء خزاعی - شهید صفین.
- ۱۲۶- محمد بن جعفر بن ابیطالب هاشمی - گفته اند: در صفین بشهادت رسیده است.
- ۱۲۷- مخنف بن سلیم بن حرث بن عوف بن ثعلبه ازدی غامدی - در سپاه علی (ع) پرچمدار "ازد" بوده است.
- ۱۲۸- معقل بن قیس ریاحی تمیمی یربوعی.

[صفحه ۲۸۱]

- ۱۲۹- مغبره بن نوفل بن حرث بن عبد المطلب هاشمی.
- ۱۳۰- منقذ بن مالک اسلمی، برادر عروه بن مالک - شهید صفین.
- ۱۳۱- مهاجر بن خالد بن ولید مخزومی - شهید صفین.
- ۱۳۲- نضله بن عبید اسلمی، ابو بریزه.
- ۱۳۳- نعمان بن عجلان بن نعمان انصاری زرقی.
- ۱۳۴- هاشم بن عتبه بن ابی وقاص، معروف بن هاشم المرقال - پرچمدار و شهید صفین. ۵
- ۱۳۵- هبیره بن نعمان بن قیس بن مالک بن معاویه جعفی - از فرماندهان سپاه.
- ۱۳۶- وداعه بن ابی زید انصاری.
- ۱۳۷- یزید بن حویرث انصاری.
- ۱۳۸- یزید بن طعمه بن جاریه بن لوزان انصاری خطمی.
- ۱۳۹- یعلی بن امیه بن ابی عبیده بن همام بن حرث تمیمی حنظلی - گفته اند: در صفین بشهادت رسیده است.
- ۱۴۰- یعلی بن عمیر بن یعمر بن حارثه بن عبید نهدی.
- ۱۴۱- ابو شمر بن ابرهه بن شرحبیل بن ابرهه بن صباح حمیری - شهید صفین.
- ۱۴۲- ابو لیلی انصاری، پدر عبد الرحمن.
- ۱۴۳- ابو حجیفه سوائی.
- ۱۴۴- ابو عثمان انصاری.
- ۱۴۵- ابو ورد بن قیس بن فهر انصاری.

امیر المومنین علی بن ابیطالب (ع) قبل از جنگ جمل - چنانکه در جلد اول بشرح آوردیم - برای طلحه اتمام حجت کرد همچنین چنانکه در جلد سوم گذشت -

[صفحه ۲۸۲]

برزیر، و هنگامی جنگ با آنان را آغاز کرد که دلیلی و عذر و بهانه ای برای آندو در اقدام مسلحانه خویش علیه امام بیعت شده و حاکم شرعی وجود نداشت و دید که با وجود اقرار به شنیدن آن سخن پیامبر (ص) حاضر نیستند دست از جنگ تجاوزکارانه و ظالمانه خویش بردارند. آندو وضع کسی را بخود گرفته بودند که اعتنائی به مبادی اسلام و حق و ناحق ندارد. نوشته اند: مردی نزد طلحه و زبیر - که در مسجد بصره بودند - آمده آنها را به خدا قسم داد و پرسید آیا درباره این لشکرکشی سفارشی از پیامبر خدا (ص) به شما شده و دستوری دارید؟ طلحه بی آنکه جوابی بدهد برخاسته برفت. آنمرد زبیر را قسم داده سوال خویش تکرار نمود. زبیر گفت: نه، ولی اطلاع پیدا کرده ایم که شما پولهایی دارید آمده ایم با شما در تملک آن شریک بشویم

وقتی اهالی بصره با زبیر و طلحه بیعت نمودند، زبیر گفت: آیا هزار سوار جنگی پیدا نمیشود تا آنها را بطرف علی ببرم و شبانگاه یا صبحگاه بر او بتازم شاید قبل از این که خود را به ما برساند او را بکشم؟ هیچکس جوابش را نداد. آنگاه گفت: این همان فتنه ای است که قبلاً از آن سخن میگفتیم. آزاد شده اش به او گفت: با این که آنرا فتنه می خوانی باز در آن می جنگی؟ گفت: وای بر تو ما صاحب بصیرتیم. تاکنون هیچ پیشامدی نکرده که ندانم چه موضع و حالی باید داشته باشم جز این کار، و تنها اکنون است که نمیدانم چه کنم، و سرگردانم

در همین هنگام بود که نظر عمر بن خطاب درباره زبیر به تحقق و صحت پیوست. عبد الله بن عمر میگوید: زبیر پیش عمر آمده به او گفت: اجازه بده رهسپار جنگ در راه خدا شوم. گفت: برای تو کافیست. توهما را رسول خدا (ص) جنگیده ای. زبیر در حالیکه ناراحت و خشمگین شده بود بیرون شد. عمر گفت: چه کنم از دست اصحاب محمد (ص) اگر من دهنه این ماجراجو را نگیرم امت محمد (ص) را به

[صفحه ۲۸۳]

گمراهی و نابودی میکشانند

حکیم بن جبلة و هفتاد بیگناه دیگر از قبیله "عبد القیس" چه گناهی کرده بودند و چه جرمی داشتند که طلحه و زبیر پیش از درگیری جنگ جمل آنها را کشتند. سخنگوی آندو فریاد برآورد که "هان از قبائل شما هر که در حمله به مدینه (یعنی برای بازخواست و توبه دادن عثمان) شرکت داشته باید آورده شود." و آنها را مثل سگ کشیده آوردند، و کشتند. حکیم بن جبلة گفت: "حال که برادرانمان را کشتید خونتان برای ما حلال گشته است. آیا از خدای عز و جل نمیترسید؟ چرا خونریزی را روا میشمارید؟" ابن زبیر گفت: "در ازای خون عثمان بن عفان رضی الله عنه." پرسید: "اینهایی که کشتید عثمان را کشته بودند؟ آیا از خدا نمی ترسید؟ عبد الله بن زبیر گفت: "نمیگذاریم غذائی بخورید و نه عثمان بن حنیف را از زندان آزاد میکنیم مگر او علی را از خلافت خلع نماید" در نتیجه، حکیم بن جبلة و هفتاد تن از قبیله "عبد القیس" توسط آنها کشته شدند.

طلحه و زبیر و مادرشان عائشه ام المومنین مسئولیت ریخته شدن خون شش هزار مومن - یا بیشتر - را که در آن جنگ خونین کشته

شدند به گردن دارند." و هر که مومنی را عمدا بکشد کیفرش جهنم است و در آن جاودانه خواهد بود " و هر که شخصی را بدون این که کسی را کشته یا در کشور فساد کرده باشد بکشد چنان است که مردم همگی را کشته باشد ".
 درباره جنگ جمل آن جوانمرد قبیله " بنی سعد " چه خوش گفته است:
 همسرانتان را محفوظ و مستور نگهداشتید و مادران را بیرون کشانید - این کار براستی از کم انصافی است دستور داشت پای در خانه و بدامن فرو پیچد -

[صفحه ۲۸۴]

اما بیرون پریده به بیابانها و به میدان و هدف تیر و شمشیر و در حالیکه فرزنداناش بدفاعش می جنگیدند - با نیزه و با تیر و با تیغ.
 طلحه و زبیر، پرده حرمت عائشه را بدریدند - همین کار نمودارشان است و برای معرفیشان کافی
 گرداگرد جمل را جماعتی بی سر و پا گرفته بودند و عناصری سودجو و فرصت طلب که در پی جنگ و چپاول بودند، جمعی از قبیله " ضبه " و " ازد " که مدفوع آن شتر را از روی زمین جمع میکردند و گلوله میساختند و بوئیده میگفتند: به به پشکل شتر مادرمان چه خوشبو است، بوی مشک میدهد چنانکه در سپاه معاویه کسی جز بی سر و پایان نبود و جز عوام نادان و گله وار که امیر المومنین در وصف آنها همانروزها فرمود ": به نبرد باقیمانده قبائل مشرک و مهاجم عرب بشتابید، به نبرد کسانی که درباره فرمایش خدا و پیامبرش ما میگوئیم خدا و پیامبرش راست گفته اند و آنها میگویند خدا و پیامبرش دروغ گفته اند "
 قیس بن سعد در گفتاری میگوید ": آیا همراه معاویه کسی جز عرب بیابانگردی که از آزاد شدگان فتح اسلامی است یا یمنی یی که بغریش کشانده اند دیده میشود؟
 و عمار یاسر میگوید ": موضع ما درست همان جایی است که زیر پرچمهای پیامبر خدا در جنگ بدر و احد و حنین داشتیم. و آنجماعت درست در موضع پرچمهای قبائل مشرک و مهاجم قرار دارند. "
 و مالک اشتر میگوید ": بیشتر پرچمهای شما همان پرچمهایی است که همراه پیامبر خدا بوده. و همراه معاویه پرچمهایی است که همراه مشرکان در جنگ علیه

[صفحه ۲۸۵]

پیامبر خدا بود. بنابراین، غیر از آدم دل مرده هیچکس در وجوب جنگیدن علیه آنها تردید به خود راه نمیدهد. "
 هدفها وانگیزه جنگهای معاویه بر هیچکس پوشیده نبود حتی بر زنان که در خانه و از سیاست به دور بودند. چنانکه " ام الخیر " دختر حریش درباره هدفها وانگیزه معاویه در جنگهایش میگوید ": آنها کینه های جنگ بدر است و انتقامهای جاهلیت و خشم کینه توزانه جنگ احد که معاویه بناگهان از پی اش و برای گرفتن انتقام خونهایی که از قبیله بنی عبد شمس ریخته شده مبادرت جسته است. با پیشوایان کفر بجنگند زیرا آنها قابل پیمان بستن (و پیمان صالحه) نیستند شاید به خود آیند و دست از رویه خویش بکشند. "

چگونه ممکن است عملیات مسلحانه معاویه که با دعای خونخواهی عثمان صورت گرفته مشروع باشد در حالیکه مسلم است کسانی که در قتل عثمان شرکت داشته اند اصحاب پیامبر (ص) بوده اند - همانها که بعقیده آنجماعت گروهی عادل و راستروند - و

طلحه نسبت به عثمان از همه مردم سختگیرتر و تندروتر بوده است و مروان بهمین سبب با زدن تیری که او را کشته است انتقام خون عثمان را از او گرفته، است، و معاویه خودش آنقدر در یاری عثمان کوتاهی ورزیده تا کار از کار گذشته است؟ در صورتی که قیام برای خونخواهی عثمان نامشروع باشد و خدا و پیامبرش نپسندند - چنانکه همه شخصیت های تاریخ اسلام آن را مسلم و قطعی دانسته اند - چگونه ممکن است این کارنامشروع و خدا ناپسند مایه نجات کسی از عذاب شود؟ هر گاه خواب و خیال آنجماعت را راست پنداریم لازم میاید که نفرات سپاه

[صفحه ۲۸۶]

جمل از هر پیشامد ناگوار و هر سوکی مصون و محفوظ مانده باشند در حالیکه میدانیم نه تنها مصونیت نیافته اند بلکه عذاب از هر سو فرا گرفته شان و به کشتن رفته اند و خدا دست کسانی را که عنان "جمل" را گرفته اند به تیغ بران سپرده و با ذلت و خواری تمام نابودشان کرده است.

معاویه در یکشنبه روز - در نبرد "هریر -" باعث کشته شدن هفتاد هزار نفر گشته است، چهل و پنج هزار از سپاه شام به کشتن رفته اند و بیست و پنج هزار از سپاه علی بن ابیطالب (ع). باز هم دست از باصطلاح خونخواهی عثمان بر نداشته و چندان به خونریزی ادامه داده تا به تخت سلطنت نشسته است. حتی به نشستن بر تخت سلطنت اکتفا ننموده و هر که از یاران و دوستان علی بن ابیطالب یافته از دم شمشیر گذرانده است لکن دیگر نه بیهانه انتقام خون عثمان و دیگر کلمه ای از انتقام خون عثمان یا کیفر قاتلانش بزبان نیآورده است. تاریخ معاویه در برابر شما است، ملاحظه فرمائید.

۴۶- خطیب بغدادی روایتی ثبت کرده است از طریق احمد بن محمد بن مغلس حمانی از ابی سهل فضل بن ابیطالب از عبد الکرم بن روح بزاد از پدرش روح بن عبسه بن سعید بن ابی عیاش اموی - برده آزاد شده امویان - از پدرش عبسه از مادر بزرگش - از طرف پدرش - ام عیاش - که کنیز رقیه دختر پیامبر (ص) بوده است - میگوید: "از پیامبر خدا (ص) شنیدم که میگفت: ام کلثوم را بنابر وحی آسمانی به همسری عثمان درآوردم".

امینی گوید: شگفت آوراست که خطیب بغدادی این روایت را بدون اشاره به عیناکی سندش ثبت میکند. در حقیقت او اسیر عشق کورکورانه به خانواده اموی

[صفحه ۲۸۷]

است و هواخواهی آنها چشمش را از دیدن نظریات حدیثشناسان و علمای رجال باز داشته است و ندیده که درباره احمد بن محمد چه گفته اند و از یاد برده که خودش در شرح حال او چه نوشته است. ابن عدی میگوید: در میان دروغسازان هیچکس را اینقدر بی حیا ندیده ام. ابن قانع میگوید: قابل اعتماد نیست. ابن ابی فوارس میگوید: حدیث جعل میکرده است. ابن حبان میگوید: دوستان توصیه میکردند که بروم و درس حدیثش را بشنوم. پاره ای از احادیثش را برگزفتم تا چیزی از آن برگزینم * دیدم از یحیی... روایت میکند و از هناد... دانستم که او حدیث جعل میکند. دارقطنی میگوید: حدیث جعل میکرده است. حاکم میگوید: از قول قعنبی و مسدد و ابن ابی اویس و بشر بن ولید روایاتی نقل کرده که جعل خود او است. همچنین چندین متن حدیث جعل کرده علاوه بر این که بدروغ میگوید اشخاصی را که از آنها نقل میکند ملاقات کرده است. و از بشر بن حارث و یحیی بن معین و علی بن معین و علی بن مدینی روایاتی نقل کرده که آنها را پس از جعل در کتاب مناقب ابو حنیفه جای داده است. دارقطنی همچنین

میگوید: (کتاب) مناقب ابو حنیفه همه اش جعلی است و ساخته احمد بن مغلس حمانی، و من آنرا بیش از یکبار خوانده‌ام. و بسیار سخن و اظهار نظر دیگر از قبیل.

در سند این روایت، نام عبد الکریم بن روح، ابوسعید بصری هم هست. ابو حاتم میگوید: مجهول و ناشناخته است. عمرو بن رافع میگوید: بمحضر درسش رفته‌ام اما حدیثش را نشنیده‌ام. و گفته میشود او متروک الحدیث است. ابن حبان میگوید: اشتباه میکند و بر خلاف سخن میگوید. ابن ابی عاصم و دارقطنی او را سست روایت شمرده‌اند. نه فقط او مجهول و ناشناخته است بلکه پدر و پدر بزرگ و مادر بزرگش - که در سند روایت از آنها ذکر می‌شود - نیز مجهولند.

[صفحه ۲۸۸]

این روایت را ابن عدی از طریق عمیر بن عمران حنفی ثبت کرده و از روایات بی اساس و باطل شمرده است و ذهبی و ابن حجر نیز وی را تایید کرده‌اند. ابن عدی میگوید: سستی از روایتش آشکار و هویدا است. عقیلی میگوید: در روایتش توهم و غلط است. آری شک نیست که هر کاری که پیامبر گرامی انجام داده یا هر سخنی گفته بموجب وحی آسمانی بوده است و "او بدلدخواه سخن نمیگوید و گفته اش جزوحی بی که به او میرسد نیست،" لکن مصلحتهایی که موجب ارسال وحی میگردد مختلفند و در هر مورد با دیگر موارد ممکن است تفاوت داشته باشد. از اینجهت هر بخششی که به کسی کرده یا احسانی در حق کسی نشانه وجود فضیلتی برای طرف نیست، زیرا گاهی بمنظور اتمام حجت بر وی بوده یا برای آگاه ساختن توده دینداران. علاوه بر این، خصومت کینه توزانه ای را که از دیرزمان در سینه امویان علیه بنی هاشم می جوشیده هیچ بخشش و احسانی و لطف و مرحمتی نزدوده است. زیرا هیچ احسانی بالاتر از اعطای افتخار دامادی نیست بویژه آن که جگر گوشه پیامبر (ص) باشد. اما آیا آن داماد پاس افتخار همسری دخت گرانمایه پیامبر (ص) را نگهداشت یا نه شب وفات همسر گرانقدرش هیچ ناراحتی از فقدان آن افتخار و عزت به خود راه نداد و عنان به کامرانی سپرد تا بر اثر آن بی مبالا-تی و اهانت، پیامبر عظیم الشان در برابر همه به او توهین کرد و خوارو خفیفش نمود و به او اجازه نداد وارد گورش شود در حالیکه پس از پدرش او به این عمل ذیحق بود. شاید هر وصلت و ازدواجی که میان بنی هاشم و امویان صورت گرفته بهمین انگیزه و منظور بوده است، و هاشمیان و پیش از همه سرورشان باینوسیله کوشیده‌اند

[صفحه ۲۸۹]

آبی بر شعله کینه های جاهلانه امویان نسبت به خود ریخته و دلهای آنها را تصفیه کرده باشند، لکن آیا مساعی جمیله آنان سودی بخشیده و ثمری بار آورده است یا چنان گشته که شاعری گوید:

(هر چه کردم در اخگر فسرده دمیدن بود
و آهن سرد کوبیدن)

هرگاه این وصلت ها و ازدواجهای مصلحت اندیشانه نبود امویان بخاطر اختلاف و قطع روابطی که میان آنها با هاشمیان از مدتها وجود داشت زبانشان بر سر هاشمیان دراز بود و هر پیشامد بدی را که میان آنها رخ میداد نتیجه آن سابقه خصومت میشمردند و هر اقدام خصمانه خویش را علیه ایشان با آن توجیه مینمودند، اما خاندان اصلاحگرو مصلحت جوی هاشمی با مبادرت باینگونه وصلتها گذشت نشان داده و احسان وزریده تا آن شبهات و بهانه جوئی ها را جائی نماند و مردم بدانند که بدخواهی امویان نسبت به ایشان

داعی و موجبی ندارد و نیش عقرب را میماند که اقتضای طبیعت است و برای جلوگیری از آن هیچ نرمش و احسان و ملاطفتی سود نمی بخشد.

در اینجاستمیزی را که میان دامادی مولای متقیان با دامادی عثمان - همسر ام کلثوم - هست بخوبی مشاهده مینمائید و بیاد میاورید که امام علیه السلام چه رفتار مهرآمیز و بزرگووارانه ای با فاطمه زهرا - سلام الله علیها - داشت و در بستر بیماری و هنگامی که جان به جان آفرین تسلیم میکرد از او خشنود بود و نیز او از وی، و پیامبر خدا بگاه در گذشتش از هر دو راضی بود. اما به این یک بنگرید که شب وفات همسرش - ام کلثوم - مرتکب کاری میشود که خدا و پیامبرش از آن ناراضی است، و هیچ اهمیتی به وفاتش نمیدهد و نه از آن مصیبت بزرگ و خرد کننده خم به ابرو میاورد و نه ارزشی برای دامادی پیامبر (ص) قائل است که از فقدانش اندوهگین شود بحدی که همانشب با دیگر همسرانش هماغوش میشود و خشم پیامبر (ص) را بر میانگیزد در حالیکه آن داماد عالیقدر و پاسدار و حقشناس بر درگذشت همسرش می گرید و ناله

[صفحه ۲۹۰]

سر میدهد و اشک میبارد و از گلوی بغض گرفته اش باهنگی سوزان میگوید: "سلام بر تو ای پیامبر خدا از جانب من و از جانب دخترت که به کنارت بنشسته و بشتاب به تو پیوسته است. تاب شکیبائی ای پیامبر خدا از فقدان دختر پاکت نیارم و بخاطرش تاب و توانم برفته است. فقط یاد فقدان سهمگین و عظیم تو و مصیبت کمر شکنت اندکی برایم مایه تسلی است، و من بودم که ترا در آرامگاه مزارت نهادم و روح در حالیکه بر من تکیه داده بودی و بر سینه ام برآمد، بنابراین ما برای خدائیم و ما به او باز میگردیم. اینک ودیعه باز گردانده گشت و امانت گرفته شد. لکن اندوهم جاودانه خواهد بود و شبانگاهم تیره و فسرده تا آنگاه که خدا مرا به سرایت که در آن مقیمی ببرد. دخترت برایت از همدستی امت بر خوردن و از بین بردن آن (حق خلافت با دخترت) داستان خواهد کرد، از او بتمامی و سراسر سوال کن و از اوضاع بپرس و جويا شو، و این در حالی شد که از درگذشت دیری نمیگذشت و یاد از خاطر نرفته بود. سلام بر شما دو نفر، سلام خدا حافظی نه سلامی از روگردانی یا ملالت. بنابراین اگر از نزدیکان میروم نه از خستگی و ملالت است چنانکه اگر اینجا بنشینم نه از آن سبب که به وعده ای که خدا به شکیبایان داده بدگمان باشیم یا کم ایمان". آنگاه بر سر مزارش به این دو بیتی تمثل جست:

(سراجام هر همدی دو دوست، جدائی است

و هر چه در اینسوی مرگ باشد اندک و ناچیز است)

(و این که یکی را پس از دیگری از دست دادم

دلیلی بر این است که هیچ دوستی پاینده نیست)

۴۷ - از دی روایتی ثبت کرده است از قول عبد الواحد بن عثمان بن دینار موصلی از معافی بن عمران ثوری از ابن نجیح از مجاهد از ابن عباس - رضی الله عنهما - میگوید:

[صفحه ۲۹۱]

"رسول خدا (ص) به عثمان گفت: تو از دامادها و از یاوران منی، و پروردگارم با من عهد بسته که تو با من در بهشت باشی."

ذهبی در "میزان الاعتدال" در شرح حال عبد الواحد مینویسد: "این روایتی باطل و بی اساس است که از دی آن را آورده است."

۴۸- طبرانی روایتی ثبت کرده میگوید بکر بن سهل به ما گفته است که محمد بن عبد الله بن سلیمان خراسانی از عبد الله بن یحیی اسکندرانی و نیز ابن مبارک از معمر از زهری از سالم از پدرش روایت کرده است، میگوید: "وقتی عمر ضربه خورد و فرمان تشکیل شورا را صادر کرد دخترش حفصه پیش او آمده گفت: پدر مردم میگویند اینهایی که تو به عضویت شورا درآورده ای مورد رضایت نیستند. عمر گفت: مرا تکیه بدهید. او را تکیه دادند. گفت: ممکن است درباره عثمان بگوئید (که مورد رضایت ما نیست). من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که میفرمود: عثمان چون بمیرد فرشتگان آسمان بر او نماز میگذارند (یا درود میفرستند). پرسیدم: فقط برای عثمان یا برای همه مردم (درود میفرستند)؟ گفت: نه، فقط برای عثمان... (تا آخر روایت که در آن برای هر یک از شش عضو شورا فضیلت و افتخاری نقل میکند).

ذهبی در "میزان الاعتدال" در این باره میگوید: روایتی است جعلی و ساختگی. ابن حجر نیز در "لسان المیزان" میگوید: جعلی بودنش از خودش هویدا است.

امینی گوید: ما بر گفته آنها می افزائیم: بکر بن سهل دمیاطی را -چنانکه ذهبی میگوید: نسائی ضعیف و سست روایت شمرده است و در "لسان المیزان" آمده که از جعلیات وی این سخن است: "روز جمعه ای زود برخاسته تا عصر هشت قرآن ختم کردم" این را بشنو و حیرت کن. مسلم بن قاسم میگوید: مردم درباره او حرفها زده اند و او را بخاطر روایتی که از زبان سعید بن کثیر نقل کرده جاعل و روایتساز

[صفحه ۲۹۲]

خوانده اند.

در سند آن روایت علاوه بر بکر بن سهل دمیاطی نام محمد بن عبد الله آمده است که مجهول و ناشناس است

۴۹- خطیب بغدادی روایتی آورده است از طریق عیسی بن محمد بن منصور اسکافی از شعیب بن حرب مدائنی از محمد همدانی. میگوید: شیخی در این مسجد یعنی مسجد کوفه -از قول نعمان بن بشیر برای ما چنین روایت کرد: "ما نزد علی بن ابیطالب بودیم، سخن از عثمان به میان آمد، علی گفت: کسانی که ما بیشتر بر ایشان خوبی کردیم ایشان از آن (یعنی آتش دوزخ) بدورند. ایشان عبارتند از عثمان و یارانش، و من از یاران عثمانم."

از خطیب بغدادی باید پرسیم که عیسی بن محمد بن منصور اسکافی - که از وی روایت کرده - کیست؟ و چکاره است؟ خود خطیب که خواسته شرح حالش را بنویسد جز اسمش چیزی ندانسته است آنگاه از او درباره محمد همدانی می پرسیم و از شیخ و استاد حدیثش که نه او نام برده و نه دیگری، پنداری وجود نداشته و به دنیا نیامده است. و درباره نعمان بن بشیر می پرسیم که کیست و قدرش چیست؟ او که در دوره جنگ صفین علیه امام خویش قیام کرده و در صف تجاوزگران بی سر و پا جنگیده و همان کسی است که آنروزها قیس بن سعد انصاری چنین معرفی نموده است در حالیکه او را مخاطب ساخته: تو بخدا قسم دغلکاری گمراه و گمراهگری و نعمان بن بشیر همان است که به قیس بن سعد انصاری میگوید: شما که عثمان را خوار و بیدفاع گذاشتید هر گاه علی رانیز خوار و بیدفاع بگذارید آن یک به این یک سر بسر خواهد شد ولی شما حق را خوار گذاشته و باطل را یاری نموده اید

[صفحه ۲۹۳]

آیا این علی که در روایت جعلی از او نامی آمده همان علی یی است که عثمان بهنگام محاصره از او خواست به "ینیع" برود تا نه از دست او غم بخورد و نه او از دست وی؟ آیا او همان کسی نیست که گفته است: بخدائی که جز او خدائی نیست من عثمان را نکشته‌ام و نه به قتلش تمایل نموده‌ام و نه از کشته شدنش ناراحت گشته‌ام؟ و گفته است: نه قتلش را خوش داشتم و نه از آن بدم آمد، نه دستورش را دادم و نه از آن بر حذر داشتم، نه از آن خوشم آمد و نه بدم؟ و همان که در "صفین" به یاران و سپاهیان‌ش گفته است: به نبرد کسانی بشتابید که بر سر خونخواهی کسی که بار گناهان را بر دوش داشته می‌جنگند. سوگند به آن که دانه را بشکافت و آدمی را بیافرید او بار گناهی را که اینها تا به قیامت مرتکب شوند به گردن دارد در حالیکه اندکی از مسئولیت خود اینها نمیکاهد؟

مگر هموبه مردم مصر ننوشته است: به مردمی که بخاطر خدا و هنگامی که در کشورش سر از قانونش پیچیده گشت و حقش (یا قانونش) پایمال گشت به خشم آمدند آنگاه که انحراف از اسلام بر نیکوکارانو بدکار سیطره یافت... آیا وی همان کسی نیست که حاضر نشد شهادت بدهد که عثمان مظلومانه و بناحق کشته شده است؟ و در نطق "شقشقیه" در برابر همه گفت:.... تا آنگاه که سومین آن دار و دسته به حکومت برخاست و شروع کرد به باد در پهلوانداختن ولولیدن میان اصطبل و آخورش...؟

وانگهی اگر چنین روایتی باشد یاران عثمان چه اهمیتی میتوانند داشته باشند یارانی مثل علی بن ابیطالب (ع) که بهیچوجه از او پشتیبانی نمینمایند و قادر نیست در هیچ موردی به آنان اتکا داشته باشد و می‌بینید در برابرشان دارد کشته میشود و کلمه ای بر زبان نمیآورند و میگذارند نعشش سه روز در مزبله افتاده باشد و باد بخورد و بعد با لباسهایش و بدون کفن در قبرستان یهودیان دفن شود و از هر سو به او پر خاش

[صفحه ۲۹۴]

گردد و سنگ بر حاملین جنازه اش بیارد تا ترسان جنازه را به گودالی بچپانند و مشتی خاک بر آن ریخته بگریزند "؟ چه کسی ستمکارتر از آن است که به خدا دروغ میندند تا مردم را بدون علم بفریبد، و خدا میداند که آنها حتما دروغگویند."

۵۰- روایتی است که میگوید: "عثمان بن عفان دید شب ازدواج علی - رضی الله عنه - با فاطمه - رضی الله عنها - زره علی را میخواهند به چهار صد درهم بفروشند. گفت: این زره علی قهرمان اسلام است، هرگز نباید فروخته شود. آنگاه چهار صد درهم به مستخدم علی پرداخته او را قسم داده که جریان را به علی نگوید، و زره را همراهش برگرداند. چون عثمان صبحگاهان سر از خواب برداشت در خانه خویش چهار صد کیسه یافت در هر کیسه چهار صد درهم بر هر یک نوشته: این درهمی که خدای رحمان سکه زده برای عثمان بن عفان. فرشته وحی این را به پیامبر (ص) اطلاع داد، و پیامبر فرمود: گوارا بادت ای عثمان"

امینی گوید: این را حلبی در "سیره پیامبر (ص) آورده است و میگوید در فتاوی جلال الدین سیوطی آمده که از او درباره صحت این روایت پرسیده اند و جواب داده که "آن صحت ندارد." و راست گفته است، زیرا خود روایت دلالت دارد بر این که دروغ است و ساخته و جعلی.

در جلد پنجم در بررسی یک سلسله روایت جعلی دیدم که ابن درویش الحوت میگوید: این روایت، دروغی جنایت آمیز است.

زنجیره ستایشها و فضائل ساختگی عثمان را با این یک ختم می کنیم

جردانی در کتاب "مصابح الظلام" مینویسد: "کسی که نامهای زیر را بنویسد و با آبی که بر روی نوشته میریزد روی خویش بشوید

هرگز کور نخواهد گشت، و

[صفحه ۲۹۵]

کسی که بنویسد و آبش را صبحگاهان بنوشد از فراموشکاری مصون خواهد گشت، و کسی که آنرا بنویسد و بنوشد ناتوانی جنسی نخواهد دید. و آن نامها این است: عثمان بن عفان، معاذ بن جبل، عبد الرحمن بن عوف، زید بن ثابت، ابی بن کعب، طلحه بن عبد الرحمن، تمیم الداری رضی الله عنهم."

امینی گوید: هر که از ابتلا به کوری و فراموشکاری و ناتوانی جنسی نمیرسد این دستور العمل را بکار بندد بر این افسانه ها و روایات ننگین و رسوا که در مدح و فضیلت عثمان ساخته و نوشته و به ثبت رسانده اند باید آن مناقب و ستایشهای جعلی دیگری را که در جلد پنجم نوشتیم بیفزود.

پایان گفتار

بررسی روایات جعلی بی را که در فضائل عثمان ساخته و پراکنده اند بهمین جا پایان میدهیم، آنچه را که دنیاپرستان و کامجویان در دوره حاکمیت امویان بطمع صله و هدایای آنها تعبیه کرده و بعرض رسانده اند بیشتر اینها شامی و بصری بوده اند و دل بسته امویان و دشمن کینه توز مردان پر افتخار تاریخ اسلام و دودمان والای پیامبر گرامی. جعل چنان روایات از چنین موجودات بلهوس و تبهکاری طبیعی مینماید. از قماش روایات دروغینی که آوردیم و به محک بررسی و ارزیابی زدیم باز هم هست که نیاوردیم زیرا کیفیت سند و ماهیت تن آنها بهم میماند و سر و ته یک کرباس است و منشا همه آنها فضیلت پردازی و گنده سازی این و آن از روی ناهمی و بیخردی و بی انصافی.

شاید آنجماعت معذور بوده اند که در نقل و ثبت آن روایات آفت زده و عیناک و بی اساس و جعلی که در مدح و تمجید عثمان و امثالش هست اعتنائی به آراء و

[صفحه ۲۹۶]

نظریات حافظان و اساتید فن حدیث ننموده و چشم از همه آن حقایق در مورد رجال و راویان آنها پوشیده اند تا بر اساس آنها فضیلت و عظمتی برای تنی چند ببافند و مایه هواخواهی آنان سازند و دلیل رو گردانی از جمعی و دودمانی. زیرا اگر میخواستند جز به روایت مسند و مستندی که رجال ناقلش موثق و امین باشند و متنش با قرآن و خرد سازگار نماید استناد نکنند و فضیلت را برای کسی جز به اتکای روایت صحیح و مسلم ثابت ندانند و جعلیات و روایات یاهو را بدور افکنند و آن بافته های پوچ و تنیده اوهام و اغراض را بهائی ندهند آن صفحات که در تاریخ و حدیث و شرح حال سیاه کرده اند سفید میماند و تهی از هر ستایش و مدح و تمجید و افتخار و فضیلتی، و این برای آنجماعت گران میامد و با هواخواهی باطنیشان جور نمیبوده و تعصبشان را اقناع نمینمود، پس چون شیطان کارهایشان را بر ایشان آراسته و پسندیده جلوه داده به ستم و بهتان و دروغ مبادرت جستند و با حرفهای پوچ و بی اساس بمجادله برخاستند تا بوسیله آن حق را از بین ببرند، و می پندارند که متکی به چیزی هستند و با اساس، هان اینها همان دروغگویانند. بنگر چگونه برای آنان آیات را بیان مینمائیم، چگونه بهتان می بندند؟"

مبالغه و زیاده روی در فضائل حکام سه گانه: ابوبکر، عمر، عثمان

اشاره

شمه ای از زیاده روی و مبالغه ای که در تمجید و فضیلت شماری برای هر یک از این سه نفر از طرف هواخواهانشان یا فرصت طلبان دنیاپرست صورت گرفته بنظر تان رسید و ثابت نمودیم که تمام فضائلی که آنجماعت برای این سه نفر تراشیده اند همه به استناد روایات جعلی و بی اساس و ضعیف است که بهیچوجه با حقائق تاریخی و احادیث ثابت و مسلم و صحیح سازگار نیست و نه با آنچه تاریخ از روایات و

[صفحه ۲۹۷]

خصوصیات اخلاقی و اعتقادی یا اعمال و کردارشان برای ما داستان مینماید مطابقت دارد. در گذشته غالباً روایاتی را بررسی کردیم که در فضیلت یکی از این سه نفر ساخته و رایج گشته بود. لکن اکنون شما را با نوعی از روایات آشنا میسازیم که هر سه را در بر دارد. البته فقط به روایات تاریخی می پردازیم و به هر گفته و حرفی اعتنا نمینمائیم، زیرا حرف زدن مایه ای ندارد و عنان زبان چون گسیخت و رها گشت سخن بهر سو رانده میشود چنان افسار شهوت و هوس و عشق و کین کورکورانه که حد و مرزی نمیشناسد. بهمین روی از کنار حرفهای امثال ابن حزم و ابن تیمیه و ابن جوزی و ابن جوزیه و ابن کثیر و ابن حجر و دیگر پیشینیان و معاصرانی که از قماش آنهایند بزرگوارانه می گذریم، چه کجا ما را یارای این است که در برابر پندارهایی که بصورت یاهو از دهان تفتازانی و امثالش بدر آمده حوصله شرح و بسط و تجزیه و تحلیل بخرج دهیم مثلاً درباره آنچه در "شرح المقاصد" میگوید: "جماعت ما برای اثبات این که معصوم بودن (زاممدار) واجب نیست به اجماعی که در زمامداری ابوبکر و عمر و عثمان - رضی الله عنهم - شده است استدلال کرده اند و به اجماع بر این که معصوم شمردن آنان واجب نیست - گرچه معصوم هم باشند باین معنی که از هنگام ایمان آوردن متصف به خصلت پرهیز از گناه بوده اند در عین این که ارتکاب گناه بر ایشان امکان داشته است". یا حرف ابو ثناء - شمس الدین محمود اصبهانی - متکلم معروف در کتاب "مطالع الانظار": "شرط خلافت، معصوم بودن نیست بر خلاف نظر اسماعیلیه و اثنی عشریه. ما خلافت ابوبکر را داریم، و امت اجماع کرده است بر این که معصوم شمردنش واجب نیست، البته نمیگویم معصوم نبوده است". یا حرف حافظ نور محمد افغانی که در کتاب "تاریخ مزار شریف" سخن از معصوم بودن عثمان رانده است

[صفحه ۲۹۸]

ما صفحاتی از نامه اعمال این "معصومان" را که بیشتر عمر در جاهلیت و بر عادات و رویه خاصش سپری کرده اند از نظر تان گذراندیم، و باز نمودیم که حتی کارها و کردار دوره اسلامی زندگانشان نمیگذارد "عادل" و راسترو شمرده شوند تا چه رسد به "معصوم" نمیخواهیم در اینجا داستان آن صفحات را تکرار نمود، و دوباره یکایک اعمالشان را به شرح و به بحث آوریم، زیرا همانچه در جلد های ششم و هفتم و هشتم از جنایات و گناهان و بدعتها و نامردمیهای آنان و کارهایی که با اسلام نمیسازد و از احکام قرآن و سنت منحرف و بیگانه است ثبت کردیم کفایت مینماید.

اما استنتاج تفتازانی از آن دو "اجماع"، از فاحش ترین غلطهای او است. اولاً - بیائیم به بررسی "اجماع" ادعائی او در مورد هر یک از سه حاکم. حاکمیت ابوبکر نه از طریق اجماع بلکه بشکلی صورت گرفت که روی او را سیاه کرده و لکه ننگی ابدی و پاک نشدنی بر دامن امت نهاده است. حاکمیتش با بیعت یک نفر و دو نفر یا پنج نفر صورت گرفت، و باتکای همین واقعه است که آنجماعت پنداشته و معتقد گشته اند که خلافت با بیعت کردن یک یا دو یا پنج نفر بتحقیق میرسید و مستقر میگردد. آنوقت در برابر آن چند نفری که بیعت خلافت با ابوبکر بستند - چنانکه در جلد هفتم بتفصیل بیان گشت - جمع کثیری بزرگان و چهره های مشخص اصحاب از بیعت با او خودداری ورزیدند و تنها وقتی حاضر شدند به آن چند نفر ملحق شوند که تهدید و ارعاب و دار و دسته پردازی و برق شمشیر آنها را دیدند و لشکر کشی آنها را که در میانشان جمعی "جن" بودند که بعدها سعد بن عباد - رئیس قبیله خزرج - رابخاطر مخالفتش با حکومت ابوبکر و خودداریش از بیعت، به تیر دوختند این از تصدی ابوبکر. اما تصدی عمر، با فرمان صادره از ابوبکر صورت گرفت نه با اجماع، و در حالی که اصحاب به ابوبکر درباره تعیین عمر اعتراض داشتند و از او انتقاد میکردند، و چه بسیار از آنان که سخن طلحه را تایید نموده و با او در این اعتراض به ابوبکر

[صفحه ۲۹۹]

همداستان بودند که "تو که آدم خشک و خشنی را بر ما گماشته ای جواب پروردگارت را چه خواهی داد؟" اما عثمان از طرف شورای شش نفره باین مقام گماشته شد که با هم اختلاف داشتند و تنها عبد الرحمن بن عوف بود که او را باین منصب گماشت و چنانکه "ایجی" اعتراف نموده حتی اجماع مردم مدینه را شرط استقرار حکومتش نشمردند تا چه رسد به اجماع امت را آری عبد الرحمن بن عوف در حالی با عثمان پیمان حکومت بست که شمشیرش را بر سر امام علی بن ابیطالب آخته و تهدید میکرد که "بیعت کن، و گرنه گردنت را میزنم" و اعضای شورا او را تهدید مینمودند که "بیعت کن و گرنه با تو مبارزه خواهیم کرد." این حرف هم که اجماع پس از آن و بتدریج صورت گرفته است فائده ای ندارد، زیرا خلافت بنظر آنان با همان بیعت اول استقرار یافته است و دیگران که بعداً بیعت کرده اند در حالی به بیعت اقدام میکرده اند که اساس خلافت استوار گشته است.

ثانیاً - بفرض، اجماعی را که تفتازانی میگوید بر خلافت آن سه نفر شده است - و آن را دلیل بر شرط نبودن، عصمت برای تصدی خلافت میگیرد - بپذیریم برای اجماع دیگری که ادعای تحققش را کرده چه دلیلی دارد؟ برای این اجماع که میگوید بر عدم وجوب عصمت برای خلافت شده است؟ زیرا راهی نیست برای حصول آن از آراء و نظریات اصحاب. تفتازانی چه وقت در نظریات پیشینیان - که بر صدها هزار بالغند - تتبع کرده تا از روحیات و کردار و اقوالشان دریافته که معتقد به وجوب عصمت خلفایشان نیستند؟ یا چه کسی ممکن بوده این را تتبع و کسب کند و به تفتازانی خبر بدهد و این تتبع و درک را به دوره صحابه برساند؟ یا کی آنها به مسائل کلامی و اعتقادی می پرداخته و به مباحثه و گفتگو و نقد و تحلیل آنها همت میگماشته اند

[صفحه ۳۰۰]

تا یکی نتیجه را به دیگری و آن به سومی برساند تا آن نتایج و آراء به تسلسل نقل شود و اشاعه یابد؟ کسی که در تاریخ نخستین دوره حکومت پس از پیامبر گرامی یعنی از سقیفه تا شورای شش نفره مطالعه و دقت نماید ملاحظه خواهد کرد که در انجمن ها و مباحثات هرگز ذکری از مساله "عصمت" نمیرود و اساساً مطرح نمیشود و همواره از خلافت تلقی سلطنت دارند و دستگاه حاکمیتی که به برقراری امنیت داخلی و حفظ مرزها - یا امنیت خارجی - و اجرای قانون کیفری و امثال آن می پردازد و اختیاراتش

بهمین امور محدوداست، چنانکه از آن در جلد هفتم بتفصیل سخن رفت، و علما و متکلمان آنجماعت همه جا را "خلافت" همین تصور را داشته و بر اساس همین طرز تلقی اظهار نظر و بحث کرده اند و بهمین جهت بحث شرایط معنوی و روحی‌یی از قبیل اتصاف به علم و تقوی و پاکدامنی و پاکدلی و عصمت را یا مطرح نساخته اند یا اگر ساخته اند وجوب و ضرورتش را نفی و رد کرده اند.

رای امیرالمؤمنین در خلافت خلفا

ثالثاً- ما اجماع را وقتی دلیل میدانیم که حجت بودن آن ثابت باشد. وقتی ثابت شد که "اجماع" دلیل و حجت شمرده میشود دیگر نمیتوان آن را به یک یا چند مورد اختصاص داده در آنجا دلیل گرفت و در دیگر موارد حجت و دلیل نشمرده اگر اجماع برآستی چنانکه تفتازانی و آنجماعت میگویند حجت و دلیل باشد نه فقط در مورد تصدی ابوبکر - که البته صورت نگرفته ولی برای همراهی در بحث با آنان مفروض میگیریم - بلکه در مورد روا دانستن قتل عثمان هم حجت خواهد بود و اگر درمورد اجماع اخیر گفته شود که سه چهارنفر اموی بی سر و پا یا از وابستگان و هواخواهان آنها در اجماع علیه عثمان شرکت نداشته اند... در جواب میگوئیم در اجماع اول - اجماع ادعائی شما - جمع کثیری از اصحاب صالح و پاکدامن و ستوده و بزرگان اصحاب پیامبر (ص) و در طلیعه آنان سرور و دودمان پاک پیامبر خدا (ص) و امام امت امیر المومنین علی (ع) و امام حسن و امام حسین و صدیقه طاهره - فاطمه - زهراء سلام الله علیها - که اصحاب کسایند و همانان که خدا ایشان را از آلائش پلیدی بزوده و پاک و پاکیزه گردانیده است، و دیگر اشخاص از خاندان بنی هاشم و مردان

[صفحه ۳۰۱]

بزرگی از مهاجر و انصاری از بیعت و شرکت در "اجماع" خودداری ورزیده اند، و اگر بعدها همداستانی نموده اند بر اثر تهدید و ارعاب بوده است و چنین چیزی را نمیتوان موافقت نامید و اتفاق آراء و متم اجماع چه ایشان در همانحال که بملاحظه شرایط سیاسی جامعه یا اوضاع خارجی کشور و پرهیز از وقوع آشوب و تفرقه و تضعیف وحدت ملی از کشیدن شمشیر و دست زدن به مبارزه خونین رو گردانیده و موقتاً چشم از حق خویش و حکومت مطلوب اسلامی پوشیده اند همچنان بر رای خویش و بر مخالفت اصولی با حکومت ابوبکر و تصدی وی باقی بوده اند. چنانکه می بینیم مولا امیر المومنین (ع) پس از گذشت دوره حکام سه گانه در اجتماع ملی کوفه میگوید: "هان بخدا قسم خلعت خلافت را پسر ابو قحافه (یعنی ابوبکر) در حالی به تن کرد که بخوبی میدانست موقعیت من نسبت به کار خلافت مانند موقعیت استوانه آسیا نسبت به سنگ آن است (یعنی خلافت بر مدار من می چرخد). سیل از قله (مقام رفیع ورهبری کننده ام) سرازیر میگردد و پرنده را یارای پرواز و وصول به اوج نیست. پرده بر آن فرو افکنم و روی از آن بگردانیدم، و بنای اتخاذ تصمیم و اندیشه در این نهادم که با دستی تنها بر شوم یا بر جریان کورکورانه جامعه شکیبائی ورزم و بر شرایطی که کلان را می فرساید و خرد را به پیری میگراید و انسان مومن چندان رنج میبرد تا به دیدار پروردگارش نائل آید. دیدم شکیبائی ورزیدن بر آن شرایط و احوال، به مصلحت نزدیکتر است. پس در حالی صبر نمودم که خاشاک در دیده بود و استخوان در گلو و می نگریستم که میراثم به باد رفته است تا آنکه اولی (یعنی ابوبکر) راه خویش گرفت و آن را پس از خویش به چنگ پسر خطاب (یعنی عمر) افکند. (سپس به بیتی از "اعشی" تمثل جست و چنین ادامه داد):

در آن مدت طولانی و با همه شدت ناگواری آن صبر و شکیبائی نمودم، تا آنهنگام که او در میگذشت خلافت را به جماعتی (یعنی

شورائی) وا گذاشت که بپندارش من از شمار ایشانم. خدایا این چه شورائی است کی درباره منزلت من نسبت به اولی (یعنی ابوبکر) تردید یا ابهامی بوده است که حالا مرا با چنین افرادی

[صفحه ۳۰۲]

شبهه و قرین میسازند با اینهمه، من با آنها همداستانی و تظاهر به هماهنگی نمودم. آنوقت یکی از آنها (یعنی اعضای شورای شش نفره) گوش تصمیم به کینه دیرینه اش سپرده و دیگری به پیوند خویشاوندیش، و دیگر چیزها. تا سومین نفر از آن دار و دسته به حکومت برخاست و در حالیکه باد در پهلوی انداخته بود میان اضطبل و آخورش لولید و همراهش قوم و خویشان مال خدا را چنان خوردند که شتر سبزه نو رسته بهاره را. تا آن که رشته حکومتش پنبه گشت و کارش گریبانگیرش شد و دار و دسته اطرافیش او را نگونسار ساخت."

نگاهی به مناقب خلفاء ثلاثه

این نطق گرانقدر نظر حضرتش را درباره حکومت‌های سه گانه ای که پس از رسول اکرم (ص) برقرار گشته باز مینماید، و هر جمله اش گواه است بر این که از عصمت ادعائی بی نصیب بوده اند، و این "معصومان" را با همه زوایای حیات و خصوصیاتشان بتماشا میگذارد. در نامه‌ای هم که به معاویه نوشته تصویری دقیق و روشن از آنها پرداخته است، میگوید: "سخن از خودداری و پا بدامن کشی من در برابر خلفا گفته ای و حسادتم و تجاوز مسلحانه ام به آنها. درباره تجاوز مسلحانه باید بگویم پناه بر خدا اگر چنین باشد اما این که من از آنها نفرت داشتم بخدا قسم این چیزی است که در برابر مردم از آن عذرخواهی نخواهم کرد. سخن از تجاوزم بر عثمان گفته ای و این که پاس خویشاوندیش را نداشته ام، حقیقت این است که عثمان به رویه ای که میدانی عمل کرد و مردم با او چنان کردند که به اطلاعات رسیده است. "همچنین در نطقی که پس از تصمیم به لشکر کشی به بصره ایراد کرد: "خدا چون پیامبرش را از دنیا برد قبیله قریش بزبان ماحکومت را به خویش اختصاص داد و ما را از دسترسی به حقی که از عموم مردم نسبت به آن سزاوارتر بودیم دور ساخت. دیدم شکیبائی ورزیدن بر آن حال برتری دارد بر این که سبب تفرقه اعتقادی مسلمانان و ریخته شدن

[صفحه ۳۰۳]

خونشان فراهم آید آنهم در شرایطی که مردم تازه مسلمانند و دین هنوز بر روح آنان نقش نبسته و با کمترین ترلزل به تباهی میگراید و با اندک شکافی بر میدرد. در نتیجه، عده ای متصدی حکومت گشتند که در کار حکومت کوشش فکری و استنتاجی نمی نمودند. سپس به سرای مکافات رخت کشیدند و خداعهده دار بررسی کارهای بد آنها و صاحب - اختیار گذشت از لغزشهای آنها است. "و نیز در این گفتارش: "بهنگام درگذشت پیامبر (ص) هیچکس را سزاوارتر و ذیحق تر از خویش برای تصدی حکومت نمیدیدم، اما مردم با ابوبکر بیعت کردند، پس منم مثل آنها بیعت کردم. بعد ابوبکر مرد و میدیدم که هیچکس سزاوارتر و ذیحق تر از من به تصدی حکومت نیست، اما مردم با عمر بن خطاب بیعت نمودند، در نتیجه منم مثل آنها بیعت کردم. آنگاه عمر مرد و هیچکس را سزاوارتر و ذیحق تر از خویش به تصدی حکومت نمیدیدم، اما او مرا یکسهم از شش سهم داد و بعد مردم با

عثمان بیعت کردند. "همچنین گفتارش روزی که ابوبکر - آزاده شده اش - قنقد را نزد وی فرستاده گفت برو و علی را بگو نزد من بیاید. چون به خدمت علی (ع) رسید حضرتش پرسید: چه می‌خواهی؟ گفت: خلیفه رسول خدا ترا نزد خویش می‌خواند. علی (ع) فرمود: خیلی زود به تکذیب رسول خدا پرداخته اید "قنقد" پیام وی را به ابوبکر رسانید. ابوبکر گفت: دوباره نزد او برو و بگو امیر المومنین ترا نزد خویش می‌خواند تا با او بیعت کنی، رفته پیغام را ببرد. علی (ع) چون پیغامش را شنید بانگ برداشت که پناه بر خدا ادعائی بگزارف و بناحق میکنند...

و دیگر فرمایشاتش که ما را بر حقیقت امر و بر نظر امیر المومنین علی بن ابیطالب (ع) به حکام سه گانه آگاه می‌سازد.

[صفحه ۳۰۴]

بنابراین، معصوم بودن که برای حکام سه گانه ادع میکنند کجاست؟ و کجا بر وجود آن اجماع گشته است؟ خود تصدی خلافت با اجماع صورت نگرفته است تا چه رسد به اجماع بر عصمت حاکم تازه - چنانکه گفتیم - اگر اجماعی صورت گرفته و حجت باشد بایستی در مورد انحراف و قتل عثمان نیز حجت و دلیل شمرده شود و اگر قرار است باطل و بی اثر شمرده شود بایستی در هر دو مورد چنین باشد

هر گاه به رد و ابطال چنین یاوه هائی که ناشی از زیاده روی در تجلیل و فضیلت - تراشی است ادامه دهیم از مسیر اصلی بحث باز میمانیم و به وادیه انحرافی کشیده خواهیم شد. وانگهی این حرفها پایه و اساسی ندارد تا به اعتنا و جواب دادن و رد کردن بیارزد. پاره ای از آن افسانه های باطل را بمعرض بررسی و نقد در آورديم تا نمونه ای از آن در دست باشد و دیگر حرفها از آن قماش که بی عقل و بی حساب و نسنجیده گفته شده فهمیده آید.

اکنون چند روایتی میاوریم از آنها که در فضیلت و تجلیل حکام سه گانه پرداخته اند:

۱- امام فقیه حدیثان "مورد اعتماد" ابو الحسین محمد بن احمد ملطی شافعی - متوفای ۳۷۷ هجری - این روایت را ثبت کرده است: "محمد بن عکاشه - خدا بیامر - میگوید معاویه بن حماد کرمانی از قول زهری بمن گفته بود: هر که شب جمعه غسل کرده و دو رکعت نماز بگزارد در نمازش سوره (قل هو الله احد) را هزار بار بخواند پیامبر (ص) را در خواب خواهد دید. محمد بن عکاشه می افزاید: من هر شب جمعه چنین کردم و دو رکعت نماز میخواندم و در آن هزار بار (قل هو الله احد) مگر پیامبر (ص) را در خواب بینم و این اصول را بر وی عرضه نمایم. تا شب جمعه ای سرد فرا آمد، غسل کرده دو رکعت نماز بگذاشتم و سپس به بستر رفتم، محتمل گشتم، ناچار برخاسته غسل کردم و دو رکعت نماز بگذاشتم و نزدیک سپیده دم از آن بپرداختم، به دیوار

[صفحه ۳۰۵]

تکیه دادم و روی به قبله داشتم. در این هنگام پیامبر (ص) فرا رسید در حالیکه چهره اش چون ماه شب چهارده میدرخشید و گردنش چون تنگ سیمین که دو دسته زرین بر آن باشد، و بر تنش دو برد از نوع یمنی که یکی را پیراهن وار پوشیده بود و دیگری را بر اندام آویخته. در اینحال آمده در برابرم قرار یافت. خواستم خوشامد بگویم پیشدستی کرده سلام و خوشامد گفتم. دوست داشتم دندان پیشین شکسته اش را بینم، لبخندی زد و به دندانانش نگریستم و گفتم: ای پیامبر خدا فقیهان و دانشمندان با من رفت و آمد دارند و من تعدادی اصول از سنت دارم که میخواهم بر تو عرضه بدارم. فرمود: عرضه بدار.

گفتم: رضا به قضای الهی. تسلیم بودن به امر خدا. صبر کردن بر حکم خدا. دست آویختن به آنچه خدا فرمان داده است. بر حذر

داشتن از آنچه خدا از آن بر حذر داشته است. پاک ساختن بوسیله کار برای خدا. ایمان به این که مقدرات الهی چه خیر باشد و چه شر از جانب خدا است. در مسائل دینی ترک ریا و جدال و دشمنی کردن. مسح کشیدن بر پاپوش. جهاد علیه اهل قبله (مسلمانان). نماز بر مسلمان مرده مستحب است. ایمان کم و زیاد شدنی است. اعتقاد داشتن و عمل کردن. قرآن کلام خدا است. شکیبائی و مقاومت زیر پرچم قدرت حاکمه در مواردی که بر طریق دین است یا از آن منحرف. قیام مسلحانه علیه حاکم گرچه از رویه اسلامی منحرف گشته باشد روا نیست. موحدانی که نه به بهشت در میابند و نه به دوزخ. هیچ موحدی را گرچه گناهان بزرگ مرتکب گشته باشد نمیتوان کافر شمرد. دست از اصحاب محمد (ص) باز داشتن. - چون رسیدم به دست از اصحاب محمد (ص) باز داشتن، بنای گریستن را گذاشت تا بانگ گریه اش برخاست - برترین فرد مردم پس از پیامبر خدا (ص) ابوبکر است بعد عمر بعد عثمان و سپس علی. محمد بن عکاشه میگوید: وقتی نام علی را می بردم در دل میگفتم: پسر عمو و داماد او است. پیامبر (ص) لبخندی زد پنداشتی میداند که در دل چه میاندیشم. سه شب پیاپی این اصول را بر حضرتش عرضه میداشتم

[صفحه ۳۰۶]

و هر وقت به این جا میرسیدم که عثمان سپس علی، به من میفرمود: بعد عثمان سپس علی. بعد عثمان سپس علی... و این را سه بار تکرار میکرد. و چون این احادیث اصولی را بر وی عرضه میداشتم دیدگانش پر از اشک میشد. از آن خواب حلاوتی در دل و دهانم احساس کردم که هشت روز هیچ نخوردم و نیشامیدم چندان که یارای نماز واجب در من نماند، پس غذائی خوردم و آن حلاوت ولدت برفت. خدا مرا گواه است و هم او گواه بس."

آنگاه مینویسد: امیرالمومنین متوکل - خدا بیارمز - به احمد بن حنبل - رضی الله عنه - گفت: احمد من میخواهم ترا بین خود و خدا حجت گردانم، بنابراین مرا از سنت و جماعت و آنچه از اصحاب از تابعان از قول اصحاب پیامبر خدا (ص) نوشته ای مطلع و آگاه ساز: احمد بن حنبل این روایت را برای وی برخواند.

امینی گوید: خوانند گرامی نیازی ندارد به توضیح ما و بحث درباره این افسانه و مطالب خنده آور و مایه تاسف آن چنانکه احمد بن حنبل را برتر از این میدانیم که چنین روایت پوچ و افسانه ای را بین خود و خدا حجت گرداند و آنرا به خلیفه وقتش تلقین نماید، همچنین بالاتر از این که حرف محمد بن عکاشه و روایتش را تصدیق نماید، روایت کسی را که ابن عساکر پس از ذکر این خواب درباره اش میگوید: "سعید بن عمرو بردعی میگوید: به ابو زرعه گفتم: محمد بن عکاشه کرمانی؟ سری تکان داده گفت: او را دیده ام و از او حدیث نوشته ام و دروغساز است. پرسیدم: خوابی را که داستان میکند از زبانش نوشته ای؟ گفت: آری نوشته ام و ادعا میکرد که به اینصورت برای "شبابه" نقل کرده که: ایمان گفتار و کردار است و زیادو کم میشود. و برای "ابو نعیم" باینشکل: علی سپس عثمان. و افزود که وی (یعنی محمد بن عکاشه) بسیار دروغگو است و روایاتش قابل نوشتن و ثبت نیست. و مقصودش این بود که شبابه و ابو نعیم آن روایت را نقل نمیکنند. پرسیدم: محمد بن

[صفحه ۳۰۷]

عکاشه را کجا دیده ای؟ گفت: با محمد بن رافع که رفیقش بود اینجا آمدو برای وی مقامی قائل بودم * محمد بن رافع مرا دید و مایل نبود درباره او چیزی بگوید و بمن گفت: هر گاه سر صحبت را با او باز کنی وضعش برایت روشن خواهد شد. گفتم: چطور است که در این زمینه به من تفضلی کنی و مرا روشن گردانی... گفت: اولین حدیثی که برایم تقریر کرد دروغی بود که به خدا

بست و بر پیامبرش (ص) و بر علی و بر ابن عباس "...

حاکم نیشابوری او را در شمار راویان "ضعیف" آورده است و میگوید: جمعی از این راویان به جعل روایت پرداخته اند و بگمان خویش باینوسیله مردم را به کارهای خوب و فضائل خوانده اند، مثل ابو عصمه و محمد بن عکاشه کرمانی. آنگاه از قول سهل بن سری حافظ میگوید: احمد جویباری و محمد بن تمیم و محمد بن عکاشه بیش از ده هزار حدیث از زبان پیامبر خدا (ص) جعل کرده اند.

کسی که وضعش چنین باشد و صفات و خصوصیاتش چنان و آن روایتش، بهیچوجه شایسته نیست افسانه هائی را که در زمینه اصول اعتقادی و تعالیم دینی میافند تصدیق کنیم. تعجب از فقیه مورد اعتماد و "ثقه" ای باید کرد که چنین حرف پوچ و مسخره و رسوائی را ثبت میکند و سند قرار میدهد. این ناشی از عشق کورکورانه است و تعصبی که صاحبش را به گمراهگری و فریب توده‌های ساده دل خلق میکشاند، و "خدا میداند که آنها دروغگویند."

۲- بلاذری در "انساب الاشراف" روایتی ثبت کرده است از خلف بزار از ابو شهاب حنط از خالد حذاء بصری از ابو قلابه بصری از انس. میگوید: پیامبر خدا (ص)

[صفحه ۳۰۸]

فرمود: "مهربان ترینتان ابوبکر و سخت گیرترینتان در امور دین عمر، تواناترینتان در قرائت قرآن ابی، راستگوترینتان از سر شرم عثمان، حلال و حرام شناس ترینتان معاذ بن جبل، فریضه دان (یا گزار) تان زید بن ثابت، و هر امتی امینی دارد و امین این امت ابو عبیده جراح است."

این را ابن عساکر در تاریخش با حذف سند ثبت کرده است باین عبارت: "مهربان ترین فرد امت ابوبکر است و سخت گیرترینشان در دین خدا عمر، راستگوترینشان از سر شرم عثمان، فریضه دان (یا گزار) شان زید، تواناترینشان در قرائت قرآن ابی بن کعب ... و در جای دیگر از طریق ابو سعید خدری ثبت کرده و می افزاید: عقلی میگوید: سندهای این روایات "غیر محفوظ" است و متن آنها معروف.

امینی گوید: افسانه شگفت انگیز و خنده آوری است که خلف بزار داستان کرده است کسی که "ثقه" و امین و عابد و فاضل است و شرابخوار ابوجعفر نفیلی میگوید: اگر آن آفت شرابخواری در وی نبود از راویان سنت و حدیث شمرده میشد. نام وی نزد احمد- پیشوای حنبلیان - برده میشود و میگویند: او شراب میخورد میگوید: خبر این به ما رسیده است، لکن بخدا قسم او چه شراب بخورد و چه شراب نخورد بنظر ما "ثقه" و امین و درستکار است

همین روایتش گواه صادقی است بر صحت اطلاعی که به احمد حنبل درباره خلف بزار رسیده است، و کسانی که آن روایت را از چنین موجودی گرفته و ثبت و نقل کرده اند دستخوش مستی هواخواهی و غرض ورزی و جانبگیری بوده اند.

خطیب بغدادی برای پاک نمودن دامن آلوده این "ثقه" امین از پلیدی میگساری نقل قولی آورده است از محمد بن احمد بن رزق از محمد بن حسن بن زیاد نقاش.

[صفحه ۳۰۹]

میگوید: ادریس بن عبد الکریم حداد میگفت: خلف بن هشام (بزار) با تاویل (آیات قرآن) شراب مینوشید. روزی خواهرزاده اش

در حضورش سوره انفال را میخواند. خواند تا رسید به آیه... "تا خدا پلید را از پاکیزه متمایز و جدا سازد" ... آنگاه رو به خلف کرده پرسید: دایی جان اگر خدا پلیدها را از پاکیزه ها متمایز و جدا سازد شراب در ردیف کدامیک قرار خواهد گرفت؟ خلف سر خویش پائین انداخت و مدتی سرافکنده ماند، سپس جواب داد: در ردیف پلیدها خواهد رزاده اش پرسید: آیا راضی میشوی که در شمار مرتکبان پلیدی باشی؟ گفت: عزیزم به خانه برو و هرچه را در آن است بر خاک بریز. و ترک میگساری گفت. آنگاه خدا روزه را پیش آورد و او روزگار به روزه داری گذرانید تا بمرد.

اگر خواب و توهم راست در میامد این تبرئه هم درست مینمود، و کاش چنین میبود. اگر تبرئه وی معقول میبود و حقیقت میداشت بهتر از عقیده و اظهار امام احمد حنبل بود که گفته است: چه شراب بخورد و چه نخورد "ثقه" و امین و درستکار است زیرا این عقیده و اظهار است که نه دلیل و برهانی در اثبات آن هست و نه با شرع و عقل و منطق سازگار است، و خداوند میفرماید: ای کسانی که ایمان آوردید هر گاه بدکاری برایتان خبری آورد درباره اش بررسی و تحقیق کنید...

لکن داستانی که خطیب بغدادی برای تبرئه و پاک نمودن دامن خلف بزار نقل کرده قابل اعتبار نیست، زیرا سند روایتش بعثت وجود "محمد بن حسن نقاش" باطل و سست است و وی را طلحه بن محمد دروغگو خوانده است و دارقطنی پوچ و ابوبکر او را متهم به "تدلیس" نموده است و برقانی گفته: همه روایاتش زشت و ناشناخته است و در حضورش از تفسیر او یاد کرده اند گفته: در آن هیچ حدیث صحیحی وجود ندارد.

[صفحه ۳۱۰]

اینها همه را خطیب بغدادی خودش نوشته و دانسته است. بنابراین چطور خلف بزار را میتوان تبرئه کرد؟ من از کسی که این روایت را جعل کرده سپاسگزارم که نام مولای ما امیر المومنین علی بن ابیطالب (ع) را در شمار آن افراد که نام برده نیآورده است، نام او را که بلحاظ آن صفات بر همه آنها برتری دارد و شخصیت والایش برتر از آن است که در ردیف آنها ذکر شود یا کسی در کنارش نام برده شود چنانکه فضائلش چندان عظیم و عالی است که در کنارش نمیسزد از فضیلت دیگری یاد آید.

نمیخواهیم در اینجا به بررسی متن روایت و اوصافی که برای آنعه ذکر شده پردازیم، چه نیازی به تحلیل و بررسی و نقد نمی بینیم. بر این که ابوبکر مهربان ترین فرد امت است چند دلیل قاطع معروف کفایت میکند، مثلاً- این که "فجائه" را بدستورش آتش زده اند و از اجرای قانون کیفر اسلام در مورد خالد بن ولید - که جنایتی در حق قبیله بنی حنفیه مرتکب گشته و جنایت ننگینی در حق مالک بن نویره و همسرش - خودداری کرده است یا به اقامه دعوای صدیقه طاهره فاطمه زهراء - سلام الله علیها - بی اعتنائی کرده و نه تنها حقش را نپرداخته بلکه نخواسته او را با راه حلی که برایش وجود داشته راضی و خشنود گرداند. چه در صورتی هم که فتاوی باطل آن جماعت را ندیده بگیریم و نیز روایت دروغینی را که پیامبران را بی میراث مالی میانگارد و با آیاتی که درباره ارث بطور کلی و میراث پیامبران خصوصاً هست منافات دارد - و نیز این را ندیده انگاریم که فاطمه و پسر عموی علی (ع) از آنچه ابوبکر بتنهائی نقل میکرده بی اطلاع نبوده اند و امیر المومنین علی (ع) برجسته ترین قاضی امت و دروازه شهر علم پیامبر (ص) بوده است و فاطمه جگر گوشه پیامبر (ص) و حضرتش هیچ از فیض علم خویش و آموختن علم حقوق اسلامی به دخترش دریغ نداشته و

[صفحه ۳۱۱]

میدانسته که در آینده علیه بعضی از اصحابش که بر "فدک" دست می‌اندازند اقامه دعوا خواهد کرد و حق و میراثش را به او نمیدهند و مبارزه سیاسی و فکری و کشمکش حقوقی میانشان رخ خواهد داد و انشعابی در امت بوجود خواهد آمد که تا قیامت ادامه مییابد، و براساس این اطلاع قبلی بر پیامبر (ص) لازم بوده که راجع به میراث خویش پیش از ابوبکر به دخترش و به دامادش تعلیم دهد. آری، اگر اینها همه را ندیده بگیریم باز راه حلی را در برابر ابوبکر گشاده می بینیم که اتخاذ نکرده است. آیا وی نمیتوانست برای جلوگیری از انشعاب امت و اختلاف و گستاخی بدخواهان نسبت به خاندان نبوت "فدک" را - گرچه ملک عموم و تحت اختیار دولت میدانست - به اختیار فاطمه (ع) در آورد همانطور که بعدها عمر به میراث بران پیامبر (ص) باز گرداندش یا چنانکه عثمان به تیول مروان در آورد یا معاویه به تیول مشترک سه نفر: مروان بن حکم، عمرو بن عثمان، و یزید بن معاویه، و بالاخره در دوره ای حکام در همین "فدک" و در املاک دولتی تصرف مالکانه داشتند.

درباره "مهربانی" و رحمدلی ابوبکر - که در آن روایت دروغین و جعلی برایش ادعا گشته - از فاطمه باید پرسید که "صدیقه" و بسیار راستگو است آن روز که گریان بدر شد و با همه قدرتش بانگ بر آورد که آه، پدرم ای پیامبر خدا پس از تو چه ها که نکشیدیم از دست پسر خطاب و پسر ابی قحافه از او باید پرسید آنروز که با جمعی از زنان خانواده اش از خانه بیرون شد و بشیوه پدرش راه رفتن گرفت تا به مقر ابوبکر که با جمعیتی از مهاجران و انصار و دیگران بود رسید و در برابرش ایستاد و سپس شیونی سر داد که آنجماعت را بناگهان به گریه و فغان آورد و مجلس را بلرزه در انداخت. و از او آنروز که به ابوبکر گفت: بخدا بعد از هر نمازی که میگذارم ترانفرین میکنم

[صفحه ۳۱۲]

و آنروز که در میگذشت و از ابوبکر آزرده خاطر بود. و فاطمه همان است که خدای جلیل در آیه تطهیر منزّهش دانسته و پاکش خوانده است و از پدرش درباره اش این سخن به صحت پیوسته که "فاطمه پاره تن من است، بنابراین هر که او را به خشم آرد مرا بخشم آورده باشد و آنچه او را بیازارد مرا آزرده است و آنچه او را به خشم آرد مرا بخشم میاورد" و فرموده: "فاطمه قلب و روح من است که در اندرونم قرار دارد، بنابراین هر که او را اذیت کند قطعا مرا اذیت کرده است" و "خدا بخاطر خشم فاطمه بخشم میاید و بخاطر خشنودیش خشنود میگردد".

درباره "مهربانی" و رحمدلی ابوبکر باید از امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) - که بزرگترین صدیق و راستگو است - پرسید، آنروز که وی را مثل شتر مهار شده برای بیعت گرفتن میکشیدند برای بیعتی که آثار منحوس آن بر سر تا سر تاریخ جامعه اسلامی دویده است و در دل توده ها بذر گناه و تفرقه پوئی پاشیده و سبب گشته که سلمان خشونت ببیند و مقداد طرد گردد و ابوذر تبعید شوند و شکم عمار بدرد و تعالیم قرآن دگرگونه فهمیده و تبلیغ شود و احکام اسلام متروک و بجایش دیگری اختیار گردد و درآمد خمس به کیسه غارتگران و آزاد شدگان فتح مکه بریزد و زاده آنها که پیامبر (ص) لعنتشان کرده بر جان و مال و ناموس خلق مسلط شوند و حلال به حرام درآمیزد و ایمان و دینداری خوار و ناچیز شمرده باشد و کعبه ویران گردد و در جنگ "حره" بر مدینه - که سرای هجرت پیامبر و مومنان است - حمله نظامی رود و دختران مهاجران و انصار اسیر بی ناموسان هرزه شوند و مورد تجاوز قرار گیرند و لباس ننگ درپوشند و به جلادان اجازه داده شود تا با کمترین شبهه دست به قتل دودمان پیامبر (ص) برند و ریشه نسلش برکنند و شاخسار شجره پاکش بشکنند و عائله اش به اسارت گیرند و یارانش را بکشند و منبرش در همشکنند و دینش را از خلق بیوشانند و بر مشعل فروزان نام و یادش خاک فرو پاشند... انا لله و انا الیه راجعون

[صفحه ۳۱۳]

درباره مهربانیش بایستی از امیر المومنین علی (ع) پرسید آن هنگام که به مزار برادرش - پیامبر خدا (ص) - پناه برد و گریان میگفت: ای برادر مادریم انجماعت مرا ناتوان و خوار ساختند و نزدیک بود مرا بکشند.

اینها و امثالش دلائلی هستند قاطع و روشنگر بر این که ابوبکر "مهربان ترین فرد امت" است

راجع به این که عمر در امور دین سخت گیرترین فرد امت باشد، روشن است که سختگیری در امور دین به خشونت و بدزبانی و قلدری نیست بلکه به جدیت در تطبیق قرآن و سنت و اجرای احکام آن است و رفتار بموجب آن، و میدانیم که آنمرد چه بسیار از آن تخلف ورزیده و سرپیچیده و پشت سر افکنده است و به رای و دلخواه خویش که بخلاف حکم خدا و سنت پیامبر بوده عمل کرده است، بگذریم از مواردی که حکم خدا و پیامبر (ص) را نمیدانسته و تخلفاتش از روی نادانی و بی اطلاعی بوده است. خشونت و سختگیری بدون علم و از روی نادانی چه ارزشی دارد؟ کسی که تعالیم و احکام اساسی دین را زیر پا میگذارد پافشاری و سختگیریش در موارد جزئی و فرعی چه اهمیتی میتواند داشته باشد؟ سختگیری و شدت عمل کسی که از سنن و رویه مشهود و ثابت اسلام منحرف میشود و راه خودسری میرود؟ دگر بار بحثی را که در جلد ششم زیر عنوان "روایات نادر در مقدار دانش عمر" داشتیم به خاطر آورید تا شواهد زنده ای از این خصوصیت عمر در برابر تان قرار گیرد، و آنگاه حقیقت امرش هر چه روشن تر نماید.

برای این مطلب که عثمان راستگوترین فرد امت از سر شرم و حیا بوده است جلد هشتم و نهم "غدير" دلالت کافی دارد و هر صفحه آن آیتی و برهانی از آن صفت و خصوصیت وی است، و علاوه بر آنها بحثی که در همین جلد در "شرم و حیای عثمان" کردیم.

[صفحه ۳۱۴]

راجع به آن سه نفر دیگر، بحث نمیکنیم، چه مایه ضایع شدن وقت است و سرگرم شدن و نرسیدن به آنچه بیشتر اهمیت دارد. و هر کس که کتاب "غدير" را مطالعه کرده و رسیده باشد میداند که داناترین فرد امت و دینشناس ترین و فریضه گزارترین و امینش کیست، و میداند که او غیر از اینها و دیگری است، و ساحت امت را با چنین موجوداتی نمیلایند و درباره او آن نگرانی که پیامبر اکرم درباره امتش داشت نیست آنجا که فرمود: "درباره امتم بعد از خودم از گمراهگری خواهشهای درونی، و پیروی شهوات، و غفلت کردن پس از شناختن و درک، بیمناکم."

۳- در "صحیح" بخاری، فصل "مناقب" این روایت ثبت است: محمد بن حنفیه میگوید: از پدرم پرسیدم: بهترین فرد پس از رسول خدا (ص) کیست؟ گفت: ابوبکر. پرسیدم: پس از وی که؟ گفت: بعد عمر. از ترس اینکه بگوید بعد از او عثمان، پرسیدم: سپس تو؟ گفت: من فقط یکتا از مسلمانان هستم.

این را خطیب بغدادی در تاریخش باین عبارت آورده است: میگوید: گفتم: ای پدر بهترین فرد پس از رسول خدا (ص) کیست؟ گفت: پسر مگر نمیدانی؟ گفتم: نه، گفت: ابوبکر. پرسیدم: پس از وی که؟ گفت: پسر مگر نمیدانی؟ گفتم: نه. گفت: بعد عمر. آنگاه پیشدستی کرده گفتم: پدرم بعد از او تو و تو سومین نفری. گفت: پسرم پدرت یکتا از مسلمانان است، و همان حقوق و تکالیفی را دارد که ایشان دارند.

امینی گوید: این اولین لغزش و خطای "بخاری" نیست، و او از اینها بسیار دارد. هر کس نظریه و عقیده امیر المومنین علی بن

ایطالب را درباره سه حاکم پیش از وی بداند و این را که بارها و در مناسبت‌های متعدد اعلام داشته و مشروحا بیان

[صفحه ۳۱۵]

کرده است شکی برایش نمی‌ماند در این که آنچه را با اینگونه روایات دروغین به وی نسبت داده اند بهتانی سهمگین است. تازه محمد بن حنفیه کسی نیست که پدرش را شناسد یا نظریه پدرش را درباره آن سه نفر و دار و دسته شان پس از آنهمه تصریحات و اعلانات نداند تا بیاید و از پدرش درباره آنها پرسد و به سومین نفر که برسد پسرش نام عثمان را ببرد عثمانی را که خوب می‌شناسد و میداند یکی از سی نفر از خانواده ابو العاص است که حدیث صحیحی از پیامبر (ص) درباره آنها هست که می‌فرماید: " هنگامی که فرزندان ابو العاص (یعنی نسلش) به سی مرد برسند مال خدا را بانحصار در آورده دست بدست خویش می‌گردانند و بندگان خدا را برده می‌گردانند و دینش را خشار. "

پس چرا امیرالمومنین این عقیده اش را روز گذشته شدن عثمان به پسرش محمد بن حنفیه نگفت آنروز که چون آهنگ خانه عثمان کرد محمد بن حنفیه دستش را گرفت و مانع رفتنش گشت؟

محمد بن حنفیه برتر از آن است که ندانسته باشد جدش پیامبر گرامی (ص) در حق پدرش چه گفته است و فرموده: " او (یعنی علی ع) بهترین فرد روی زمین است و بهترین انسان، و او بهترین کسی است که بر جای می‌گذارم پس از خویش، و او بهترین مردم و بهترین مرد است و یکی از دو مایه خیر. " محمد بن حنفیه کسی است که شاعرش در حضورش این شعر را می‌سراید:

(تو پسر بهترین فرد مردم پس از پیامبری

فرزند علی راه پوی که نیست همتای علی

[صفحه ۳۱۶]

چگونه میتوان چنین پندار و افسانه ای را به علی (ع) نسبت داد در حالیکه از چندین طریق روائی به اطلاع ما رسیده که می‌فرماید: " پیامبر خدا (ص) در حالیکه به سینه ام تکیه زده بود به من فرمود: هان ای علی آیا فرمایش خدای متعال را شنیده ای که " کسانی که ایمان آوردند و کارهای پسندیده کردند ایشان بهترین افراد روی زمینند؟ " آنان تویی و شیعه ات. " جابر بن عبد الله انصاری نیز می‌گوید: " اصحاب پیامبر (ص) وقتی علی (ع) حاضر میشد میگفتند: بهترین فرد روی زمین آمد. " این را در جلد دوم " غدیر " نوشتیم و علاوه بر ماخذ و مصادری که در آنجا ذکر شد ابن ابی حاتم در تفسیرش ثبت کرده است. و سیوطی در کتاب " اللئالی المنثوره " مینویسد: ابن ابی حاتم پایبند این است که در تفسیرش صحیح ترین روایات را بیاورد و در همه تفسیرش بتحقیق یک روایت جعلی نیاورده است.

امیر المومنین اگر ابوبکر را بهترین فرد مردم میدانست چرا از بیعت کردن با او تا فاطمه زهرا - سلام الله علیها - زنده بود خودداری کرد؟ و بنا به روایتی که خود بخاری ثبت کرده خودداری علی (ع) در دوره حیات فاطمه (ع) نزد مردم مقبولیتی داشته است، و در این خودداری، بنی هشام و دیگر معاریف و متنفذین امت و مشاهیر اصحاب با وی همدستان بوده اند. آیا در میان ایشان کسی یافت نمیشده که این منزلت ابوبکر را درک کرده و شناخته باشد تا آنان را به ترک موضع مخالف برانگیخته به بیعت وادارد؟ یا چرا امیر المومنین علی (ع) فاطمه زهرا را بر ستوری نشانده شبها به انجمن انصار میرد تا از ایشان علیه " بهترین انسان " استمداد نماید؟ و چرا در " سقیفه " طرفداران ابوبکر و مبلغانش هیچ اشاره ای به این که او " بهترین انسان " است نمودند و نه در اجتماعات و

مناسبت‌های پس از "سقیفه" و همه جا حرفشان این بود که او پیشقدم و سالخورده است و یار پیامبر (ص) در غار، و این حرف را با تهدید و ارباب

[صفحه ۳۱۷]

میامیختند؟ آیا آن سخن را باندیشه در نیافتند یا چیزی به ایشان ابلاغ گشته که به اجداد پیشینی آنان نرسیده است؟
گرفتیم که اصحاب آنروز منزلت ابوبکر را نشناختند و به علو مقامش پی نبردند، چرا امیر المومنین (ع) به آنها تذکر نداده و آگاهشان نساخت و به آنها که در میانشان پیروانی مطیع تر و پی روتر از سایه خویش داشت - دستور نداد از ابوبکر پیروی نمایند تا با اینکار ریشه آشوب و اختلاف داخلی را بر کند و مسلمانان را به وحدت آورد و مجال حرکات زیانبار را از میان بردارد؟
در حقیقت، امیر المومنین علی بن ابیطالب (ع) منزّه است از این جرفها، و مبرا است از تهمتی که در این روایت دروغین به وی زده شده است. هیچگاه چنین سخنی نگفته و چنین مقام و منزلتی برای ابوبکر و عمر و عثمان قائل نگشته بلکه همواره نظری بر خلاف این اظهار و اعلام داشته و عقیده خویش را درباره آنها از فراز منبر و در میان دهها هزار تن باز نموده و بشرح آورده است، و ما قسمتی از فرمایشات گهربارش را در این زمینه ثبت کردیم.

در اینجا در مقام اثبات این که علی (ع) پس از پیامبر اکرم (ص) بهترین و برترین انسان است نیستیم، هرگز، بهیچوجه و نه در صدد این که برتری و جهات فضیلت و تفوقش را بر حکام سه گانه و امثال آنها باز نمائیم. فقط دوست میداریم، و براستی دلبسته ایم که برای این انسان کامل در افکار عمومی جامعه اسلامی مقام یک فرد مسلمان را ثابت نمائیم و بر سر این مقام علی (ع) - بمثابة یک فرد مسلمان - با آنجماعت همدستان و متحدالعقیده شویم "خدایا از تو پوزش می طلبم و سرانجامان آستان تو است"
آنجماعت بعد از این که باور داشته و راست پنداشتند که علی (ع) گفته:

[صفحه ۳۱۸]

"من فقط یکن از مسلمانان هستم" یا به پسرش گفته: "پسرم پدرت یکن از مسلمانان است و همان حقوق و تکالیفی را دارد که ایشان دارند" چه خوش بود که او را "یکن از مسلمانان" میشمردند و برایش همان حقوقی را قائل میبودند که هر فرد مسلمان دارد و درباره اش احکامی را جاری میساختند که بر هر مسلمان و مومن جاری است. حتی باین اندازه هم خوب بود که نظر عثمان را درباره اش میداشتند و مروان بن حکم را - کسی که پیامبر (ص) او را لعنت شده و پسر لعنت شده خوانده است - برتر از او نمیشمردند. بالاتر از اینها، کاش او را در طراز فرومایه ترین اعراب بیابانگرد و بی فرهنگ، یا پست ترین طبقه اصحاب ساقط و کم مایه میدانستند... کاش ولی دریغ که چنین هم نکرده اند

شما را بخدا بگوئید غیر از علی (ع) کدام مسلمان والا مقام یا عادی یا آن که فروترین مقام را در جامعه دارد بر سر هیجده هزار منبر لعنت فرستاده و دشنام گفته اند و هیچ کس لب به دفاعش نگشوده است؟

شما را بخدا بگوئید غیر از علی (ع) - سروردودمان پاک رسالت - کدام مسلمان مقتدر و صاحبمنصب یا بازاری و عادی بوده که قانون بگزارد برای دشمنانش در هر نماز جمعه و جماعتی که در تمام شهرهای عمده کشور اسلامی برگزار میشود و تمام سخنرانی ها و کنفرانسها را با بدگوئیش ختم کنند، و هر که را از این دستور و قانون سرباز زند تبعید و آواره سازند؟ جنید بن عبد الرحمن بن عمرو میگوید: از "حوران" به دمشق آمدم تا حقوقم را بگیرم. نماز جمعه را خواندم و بعد از در مسجد خواستم بیرون آیم که

دیدم شیخی بنام ابو شیهه القاص (داستانگو) در آنجا برای مردم داستان تاریخی میگوید. سخن از عذاب میگفت بیمناک میشدیم واز سختی کیفر میگفت گریان میگشتیم. وقتی داستان را بپایان برد گفت: مجلس خویش با دشنام دادن به ابو تراب پایان دهید. آنها هم ابو تراب را دشنام گفتند. رو به کسی که سمت راستم

[صفحه ۳۱۹]

نشسته بود گردانده پرسیدم: ابو تراب کیست؟ گفت: علی بن ابیطالب پسر عموی پیامبر خدا و دامادش و نخستین مردی که اسلام آورد و پدر حسن و حسین... این عساکر پس از نوشتن این واقعه میگوید: جنید این کار را تقبیح کرد و سیل یی بر صورت آنمرد نواخت، و او به هشام بن عبد الملک شکایت برد و وی جنید را به "سند" تبعید کرد و در آنجا بحال تبعید بود تا بمرد. شما را بخدا بگوئید کدامین گرامی و محبوب پیامبر عزیزمان غیر از این گرامی ترین فداکار راه دین چنین مورد پرخاش و ناراحتی قرار گرفته و چندان بر او ناگواری و سختی باریده اند که به تنگ آمده و از زندگی دلسرد گشته و در حالی شکیبائی ورزیده که خاشاک در دیده نگهداشته و استخوان در گلو، و نگریسته که میراثش - اسلام گرامی و گرانقدرش - به غارت و چاول میرود؟ شما را بخدا بگوئید کدام صحابی غیر از علی (ع) بوده که پنداشته اند کار حکومت بر امت محمد (ص) جز با دشمنانش راست و برقرار نیاید؟ به مروان بن حکم میگویند: چرا علی (ع) را بر فراز منبر دشنام میدهید؟ صریحا میگوید: در حقیقت، کار ما جز باینوسیله استوار نمیگردد شما را بخدا ببینید کدام موحد خداشناس جز علی (ع) بوده که در بیعت خلیفه مسلمانان - بیعتی که پیام با خدا و پیامبر او است - بیزاری جستن از وی را جزو مواد بیعت قرار دهند و از شرایطش؟ میدانیم معاویه بیزاری جستن از علی (ع) را شرط بیعت با خویش قرار داده است. یا کدام انسان هست که بردن نامش برای کسی گران آید و دشوار نماید جز علی (ع)؟ این عائشه است که دلش بار نمیدهد نام او را بخوبی یاد نماید یا دل خویش

[صفحه ۳۲۰]

از بد خواهیش بپیراید. معاویه یا عبد الملک بن مروان، یا هر دو به ابن عباس دستور میدهند اسم و لقب پسرش را که علی نام داشته تغییر دهد. و علی بن جهم سلمی پدرش را بد میگفته که چرا اسمش را علی گذاشته است. شما را بخدا بگوئید کدام مسلمان نیکوکار و راسترو غیر از نخستین مسلمان - علی (ع) - بوده که دشمنانش را، کسانی را که به او دشنام داده و بد گفته و لعنت فرستاده و به خصومتش کمر بسته و خوار گذاشته و کشته باشند تبرئه نمایند و در تبرئه و توجیه کارشان بگویند آنها مجتهد و صاحب تفسیر و استنباط خاص خویش بوده اند و بهمین جهت مستحق هیچگونه انزجار و اهانت و کیفری نیستند؟ بگوئید کدامیک از فرزندان اسلام غیر از زاده کعبه، پسر فاطمه بوده است که شیعه و پیروان و خاندان و دوستانش را در جامعه سزاوار دشنام بدانند و مستحق لعنت و قتل و اسارت و زدن و شکنجه و اهانت و حبس در سیاهچالها و زندانها، و با آنان بدترین رفتارها را بکنند و دنیا را با همه فراخیش بر آنان تنگ گیرند؟ نهایت حقکشی و بی انصافی این است که "ابن حجر" از موجودی مثل حکم بن - ابی العاص - لعنت شده و تبعیدی پیامبر (ص)

باستناد صحابی بودنش دفاع کند و اجازه ندهد کسی او را بخاطر زشتکاری و گناه و جرائمش بد بگوید و محکوم سازد. گستاخی در پامال کردن حق این است که "ابن حزم" از عبد الرحمن بن ملجم - قاتل امیرالمومنین علی (ع) - باستناد این حرف پوچ دفاع کند که او مجتهدی بوده که در

[صفحه ۳۲۱]

استنباط حکم به اشتباه‌رفته است، و بهمین جهت اهانت و دشنام به عبد الرحمن بن ملجم را جایز نداند. حقکشی تبهکارانه دفاعی است که قاضی حسین شافعی از عمران بن حطان - مدح کننده ابن ملجم - مینماید، از کسی که در ستایش قاتل امیر المومنین علی بن ابیطالب (ع) چنین میسراید:

(به به به ضربه ای که مرد پرهیزگاری زد و هیچ مقصودی

جز این نداشت که خشنودی خدای متعال را بدست آورد)

(چون گاه به یادش می افتم می بینم

در میزان خدا از همه موجودات روی زمین پر ثواب تر است)

قاضی حسین شافعی میگوید: چون عمران بن حطان، صحابی بوده لعنت کردنش جایز نیست. و نمیداند ابن حطان صحابی نبوده و مدت‌ها پس از پیامبر (ص) متولد گشته و از روسای خوارج است که پیامبر اکرم (ص) قیام تجاوز کارانه آنها را پیشگوئی و خودشان را لعنت فرستاده است.

حقکشی دردناک این است که دامن پلید معاویه را از آلائش رباخواری و میگساری و جنایات و تبهکاریهایش و کشتن هزاران تن از مردان صالح و پاکدامن امت محمد (ص) با یک حرف و این که "مجتهدی خطاکار بوده است" میخوانند پاک نمایند. و این که جرائم یزید - مجسمه میگساری و تبهکاری - را ندیده انگاشته و برای جنایات کفر آمیزش عذر و بهانه بتراشند و با این حرف که او "امامی دچار اشتباه بوده است" از تکفیر و لعنش جلو گیرند و او را مسلمانی بشمارند که هنوز کفرش به ثبوت نرسیده است و از اینگونه پشتیبانی‌ها و مدافعات از آن قماش تبهکاران کافر مسلک و در

[صفحه ۳۲۲]

همانحال نسبت به پیشوای عالیقدر مومنان و مولای متقیان، دوستدار خدا و دوستدار پیامبرش توده هائی از عوام و بدرایان جسارتها نموده اند و حتی خویشاوندان و دوستان و پیروانش را از توطئه و آزار و اهانت و کشتن و بستن مصون نداشته اند در حالیکه وی حداقل بمثابه یک مسلمان از حقوق معنوی و احتراماتی که شایسته هر مسلمان است برخوردار بوده و بایستی پاسش را نگهداشته و از اهانت و آزارش پرهیز مینمودند. کاش آنجماعت این حرف منسوب به حضرتش را که "من فقط یکتا از مسلمانانم -" گرچه ساختگی و جعلی است - از "بخاری" و "خطیب" خودشان گرفته و در حق وی بموجب آن عمل کرده بودند... لکن دریغ و درد... اما افسوس...

از اینها گذشته، چگونه این حرف را به حضرتش نسبت میدهند و با چه جرات و جسارتی در حالیکه میدانیم پیامبر اکرم (ص) به دخترش صدیقه طاهره فاطمه زهرا - سلام الله علیها - میفرماید: "همسرت بهترین فرد امت من است و داناترین و بردبارترینشان و از همه پیشقدم تر در ایمان به اسلام؟"

و میفرماید: "علی بهترین کسی است که پس از خویش برجا نهاده ام."

و "بهترین مردتان علی بن ابیطالب است و بهترین زنتان فاطمه دختر محمد."

و "علی بهترین انسان است، و هر که این را نپذیرد قطعاً کافر گشته است."

و "هر کس معتقد و معترف نباشد که علی بهترین انسان است قطعاً کافر گشته است."

و خطاب به فاطمه (ع): "خدا به مردم روی زمین توجه نموده پدرت را از میانشان به پیامبری برگزید، و دگر باره توجه نموده همسرت را برگزید."

و نیز به او: "خدا از مردم روی زمین دو مرد را برگزید یکی از آندو پدر تو است و دیگری همسر تو."

[صفحه ۳۲۳]

نمیدانم چطور ممکن است چنین سخنی از حضرتش دائر بر برتری ابوبکر و عمر و عثمان شنیده شود در حالیکه بتصریح قرآن پیامبر خدا (ص) او را خود خویشتن خوانده است و پروردگار با آیه تطهیر او را پاک و منزّه شمرده و ولایت خویش در نص صریح از قرآن مجید با ولایت پیامبرش و ولایت علی (ع) مقرون ساخته است و پیامبر (ص) برایش منزلتی نسبت به خویش قائل گشته درست همان که هارون نسبت به موسی داشته بااستثنای مقام نبوت، و او را بهنگام عقد پیمان برادری بر اساس همسانی در ملکات و روحیات به برادری خویشتن اختیار نموده است. در صورتیکه در میان امت کسی برتر از علی (ع) وجود میداشت چگونه این امور انجام شدنی بود؟ اگر در میان امت کسی برتر از علی (ع) میبود این مقام و منزلت که به علی (ع) تعلق گرفته به وی تعلق میگرفت و علی (ع) از آنهمه بی نصیب میماند. هر گاه در میان امت کسی برتر از علی (ع) میبود دیگر امکان نداشت امیرالمومنین علی (ع) بیش از همه خلق مورد محبت خدا و پیامبرش باشد، حال آن که مسلم است و به صحت پیوسته که پیامبر (ص) در حدیث مشهور "پرنده بریان" فرمود: "خدایا آن شخصی را که از میان خلقت بیش از همه دوست میداری برسان تا با من بخورد. و علی (ع) در رسید." و این حدیثش به عائشه "صحیح" شمرده شده که فرمود: "دوست داشتنی ترین مرد برایم علی است و گرامی ترین و عزیزترین، بنابراین پاس حقش را بدار و وجودش را گرامی شمار،" و نیز این فرمایشش "از مردان دوست داشتنی ترینشان برایم علی است" و "علی دوست داشتنی ترینشان برای من است و دوست داشتنی ترینشان برای خدا." همچنین عائشه گفته است: "بخدا ندیده ام برای پیامبر کسی از علی دوست داشتنی تر باشد." و "بریده" و "ابی" گفته اند: "برای پیامبر خدا (ص) دوست داشتنی ترین فرد از زنان فاطمه بود و از مردان علی."

[صفحه ۳۲۴]

بعلاوه فاطمه صدیقه چه می اندیشید که بهنگام درگذشتش از ابوبکر و عمر - که بهترین افراد بشر بوده اند - دلگیر و آزرده بود؟ چه می اندیشید آندم که گریان به مزار پدرش پناه برده فغان و فریاد برآورد که "آه پدرم ای پیامبر خدا پس از تو چه ها از پسر خطاب و پسر ابو قحافه کشیدیم؟" روی چه حسابی به این دو بهترین فرد بشر میگفت: "من خدا و فرشتگانش را گواه میگیرم که شما دو نفر مرا به خشم آورده اید و خشنودم نساخته اید، و هر گاه پیامبر را ببینم از شما به او شکایت خواهم برد؟" شکوه جگر خراشی که هنوز در گوش تاریخ و تاریخ دانان طنین انداز است. چرا وصیت کرد شبانه به خاک سپرده شود و ابوبکر بر او نماز نگذارد و آن "دو بهترین فرد بشر" در کفن و دفن و تشییع جنازه اش شرکت نمایند؟ وصیت مشهوری که در انجمنهای تاریخی

مورد بحث و تدقیق است و عظمت واقعیتش بر ذهن و قلم مورخان اعمال قدرت مینماید

آری، سبب همه اینها آن است که صدیقه طاهره - فاطمه زهرا سلام الله علیها - مانند پسر عمو و همسر ارجمندش هیچ از آن بهتان - که در آن روایت دروغین و جعلی آمده - خبر نداشته است، زیرا وجود نداشته.

کسانی که جلد ششم و هفتم "غدیر" را مطالعه کرده اند شاید بیش از این بر ماهیت افسانه ای که میگویند ابوبکر و عمر بهترین افراد بشرند آگاهی داشته باشند.

یقین داریم برای هر محقق آزاده و خواننده درست رایی پس از مطالعه و دریافت مطالب و بحثهای پنج جلد اخیر "غدیر" هیچ تردید یا ابهامی در این باقی نمیماند که راویان افسانه های ساختگی و معتقدان چنان اباطیلی - که کورکورانه و بی تفکر بدان چسبیده اند - کسانی هستند که در فضیلت سازی برای مراد خویش بس زیاده روی نموده و پا از حد عقل و دین و ادب بیرون پرانده اند، و بهمین روی سخنان ظالمانه و شرک آلود بهتان گشته است. و جماعتی از آنها حق و حقیقت را دانسته و عمدا

[صفحه ۳۲۵]

کتمان کرده اند ". بدینسان کسانی که ستم نمودند (و شرک وزیدند) سخن و عقیده ای جز آنچه به آنان گفته شد برگفتند. پس چه کسی ستمکارتر از آن است که علیه خدا دروغ گفت و راست را چون در رسید دروغ انگاشت؟ بنابراین، روی از آنها برتاب و وداع گوی. آنگاه بزودی درخواهند یافت".

آخرین سخن این که سپاس، خدای، پروردگار جهانیان راست.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و

رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

فائمه



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹